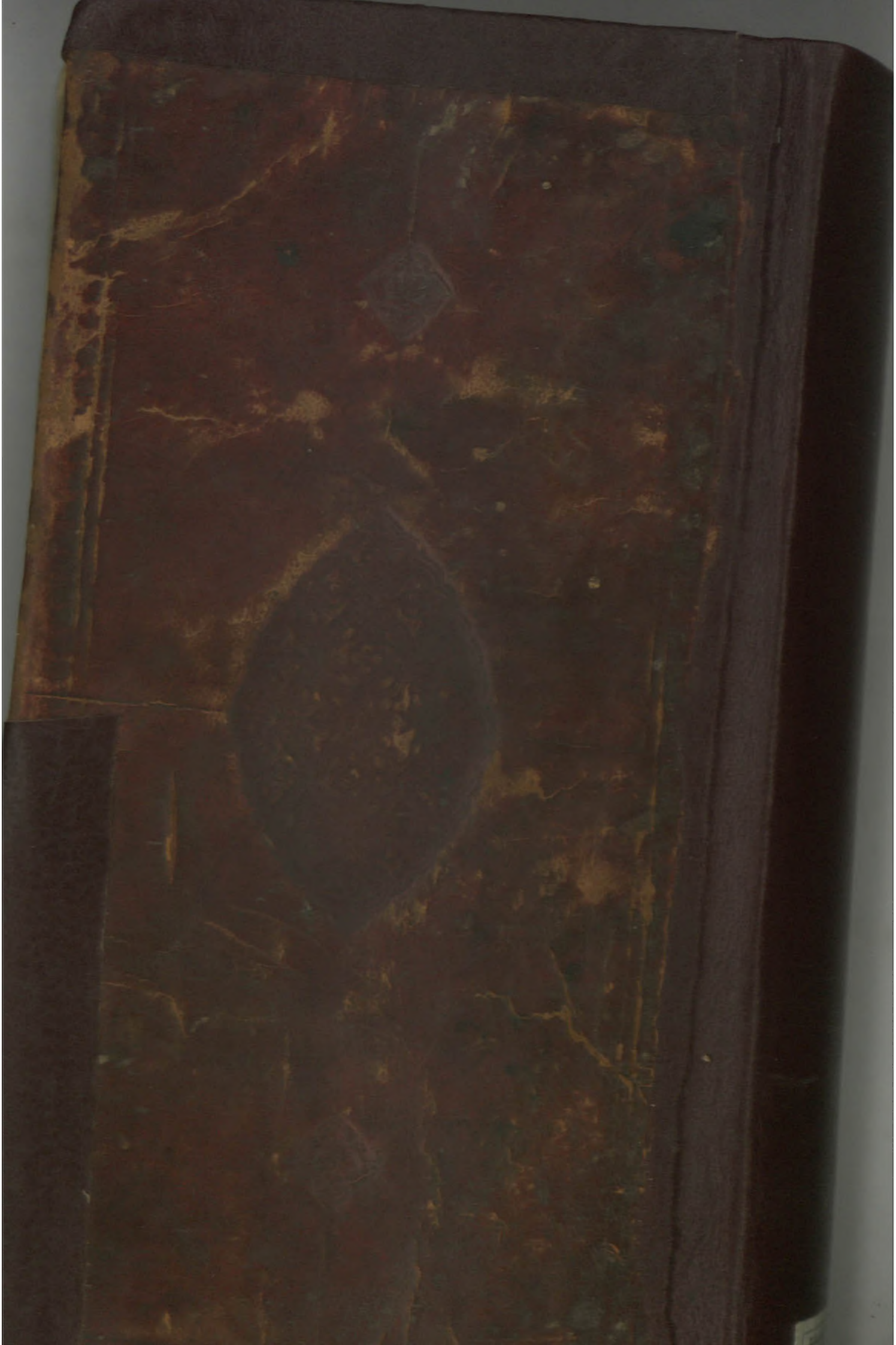

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب .....

مؤلف .....

مترجم .....

شمارهٔ قفسه ۱۶۴۷۱

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۶۳۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب .....

مؤلف .....

مترجم .....

شمارهٔ قفسه ۱۶۴۷۱

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۶۳۶

بجه عوض این کتاب
فتحعلی خان شود

بجه فرمان از جناب
از نوشتی الساعه

۱۶۴۷۱
۲۰۷۶۳۶

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف

انبيائه والاخرين محمد سيد المرسلين وعلى ابنا

عمه ابيطالب امير المومنين افضل الوصيين واولاده الائمة

الطاهرين صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين اما بعد

چون بتوجه خاطر ملكوت ناظر اشرف افخم سكلب اسلاله علي

ابن ابيطالب شاه عباس الحسيني الموسوي الصفوي بهادر خان

كه اسم اشرفش در ديباچه خلد الله ملكه ظاهر وهويدا ست با نثار

مبارز دين و اشتهار معارف يقيني مصدوف ومعطوف ست فحوا ان خلد

اشرف انست كه بجهي [illegible] ملا ما آنحضرت امير المومنين

عارف مبارز دين مبين ودائف باحكام حضرات ائمه معصومين صلوة

الله عليهم اجمعين باشند ملهذا امر اشرف عز صدور يافت كه اين

بنده دعاگو بهاء الدين محمد عاملي اين رساله ترتيب نمايد كه مشتمل باشد بر مسائل

مزبوره وضو غسل تيمم وغيرها مذكوره ودر وجه جمع آن دو نيز آنحضرت

رسالت

رسالت پناه صلى الله عليه وآله وسلم وزيارة حضرت امير المومنين ٣

وحضرات ائمه معصومين عليهم السلام ايام مولود اينان وغيرها كه اغلب

اوقات بان احتياج واقع ميشود مشتمل بر ابواب وفصلها وتتمه وخاتمه

ايزد متعال دعاگو را در اين نيت وبنده را در اين مدت مقارن خوبيها ي

دنيا و آخرت وخوبيهاي نزد كه شخصي بر شخصي دارند وداريد كه حضرات

ائمه معصومين عليهم السلام در باب طعام خوردن وآب نوشيدن

ودرخت پوشيدن وسكار كردن وامثال اين امثال امر فرموده اند

اين كتاب عمده بر يافت وساير انواب بيان واضح ترتيب يافته ادى

ساخت تا بيع خلل باقى از خاطر وعاطر نرسد وعام از مطالعه اين رساله بهره

وثواب اين بر وگار فرخنده آثار وثواب اشرف اين سعي ميمون

خلد الله ملكه عايد گردد واين كتاب را لجامع عباسي موسوم ساخت

بويد باب مرتب ساخت والله ولي التوفيق وابواب اين رساله

مشتمل ست باب اول در بيان طهارة يعني وضو وغسل وتيمم وتوابع آن

باب دوم در نماز هاي واجبي ومستحبي باب سيم در بيان زكوة

وخمس واجبي ومستحبي باب چهارم در بيان روزه واجبي ومستحبي

باب پنجم در حج گذاردن باب ششم در وقف كردن وصدقات نمودن

وقرض دادن و بندگ ازاد کردن و باکافران جهاد کردن

باب هفتم در زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین

و حضرات ائمه معصومین و ایام مولود و وفات ایشان

باب هشتم در بیان نذر و عهد کردن و سوگند خوردن

و کفاره دادن **باب نهم** در بیع کردن و رهن نمودن

و شفعه کردن و توابع ان **باب دهم** در اجاره دادن و

عاریه نمودن و احکام غصب کردن و توابع ان **باب یازدهم**

در نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک **باب دوازدهم**

در طلاق و خلع و عده داشتن زنان **باب سیزدهم** در شکار

کردن و شروط ان و در ذبح حیوانات حلال و حرام **باب**

چهاردهم در اداب طعام خوردن و اب نوشیدن و درخت نشاندن

شانزدهم در قضا و شهادت و شروط **هفدهم** در اقرار و بیعت

نمودن **هجدهم** در وقف کردن **نوزدهم** در حدود که در شرع

مقرر شده تا اخر کتاب

باید دانست که **باب اول** در بیان انچه متعلق بطهارت دارد در سه

دو مطلب ست **مطلب اول** در بیان طهارتی که احتیاج به نیت

دارد در سه طهارت یا اب ست یا خاک و طهارت باب وضو و غسل ست

و طهارت بخاک تیمم ست در سه مکان اول انکه اب وضو کافی نیست

و احتیاج بغسل نیست و کافی غسل کافی ست و احتیاج بوضو نیست و کافی

وضوی شما و غسل شما کافی نیست بلکه وضو و غسل هر دو باید کرد تا

نماز شما باشد و کافی هم وضو و هم تیمم باید کرد و کافی هم غسل و هم

باید کرد تا نماز شما باشد و کافی در سه مکان اول انکه هیچ یک از وضو

و غسل و تیمم احتیاج نیست اما صاحبش گاه در مکان اول انکه وضو کافی ست

و احتیاج بغسل نیست انوقت ست که شخص بخواب رفته باشد یا بیهوشی

او دست داده باشد یا اول یا غایط از موضع معتاد بیرون امده باشد

یا نه استحاضه قلیله داشته باشد چنانچه مذکور خواهد شد

اما صاحبی که غسل کافی نیست و احتیاج بوضو نیست انوقت که اذی

جنب باشد که چون غسل جنابت بجا اورد نماز میتواند

کرد بلکه اکثر علما ذهب اند که وضو ساختن با غسل جنابت

حرام ست و اما صاحبی که در مکان اول انکه هم وضو باید ساخت

۶

دوم غسل انوثیت که زنان از حیض پاک شود یا از نفاس
یا از استحاضه کثیره یا متوسطه یا عضوی از اعضای او بعضوی
از اعضای میت آدمی بوسد بشرط اول انکه میت مرد شده باشد
دوم انکه او را غسل داده باشد سیم انکه شهید نباشد که شهید را
غسل دادن جایز نیست و اگر بدن کسی بیدن او رسد غسل واجب
نمیشود چهارم انکه در عضوی که بعضو میت رسیده حائل نباشد
یعنی ناخن و استخوان مثل واجب است که سر و ریش و سبیل
الفت نشده باشد که اگر واجب الفت باشد بحیث شرع واو واجب میت
که خود را غسل میت بدهد وچون او را بکنند غسل داده نشده باشد
واگر بدن او بدن نجسی بوسد یا انکه غسل واجب نمیشود واما
جایز که هم وضو باید ساخت وهم تیمم تا زمانی که باشد انوثیت
که زنان از حیض یا نفاس پاک شده باشند یا استحاضه کثیره یا متوسطه
داشته باشند یا نجسی مس میت کرده باشد واطفال اب یافت شود که در
وضو کافی باشد در این صورت تیمم بدل غسل باید کرد در وضو بنحیکه باید
اورد تا زمانی که هم غسل باید کرد وهم تیمم انوثیت
ست که یکی از آن شش جماعت اطفال اب باید که غسل داده باشد این دو صورت
غسل

۷

غسل باید کرد و تیمم بدل از وضو تا زمانی که باشد و اما جایز که احتیاج
بهیچ یک از وضو و غسل و تیمم نیست انوثیت ست که احتیاج با
نماز ندارد بلکه جنب و زن حائض نماز میت میتوانند کرد فصل باب
عضوی وضو غسل در دست نیست و بجای عضوی تیمم در دست نیست و در مکان
عضوی بزرگ وضو و غسل و تیمم هیچ نیست و در گفتن عضوی وضو تیمم باطل است
هرچند زمان متمادی باشد اما اگر گفتن عضوی ندیده باشد و ندانند
که قشله باشد یعنی سنگی خود را و ندانسته باشد وضو تیمم در آن
گفتن هیچ نیست اما اگر شخصی را در مکان عضوی جنب کرده باشند وضو
غسل و تیمم و مانند آن شخص در زمان هیچ نیست فصل در آداب طهارت
خانه رفتن پیشاب چیز ست سلام واجب پنج امر حرام
پنج امر هشت و هشت امر مکروه اما آن سه امر که واجب است
اول پوشانیدن ستر و آن ستر از محرم اما از طفل که
نداشته باشد لازم نیست دوم انکه از قبله منحرف نشیند یعنی رو
و پشت بقبله نکند سیم مخرج بول را باب مطلق طهارت دادن
نه باب مضاف مثل گلاب و امثال آن و نه بکلوخ که آن ملحق
سنگ است اما مخرج غائط را که حوالی موضع بان آلوده نشده باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

بکلوخ و لنته و پنبه و امثال ان طاهر میتوانند کرد هر چند که
آب میسر باشد و اما لازم ست که ان سه نوبت کثر نباشد اگر چه
بدو نوبت پاک شود اگر چیزی موضع را آلوده کرده باشد پاک
کردن حوالی ان باید و بس و اما آن چیز که حرام
ست اول مخرج غائط را بر کنند پاک کردن هر چند بر کنند ان
چیزی باشد که گوشت ان حلال باشد دوم چیزی پاک کردن
که خود نجس باشد مثل پیوه و پنبه سیم باید خواند پاک کردن
که ان نیز حرام ست چهارم چیزی پاک کردن که ان محترم
باشد مثل کاغذ که علم دین بر ان نوشته شده باشد و اگر یکی ان
این سه چیز اول پاک کند طاهر میشود اما ان سه چیز حرام ست
اما اگر باخر پاک کند از روی اضطرار کافر میشود نجس بدیشی
استنجا کردن که در ان دست انگشتری باشد که نام محترم بر ان
نقش کرده باشد مثل نام یکی از ائمه معصومین علیهم السلام
این باید که نجس میشود اما ان نیز چیزی که سنت ست اول
آنست که در جائی نشیند که هیچ کس او را نه بیند مثل کوچه و پس
دیوار دوم انکه در وقت راست شدن بطهارت خانه پای چپ خود را
پیش

پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست را سیم انکه در وقت
طهارت کردن سنگی بدست خود را بپای چپ اندازد چهارم انکه
سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر مسح نماید و همچنین از بیخ ذکر تا سر کفه
و بعد از آن ذکر را سه نوبت بپشاند پنجم انکه اول مقعد را طهارت کند
و بعد از آن ذکر را اما انچه هشت چیز که در وقت طهارت کردن
بفعل آوردن ان مکروه ست اول روی خود یا پشت خود را بجانب
آفتاب یا ماه کردن یعنی نباید که آفتاب یا ماه بعورة او بتابد
یا بجانب باد کردن دوم بدست راست استنجا کردن سیم بول کردن
بزمینی سخت که بیم ان نباشد که قطرات بول بر گردد چهارم بول
کردن در سوراخهای حیوانات مثل موریچه و مار و امثال
انها آنچه طهارت نگرفتن در شارع و در جائی که مردم انجا جمع شوند
ششم طهارت کردن در زیر درختی که میوه داشته باشد یا میوه
خواهد داد هفتم طهارت کردن در آب خواه روان باشد و
خواه ایستاده هشتم حرف زدن در وقت طهارت نگرفتن مگر یکی
انچه ضرور باشد مثل انکه بفلان دوم آیه الکرسی سیم کتابت قرآن
یعنی هر چه مؤدب گوید اینک بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد

که اگر حرف زند انرا موقوف شود **فصل** بدانکه طهارة یا موقوف

به نیت قربت میدانچه نیست یا احتیاج به نیت قربت ندارد و یکی

از هجده ست نوع اول طهارة حقیقی ست و آن وضو و غسل ست و تیمم

نوع دوم از آلهجاست ست و احکام نوع اول در سه مقصد بیان میشود

مقصد اول در بیان احکام وضو بدانکه پنجاه چیز ست که تعلق

بوضو ساختن دارد از انجمله بیست و پنج امر واجب ست و بیست امر

سنت و نه امر مکروه اما آن بیست و پنج امر که واجب ست اول آنکه

مکلف وضو یعنی آنچه در وضو ساختن خبر آنرا قرار دین غسلی نباشد

پس اگر در نیت غسلی وضو سازد وضو باطل ست و مجنب نشود

غسلی و وضو باطل ست اگرچه نیت غسلی نباشد اما در جامه غسلی و

وضو درست ست اگرچه ضمان درست نیست و در کفش غسلی وضو جایز

نیست اگر در آن قرار گرفته باشد و وضو از اقسام طهارت ظاهره ست

اگر در دست آب ریزند اما آن فعل یعنی ریختن آب از آن اقسام

که در دو دست قرار یابد بتو یکی حرام ست دوم میباید که آب وضو طاهر

باشد نجس نباشد پس اگر در کاسه آب بوده باشد و

یکی از انها نجس باشد و ندانیم که کدام ست از آن پنج یکی وضو

ساختن

ساختن جایز نیست و تیمم لازم ست و اگر یک یک کاسه از ده

کاسه وضو سازد و یک کاسه دیگر از اعضای خود را طهارة دهد

و بعد از آن بدانسته آن آب وضو سازند بعضی کاسه بوده اند که انها

در دو وضو یکی دست ست اگرچه تا آن شخص دست در وی و یا بی خود

طهارة ندهد نماز نمیتواند کرد اما انها که کاسه طاهر ست و حق آنست

که هیچ یک از آن در وضوء دست نیست یعنی آنکه آب مشتبه بی حکم

نجس دارد وضو یا آن هیچ نیست و طهارت با یقینی از خبث یا

احتمال معصومیت منفولست سلیم میباید که آب مضاف نباشد

پس مثل گلاب یا عرق بید مثل وضو ساختن درست نیست

و اینست مذهب کاملان ما ست مکاسب یا بوی که او وضو ساختن

بگلاب واجب میداند و این قول بغایت ضعیف ست اما اگر دن کاسه

باشد یکی آب دیگری گلاب بدو دیگ یکی مشتبه شود و آب دیگر نباشد

در اینوقت واجب ست که از هر یک وضو بسازد تا یکی از اینها

وضو هیچ خواهد بود حرام میباید که آب وضو غسلی نباشد

که وضو با آب غسلی جایز نیست اگر داند که غسلی ست و اگر شخصی بداند

که آب غسلی ست از آن آب وضو سازد و وضوی او درست ست

واجب است بهنوی دیگر نیت اما باران لازم است که اگر آب قلیل
داشته باشد قیمت او با صاحب بسازند و اگر دانند که آب غصبی است
اما ندانند که باب غصبی وضو ساخته جایز نیست و وضو با آن
سازد اما وضو با طراوت بجزم میباید که اعضای وضو پاک باشد
پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلاً نجس باشد بگوید وضو
کافی نیست بلکه اول از آلهٔ نجاست باید کرد بعد از آن نیت وضو باید

وضو کردن شش نیت دارد وضو ست و نیت چنین کند که وضوی واجب
میسازم از برای مباح بودن تمام قربت بخدای تعالی و اگر جای مباح
بودن نماند رفع حدث گوید هم درست ست و اینچنین نیت را همه زبانی
که گوید جایز ست و اگر نیت نکند و دانسته نیت ست باشد اگر شستن
وضو مجمع ست هفت مقام ندانسته نیت ست باشد اگر شستن
هفت روست و اندر دستگاه موی سر ست تا آخر نرسد
طولاً و اینچه انگشت مهیا نیست از اقرار کردن عفو است
اندر دندان بر محاسن باشد و بهمه وجه نماز تمام باشد لازم نیست
که شسته شود و شستن مکانیست اما اینچه در بعضی اوقات میسر باشد
آن واجب ست و اینچه محاسن از نخ کنده باشد شستن آن واجب
نیست

۱۳

نیست نهم شستن دست راست ست از مرفق تا سر انگشتان و اگر نخی
دست زیاده داشته باشد و اصلی از آن پیدا معلوم نباشد واجب ست
که هر دو را بشوید و اگر دست زاید معلوم باشد پس اگر نوم قلیل
باید شست و اگر بالهای مرفق ست شستن آن لازم نیست دهم شستن
دست چپ بطریق دست راست باندهم مسح موی سر ست که بالهای
ست یا جای آن اگر موی انجا نباشد دوازدهم مسح پای راست ست از
انگشتان تا بند پا سیزدهم مسح پای چپ ست بهمان طریق چهاردهم
آنکه آن سه مسح بتری وضو باشد نه باب تازه پس اگر بر دست
تری وضو باقی نباشد از موی ریش یا ابرو فراگیرد و مسح نماید
یا تر نهم موالاة ست یعنی پی در پی آرد در نیت افعال وضو پس اگر
دری خود را بشوید و بعد از لحظه دست راست را بشوید ضرر ندارد
کرده اما وضو باطل میشود اما اگر اتفاقاً صبر کند که روی خشک شود
و بعد از آن دست را بشوید وضو او باطل ست و همچنین در باقی
اعضا شازدهم ترتیب وضو ست بطریقی که مذکور شد پس اگر
دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجب ست که دست چپ
بعد از شستن دست راست نوبت دیگر بشوید و مسح یا بعضی از محل

۱ بلکه مطلق نیست بلکه در بهر بالا ظاهر هست یا است علم الطب طاب ثراه

۲ یا سایر اوقات او وضو علی الاقوی بر جنابت بهتر قصر موکول ست علم الطب طاب ثراه

۳ وقت معلوم نیست وضو با بقدار لحظه علم الطب طاب ثراه

۳ اعلم شستن راست واجب نیست بلکه نوبت دوم چپ بشوید کما ذکرت شرح نکنم شرح دیگر قدیم شرح نکنم شیخ والد محمود از نجف اشرف علم الطب طاب ثراه

حایز داشته اند که پای چپ را اول مسح نماید و بعد از آن
پای راست را هفدهم آنکه بایست فریضه پی در پی بکدیگر بعد بکدیگر
شانزدهم آنکه در شستن دو دست و صورت آب بر اطراف کردن
هجدهم آنکه در شستن دو دست آب بکرتبه بر دو اینک بر اکثر
مکث کند و غوطه باطل است و سیلان شرط نیست مکث آب بر دو اینک دیگر
نوزدهم آنکه موالات نکرده اند موالات عبارت از آنست که
اندک بی اکثر شخصی دیگر آب بر دست او بریزد اندک مکث
آنکه شل باشد باز آب دهد اینقدر نباشد که اعضای وضو خشک
آورد بیت هوای مطلب هست آنکه شخصی را بفرماید که آب بر دست او
دهد اکر این شخص مزد بخواهد واجب است مزد بدهد اکر
فادر بر این باشد یکم آنکه آب وضو بر دست و روی خود آورد این شخص
بر اکر دست را نیز مالد دو بار دست و روی خود آما الدلک وضو در سنت نیست
دیکم مخیر اکردند اینجا مانع وسیلان آب باشد مثلا آنکه روغن
که شسته باشد پس باید که از اجزای که دهد تا آب بتواند رسید
واما این نیست امریست که در وضو ساختن سنت اند آنکه چنان
خواهد که شروع اندر وضو نماید اینجا میکوید بسم الله الله اللهم

اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین دیکم آنکه
کاه انظاف سر کشاده مثل کاسه وطاس با امثال آن وضو نماید
پانزدهم آنکه دست دو اندام نظاف کند هر دو دست از بند دست
بکنوبت بشوید اکر خواب یا بول کرده باشد دو نوبت بشوید اکر
غایط کرده باشد سیم آنکه ظاهر مرکشاده راجانب راست کند چهارم
آنکه آب از اندام بدست راست بردارد پنجم آنکه سه نوبت مضمضه
کند و بیفکند آب ششم آنکه سه نوبت استنشاق کند و آب بینی بیفکند
آب هفتم موالات کردن اکر چند بکند باشد هشتم آنکه در وقت شستن
اندام دعا بخواند نهم آنکه دو بار دست راست بشوید
دهم آنکه مسح سر بیک بار کرده باشد یازدهم بکف کف
مسح پا نماید دوازدهم آنکه اب وضو مشکوک پاک باشد و نجس نباشد
چهارده فرض وضو پانزده سنت سیزدهم آنکه ترتیب مذکور کرده
اینجا ملفوظ آنست اللهم اغفر لی ذنبی وسع لی فی داری وبارک لی فی رزقی
چهاردهم آنکه در استنجا بعد ملفوظ اینست اللهم طهر قلبی
وحصن فرجی اللهم اظلنی فی ظل عرشک یوم لا ظل الا ظلک

حدیث
جو وضو خوب کرد و این
بعد وضو بخواند بهشت
صحیح کرده روضه های
کهل کف و مسلم
شرح حصن حصین

واجب است مجموع آن چیزها نیست اما آنچه واجب است اول آن نماز
که بی وضو درست نیست مگر نماز میت که او را بی وضو میتوان گزارد
چنانکه گذشت بلکه جنب و زن حائض هم بر جنازه میتوانند
گذارد هر چند قدری بر زمین داشته باشد دوم طواف خانه کعبه
همگان طواف واجب باشد اما طواف سنت را بی وضو میتوانند
گذارد سیم مصحف دست نزنند الا بغلاف یا بچیزی که جدا باشد
آن نیز بی وضو نباید برداشت مگر بشرط آنکه ان
عضو حدث داشته باشد پس ناخن و موی خود را بی وضو
خط قرآن نباید نوشت و آنچه پیش از آنکه وضو بسازد از آن
هفت سبع اول قرآن خواند نه دوم مصحف بود آنچه میخواند
آمدن بمسجد چهارم نماز میت گذاردن پنجم چیزی در حاجت خود
یا حاجت مؤمنی خواستن ششم زیارت قبر مؤمن کردن هفتم
اگر شخصی خواهد که خواب کند سنت است که اول وضو بسازد بله
تخصیص اگر آن شخص جنب باشد هشتم اگر شخصی محتلم شده
باشد و خواهد که صحبت کند سنت است که اول وضو بسازد
تا اینکه شود اندیشه نبود نزدیک که از اینجا جماع بهم رسد

نهم آنکه اگر خواهد که زن خود را مجامعت کند تا اینکه
بامنی از آنکه فرو نشیند که در وقتی که منی از بیضه جماع بهم رسد
بیضه در حال پر شده باشد دهم اگر میت را غسل دهند و خواهد که
مجامعت نماید یازدهم اگر زن حیض دیده باشد سنت است
که در وقت هر نماز وضو بسازد و مشغول ذکر خدا باشد دوازدهم
اگر شخصی ذبح الذبیح بسم الله بگوید سیزدهم اگر از شخصی ملاعبت
واقع شده چنانچه از ملاعبت زنا نیز بهم میرسد چهاردهم
آنکه اگر از شخصی ریحی بیرون آید و از آن غلیظ که بعد از
بیچون نشاید بازدهم اگر شخصی را مذی بهم رسد شانزدهم
اگر مرد دست بفرج زن نرساند هفدهم اگر شخصی قی کند و اورا
از آن قی کراهت بهم رسد هجدهم اگر شخصی بند از خود را خلال
کند و از آن خلال آن چیزی بیرون آید و کراهتی بهم رسد
نوزدهم اگر شخصی خون بینی یا خون جراحتی که فرو ریخته باشد مثل وضو
چیزی یا نقطه یا چیزی بیاراید شخصی بیکار او وضو داده باشد
یا چیزی از بدن او بیرون آید یا شستن میت کرده بعد از وضو ساختن
غلط و طرف شدن سنت است که نوبت بیکدیگر وضو سازند بیستم اگر شخصی نیاده

از چیزها آن بیست از شعر یا آن بخواند هفت بار که وضو بسازد
شعر باطل آنست که مشتمل باشد بر مدح شخصی بصفت چند
که در آن شخص نباشد یا مشتمل بر هجو مؤمنی یا بر دروغ
مردم و امر حرام و امثال آن و اگر شخصی بیند که وضو ساخته
اما شک دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه واجب نیست
بر او وضو و همچنان است وضو زنان بیوه و آن که داند که
حدث کرده اما شک دارد که بعد از آن وضو ساخته یا نه
در این صورت واجب است که وضو بسازد و اگر شخصی داند که از
چه حدث واقع شده و هم وضو اما نداند که کدام یک پیش از
دیگر است بر این شخص نیز واجب است که وضو بسازد
غسل‌ها آنچه مشهور چهار شش است غسل جنابت
چهار غسل سنت اما شش غسل واجب اول غسل جنابت دوم غسل
حیض سیم غسل استحاضه کثیره که بعد از بیست شصت غسل مذکور
خواهد شد چهارم غسل نفاس پنجم غسل میت
ششم غسل اداء نیست اما هم غسل سنت اول غسل جمعه و اوآن
طلوع فجر روز جمعه تا بیشتر به نیت اداء آنکه در روز جمعه

تا وقت شام روز شنبه به نیت قضاء اگر نخسبی روز جمعه
ما بقی از غسل بهم رسد در روز پنجشنبه و شب جمعه به نیت قضاء
یکجا از روز و هر یک از اداء و قضاء و نفل بهم چند به نیت قربت
قربت باشد اول آنچه پیش‌تر ست دوم غسل شب اول از ماه مبارک
رمضان یعنی شبهاکه در شمار طاقست مثل اول و سیم و پنجم
روز شب یازدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم را و غسل شش
یکی اول شب یکی آخر شب سیم غسل شب بیست و ماه رمضان چهارم
غسل عید ماه رمضان پنجم غسل عید دوزدهم یازدهم غسل شب
رجب هفتم غسل شب نیمه شعبان هشتم غسل روز بیست و هفتم
آنست بیست و هفتم ماه رجب ست نهم غسل روز سوم حضرت
رسالت و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دهم غسل روز مبعث
و آن بیست و چهارم ماه ذی الحجه ست یازدهم غسل روز دحو الکعبه
و آن بیست و پنجم ماه ذی القعده ست دوازدهم غسل روز بسط
و آن بیست و هفتم ماه ذی الحجه ست سیزدهم غسل روز عرفه ست چهاردهم
غسل روز نوبدست و آن هشتم ماه ذی الحجه ست پانزدهم غسل روز
نوروز ست شانزدهم غسل احرام حج ست هفدهم غسل احرام عمره

مجدد هم غسل طواف خانه کعبه ست نوزدهم غسل زیارة هر یک
از چهارده معصوم ؑ بیستم غسل توبه ست هر گاه شخصی از گناه توبه
کند هشتست که بعد از توبه کردن ست غسل کند بیست و یکم غسل احرام
داخل شدن حرم مکه ست بیست و دوم غسل احرام داخل شدن
مکه ست بیست و سیم غسل احرام داخل شدن مدینه ست بیست و
چهارم غسل احرام داخل شدن مسجد الحرام ست بیست و پنجم غسل
احرام داخل شدن خانه کعبه بیست و ششم غسل احرام داخل شدن
مسجد مدینه بیست و هفتم غسل احرام داخل شدن هر گاه خواهد جان
بار آسوده بیست و هشتم غسل احرام داخل شدن حائط بیست و نهم غسل
احرام داخل شدن صحن کعبه سیم غسل از آنست که هر زن که او را
زائیده شود چه یکم غسل کردن شخصی که عمداً از نماز کسوف و
خسوف کوده باشد بشرط انکه تمام قرص آفتاب یا ماه را گرفته
باشد چه دوم اگر شخصی را از خلق کشته باشند شخصی بعد از سه
روز غسل دهد سیوم اگر کسی را از اهل هفت اقلیم که غسل کند چه
چهارم اگر شخصی مسلمیت کند بعد از انکه او را غسل داده باشند
پنجم انکه او غسل کند چه ششم اگر دیوانه یا صبی چیزی خورده باشد

که خمار آن غسل ست چه هفتم اگر شخصی غسل ناصبی کرده
باشد بواسطه ضرورة مثل جیوه یا نفته یا دیگ او را غسل داده
باشند هشتم انکه چون ضرورة بر طرف شود نوبت دیگر غسل
کند چه نهم اگر شخصی غسل رفع حدث کرده باشد و شک کند که
بعد از ان امری که موجب غسل باشد از و صادر شده یا نه
هست که نوبت دیگر غسل کند چه دهم غسل زیارة جمراة که بعد از ان
بیست روز خواهد شد چه یازدهم اگر شخصی دیوانه باشد و بهوش
آید هست که غسل کند چه دوازدهم غسل احرام کردن
چهارم غسل کردن جهة داخل شدن مسجد [illegible] چه
سیزدهم که در غسل مجزی هفت چیز واجب و باز ده چیز
اما هفت چیز واجب اول انکه مکان غسل غصبی نباشد دوم
انکه آب غسل طاهر باشد سیم انکه آب مضاف نباشد مگر آب
دوچیز چهارم انکه آب غصبی نباشد اما اگر دانند که آب غصبی
است غسل کند پنجم انکه بعضی از اعضای طاهر باشد قبل از انکه آب غسل با بدن ملاقی
شود چیزی که دانند که غسل را باطل میکند از بدن زایل شده باشد

ظاهر از مسائل
که اسکی نزد ما غسل
از زیارات و مستحب
باشد هیچ خبر دیگر
و در بعضی اخبار
از معصومین ؑ
که اسکی
معروف است
وان نیز وارد است
حرره سوام ظلم

بلکه احوط است
بلکه وجوب است
نظم الله طلا
سه قوان ش

۲
بلکه احوط نوبت دیگر
غسل کردن چیزی
ترک نشاید
حرره سوام ظلم

۳
در کفر چیزی غصبی
نیز بعید نیست
کر وان غسل میکند
۱۲ ربیع الاول صدر قائم
این
در بعضی نصاب کفر وان
عسل میکند و احوط ترک
است و غیر ذلک احوط
غسل نیز ترک نشود
حرره سوام ظلم

نقیب بخلاف آن که بیاض مبطن بود نماز در رفع حدث کوبه طهارت
اما بشرطی که در ثوب اضطجاع کفیه یا منوسط نداشته باشد
که اگر داشته باشد بیاض بود نماز در رفع حدث
نکوید هفتم آنکه اگر غسل ترتیبی کند بیت را مضاف نشسته
از سر یا جزوی از گردن ساند و اگر غسل ارتماسی کند بیت را
مضاف نشسته هر جزوی از اجزای بدن که خواهد سازد
بیضا مسئله باقی بدن را تابع او کند هشتم شستن گردن
دهم یکی را بر دیگری مقدم داشتن جایز است نهم شستن آب
راست بر دهم شستن جانب چپ و آنچه عورت را آسیب
از جانبین که خواهد بشوید دوازدهم آنکه در غسل ترتیبی
اول سر و گردن را بشوید و بعد از آن جانب راست و بعد ازان
جانب چپ اگر شستن یکی از دو جانب بر شستن سر مقدم نداند باک
انه غسل باطل است اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد
در باطل بودن انه غسل خلاف است بعضی از محققین بر آنند که غسل
صحیح است و اما اگر ذری داشته باشد که باطل است دوازدهم آنکه خود اصلا غسل را
بجا آورد نه آنکه عاجز باشد چنانچه در وضو گذشت سیزدهم آنکه آب

بر هر یک از اعضا روان شود پس اگر در غسل ترتیبی دست از جایی
دو اعضا مالد غسل باطل است و همچنین در غسل ارتماسی صبر کند تا آب
بیت کند و مشارکت نیت اصلا حرکت نکند در صورت تجزی غسل باطل
است چهاردهم تا غسل بجا آورد آنچه مانع از رسیدن آب باشد
مثل انگشتر و هکذا و نیز هم در غسل ارتماسی و نقی که در
آب فرو رود باید که باطن آن را نیز بشوید مرتفع سازد و نقی که
دهد تا آب بر کف پا بماند پس اگر هر دو پا یکجا را بشوید
چنین باشد آب بر آن نگذرد غسل باطل خواهد بود شانزدهم
بر حکم بیت بودن اول غسل را آخر بنی قصد امری نکند که منافی
غسل باشد مثل قصد ریا یا قصد خنک ساختن بدن یا چیزی
بر طرف کردن از بدن یا قصد حدث اکبر کردن و اما اگر
انه اما اگر قصد حدث اصغر کند انه غسل بر او تداخل میکند
باطل است چنانچه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد هفدهم
انکه غسل ارتماسی نکند هرگاه احرام بر ذمه داشته باشد و اما آنکه
بر او احرام باشد انه غسل باطل است چنانچه سابقا مذکور شد و اما آنکه
بر ذمه او احرام نیست اگر ذمه او مشغول باشد غسل ارتماسی مجزی است

دهم آنکه دردندان راست آب کند بهمو غسل ارشادی کند غسل را صحیح باشد
دهم آنکه آبخنی در آب غوطه خورد دردندان آب بیاید انتهای
که دردندان راست بیاید دهم آنست که در آنوقت غسل ارشادی کند
باید که در وقتی که هنوز آنقدر که از دو آب بیرون نیاید نیت غسل
کند و در آن آب بیرون آمدن غسل را تمام کند که غسل انتهای
صحیح شود و اما آنچه پانزده امر که در غسل است سنت اول
آنکه مرد یا زن او را غسل دهد یا آشنا قبل از غسل بول کند یا نکند
بول بیرون نیاید و اگر بول بیاید اشکال کند بعد از غسل آب طاهر
خالص دوم مذکور شد دوم آنکه چون دست در آب کند آب بیاید
بخواند بِاسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ
اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ سیم آنکه هر دو دست را تا مچ بشوید سه
نوبت قبل از غسل چهارم سه نوبت مضمضه کند پنجم سه نوبت
استنشاق کند ششم مسواک کردن هفتم آنکه هر بار از سر جنابت

سه نوبت بشوید هشتم دست و بدن مالیدن نهم اعضای
پلید شده آنکه ملوث در میانه اعضا واقع شود دهم آنکه
گرمابه دست راست باز دهم آب بسیار در اثنای غسل ریختن اللهم

طَهِّرْ قَلْبِي وَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ عَلَيَّ لِسَانِي مَدْحَتَكَ وَالثَّنَاءَ
عَلَيْكَ اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِي طَهُورًا وَشِفَاءً وَنُورًا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

دوازدهم آنکه غسل نوبتی را و غسل ارشادی اجتناب نماید سیزدهم
آنکه در وقت غسل نوبت در اندیشه باشد چهاردهم آنکه هرگاه غسل
بیت نماید باغسل جنب یا اغتسال یا اغتسال وضو را بغسل
ملحق سازد پانزدهم آنکه از غسل فارغ شود اینها بخواند اللهم
طَهِّرْ قَلْبِي وَزَكِّ عَمَلِي وَاجْعَلْ مَا عِنْدَكَ خَيْرًا لِي اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ
التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ غسل اگر نخستین را داده اشتباه
غسل از غسلهای دیگر واقع شود غسل را باید وضو باید داد برای
چیزی که بی آن نیست و اگر غسل جنابت سنن مجتمعه بنیت واحده
غسل نموده بنیت واحده گفته که غسل را تمام کند و بعد از آن وضو باید
و بنیت واحده گفته که غسل را از سر گرفته بنیت واحده گفته که غسل را تمام کند وضو
بی آن هم نیست و اینکه مشهور است که اول بضرب سر و اگر نخستین را آن آب نبوده
باشد و غسل جنابت نموده بعد از غسل وضو نیز از آن بدن
اعضای وضو را بآن آب طهور نیت که اگر غسل ثانی میتوانند کرد وضو هم باید ثبت

۱ علم بحواشی استاد دام ظله
کرد و وضو باید
صدر رحمه الله

۲ نقل از استاد دام ظله
مقرر است که در صورتی که
از سر گرفته وضو هم
باید گرفت
صدر رحمه الله

۳ بلکه بحواشی استاد دام ظله
از سر گرفته وضو نیز
باید بنیت اغتسال
صدر رحمه الله

۴ فرقی بین ندارد بعضی
بعضی ان صورت
بسر مطلق ذکر کرده
صدر رحمه الله

واگر بول کرده و استبرا نموده وضو ساخته که وضو باطل نشود واگر
نه بول کرده و نه استبرا نموده وضو ساخته که غسل از مرگ بدن
واگر استبرا کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نباشد
غسل نماز میتواند کرد و وضو کافی نیست و اگر بول کرده قادر
بوده غسل از مرگ بدن واجب شده چه حرام است و وضو
اگر مکروه است اما حرام نیست غسل نماز واجب و وضو مکروه نیست
چنانچه گذشت دوم طواف خانه کعبه سیم عضوی از اعضای جنب
خط مصحف را نباید برداشت نام خدا نباید برداشت یکی از این سه
معصوم باشد ششم آنکه وضو گذشت چهارم قرائت نوزده آیه
بجنب حرام است ششم درنگ کردن
هفتم سوره عزیمه خواندن خواه کل خواه بعضی اگرچه بسم الله
باشد سوره عزیمه چهار است سوره اقرء باسم ربک و سوره
والنجم از نصف رکوع تا آخر سوره و سوره انشقت
الکتاب هشتم جنب در مسجد گذاشتن اما اگر مال او در مسجد باشد
از مسجد بیرون آوردن جایز است اما انتفاع امری که وضع
مکث است اول عضوی از اعضای خود را بر مصحف یا بصفحه انسان یا

دوم

دوم زیاده بر نصف آیت از سوره سابق نخوانند و بعضی
از محققین مطلقا قرائت حرام میدانند
مصحف را لمس خواه در دست و خواه در جیز دیگر کردن
چهارم چیزی خوردن و نجیم آب خوشیدن اما اگر خلال آب
هر دو مضمضه و استنشاق بکند کراهت و طرف میشود شستن
کردن هفتم روغن بدن مالیدن غسل حیض جنابت
اغلب او قات سیاه و تیره و غلیظ است و بدبو و اندک سوزش دارد
و انجا نیز چون فرج پاک و نازنین نه ساله نشود حیض ذکر کرده
شده است بعضی و اگر بیش از پنجاه سال یکبار در آن
زنی طایفه خرشت باشی نباشد خون او حیض
خواهد بود اما اگر یکی از آنها در طایفه باشد تا شصت سال حکم
کند خون حیض باشد و هر کاه زنی را از آله بکارت شود و خون
او آید و معلوم نشود که خون بکارت است یا خون حیض
بود اقل و بعد از آن بیست و سه روز اکثر حیض است
عام یک پنبه در آب بیرون کرده باشد خون بکارت خواهد بود
اگر محکم آنرا بر کپنبه بطریق ظهور باشد خون بکارت است و بیاض

محمد رضا

که زن در ابتدا آن روز پیش نباشد و اگر خون او بگذشته پاک طاهر
باشد در این صورت ایام حیض او را طاهر ایام عادت ایام خود داند
اگر عادت ایام آن نسوان یکی یکی باشد خواه ایام یک دیگر خواه ایام ما
مثل خواهر و عمه و مادر آن نساء ایام آن نساء باقی ایام را طاهره
داند و اگر عادت ایام آن مختلف باشد عمل کند بعادت اکثر ایام آن نساء و اگر
معلوم نباشد ایام نساء باشد و عمل کند بعادت اکثر ایام آن نساء بشرط
آنکه هیچ شهر بیش از ده روز خون نبیند و اگر ایام آن نساء معلوم نباشد
حیض زن ده روز داند باقی ایام را طاهره عمل کند بشرط آنکه
کمتر از سه روز خون نبیند و اگر ایام آن نساء مختلف باشد و معلوم نباشد
که ایام حیض او کدام است ایام حیض او را سه روز داند و باقی ایام را
طاهره عمل کند و اگر ایام آن نساء مختلف باشد و معلوم نباشد که
داند که عادت او چند روز است و بداند که اول عادت او کدام است داند
که اول ماه

شد بعضی بیاورد خاری از بیخ بیت صفا کنده شد در بیت احرام خواهد
بود یعنی از بیخ بیرون آرند که بجا مانده باشد صفا مستحب است
علمای ما گفته اند مکروه است مستحب است
که باز آید نباید ان نامید شد آید بیت اگر خواهد از آید
نماز بیت سنت است هر چند بر حاجت احرام سنت است مثل نماز
کردن در مسجد و نیز آنرا سنت نماز احرام سنت است و مجانب
باید و کفاره واجب نیست بعضی گفته اند که در حیض مذکور شد و مذهب ما
نماز مقام ابراهیم چنین است اگر صاحب عادت باشد و نماز نماز است
مثل غیر حیض است و اگر نه نماز آید حیض مطلقا بیند غسل بجای
واجب شود و بیاید بیت طواف وداع کند اگر نکند کفاره نماز بیت
واجب است که چون از منی بیرون روند بیت بیایند و طواف وداع
چند دیگر طواف نکنند تا روز دوم و روز سوم بگذرد بیت نروند
وقتی که روز سوم شود و خواهند که از منی بیرون روند بیت بیایند
و طواف وداع کنند و بیت بیایند و طواف وداع کنند و

ثم الحسن ثم الحجة علی الحجة ثم محمد الباقر ثم جعفر الصادق
ثم موسی الکاظم ثم علی الرضا ثم النقی ثم التقی ثم الحسن العسکری ثم
الخلف المنتظر محمد المهدی الهادی صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین علی هذا حییت وعلی هذا مت وعلی هذا تبعث ان شاء الله
تعالی ان کربت زنت باشد بجای یا عبد الله اذکر لله محمد یا امة الله
اذکری الله محمد بگوید دوم سوره والعصر است بیاموزد از بهر آنکه هر
آنکه او بخواند ایمن باشد از خسران سیم آنکه او بخواند از
شیطان رجیم ایمن باشد از شیطان رجیم چهارم آنکه هر که او را
بخواند ایمن باشد از شر هر ستمکار پنجم آنکه او را بخواند
ایمن باشد از شر هر ستمکار ششم آنکه هر که او را بخواند
بدیدن او بکند هفتم آنکه بجای دشمنی با جامه او را بپوشاند
هشتم آنکه بعد از خواندن او بخفته بیرسد از فرزند
فرزند او بخواند نهم آنکه اگر شب باشد چراغ فرزند او روشن کند
دهم آنکه مؤمنان او را خوش کنند تا به تشییع جنازه او حاضر شوند
یازدهم آنکه چون جنازه بیارند بدر خانه او بنهند او را بخوانند
و اما آنچه سه امر که مکروه شد از آنکه جنب یا زن حائض

فرزند او حاضر شود دوم آنکه بوسکم او نخفتن کنار سیم آنکه او را
شها کفن کنند چهارم آنکه هیچ امر نفرمایند بیشتر داده از وقتی که او را
نماز کنند بیشتر غسل دهند تا وقتی که او را کفن کنند دوازده
امر واجب است و پانزده امر سنت و شش امر مکروه و دو امر حرام
اما دوازده امر واجب اول آنکه در وقت غسل دادن عورت میت را
بپوشانند دوم آنکه مرد امرد و زن آبستن بشوید مکروه است
خود او را نشوید خنثی را که هر یک میتوانند دیگر او را غسل دهد
و اگر خنثی خود را میتواند غسل داد اما در غسل دادن کنیز او را نمی
توانند کرد اما بجهة آنکه ملک وارث او نیست او را میتواند کرد با آنکه مرد
سه ساله را و زن سه ساله را نیز غسل میتوانند داد ساحب
بوشیدن عورت آنست و هر کاه آن نباشد نشود که
او را غسل دهد مگر از اقوام او که محرم او باشد او را از چهار
غسل دهد و مرد نیز بهمین طریق سیم آنکه بعد از آنکه جنابت

او را باب سدر غسل دهند و نیت چنین کنند که غسل میکنم این
میت را باب سدر واجب قربة الی الله و صفت او آنست که
کوید میت را بشوی بآبی که جانب راست او را بعد از آنکه

چپ او را بطرف غسل جنابت چهارم انکه او را بعد از انسان آب
کافور غسل دهند پنجم انکه او را بعد از آب کافور با آب خالص

بعد آنرا بطرف بیفتند ششم انکه در وقت غسل دادن سر و ریش او
را بآب سدر شسته باشند دیگر اعضای هفتم انکه آنرا دو
کافور یا قدری کافور عوض کنند دو نوبت با آب خالص بشویند
هشتم انکه اگر آب مضاف باشد او را سه نوبت عوض غسل
بای نوبت دوم و سوم او را بیفتند که نوبت دوم بجای آب
سدر آب کافور و در نوبت سوم عوض آب خالص مضاف نباشد

در کف دست خود را بخاک زنند و بینی میت را با آن تیمم کنند
نوبت چهارم دست بر خاک زنند از کف دست چپ بپشت دست راست
او را تیمم نمایند و بعد از آن کف دست راست بپشت کف دست چپ را
نهم انکه آب غسل طاهر باشد دهم انکه آب مضاف نباشد یازدهم
انکه مخلوط نباشد دوازدهم انکه زعفران نباشد که او را نیز پیش از
غسل میدهند غسلی نباشد و اما آن چیزها که سنت است از آن
انکه چون خواهند که میت را غسل دهند بجنبه چپ او را نازه

بدزند اما اگر خصی باشد او را که اگر او را بالغ و عاقل باشد و کودک را بحسب
باشد در بیت غسل بپوشانند دوم انکه در وقت کفن کردن او را
او را بپیلو نگرداند بلکه بجنبه چپ بپشت خوابانیده پیراهن او را از بیان
کنند سیم انکه انگشت او را بهیچ چیز نبندند چهارم انکه در وقت غسل
دادن میت را بحالت احتضار دو بقبله باشد پنجم انکه جمله آبی
که از غسل جدا میشود کودک علیحده بکنند ششم انکه در وقت غسل دادن
میانه میت و اهل او حائلی باشد مثل شخص یا سایبانی و آنرا
هفتم انکه میت را قبل از غسل یا بعد از غسل وضو دهند و در بینی و
مضمضه را شامل آن سنت بشمرند هشتم انکه غسال در وقت غسل دادن
جانب راست میت باشد نهم انکه قبل از هر یک از سه غسل هر دو
دست خود را تا مچ بشویند دهم انکه اب سدر را بهم زنند تا کف کند
و بکف اشنان میت را بشویند یازدهم انکه عورت میت را قبل از غسل
سه نوبت باشنانه بشویند دوازدهم انکه در هر غسلی از آن سه غسل
هر یک از سر و جانب راست و آب حنا میت را سه نوبت بشویند سیزدهم
انکه قبل از غسل دوم اهسته دستی بر شکم میت بکشند چهاردهم انکه او
میت جنب باشد او را قبل از آن سه غسل جنابت دهند پانزدهم

فصل از بیت مذکور شد و بیت چیزی کند که غسل جنابت بیدهم
بیت میدانست قرب خطا یازدهم آنکه چیزی از غسل ما جنابت
فارغ شود بدن بیت داخل کند و اما سنت شش امری که
مکروه سنت اول باب کوم میدانست داخل حمام شدن دوم ناخن او را
کوفتن سیم صحابت اوراشانه کردن چهارم سر اوراشانه
کردن پنجم موی ذهان اوراتراشیدن ششم چیزی از بدن غسل
بیت در طهارة خانه سرد کردن و اما اندرون امر حرام است که
اگر بیت احرام عمره یا احرام حج داشته باشد حرام سنت که اوراکافور
غسل دهند و مجنبی حرام سنت که اوراحنوط کنند و بیت
و نه امر که غسل بیت مانده اند و نوزدهم آنکه از غسل او فارغ شوند نادوم
که بر او نماز کنند نهم بیست و نجب سنت دوازده چیز هشت و هشت
چیز مکروه اما سنت نه چیز که در نجب سنت اوراحنوط کردن سنت
سنت یعنی کافور در سایر نه موضع اعضا که بر اسجده نماز او
قرع میشود و بیشانی جنب و دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت
و نوزدهم یا دوم آنکه کفن سه پاره باشد اسکفن مرد را صحت
چادر که بیت را سر تا پا در آن بپوشانند و الفافه کوید سیم آنکه هیچ یک از این

سفیدی

سه پاره جنس نباشد خواه پنبه مرد خواه زنت باشد چهارم آنکه
طول پارچه از حد متعارف نباشد پنجم آنکه طاهر باشد ششم آنکه نجس نباشد هفتم
آنکه دیبا و شک نباشد که از پنبه اند و ابریشم خالص باشد هشتم
آنکه قماش یا آمیخته بچیزی دیگر نباشد یعنی قماش بابریشم بافته
و دست یعنی کتان سدیگر سنت و اما اکروه سه چیز است اول آنکه ابریشم
باکفن مرد مخلوط باشد سیم آنکه ماتم شوند در کفن کردن از دفاف
کفن بیت باشد نهم آنکه نو باشد هرچند ماندار باشد کفن او شوهر
او واجب ست بده شرط اول آنکه زنده باشد نه سلمه دوم نا شته
نباشد سیم آنکه مرد اورا در کفن باشد بده چیز باشد نوزده ان
مالحنوط سه کفن باید کرد اگر مرد بود کفن او نوزده واجب بیت
و اما استوزده چیز که سنت سه اول آنکه کافور حنوط بیت بخرده

سیم

دوم هفت جا باشد و دو دانگ درهم سنجد اگر بهفتاد جا باشد چهار درهم
و اگر بهفتاد جا نباشد یکدرهم نهم آنکه کافور را در کف دست نرم سازند نه
دوم آنکه در منافذ سیم آنکه اعضا که سجده بر آن کنند حنوط زیاده مانند پیشانی
بیت دوم بینی چهارم بر دو کف پنجم بر دو زانو ششم بر سر انگشت
خرما اگر خرما نباشد از دوشاب کنار و اگر آنهم نباشد از دوشاب بیت

در مسئله غسل میت
مسئله دوم در غسل

۲
در مسئله تیمم زنان
بر زوج و محرم و بیگانه
شبیه علی الله عنها
مسئله

در مسئله مشهور است

۳
حکم کفن مرد
او فرزند او
مسئله دوم در غسل

۴
در مسئله کفن
مسئله دوم در غسل

و اگر انست باشد از دخت انارد او انست باشد از دختر آب
دیگر دیباید که هر یکی از انست دو جوب بدو آب آن دست باشد یکی را
دیمه نوبه باشد هیبت کذا آنست و دیگر را دیمه نوبه جب او اگر که نوبه دیماه
راست سنه میباید که میانه انست دیمه هیبت کفت سابا باشد
و انکه دیمه نوبه جب سنه میباید که میانه انست دیمه هیبت دیماه
حاز باشد و میباید که سه جریب نوبه بجنبر کردن هیبت پس هیبت
کفت از نیمه باشد نه از هیبت دیگر ششم انکه سفید باشد نه زنکین
هفتم انکه دیمه آنرا که کفت بار میدهد زن از کفت پس او زنده
باشد هشتم انکه مرد را عمامه و سر پیچیدن که دخت الحنک را آشته
باشد و دو سر عمامه را از زیر دخت الحنک بیرون کشند و بسینه او
اندازند نهم انکه بار چند که طول انست نه زرع و نیم باشد نوع دوم
را انها آب هیبت با نطع فی پیچیدند که اول سر انست بار چه داشتی
کشدا نفتند که بدو جانب شق کرده باشند نطع فی کویند ان
بار چه را از عقب انها آب و پای او بیرون آورند از نوع
سنه او بیرون کشند صورت انها این است نهم انکه زن را اجباری عمامه و مقنعه
و سر کشند باندهم انکه زنده و سینه زن بدانند که بستانهای او دیده
صد طرف

و صد طرف لنه دارد باشد اگر نه زنند زن را نهم انکه پنبه دیبا آورده
نیست کذارند و اگر چیزی بپوشند آنکه موجب نفقه زوج
زنکه آنست باشد لازم نیست که نوبت دیگر او را خصار دهند و همچنین اگر
او را خود داده باشد لازم نیست که نوبت دیگر او را خود دهند
یعنی از مجتهدان پرسیدند که هر کاه ناشزه شوهر بپرسد آیا نوبت
دیگر خواهد یافت و او را نفقه واجب است و اما انهشت امریکه
مکروه است اول کفت را با هفت با نوکر بپرسد دوم بپرسیدن
کدخدا میت قطع کند آستین کذاشتن اما اکر میت دیبا دیبا هفت
خود نباشد کفت کتان استین داشتن انرا بپرسیدن مکروه نیست
کفت یکه سنه که یکدیگر آشنا باشد سیم دیبا آنرا که کفت بان
میدهند باب دهم نوشاشت چهارم کفت را جنوب کردن
نجم دوکانه کفت کردن ششم دو قصب مثل قطنی و غیر آن کفت
کردن هفتم بباهی چیزی بر کفت نوشاشت هشتم کافور در چشم
و کوشکان اشتن و دیکر انکه اکر زن ایشان میبرد زنده یکه کدن
شکم دارد زنده باشد واجب است که شکم او را از بیرون چپ بدرند
تا فرزند بیرون آید و نه شکم او را بدرند اکر فرزند شکم میبرد

حرعم

يا عبد الله يا امة الله اذا جاءك الملكان الموكلان بسؤالك عن ربك ومن دينك وكتابك ونبيك وامامك فقل
في جوابهما لا تخف ولا تحزن ولا تخبر الله بغير ما يعلم
بنبي ودين الاسلام ربي والقرآن كتابي والله قبلتي وعلي امامي وفي
الجواب الذكورة من بعد امتي حق والله حق والموت حق والبعث
حق وسؤال منكر ونكير في القبر حق والبعث حق والنشور حق والحساب
حق والميزان حق والصراط حق والجنة حق والنار حق وان
الوقوف بين يدي الله تعالى حق هذا اعتقادي عليه احيا وعليه
اموت وعليه ابعث انشاء الله تعالى واگر بيت زنست باشد بجاي يا
عبد الله يا امة الله بگويد بجاي اذكر العهد اذكر العهد بگويد
وبجاي يا عبد الله اذا جاءك يا امة الله اذا جاءك بگويد وگاف
جاءك وباقي كافهاي خطاب امكسور بخواند وبجاي فضاد كاف
ولا تخبر فتوله فخاذ ولا تخذ بگويد بيست وپنجم لحد را بخشت
وگاهي شد بيست ودوم در وقت لحد بوشيدن اينجا بخواند
اللهم جد له الروح منك والمغفرة والرضوان منك اسكنه الفردوس من
الجنان

مبانند مجتمد بنجاست بعضی واشند که در بیخ که بدان مرطوب
ست یکنوبت دستها را بر خاک باید زد و اگر بدان عرق ست دو نوبت
یکی از برای عین و دیگری از برای عرق و بعضی واشند که در بیخ
که بدان مرطوب باشد بتر دو نوبت دستها را بر خاک باید زد بطرف
چهارم که بدان عرق ست و اما مذهب اهل سنت و اما آنچه صفت امر که
در چهارم حنفی ست اول آنکه خاک چهارم خالص باشد یعنی ممزوج
بغیر خاک نباشد هرچند اطلاق اسم خاک بر آنچه نوعی از دوم
آنکه خاک چهارم از نبیذ مرتفع باشد مثل انواعی که بر اسم آنکه در
وقت زدن کف دست بر خاک انگشتان او از یکدیگر دور سازند چهارم
آنکه بعد از دستها بر نبیذ زدن هر دو دست را بکاند بحیثی که
کف دست کسی را قطع کرده باشند جای قطع را بخاک مسح کند ششم
آنکه چهارم را با خر کند اگرچند معلوم باشد که در اخر نیست
اب با نیت خواهد شد هفتم آنکه جمله هر سه چهارم بحیثی که
هرچند چهارم سابق نقض نشده باشد اما آنند امر مکروه اول
بیخ چهارم کردن دوم بیخ شوره چهارم کردن فصل در بیان
مسائل متعلقه بآنکه اصطباح به نیت کردن شرط است و اینطهارت را ازاله
نجاست

نجاست گویند و ازاله نجاست بدو زنده چیز میشود که از دو نوع
مطهرات گویند اول آب دوم خاک سیم افتاب چهارم آتش پنجم
استحاله ششم انقلاب هفتم انقلاب هشتم نقصان نهم اسلام دهم
دوازدهم چیز نجاست یازدهم میت بطلان دوازدهم تبعیت و احکام آب
مطهر انشاء الله در دوازده گانه بتفصیل مذکور خواهد شد اما احکام اول آنست
که اول پاک کننده ها ست بدانکه اب یا مطلق ست یا مضاف اب مطلق آنست
که بدو صفت وصف نشود اول اب گویند بآنکه اب با او باشد و مضاف آنست
که با مضاف اب گویند مثل اب گل و غوره و اب مطلق یا بسیار ست یا بغیر حساب
و اب بسیار آنست چهار دهم ست اب مساحت کر و اب کم از کر و اب زیاده
بر کر و اب چاه بیست اب بیخ شش مقسم میشود اما اب جاری بر سه
نوع است که از زمین جوشد نوع دوم اب باران است سیم اب چشمه
نیست و اگر چه کثیر از کر باشد مگر انکه دنباله یا بوی یا طعم آن نجاست
نپذیرفته باشد و اب باران مانند آنست که بسیار بحکم اب جاری دارد
و اب حمام بحکم اب جاری دارد اگر مقدار اماده نباشد که اب
اماده کر یا زیاده و گر باشد فصل اب کر آنست که بسیاست آن
مطلق و عرض و عمق چهار زده وجب و مساحت باشد بوجب
هفتاد

لطفه و اینکه آن دو بیت رباعی آنست عرب ست شود بعطای یکصد
دینار درهم شرعی ست و هر درهمی چهار هشت سنجوقی متوسط ست
بیت مشتمل بر هزار و دویست و چهل سنجوقی متوسط ست
و اینکه آب نجس میشود بملاقات نجاست مگر آنکه رنگ یا بو یا
طعم آن نجاست منتفی شود بسبب او اینکه دست نجس بخورد
آن باشد و در حوض قدر دو کر باشد بیفزاید و کم آب
مضاف بالتمام نجس میشود بجهة آنکه معلوم ست که اندک
از دهنک آب نجس تغیر نیافته و قلة آن کم از کر ست پس
آن آب نجس ست اما اگر دست نجس بسیار نجس شده باشد و بطول
خشک شود و آن نجس دست در آن حوض کند که مساحت کر ست
زنده آن حوض نجس نمیشود و دست آن شخص طاهر میشود بجهة
آنکه معلوم نیست که چیزی از آن نجاست تغیر یافته اما اگر آب
حوض زیاده بر کر باشد و قطرهٔ خون در آن افتد و بعضی از آن آب
بوی خون تغیر یابد در اصح قول نجس میشود و اگر کسی از آن حوض
که تغیر یافته مقدار کر بردارد آن مقدار طاهر میشود و اگر کر ست
نجس ست و اگر در آب که بیش از یک کر ست بتوالی مثلاً صد کر از یکی در آن جا
افتد

افتد و بعضی بکاسه از حوض را از دو آب یکی افتد بر آن
کاسه با آبی که در آن است نجس میشود و چون کاسه با آبی که مانند
کاسه با آبی که در آن است طاهر ست و چون کاسه با آبی که مانند
و اما آبی که کم از کر ست نجس میشود بملاقات نجاست هر چند که
اندک بود طعم آن تغیر نیابد مگر آنکه در آب چاه میافتد
نجس میشود بدین خبر و آنکه ما دامی که رنگ و بو طعم آن
نجاست تغیر نیافته نجس نمیشود بدین و آنکه نجس میشود هر چند
تغیر نیابد بدین و آنکه اگر مقدار کر ست یا زیاده نجس نمیشود
مگر بتغیر نجاست و اگر کمتر از کر ست نجس میشود اگرچه تغیر نیافته
مذهب آخر اینست و واجب ست نزد آن نجس میشود بدانکه قابل آن
نجاست است بجاه آنکه آب از آن نجس نمانند اگر خشک در آن بود
یا کاری یا مسکب مانع بملاصاله در آن افتد یا قناع یا مشک یا خون
چنین یا اشیاء مضاف یا قاسد در آن بخلط شود بسبب آن نوع
که آب متعذر باشد و واجب ست که چهل دلو بیرون آب بکشند و چون
آب بکشند چون سه بار دیگر بکشند چنین از بطن مجرا

تا غروب آفتاب و اگر آبی بخورد یا کاه در آن دریاچه بیرون نشود پاک
کر آب از آن نکشند و اگر آبی در آن بیرون نشود هفت آب دیگر بکشند سوای
آبی که در آن باشد خواه زیاد و خواه بالغ باشد و خواه قلیل اما اگر کاهی
باشد در آن نشود یعنی از مجتمع بیرون نکشند و اگر آب جدید
یعنی زیاده بر هفت آب در آن جمع شود و اگر غائط در آن دریاچه آفتد
یا خون بسیار مثل آنقدر خون که از ذبح گوسفند بیرون
آید بیاید دلو باید کشید و اگر خون کم در آن شود مثل آنقدر خون
که از ذبح گنجشک بیرون آید ده دلو باید کشید و گنجشک اگر غائط
خشک در دریاچه آفتد و اگر تر شود در دریاچه آفتد بیرون از جسم باشد
یا از جسم دریاچه آفتد و زنده بیرون آید هفت دلو باید کشید و اگر مرده
از جسم نباشد سه دلو بکشند و اگر خرگوش یا دیگر آبی که خون
جهنده باشد سه دلو بکشند و اگر گوسفند یا دیگر آبی که خون
جهنده باشد چهل دلو باید کشید و گنجشک
که بیرون آید در دریاچه بمیرد اگر گنجشکی در دریاچه بمیرد ده دلو باید کشید
و هر آنچه مضاف مثل گلاب و غیره بدان مشک و هیزم بسیار در آن
خیسانند باید که چندان آب بکشند که آب مضاف در آن مجتمع نباشد
و آن مجتمع نباشد مگر آنکه آب بیرون کشیده شود تا آنکه
آب از آن بیرون نیاید و اگر آبی بخورد یا کاه در آن دریاچه بیرون نشود
یا خون بسیار مثل آنقدر خون که از ذبح گوسفند بیرون
آید بیاید دلو باید کشید و اگر خون کم در آن شود مثل آنقدر خون
که از ذبح گنجشک بیرون آید ده دلو باید کشید و گنجشک اگر غائط
خشک در دریاچه آفتد و اگر تر شود در دریاچه آفتد بیرون از جسم باشد
یا از جسم دریاچه آفتد و زنده بیرون آید هفت دلو باید کشید و اگر مرده
از جسم نباشد سه دلو بکشند و اگر خرگوش یا دیگر آبی که خون
جهنده باشد چهل دلو باید کشید و گنجشک
که بیرون آید در دریاچه بمیرد اگر گنجشکی در دریاچه بمیرد ده دلو باید کشید
و هر آنچه مضاف مثل گلاب و غیره بدان مشک و هیزم بسیار در آن
خیسانند باید که چندان آب بکشند که آب مضاف در آن مجتمع نباشد
و آن مجتمع نباشد مگر آنکه آب بیرون کشیده شود تا آنکه
آب از آن بیرون نیاید و اگر آبی بخورد یا کاه در آن دریاچه بیرون نشود

یکلاب کرده و باقی مجتمعه بحسب نکرده اند دوم از پاک کننده ها
زمینست که نو کشند و نه پاره طاهر میسازند و گوسفندی یا بزی
باشند و بجای پاچیزی انجوب ساخته باشند و انجوب را
طاهر میسازند سیم از پاک کننده ها آفتاب است که طاهر میسازند زمین
خشک و حصیر و بوریا را هرگاه آفتاب ساعتی مجتمع طاهر میسازد
هر چه فابل افشار مخصوص باشد مثل دست و چوبی که بدست
و در صاحبی مصاکه دانه از عمارة شده باشد و اگر آن را بصد دلو آب
بسازند و آفتاب بر یک روی آنست بتابد و آن خشک کند روی
دیگر آنرا بدلو آب و اندرون آنچه پاک میشود چهارم آفتاب
و آنطاهر میسازد چیزی را که امکنت پاک کنی کند اما اگر آن چیز
خشک زند و آنرا خشک را آخر میسازد و طاهر شدن آنچه
و مجتمع آن اگر کوزه بسازند و پخته باشد بدانند که این
نیز طاهر میشود و اینرا فائده دارد پنجم آنکه آب یعنی بقدر
و هم آنچه مضاف مثل آنکه می چیزی آنرا طاهر شود بسیار در خاک
آفتاب نهند چندان که آن چیز خشک شود یعنی بقدر
آنچه مضاف نمانده باشد که اگر آنرا بصد دلو آب
بشویند آن چیز طاهر نشود

اوراق اضافات
در حاشیه
صدر و ذیل ظهر

هشتم نجس میشود بملاقات کافر یا عین نجاست مثل خون و
چون چنان دانند که نجس نمیشود طاهر میگردد نهم
اسلام و اسباب آن چنانکه گذشت که هدایت است
طاهر شدن عین نجاست مثل آنکه دهند اسب یا بعضی از اعضای
انسان خون آلوده شده باشد بمجرد آنکه خون برداشته شود
پاک میشود باندیشه طاهر و ابتدا نجاست آن غایط است که چون
مخرج را بسه کلوخ یا سه سنگ یا بدو آنچه برطرف کند
باشد و غایط منتشر نباشد پاک کند پاک میشود دوازدهم نجاست
مثل آنکه شخصی مسلمان طفلی را کافر حربی اسیر کند اسلام او نجاست
اسلام آن طفل میشود و نجاست میشود چون کافر حربی
دوست و دشمن ندارد اسلام او را نجاست میشود چون
باز نده است اول و دوم غایط بشرط آنکه ابتدا کرده از جوانب باشد
که کوفتن آن میسر نباشد و خون جسته داشته باشد سیزدهم
از جوانب که خون جسته داشته باشد خواه کوشت از جوانب باشد
خواه حرام میخورند که بعد از ذبح در اعضای حیوان باشد بشرط
آنکه

آنکه در وقت ذبح خون منجمد نشده باشد بهر چیز که
بعد از چرون اعضای حیوان جدا شود آن جدا شده طاهر است
خوردن آن حلال است چهارم فی از حیوانی که خون جسته داشته
باشد خون او کوشت آن حیوان حرام نجس است خواه خون
او که طاهر است اما کوشت آن حرام است ششم خواه خون
که آن بر حکم است پیدا نشود اگر سیاه کوشند بعد از آن
سیاه میشود بر اگر سبز شبیه باشد نجس است و اگر کوشند شبیه
باشد باینچه کام شبیه نباشد نجس بودن آن بحال خود
خود است سبب طاهر آنست که نجس است هفتم کافر خواه
خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد و اما بعضی از مجتهدان
مذهب آنست که بعضی از کافران طاهر اند مذهب ضعیف است هشتم
هر چیز که کشاده است بشرط آنکه در اصل از آن نباشد نجس است مانند
جامه که از زنان بیگانه که آلوده بخر باشد حرام میدانند مانند
کوشت حیوانی که خون جسته داشته باشد نهم خون آنکه در
جسد آدمی است نجس است دهم غایط یعنی بول و بعضی
از آنچه مست کننده نیست بازدهم حیوانی که بود بشرط آنکه

خواه نجاسه داشته باشد خواه نکرده باشد خواه
خواه محرم و جمیع اجزاء او نجس شده باشد
ندارد مثل موی انسان و شاخ و سم از حیوانی که
باشد و پشم مردار و استخوان که اجزاء نجس العین
نداشته باشد مثل استخوان و موی ان سگ و خوک طاهر است و باقی
مجتهد بست خلافی او کرده اند **فصل** اگر سگ ظرفی را بسه دفعه
خواهند که باب قلیل او را طاهر دهند باید که اول از اجزاء خاک یا غیر
و بعد از آن دو نوبت باب بشویند اگر خاک نباشد بعضی از محققین
و است که هر چه شبیه بخاک باشد مثل اشنان و سرمه و غیره
خاک میشود یعنی و است که عوض خاک یکنوبت باب بشویند
و اما اگر اقتصار را باب کثیر مثل کر و اب روان طاهر دهند یکنوبت
و اب قلیل و بعضی بست دفعه کافیست بعد از انکه از اجزاء خاک صاف شده باشد و بعضی
از مجتهدین بست و است که اگر باب کثیر طاهر دهند خاک صاف شدن لازم
نیست و اول اصح است و اگر ظرفی را هفت نوبت باب باید شست بعضی
و است که بسه دفعه خاک و کافیست **فصل** اگر جامه مثلا نجس
نشده باشد بلکه فقط بسگ خوک رسیده باشد یعنی خشک
خواهند که باب قلیل او را طاهر دهند

خواهند که نجس نشده باشد باب را طاهر میشود در احتیاج باقدیم
بست اما بسه شرط شرط اول انکه پر باشد نه دختر دوم انکه اگر خلاف
نوبت باشد سیم انکه ستانی کرتی از دو سال باشد و اگر بسوار طاهر
شود خواهند که نجس شده باشد باید که بعد از انکه اب بوی ندهد و بیشتر
باز اب بوی ندهد نوبت دیگر بیفزایند و اگر بیقین نجس شده باشد یک نوبت
اب رجحان و شرط طاهر میشود بعد از ازاله نجاست و صاف بودن
نوبت بست اما اگر در اب کر یا اب روان طهارت دهند یکنوبت در اب قلیل
بعد از انکه عین نجاست از انجا زاله شده باشد
و اشتر ضرور نیست و گوسفند باید و شک و باشد و ماننده انها از
باب طهارت دهند احتیاج بفشردن ندارد بعد از انکه عین نجاست زاله شده باشد
و اگر نجاست بیقین نجس شده باشد مثل خون
و منی است و از آب بیرون اید و نجاست در جامه بماند اینرا باید
و ازاله نمودن لازم نیست **فصل** اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خم
خواهند که باب قلیل طاهر دهند نباید اب در انجا کنند بحرکت دهند
تا اب بهمه جای انجا برسد و اب را بیرون ریزند باز نوبت دیگر اب کنند
حرکت دهند و بیرون ریزند انظرف طاهر میشود خواه اول ظرف نجس شده

محکم کرده باشند مثل دبه که کمان کنند ان ظرف نجس شده بمنزله ظرف
طهارة نمیتوانند داد و اگر اندکی اب در ته انها بماند از ابتدا با ینها پرداز ند
و بدانکه از ظرف طلا و نقره چیزی خوردن یا بدن بر انها کشانیدن
حرام است بر مردان و زنان اما اب و طعام و چیزهای دیگر از ظرف حرام نجس نمیشود
لکن از ظرف نجس نمیتوان خورد و نباید خورد بلکه حرام است تا وقتی
انکه در جائی جدا کنند و بعد از ان میتوان خورد و استعمال انها نیز
و نقره دست شستن حرام است و چیزی بطلا نمالند از نقره اب بر خود ا
بریکی یا بو جایی نچکانند و چیزی از دوات طلا و نقره چیزی نوشتن
و از سرمه دان طلا و نقره سرمه کشیدن حرام است اما قلم طلا و نقره
طلا حلال است و اگر از طلا است با کونه نقره کوب یا طلا کوب اب خوردن
واجب است که لب خود را بغیر با طلا نسایند و کاغذ مسطر طلا
و انشتر کنند پس اگر طلا از انها جدا شود حکم ظرف طلا خواهد
داشت و اگر مطلقا طلا جدا نشود مباح است و بعضی بر انند که حرام است و احوط
انست که حکم ظرف نجس دارد و میتوان خورد و نقره مجوف نباید خورد
فجائز است و اگر نقره بر روی چوب یا طلا و نقره باشد حرام نیست
انچه مجلد باب ششم از کتاب جامع عباسی در بیان احکام نجاسات

صحیح

دستی در انست مشتمل بر سه مطلب در خاتمه در بیان انکه
نماز واجبی دوازده است اول نماز شبانه روزی که ادا نماز یومیه گویند
دوم نماز جمعه سیم نماز عید در مضان چهارم نماز میت پنجم
نماز طواف خانه کعبه ششم نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هرامر
اسمانی که موجب خوف باشد مثل باد تند و سیاه و سرخ و امثال انها هفتم
نماز جعفر طیار که بنذ واجب میشود نهم نمازی که بسوگند واجب
شود دهم نمازی که بعهد واجب شود یازدهم نمازی که باجاره واجب شود
دوازدهم نمازی که از بدکاری توبه شود و بر و کفاره واجب شود اما نماز هفتم
و نهم از کتاب مذکور هست بپرسند و چهار نماز اول
نماز نافله یومیه شبانه روزی که سی و چهار رکعت است دوم نمازی که
حضرت رسالت پناه منوبست سیم نمازی که بحضرت امیر المومنین منوبست
چهارم نمازی که بحضرت فاطمه زهرا منوبست
پنجم نمازی که بحضرت جعفر طیار منوبست ششم نماز رجا هفتم نماز طلب
باران که اول نماز استسقا گویند هشتم نماز میت نهم
حاجت دهم نماز ناقله ماه رمضان یازدهم نماز روز
رسالت پناه دوازدهم نماز شب مبعث سیزدهم نماز دوازده امام

نماز دیگر نماز خفتن است و نماز خفتن نماز شب است و نماز شب نماز عشاء است و نماز عشاء نماز خفتن است

نوزدهم نماز ماشت غفلک پنجم نماز وقت اراده سفر پنجاه و یکم نماز توبه

بیست و دوم نماز هدیه بیست و سیم نماز روز عاشورا بیست و چهارم

نماز نوزدهم اما مقصد اول در بیان نماز های واجبی و در آن

فصل است مطلب اول در نماز یومیه یعنی نمازهائیکه هر شبانه

روز واجب است و هر بالغ عاقل مکلفی که حائض نباشد باید بجا آورد که مقدمات

نماز یعنی چیزهائی که پیش از شروع در نماز بقصد او در دست انسان واجب است

این شش است اول طهارة از حدث دوم قبله است بطرف کردن از جامه

و بدن سیم پوشیدن عورة چهارم ملاحظه نمودن مکان نماز که

غصبی و نجس نباشد پنجم ملاحظه نمودن وقت نماز ششم نشستن خود

قبله و از این شش چیز در چیز اول در باب اول کتاب بشیوه مذکور شد

چهار چیز باقی در چهار باب مذکور میشود مطلب اول در پوشیدن

عورة و آن در نماز واجب است خواه کسی باشد که نگاه کند خواه نباشد

خواه محرم باشد خواه نامحرم مثل آنکه در خانه خلوت باشد یا در بیابان

که کسی در آنجا نباشد و عورة خود را پوشیده ندارد در نماز

او باطل است و در مرد همچنین شبهه نیست قبل از دو ضعیف واجب است اما

وزن واجب است پوشیدن کل بدن غیر دو کف دست و دو ما آن زن

بنده باشد پوشیدن سر و مو و گردن واجب نیست و بعضی که نماز در آن قوان

گذارد بیست و هفت امر متعلق است پنج امر واجب و هفت امر حشو باقی

امر مکروه امر پنج امر واجب اول آنکه غیبی نباشد دوم آنکه حریر نباشد

که نماز مرد در حریر محض جایز نیست و بنج امر باو به و آنست که در نماز

نباید در حریر محض نماز جایز نیست و با نفوذ ضعیف است و جایز است مرد

حریر بپوشد در نماز بواسطه ضرورتی مثل آنکه ما بپوشد دفع شپش و دفع

سرما بپوشد در نماز بواسطه ضرورتی مثل آنکه ما بپوشد دفع شپش و دفع

سرما پنجم آنکه طاهر باشد که نماز مرد در جای نجس مکروه است

مرد در جای نجس چهارم آنکه طاهر باشد مکروه است در شش جا اول آنکه

جلوی او بقدر یک آینه باشد که خون از آن دور باشد پس باید آنقدر

خون نماز مجموع سه نماز نشود که اجتناب از آن به عسر شود دوم آنکه اگر بی تحمل

نتواند جامه از بدن باز کند نجس شود در این جامه در این جامه نجس

بسوط نماز در هفت شرط اول آنکه هر دو زانو بکنوبت این جامه را طاهر نماید

سیم آنکه دست طفل نباشد خواه انظار امر باشد خواه نباشد و نتواند که

دامن باشد هر چند اینجا مه بیوند و ضابط انظار آنست که نماز او در آن

بند باز آمده نماز کند بیازدهم آنکه خلل اندر یاد آمده باشد که
مثلاً کند دوازدهم در ثیاب پلید نماز کردست سیزدهم آنکه ظاهر
باشد داشتن چهاردهم نماز کردن بسر در جامه مرد با سرخ
پانزدهم اشتمال صماء یعنی دو طرف ردا از زیر بغل بیرون آورده بدست دیگر
دوش انداختن **ششم** دوم در مکان نماز بدانکه چیزهاست
که بمکان نماز تعلق دارد دوازده امر است واجب و چهار امر سنت و پنج
هفت امر مکروه اما دوازده واجب اول آنکه مکان نماز غصبی نباشد
که نماز در مکان غصبی باطل است مگر آنکه مالک رخصت دهد و بخشد
دوم رخصت او نماز بچهار نوع است و رخصت بر چهار نوع است
اول رخصت صریح مثل آنکه مالک بگوید که در فلان خانه نماز بگذار
دوم رخصت ضمنی مثل آنکه مالک بگوید امروز در فلان خانه باش سیم
رخصت فحوی مثل آنکه مهمانی را بمنزل خود آورد چهارم رخصت شاهد
حال مانند در صحرای حجاز و کاروان سرای که حال شاهد است
که مالک بنماز کردن در آنجا رخصت دهد **دوم** آنکه مکان نماز مباح باشد
یعنی آنکه صاحب آن بنماز کردن در آنجا رضا دهد اگر چه کراهت
اندرو بقی باشد اما اگر مکان نماز غصبی باشد و صاحب آن رضا دهد نماز

در آنجا صحیح است مگر در جای مجهول که اگر آن صاحب باشد نماز صحیح نباشد
خشت پاک اندر خانه انسان نماز نکند و رخصت مصلی نیست اما آنجا نماز
اندر خانه که تعلق بمکان آن نماز دارد اول آنکه مکان طاهر باشد دوم آنکه
مکان پیشانی در سجده پاک باشد و با مکانست ایستادن یا بر باشد یا مکان
پیشانی از مکان ایستادن پست باشد سیم آنکه در برابر عورت باشد و مراد آن
اندازه است که دیواری یا سایه‌ای در قبله مصلی باشد که میانه مصلی تا
انتهای آن دیوار یا سایه زیاده از دو ذراع نباشد و اگر عورت از دیوار
باشد کافیست چهارم آنکه نماز واجب در مسجد نکند زنان شوهر دار
در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم در حدیث آمده که ثواب یکنماز در مسجد الحرام
برابر ثواب صد هزار نماز است و ثواب یکنماز در مسجد پیغمبر صلعم برابر ثواب دو هزار
نماز است و دو رکعت از مسجد افضل در مسجد کوفه برابر هزار نماز است
و در مسجد جامع برابر صد نماز است و در مسجد بازار برابر ثواب دوازده
نماز است اما نماز زن نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد و نماز
او در خانه اندرون افضل است از نماز او در خانه بیرون و نماز
مرد اول افضل است از نماز در مسجد و در مسجد محله افضل است از نماز
مرد بجایی که فضیلت دارد افضل است از نماز بجایی که فضیلت ندارد و افضل

اما بیست و هفت نمره کرده که نفلی هم کاشته ضمان دارد اول ضمان در غلط

حمام کذا کردند اما در جامه کن حمام و بام حمام مکروه بیست دوم کذا کنی

ضمان کذا کردن هر کاه نفل روزه بوده نیت روزه داشته باشد سیم در ضمان کذا کنه

ضمان واجب کردند اما ضمان سقف مکروه بیست چهارم در جاییکه ضمان دهند

که برابر محفوظ کذاشته باشد یا کذاشته باشد یا کاغذ نوشته شرط انکه ضمان آنرا

ضمان نباشد پنجم در جاییکه که برابر چراغی باشد یا نباشد افروخته

ششم در جاییکه که در برابر عورة در خواب باشد هر چند محرم باشد بیست

در مجلس آب مصلی باشد هفتم در جاییکه کسی در بر ون باشد یا در برابر در

کذاشته باشد هشتم در جاییکه صلاح بخلاف در برابر باشد نهم

در خانه مجوسی که در انجا باشد اما در خانه بعود یا در آتش ضمان

مکروه بیست دهم در خانه که در آن سک باشد یازدهم در کدام ضمان

ضمان کذا کردند دوازدهم در جاییکه چهارپایان بسته میشود مثل طویله

و مانند آن هر چیکه چهارپایان نباشد سیزدهم در خانه که مست کننده

در آن باشد چهاردهم در وضو کردن ضمان کذا کردند هر چند انرا

کوا انند کرده باشد پانزدهم در محلی که اکثر اوقات در انجا آتش میزنند

مثل قهوه خانه و مطبخ هر چند که در وقت ضمان ان آتش نباشد شانزدهم

انکه مرد

در جامه کن نیز آورده ترکیب است عم آنکه

احوط ترکیب صدر دام ظله

یکی احوط دیکری واجب است در جمیع قسم الا فیما

٧

٧١

انکه مرد در جاییکه ضمان کذا کردند که پهلوی او با مقدم بوان زنی ضمان

کذا کردند خواه محرم باشد خواه نامحرم هر کاه میانه ایشان حایلی

نباشد یا مقدار ده زرع دست دور نباشد اما اگر زنان در پس مرد

باشند کذا هستند بر طرف میشوند احتیاج بحایلی بیست و مقدار ده زرع

دانچه از مجتهدی بر آمده که ضمان مرد در نماز با خواست هر کاه مقدار

هم نکهدارند ضمان او انکه نکهداشتن بعد از دیکری کوید با خواست

بشرط انکه مرد در پهلوی مرد با مقدم و مرد ضمان کذا کردند و حایلی و مقدار ده زرع

دیوی نباشد هفتم ضمان کذا کردند بوی خانکه مورچها از مورچه

خورد بر دند اند مجلس هشتم در جاییکه حیوانات انجا نیج بیشه

نهم در شوره زار ضمان کذا کردند بیستم در دیوی بر ف ضمان کذا کردند بیست و

یکم در کذرکاه آب بر چند انجا آب نباشد بیست و دوم در بیکانه ضمان

کذا کردند بیست و سیم در جاده راه ضمان کذا کردند بیست و چهارم در نهری که

شفاف در انجا در جاییکه باشد بیست و پنجم در خانه که معصوم باشد بیست و

ششم در جاییکه شوی انجا نی باشد هر چند ان شوی خلل باشد

در احکام مجلس بنا کردند بر عبادت این کردن ثواب بیحد طرفه

امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است که هر کاه نبی مجلس بنا کند بنا کردن خانه

واجب است احوط صدر دام ظله

در بهشت خانه‌ای جمله او را ساخت در ثواب بنا کردن مسجد بسیار آمده

بدانکه چهل امر مسجد بنا کردن را متعلق اند دوازده امر پیش و هفده امر مکروه

و یازده امر حرام اما دوازده امر پیش اول آنکه بنای مسجد بسیار بلند

و بسیار آراسته نباشد دوم آنکه طمأنهٔ خانهٔ مسجد را تر بیت مسجد باشد

سیم آنکه سخنی که مناسب مسجد نیست در مسجد نگوید و توقع آنکه مردم

مسجد آبادی مسجد را چهارم آنکه پیش از داخل شدن مسجد سلام کند

خود کند که نجس نباشد پنجم آنکه در وقت داخل شدن مسجد ابتدا

بخواند بسم الله والسلام علی رسول الله و صلوات الله

صلوات ملائکه علی محمد و آل محمد والسلام علیهم و رحمة الله

برکاته ربّ اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتک ششم آنکه در وقت بیرون

رفتن همین دعا بخواند هفتم بروی خود در وقت داخل شدن

هشتم آنکه چون داخل شود در ساعت طمأنینت مسجد بکند آرد نهم

آنکه اول در مسجد رود نماز مسجد را بجای آورد دهم در مسجد

بشاشت و خوشروئی را رعایت کند و سلام را فرو نگذارد و ساجت

از خدا طلب نکند یازدهم چراغ در مسجد روشن کردن چه از حضرت پیغمبر

منقول است که هر که روشن کند در مسجد چراغی روشن کند بجهت او تا آنکه

عرش

عرش جمله از استغفار میکنند مادامی که آن چراغ روشن باشد

دوازدهم مسجد را جاروب کردن خصوصاً در روز پنجشنبه زیرا که

از حضرت امام موسی کاظم منقول است که حضرت پیغمبر فرموده اند

که هر که روز پنجشنبه یا روز جمعه مسجد را جاروب کند و بیفکند از مسجد

که در چشم بیفتد خاکروبه از مسجد بیرون کند خدا بشمار جمیع گناهان

او را بیامرزد اما هفده امر مکروه که متعلق مسجد است اول آنکه

در مسجد گم کرده را جسته باشد دوم آنکه در مسجد بلند کردن سیم

شعر از غزل و غیر آن در مسجد خواندن چهارم شعر خواندن پنجم خواب

کردن ششم خرید و فروخت کردن هفتم حکایت امور دنیا کردن

هشتم اطفال یا دیوانه را که نجاست از ایشان بمسجد رسد نهیدن

مسجد انداختن یازدهم بآواز بلند خندیدن دوازدهم بهیئت بد

راه رفتن یا آنکه با آواز بلند سخنی را حل کردن و قضای او بستدن

سیزدهم بر مسجد گذشتن کسانی که آنها باشد منازعت و خصومت

چهاردهم ابد هفتم یا بلغم در مسجد انداختن پانزدهم در اثنای

سخن در مسجد که از دهن بوی بد بیرون آید شانزدهم مسجد را مکان کردن

شانزدهم نیم از دندان خون در مسجد خصوصاً بر فرش

هفدهم در مسجد بول یا غایط یا بول بیاندیگر حرام نمودن غیر مواضع

اما یازده امری که حرام است اول مسجد را بطرح نجاسی کردن دوم

سنگ ریزه که قرار مسجد است از مسجد بیرون کردن سیم در مسجد چیزی

خصومت کردن هر چند مسجد مرمت نکند چهارم در مسجد فروختن

جنبد حاجت خود نقاشی در مسجد پنجم فریاد کردن در مسجد باشد در غیر

مسجد اندک ششم چیزی بر در مسجد طرح نمودن اگرچه در آب

کوچه آب جاری باشد هفتم چیزی را از مسجد طرح ملک خود یا طرح

کوچه کردن هشتم میت در مسجد نگه داشتن نهم صورت بر دیوار

در مسجد کشیدن دهم مصالح مسجد را که منهدم شود و فایده نباشد

در غیر مسجد بکار بردن یازدهم در مسجد در خت نشاندن

در هنگام اوقات صلوة اول وقت نماز جمعه بر امدن پیش از آنکه

وقت انتظار نماند بر امدن افتاب اول وقت پیش زیاده شدن

سایه شاخص بعد از آنکه بنهایت کوتاهی رسیده باشد چنانچه

پیش از این ذکر شد سایه بعد از آنکه بطرف

مشرق باشد چنانچه بیان کرده شد واقع میشود اینوقت را زوال گویند

اول وقت عصر وقتیست که از زوال مقدار نماز ظهر گذشته باشد بحال

معلی

معلی پس اگر ظهر باشد و مقدار چهار رکعت

گذشته باشد وقت عصر داخل شده و اگر محدث باشد مقدار طهارة

و چهار رکعت گذشته باشد و اگر مسافر ظهر باشد مقدار دو

رکعت و اگر محدث باشد مقدار طهارة و دو رکعت و اخر وقت ظهر

وقتیست که تا غروب افتاب بقدر آخر نماز عصر مانده باشد بحال

معلی بنابر آنچه معلوم شد و اینمقدار وقت مخصوص عصر است

و مقدار اول آن ظهر از اول زوال مخصوص ظهر است و ما بین دو

وقت مخصوص مشترک است میانه ظهر و عصر و اخر وقت عصر غروب

افتاب است و اول وقت نماز شام است و علامت آن بطرف

شمال سرخی است که در جانب مشرق ظاهر میشود و اول وقت نماز

خفتن وقتی است که از غروب افتاب مقدار سه رکعت گذشته

باشد اگر ظهر باشد یا مقدار سه رکعت با طهارة اگر محدث باشد

پس وقت مشترک میشود میانه شام و خفتن تا انکه وقت

باقی ماند بنصف شب انقدر که نماز خفتن را بادا توان

کرد و این خاصه نماز خفتن است نظر بحال معلی اختیاری

و حکمی و مجتهد پس میگوئیم که تا سرخی جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز

فی اوقات الصلوة

خفته نشود فصل نماز در اول وقت کذا ثوابه عظیم دارد بخصوص نماز چاشت و نماز مغرب و تاخیر از اول وقت بغایت مکروه ست مگر در چند جا که تاخیر نماز از اول وقت مستحب و از انجمله دوازده جا که مشهور و ست بیانیم اول تاخیر نماز خفتن تا وقتی که سرخی جانب مغرب برطرف شود یعنی مجتهد بیت این تاخیر را واجب میداند دوم تاخیر نماز ظهر در بلادی که هوا بغایت گرم باشد تا وقتی که گرمی هوا برطرف شود سیم تاخیر نماز عصر تا وقتی که سایه هر چیز بعد از زوال سایه شده مساوی شاخص شود چهارم تاخیر نماز شام که بعضی از فقهاء گفته اند هر یک از نماز ظهر و عصر و مغرب بکار باخر وقت تاخیر نماز را بیک فضل در بابی مجمع تاخیر نماز چاشت و ظهر و عصر جمعه کذا در دسته نماز ششم تاخیر نماز خفتن نماز را تا وقتیکه مؤمنان حج شوند هشتم تاخیر نماز جمعه نماز را تا وقتی که پیشنماز حاضر شود هشتم تاخیر نماز را

بغیر از مؤلف صلاة غفلة

بکند که با این اضطرار نماز بیاخود برنده باشد و بغایت کوسنه باشد یا زدهم تاخیر نماز ظهر و عصر را تا وقتیکه مغرب وقت نماز عشا باشد یا زدهم تاخیر نماز خفتن را تا وقتیکه مغرب وقت نماز چاشت باشد و بعضی از مجتهدین این تاخیر را واجب میدانند و بعضی مستحب میدانند و بعضی مکروه میدانند و بعضی از مجتهدین این تاخیر را در بعضی از بلاد واجب میدانند و مذهب او آنست که هر کس را که نماز قضا بر ذمه او باشد واجب ست که علی الفور بجا آورد و جایز نیست که بعضی امر مباح باشد اشتغال بنماز نافله نماید تا وقتی که ذمه خود را از مجمله نمازها فارغ سازد اما بعضی کتب از مجتهدین درین مسئله

فی الاذان

باسبد مرخصی موافقت نکرده اند فصل چون وقت هر یک از نماز عصر بجکانه داخل شود اذان گفتن سنت مؤکده ست خصوصاً از برای نماز جمعه که قرائت آنرا باید بآواز خواند و بعضی از مجتهدین اذان را از برای نماز واجب میدانند و بعضی مخصوص بنماز جمعه نمیدانند بلکه اذان را از برای هر یک از نمازهای پنجگانه واجب میدانند و بعضی از برای نماز ظهر و مغرب واجب میدانند و از برای نماز عصر و خفتن و صبح بجکانه سنت بلکه حرام ست اما سنت ست که سه قوت الصلوة گفته شود در

اذان گفتن جمله مستحبات نوافل عظیم است و فضیلت در بیست

باب اخبار و آثار بنا و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام دال

اینکه در حدیث آمده که هر که در شهری از شهرها پنج روز اذان گوید

بهشت بر او واجب میشود و دانکه مؤذن نیست که مؤذن مانع باشد از

اگر طفلی اذان بگوید کافیست و اذان زنان و آواز زنان بر ایشان و

که محرم او باشند جایز است بشرط آنکه نامحرم او را نشنود اما اگر

زنان بیگانه باشد و نشنیدن او را ممکن باشد جایز است که

مردان نامحرم او را نشنوند فصل اینچه باذان متعلق است

چهل امر است نوزده امر سنت و نه امر مکروه و ده امر حرام اما نوزده امر

سنت اول آنکه اذان را در اول وقت بگوید دوم مؤذن در وقت اذان

گفتن روبقبله باشد سیم آنکه اذان را بلند بگوید چهارم آنکه ایستاده

اذان گوید پنجم آنکه در وقت اذان گفتن وضو داشته باشد ششم

آنکه در جای بلند باشد هفتم آنکه انگشت خود در گوش کند هشتم

آنکه اقامه را بشتاب بگوید نه شتاب نهم آنکه در آخر هر فصلی بگوید فاصل

آنکه اذان را مؤذن بگوید کسی که عدالت داشته باشد یازدهم آنکه مؤذن

وقت شناس باشد بداند آنکه خوشوقتی اوقات نماز چیست دوازدهم

وقت اذان شناسد چهاردهم دانستن مؤذنان ما را اذان را بطریقی که

علما تقریر کرده اند پانزدهم صلوة فرستادن مؤذن وکسی که اذان

میشنود در وقت نام بردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوقت صلوات

فرستادن واجب میداند و هر که نام آنحضرت را ببرد

باید که بدل صلوات بگوید کما امرنا شانزدهم اظهار کردن مؤذنان

حرفها را در لفظ اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و الصلوة هفدهم اظهار کردن

حرفها را در الفلاح هجدهم هرجله مؤذنان از فصول اذان بگوید

شنونده پس او بگوید نوزدهم اعاده مؤذنان اذان صبح را اگر قبل از

فجر بجا آورده باشد اما آنرا نه امر مکروه که در اذان سه مکروه است اول

حرف زدن مؤذنان در اثنای اذان دوم سکوت طویل در اثنای

اذان سیم گاه گاه مؤذنان جانب راست یا چپ چهارم صدای

از شما آنچه داده اند و یا گفته اند چنانچه مخالفات میکنند

پنجم از اذان گفتن در وقت راه رفتن ششم سواره اذان گفتن هفتم

از اذان گفتن جمله مستحبات چهارده گانه اذان جمعه کار نهم

اذان گفتن جمله مستحبات پنجگانه مخصوص بماه رمضان نهم اذان گفتن

جمله مستحبات ششگانه مخصوص بمکان مخصوص بعضی از مساجد اذان

گفتن را در بیست و شش حرام میدانند اما آنست و امر بآن که حرام

شش اول آنست که گفتن قبل از آنکه وقت نماز داخل شود مگر از آنست بجهة

که قبل از طلوع فجر جایز است دوم گفتن الصلوة خیر من النوم در

اذان صبح مگر با مطلقه رجعیه که زوج مخالفت کردن این سنت شش با

نکته اقامت بعد از اذان سنت مؤکده است و با آنکه از اذان ثواب عظیم دارد

ثواب اقامت بیشتر از آنست و سنت که اذان را در اقامت بلند نگفتن و ثلاثه

در آن سنت نیست بلکه فرادی ثلاثه سنت شش و سیزده فرادی اقامت را در بجهة

نمازهای پنجگانه واجب میدانند و بعضی اقامت نگفتن را حرام میدانند

و ایستادن در آن واجب میدانند و بعضی از بعضها بسرعت ندادن را بعد

گفتن قامت الصلوة حرام میدانند مکروه است که بنماز نافله

داخل شود الا اینکه اقامت کرده باشند جماعتی را بعضی از آنکه پیش از آنکه

مؤذن حی علی الصلوة گفته باشد سنت شش که اذان را قطع کنند و بنشینند اند

از جایی که قطع کرده باشند و سنت شش که اذان را از سر گیرند اما اگر

در اثنای اقامت از حد برود شروع شود اقامت را از سر گیرند و سنت شش

که ما بین اذان و اقامت فاصله واقع شود بقدر دو رکعت نماز با پنج مجلس

با نشستن با پنج کلام بیجا یا پنج گفتن سبحان الله یا الحمد لله و یا

فصل بجهة باکام کردن در اثنای اذان یا بعد از آن اللهم

نکرده باشد چنانچه گفته شد و سنت شش آنقدر شتاب نشان باشد که چون

مؤذن اذان را تمام کند بعضی از نماز در خارج حجره شروع

نکند بعضی از نماز در حجره شروع کند بعضی از نماز در خارج حجره شروع

واقع شود بعضی اینکه صاحب خانه با صاحب جامعه گوید که در خانه نماز

کنید و در خانه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید

و سنت شش آنست که بعضی از نماز در مکانی غیر صالح با جامعه غیر صالح

واقع شود بعضی اینکه صاحب خانه با صاحب جامعه گوید که در خانه نماز کنید

که در رکعت نماز در خانه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید

و سنت شش آنست که بعضی از نماز در مکانی غیر صالح با جامعه غیر صالح

واقع شود بعضی اینکه صاحب خانه با صاحب جامعه گوید که در خانه نماز کنید

که در رکعت نماز در خانه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید

و سنت شش آنست که بعضی از نماز در مکانی غیر صالح با جامعه غیر صالح

واقع شود بعضی اینکه صاحب خانه با صاحب جامعه گوید که در خانه نماز کنید

که در رکعت نماز در خانه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید

و سنت شش آنست که بعضی از نماز در مکانی غیر صالح با جامعه غیر صالح

واقع شود بعضی اینکه صاحب خانه با صاحب جامعه گوید که در خانه نماز کنید

که در رکعت نماز در خانه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید

و سنت شش آنست که بعضی از نماز در مکانی غیر صالح با جامعه غیر صالح

واقع شود بعضی اینکه صاحب خانه با صاحب جامعه گوید که در خانه نماز کنید

که در رکعت نماز در خانه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید

و سنت شش آنست که بعضی از نماز در مکانی غیر صالح با جامعه غیر صالح

واقع شود بعضی اینکه صاحب خانه با صاحب جامعه گوید که در خانه نماز کنید

که در رکعت نماز در خانه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید

و سنت شش آنست که بعضی از نماز در مکانی غیر صالح با جامعه غیر صالح

واقع شود بعضی اینکه صاحب خانه با صاحب جامعه گوید که در خانه نماز کنید

که در رکعت نماز در خانه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید

و سنت شش آنست که بعضی از نماز در مکانی غیر صالح با جامعه غیر صالح

واقع شود بعضی اینکه صاحب خانه با صاحب جامعه گوید که در خانه نماز کنید

که در رکعت نماز در خانه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید یا در جامعه نماز کنید

احکام قبله

کند که از قفا راست پیش روند از قبله مساجد و برهای
صلبا نانست معلوم میتوان کرد بعلامات مابذکه در میانست
نیز ما مشهور میتوانست معلوم میشود بعلامات قبله یعنی ان
عراق عرب مثل بغداد انست که جدی او پس و شمال راست یکبیند
و علامات یعنی بکران بلاد مثل شهر موصل انست که مشرق را بجانب
چپ و مغرب را بجانب راست یکبیند و علامت قبله یعنی انبلاد مثل
انست که جدی را بر دوش چپ یکبیند و علامات یعنی از ان بلاد
انست که سهیل را در وقتی که بغایت بلندی رسد در میان دو
چشم یکبیند و علامت بلاد چنان انست که سهیل را در وقت مذکور
در پس سر میان دو شما یکبیند و اکثر اینست علامات از علم هیات
معلوم میشود در دانشنامه قبله اعنی ادوات علم هیات اما
اگر کسی در صحرا باشد و از علامات قبله چیزی ظاهر نباشد و نجمی
یا فقیه نباشد که از قول او ظن قبله بهم رسد بر او واجب سهت که نماز را
چهار جهت پیش از جانب یکزند اگر وقت وسیع باشد و اگر وقت تنگ
باشد هر جهت که ظن او بدهد که قبله در انجهت است نماز را گذارد اگر چه یکجهت
که خواهد پس از نماز یعنی بعد از انکه نماز گذارده باشد ظاهر شود که

در حالت نماز در جهات قبله نبوده بلکه پشت او بقبله بوده نماز
را اعاده نکند اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت باقی نباشد
اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست یا در جانب چپ او بوده
اگر وقت باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت گذشته باشد نماز
که کرده کافیست و قضای انرا لازم نیست اگر ظاهر شود که قبله
در پیش او و یکی از دو جانب او نبوده در اینصورت از چهار حال
بیرون نیست یا قبله در میان پیش رو و جانب راست او بوده
یا در میان پیش رو و جانب چپ یا در میان پس پشت و جانب
راست یا در میان پس پشت و جانب چپ او بوده پس در هر
صورت اول اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده کنند و اگر باقی نباشد
قضا لازم نیست و در دو صورت اخر نماز را از سر گیرد خواه وقت
باشد و خواه نباشد و بدانکه کاهی به نماز واجب رو بقبله کردن
ساقط میشود مثل انکه نجسی از دو شش که در جانب قبله باشد
یکزند و وقت نماز تنگ باشد پس بر ان نجس واجب نیست که
اشانی نماز در اینجا قبله بگذارد و نجسی اگر مالک خانه نجسی را امر کند
که از خانه منتقل شود و در خانه رجعه قبله نباشد اما اگر وقت

نماز شک شود نماز را دور نکند و بروند و نماز تمام کنند بلکه
هر نماز که تا وقتی که عمل بر طرف شود خصل آنچه در نماز مقرر شده
در آنده نوع ست یا فعل ست یا ترک فعل و هر یک از بیست و پنج
یا ست و هر یک از بیست چهار یا نوزده یا بدل یا با عضا و آنچه
تعلق بنماز دارد از بیست و دو نوع بیرون نیست اول آنچه در نماز
بجا آوردنش واجب ست مثل یکبره احرام دوم آنچه بدل بجا
آوردنش واجب ست مثل نیت نماز سیم آنچه با عضا آورده
شود واجب ست مثل سجود چهارم آنچه بزبان بجا آوردنش
سنت ست مثل قنوت پنجم آنچه بدل بجا آوردنش سنت ست
مثل بجا آوردن سبحان ربی العظیم در نماز خوانده بیشود ششم آنچه
با عضا آوردنش سنت ست مثل دست بر زانو زدن در حالت
قنوت هفتم آنچه بزبان نوزده واجب ست مثل تکلم کردن بقدر
چهار حرف که بیشود در نماز نباشد هشتم آنچه بدل نوزده واجب ست مثل
قصد کردن یا بعضی اعمال نماز نهم آنچه با عضا نوزده واجب
و واجب ست مثل راست ایستادن در نماز چنانچه مذهب شافعی ست دهم
آنچه بزبان نوزده واجب ست مثل قرائت ماموم با وجود شنیدن

قرائت

قرائت امام با نزدهم آنچه بدل نوزده از سنت ست مثل تکبر در کار
دستها آوردن دهم آنچه با عضا آورده از سنت ست مثل دست بر
زدن بسر بطریق مشکران و ما در رساله اثنی عشریه که حسب الحکم
اشرف بنا بر آن ترجمه شده بیان کردیم که هر یک از بیست و دو
نوع دوازده فرض ست و هجده اقسام آن را بتفصیل در آن رساله مذکور
ساختیم فرض بدانکه در جمیع نمازهای پنجگانه بوقت سیصد و
شصت و دو فرض واجب ست باین تفصیل که در رکعت اول بیست و یک
فرض واجب ست اول ابتدا کردن دوم در نیت له کردن سیم نیت کردن
چهارم تکبیره الاحرام لفظ پنجم در نماز خود بودن در وقت تکبیر
قرائت کردن هفتم در نماز خود بودن بقدر قرائت هشتم خم شدن
بحد رکوع نهم در نماز خود بودن در رکوع بقدر ذکر رکوع دهم ذکر رکوع
یازدهم سر از رکوع برداشتن دوازدهم لحظه در نماز خود بودن سیزدهم
خم شدن بحد سجود چهاردهم در نماز خود بودن بقدر ذکر سجود
پانزدهم ذکر سجود شانزدهم سر از سجده برداشتن هفدهم لحظه در نماز
بودن بحد جلوس هجدهم بر سر در نماز خود بودن بقدر ذکر جلوس
بحد دوم بیستم در نماز خود بودن بقدر ذکر بیست و یکم

بعضی فصل یکصد و نوزدهم است در بیان آنچه واجب است در نماز و آنچه سنت است در نماز

واجبات نماز هفده است اول نیت دوم تکبیر احرام سوم قیام چهارم قرائت پنجم رکوع ششم سجود هفتم قعود هشتم ترتیب نهم طمأنینه دهم سلام یازدهم قنوت دوازدهم تکبیرات پنج گانه سیزدهم ذکر رکوع چهاردهم ذکر سجود پانزدهم تشهد شانزدهم صلوات هفدهم ترک منافیات

سنت نماز سی و هفت است اول اذان دوم اقامه سوم رفع یدین چهارم جهر پنجم اخفات ششم قنوت هفتم تکبیرات هفت گانه هشتم ذکر رکوع نهم ذکر سجود دهم تشهد یازدهم سلام دوازدهم صلوات سیزدهم تعقیب چهاردهم سجود سهو پانزدهم سجود تلاوت شانزدهم سجود شکر هفدهم قنوت وتر هیجدهم قنوت نماز عید نوزدهم تکبیرات پنج گانه نماز عید بیستم تکبیرات نماز میت بیست و یکم نماز میت بیست و دوم نماز جمعه بیست و سوم نماز جماعت بیست و چهارم نماز مسافر بیست و پنجم نماز خوف بیست و ششم نماز کسوف بیست و هفتم نماز استسقاء بیست و هشتم نماز زلزله بیست و نهم نماز وحشت سی ام نماز طلب باران سی و یکم نماز طلب باران سی و دوم نماز طلب باران سی و سوم نماز طلب باران سی و چهارم نماز طلب باران سی و پنجم نماز طلب باران سی و ششم نماز طلب باران سی و هفتم

واجبات نماز هفده است اول نیت دوم تکبیر احرام سوم قیام چهارم قرائت پنجم رکوع ششم سجود هفتم قعود هشتم ترتیب نهم طمأنینه دهم سلام یازدهم قنوت دوازدهم تکبیرات پنج گانه سیزدهم ذکر رکوع چهاردهم ذکر سجود پانزدهم تشهد شانزدهم صلوات هفدهم ترک منافیات

سنت نماز سی و هفت است اول اذان دوم اقامه سوم رفع یدین چهارم جهر پنجم اخفات ششم قنوت هفتم تکبیرات هفت گانه هشتم ذکر رکوع نهم ذکر سجود دهم تشهد یازدهم سلام دوازدهم صلوات سیزدهم تعقیب چهاردهم سجود سهو پانزدهم سجود تلاوت شانزدهم سجود شکر هفدهم قنوت وتر هیجدهم قنوت نماز عید نوزدهم تکبیرات پنج گانه نماز عید بیستم تکبیرات نماز میت بیست و یکم نماز میت بیست و دوم نماز جمعه بیست و سوم نماز جماعت بیست و چهارم نماز مسافر بیست و پنجم نماز خوف بیست و ششم نماز کسوف بیست و هفتم نماز استسقاء بیست و هشتم نماز زلزله بیست و نهم نماز وحشت سی ام نماز طلب باران سی و یکم نماز طلب باران سی و دوم نماز طلب باران سی و سوم نماز طلب باران سی و چهارم نماز طلب باران سی و پنجم نماز طلب باران سی و ششم نماز طلب باران سی و هفتم

این فصل در بیان آنست و هیچ اشکال ندارد در سوا آنچه که مردم در نیت میکنند از فعل شیطانست و با این همه حدیثی از حضرت امام جعفر صادق منقولست و آنکه بعضی گفته اند که نیت مکلف از چند چیز بیرون نمیتواند و آنکه واجب است یا سنت و ادا است یا قضا این گفته غلط است بلکه این امور منویه است یعنی نیت بر اینها واقع میشود

فصل دوم در بیان آنست که فصل شانزده است اول تکبیر احرام دارد و اینها دارد شش امر واجب و شش امر سنت امر شش گانه امر واجب اول آنکه بلفظ عربی گفته شود پس اگر بجای الله اکبر خدا بزرگست گوید نماز باطل است دوم آنکه حرف تکبیر احرام را ادغام نکند یعنی دو باء پی در پی بگوید مثلا نگوید الله اکبر سیم آنکه میان آنچه بدان شروع کند و میان تکبیر احرام فاصله نکند مثلا اگر الف الله را مثلا در بیان تکبیر احرام ونیت کند مثلا الف بسکون یا الفظی دیگر بیان آنچه نیت کرده است و اول تکبیر احرام در آید مثل آنکه بگوید قربة الی الله صلوة الله اکبر نماز باطل است چهارم آنکه در بیان آنچه نیت کرده لفظ الله و لفظ اکبر فاصله در بیان نیاید خواه ساکوت و خواه بلفظ دیگر مثل آنکه بگوید الله ثم اکبر پنجم آنکه

فصل دوم در بیان آنست که فصل شانزده است اول تکبیر احرام دارد و اینها دارد شش امر واجب و شش امر سنت امر شش گانه امر واجب اول آنکه بلفظ عربی گفته شود پس اگر بجای الله اکبر خدا بزرگست گوید نماز باطل است دوم آنکه حرف تکبیر احرام را ادغام نکند یعنی دو باء پی در پی بگوید مثلا نگوید الله اکبر سیم آنکه میان آنچه بدان شروع کند و میان تکبیر احرام فاصله نکند مثلا اگر الف الله را مثلا در بیان تکبیر احرام ونیت کند مثلا الف بسکون یا الفظی دیگر بیان آنچه نیت کرده است و اول تکبیر احرام در آید مثل آنکه بگوید قربة الی الله صلوة الله اکبر نماز باطل است چهارم آنکه در بیان آنچه نیت کرده لفظ الله و لفظ اکبر فاصله در بیان نیاید خواه ساکوت و خواه بلفظ دیگر مثل آنکه بگوید الله ثم اکبر پنجم آنکه

تقدیر باشد مثل آنکه گوید باندازه آنچه فرشته مرا تکبیر گوید
بسبب تقدیر آنکه اگر کسی خود باندازه مردم نیست تکبیر گوید آنچه شیخ مذکور
در مجموع سنن و مستحبات هفتم آنکه کسی باشد بداند یا گمان برد یا
گمان قوی آنرا که حرکت دهد اما هفتم امری که مجاز آورده شد در تکبیر مستحب
اول هفتم آنرا برداشتن دست است تکبیر گفتن را برابر گوشها دوم آنکه ابتدا کند
گفتن را بتکبیر دست برداشتن را تمام آنرا باتمام آنچه استحباب آنرا باشد
سیم آنکه تمام کند وقت دست برداشتن پیش از آنکه قبله باشد چهارم
آنکه انگشتان دست چسپیده باشد مکروه است انگشتان را کشیده بیرون از آنکه انگشتان
تکبیر نیست آنرا دور باشند و انگشت بزرگ را بهم نگویند پنجم آهسته گفتن
تکبیر است آنرا مأموم باشد و بلند گفتن است آنرا اگر پیشنماز باشد ششم
آنکه تکبیر احرام را بعد از شش تکبیر که در اول نماز است بجای آورد با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با

في القيام

دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با
دو اشتباه دوم را بعد از هفتم آنکه شش تکبیر مستحب را تکبیر احرام را با

سنت ست اول بخشوع و خضوع ایستادن بطریقی که نزدیک باشد
در خلوت انانی خود هیچ ایستد دوم نظر بموضع سجده افکندن
نه بجایی دیگر سیم دو دست آزبکدیگر جدا کردن بقدر سه انگشت
دور از هم نایستد و چنان باشد که دو ابهام با یکدیگر محاذی گردند
تا انگه یکی بیشتر نباشد و یکی پیش نیفتد چهارم انگشتان هر دو پا را محاذی هم
دانستن پنجم هر دو کف دست را بر دو زانو نهادن کذا فی المنیة
و الغنیة ششم هر دو زانو را بر زمین نهادن کذا فی المنیة
و الغنیة و بعضی هفتم انگه زنان دست و پای خود را با یکدیگر چسبانند
چنانکه هر دو ساق و هر دو ران بهم چسبیده باشد هشتم انگه زنان
دست و پای خود را بر زمین نهند چنانکه شکم بر ران و سینه بر ساق
چسبیده باشد و بعضی گویند که زنان دست و پای خود را بر زمین نهند
و شکم بر ران و سینه بر ساق نچسبانند و این اصح است کذا فی
الخلاصة و الظهیریة و بعضی گویند که زنان دست و پای خود را بر زمین
نهند و شکم بر ران و سینه بر ساق چ

سورهٔ در رکعت اول و دوم از نمازهای واجب مخیر است که هر سه را در هر رکعت بخواند یا در یکی سه آیه و در دیگری سه آیه و اگر خواهد در یکی از چهار آیه تا نصف و در دیگری از نصف تا آخر بخواند

چهار رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از حمد سوره قدر بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد سوره توحید بخواند و در رکعت سوم بعد از حمد سوره کافرون بخواند و در رکعت چهارم بعد از حمد سوره حشر را بخواند هشت بار بعد از خواندن سوره حشر بگوید هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم پس بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم پس بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پس بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پس بگوید اعوذ بالله

فصل در ترجمه که انست بآنچه بیان شد در شرط اول انکه نیت آن

دو سوره از رکعت چهارم نکرده باشد دوم انکه بنصف سوره نرسیده باشد و

هرگاه از سوره بسوره عدول کند واجب است که بفاتحه اعاده کند و اگر

بیست آیه که در سوره اول خوانده نکند شتم بار خواند و بیست آیه

سوره را بنیت آنکه مرد نامحرم او را در آبشخور دید که در رکعت سیم

چهارم اگر بجای فاتحه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا

الله والله اکبر بخواند واجب است که اعاده بخواند و اولی

آنست که استغفر الله ربی و اتوب الیه بگوید و اگر یکحرف را مکرر سازد تا سه

نوبت افضل خواهد بود اگر در رکعت اول و دوم خواند تا سه

فراموش شود اولی آنست که در رکعت سیم و چهارم بجای

پنجاه آیه شصت آیه بخواند در رباعیات رکوع واجب است

و سنت است شش امر واجب و شانزده امر سنت و چهار امر

مکروه و بیست شش امر واجب اول انکه اقتدا مرخص شود که

در رباعیات قرار دست بزانو کند اگر نکند واجب نیست

نوبت سیم در آنکه فصل از رکوع چیست

سیم در نماز نوزده چیز است اول آنکه چهار تکبیر بگوید

که خود بشود اگرچه بتقدیر باشد چنانچه در فصل قرائت مذکور

شد پنجم سر برداشتن از آنست ششم آنکه در نماز خود بعد

از سر برداشتن اما ثانیه امر سنت اول انکه چون خواهد

خم شود الله اکبر بگوید دوم انکه در حال شروع زانوها را پیش

پیش بیارد سیم انکه پیش خود را راست بیارد بنوعی که اگر

قطره آب بر آن ریخته شود بجای ایستاده شود چهارم انکه

کردن را موازی پشت بکند پنجم انکه نظر را بین قدم اندازد ششم انکه

دو دست خود را از دو پهلو دور دارد هفتم انکه دو کف را بر زانو

گذارد هشتم انکه انگشتان را از هم جدا کند نهم انکه دست را

راست زانو پیش از دست چپ گذارد دهم انکه زانو

خود را بیرون از زانو گذارد یازدهم مکرر کف

دوازده نوبت سیزدهم نوبت چهاردهم نوبت پانزدهم

نوبت شانزدهم در آنکه فصل از رکوع چیست

دیگر ذکر معنی ذکر خاص ذکر عام که ذکر مستحب و ذکر مکروه

کلام مستحب سه چیز است اول آنکه اگر پشت آن باشد تکبیر رکوع را بلند بگوید چنانکه

دیگر اگر ماموم باشد آهسته بگوید سیم آنکه اگر مقرر باشد ذکر را

بطرف شما آن خواند سیم چهارم آنکه سر از رکوع برداشتن آنکه چون

از رکوع سر بردارد بگوید سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد ملء السموات

اهل الکبریاء والعظمة ملء الجود والمجد اما آنچه حرام است

در رکوع مکروه است اول آنکه پیش از وقت رکوع بردن بعمدا خود

چنان باشد دوم سر بزیر افکند نه چنان که سر از کمر فرود آید

پست تر باشد سیم آنکه پیش از ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت بگوید

اگر کمتر باشد باشد که بعضی از مأمومین بواسطه ضرورت فوت

ذکر حرام دوم دست را در وقت رکوع در میان زانوها آن

[illegible] در میان [illegible]

[illegible] رکوع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مطلب انکه بعد از رفع سر از رکوع بر پای راست بایستد

برهد اعضا آرام باشد سیم آنکه هر یک از بند و مفصل مستقر باشد

یعنی بر محل خود قرار گرفته باشد پس اگر بر روی بند نرم پا نهد

نرم پایش نرم بجای خود نرود بحیثی که بعضی اعضا مستقر نباشد فرار

با آن سه چهارم آنکه پیش از سر بر خاک گذارد یا بر چیزی که از خاک

روئیده باشد بشرط آنکه خورده و پوشیده نباشد بحسب عادة

پنجم گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده یا سبحان الله

و بهتر ضم واو بگوید بجای آنکه گفت شنید و درنگ کردن بقدر

کمتر هفتم آنکه ذکر را چنان گوید که خود بشنود چنانچه در رکوع

گفتن هشتم سر از سجده اول بر داشتن نهم بعد از سر برداشتن

نه درنگ نمودن دهم دوم نوبت دیگر سجده کردن بطریق سجده اول الا

آنکه پیشانی و بینی امر که در سجود بفعل آورده شد

اول الله اکبر گفتن بعد از سر از رکوع برداشتن و قبل از تمام

شدن سجده دوم به تمام خود بنشستن در حالت اگر گفتن

سیم در حالت الله اکبر گفتن و دستها را بالا بردن

چهارم آنکه چون خواهد که سجده اول کند اول بر زمین

مطلب

رسانند بعد از آن زانوها را آرام کرفته باشد و از آن قومه
کذارد و بعد از آن دستها را بجهتی که در وقت سجود اکفتند
بهم رسانیده انکه بکردن نکند ششم انکه سرها بجهتی اکفتند
قبله باشد هفتم انکه هیچ یک از دستها بیرون سجده باشد هشتم
انکه از پیشانی هفده انکشت بر سجده کاه برسانند نهم آن است
از سجده بر مذهب آنکس که در سجده هفده انکشت واجب میکند
واجب بیست و دهم انکه بر خاک سجده کنند نه بر سنک و چوب
و امثال آن و افضل آنست که خاک قبر یکی از چهار معصوم
باشد خصوص خاک کربلای معلی ساکنها السلام دهم انکه بعد از
ذکر سجود اینها بکوید اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک
اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه و صوره
و شق سمعه و بصره تبارک الله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین

یازدهم انکه بعد از سجود بکوید چنانچه در رکوع مذکور شد دوازدهم
انکه سر از سجده بر دارد بی آنکه بر چیزی از هفت عضو پیشانی
و کف دستها و زانوها و انکشتان پایها حرکت دهد و بی آنکه
بر چیزی تکیه کند و بی آنکه بر پیشانی مرد باشد بلکه باید
که بر خاک یا چیزی که از زمین روید سجده کند سیزدهم
آنکه بعد از سجده اول بی تعقیب بنشیند و بر پای چپ
بنشیند و بر پای راست بایستد و بر زانوها و کف

پای راست اعتماد کند و بعد از آن بر پای راست بایستد و بر
زانوها و کف پای چپ بنشیند چهاردهم آنکه در حال نشستن
دستها را بر ران راست و زانو بکذارد و انکشتان را بسوی قبله
کند و بعد از آن بسجده دوم برود پانزدهم آنکه در سجده دوم
نیز آنچه در سجده اول کفته شد بجا آورد شانزدهم آنکه بعد از
سجده دوم برخاسته بنشیند و بایستد و در رکعت اول و سوم
و دهم انکه در رکعت اول و سوم بعد از آنکه از سجده دوم
سر بردارد بنشیند و بایستد و در رکعت دوم و چهارم بعد از
سجده دوم

اگه موانع همه عضو برابر باشند یعنی پشت بلند نباشد
اما انقدر در بلندی پستی مقدار چهار انگشت جایز است
و زیاده از انچه جایز نیست اما آنچه چیز که بعمل در آنست
در سجود مکروه است اول انکه ننهد در موضع سجود بشرط انکه
دو حرف از آنچه حامل نشود که اگر دو حرف حامل شود حرام
است و نماز باطل است دوم انکه کرده نشود مابین دو سجده یعنی بر
عقب یکدیگر مانند انکه باهم آورده شود بعضی از
انچه بر یک از اعضای دارد فصل در بیان احکام
سجود تلاوت قرآن بدانکه سجود تلاوت قرآن پانزده است اول
سوره سجده دوم در سوره اعراف سیم در سوره رعد چهارم در
سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم هشتم در سوره حج که
نخستین سجده است هشتم در سوره فرقان نهم در سوره نمل
دهم در سوره الم تنزیل یازدهم در سوره صاد دوازدهم
سیزدهم در سوره حم سجده چهاردهم در سوره شقت پانزدهم در سوره
اقرا باسم ربک الذی خلق و بیست که ابه تمام خوانده
شود

شود در حال سجده پاک بودن از حدث و خبث و رو بقبله
کردن و ستر عورة نبودن هیچ یک لازم نیست اما آنچه لازم است که
بر عضو مغروه سجده کند و اکتفا به پیشانی نه بینی و اگر
نکند به چیزی که سجده ساقط نشود واجب نیست نکند و بر
چهار سجده واجب مستحب است که این ذکر را بگوید لا اله الا
الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله
عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا و بداند که هر گاه که
بخواند یا بشنود سوره عزایم سجده واجب است بر شنونده نیز
واجب است شنونده از وقت خواندن یا شنیدن تا پاک
نیست و اگر ناچیز شود به پشت خود باید کرد و بعضی از مجتهدین
بر انند که هیچ حالت بیدار ناچیز شود پشت خود لازم نیست

فصل هشتم در بیان انچه بدان نشود نماز واجب
سجده امر است نماز را واجب و هشت امر مستحب
نماز امر واجب اول نشستن بقدر تشهد خواندن
بود است سیم تشهد خواندن با نطق که التحیات
لله و الصلوات لله و الطیبات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد

اللهم صل علی محمد و آل محمد و جازہ ہب باشہد ان لا الہ
الا اللہ و اشہد ان محمدا رسول اللہ اللہم صل علی محمد

و آل محمد الکفا ما بدہ چہارم اخر لیک حروف از مخارج مفرقہ
نمودہ بخیم در اشام آم تشہد سکوت طویل بکردہ شم کلام لیجی
دہ بیان آنہ بیاورد شم بقدر تشہد الحیات للہ را مکث
کفتہ اکر تشہد را تند و وقت باندکی کفتہ باشد شم تشہد

را بلند خواندہ اکر بشتاب باشد نیم آہستہ خواندہ
اکر عام موم باشد و اما آہستہ امر بکہ سنت است او نورات فرمود
بطریق کہ در شتہ ما بین در مجدہ مذکور شد دوم دستہا

را بر رانہا کذا شتہ سیم انکشتان را بہم چسپانیدہ چہارم
بقدر یکہ ان خود کردہ بیجم بیشان شروع در اشہد نمودہ
و الفاظ را بحسب الامکان للہ کفتہ شم بعد از کفتن و اشہد

ان محمدا عبدہ و رسولہ بکوید انملہ بالطبع بیان کردہ
و اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ
بکوید انملہ بالطبع بیان کردہ و اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ

و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ ارسلہ بالحق بشیرا و نذیرا بین
یدی الساعۃ من یطع اللہ و رسولہ فقد رشد و من یعصہما فقد غوی
و اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ

ارسلہ بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعۃ من یطع اللہ و رسولہ
فقد رشد و من یعصہما فقد غوی و اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ
و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ ارسلہ بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی

الساعۃ من یطع اللہ و رسولہ فقد رشد و من یعصہما فقد غوی
و اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ
ارسلہ بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعۃ من یطع اللہ و رسولہ

فقد رشد و من یعصہما فقد غوی و اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ
و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ ارسلہ بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی
الساعۃ من یطع اللہ و رسولہ فقد رشد و من یعصہما فقد غوی

و اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ
ارسلہ بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعۃ من یطع اللہ و رسولہ
فقد رشد و من یعصہما فقد غوی و اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ

و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ ارسلہ بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی

انکه سلام را بعد از فارغ شدن از تشهد بجانب آورد یعنی
انکه چنان بگوید که خود بشنود اگرچه بقدر باشد
تمام دارد امر حنف او سلوک خود بطریق او راست در تشهد
دوم کفتن آنرا در رکعت سیم انکه از ایمن جانبان
چهارم قصد بین در وقت ان سلام کردن یعنی
سلام را بانبیا کرام و ملائکه و جمیع مؤمنین از
جن و انس ششم قصد کردن بیشتر آن سلام را بر مأمومان
در طرف مأمومین هفتم قصد کردن مؤمومین سلام بر بیشتر آن
در طرف مؤمنین هشتم آنست که کفتن مأموم از آن سلام
نهم انکه بیشتر آن مأموم بعد سلام امام بجانب راست
روی خود اشارت کند دهم انکه مأموم نوبت دیکر بجانب چپ
سلام دهد اکر در جانب چپ او کسی باشد والا بجانب راست
بین سلام امام نام مقام کسی داند یازدهم انکه منفرد

در التوقیب

در وقت سلام کردن چشم بجانب راست اشارت کند
دوازدهم آنکه وقت بیشتر سلام را قبله
فارغ شود سنت است که بتعقیب مشغول شود

دلائل

در التعقیب سنت است که بعد از نماز بنشیند
بقدر کوشیدن ساعتی و بعد از ان بکوید لا اله الا الله الها
الحق ولا نعبد الا ایاه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن
مخلصین له الدین ولو کره المشرکون لا اله الا الله وحده صدق
وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده
فله الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا
یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم اهدنا من
عندک وافض علینا من فضلک وانشر علینا من رحمتک
وانزل علینا من برکاتک سبحانک لا اله الا انت اغفر لنا ذنوبنا
کلها دقها وجلها اولها وآخرها وعلانیتها وسرها انک انت الغفور
اسئلک بحق احاط به علمک واعوذ بک من شر کل
به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی جمیع امورنا
بک من خزی الدنیا وعذاب الآخرة واعوذ بوجهک الکریم
وسلطانک القدیم وبعزتک التی لا ترام وقدرتک

لا قوة الا بالله العلي العظيم توكلت على الحي الذي لا يموت
والحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك
ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا بعد از نماز شب و نماز
بجا آورد و نسبح و تحميد بجا آرد و بعد از فوت الله اكبر سي و سه
فوت الحمد لله سي و سه فوت سبحان الله سي و چهار حضرت امام
جعفر صادق عليه السلام منقول است كه تسبيح فاطمه زهرا سلام الله عليها
بعد از هر نماز در هر شبانه روز سي و چهار بار و تحميد سي و سه بار
و تكبير سي و چهار بار كه مجموع صد باشد بعد از تسبيح فاطمه زهرا سلام الله عليها
در آرد مرتبه بخواند و بعد از آن دست بر آسمان برداشته اين دعا را
بخواند اللهم اني اسئلك باسمك المكنون المخزون الطاهر الطهر
المبارك و اسئلك باسمك العظيم و سلطانك القديم يا واهب العطايا
و اسئلك يا مولاي و الهي و الهي و سيدي و مولاي و خالقي و رازقي
و باعثي و وارثي و اله كل شيء و ملك كل شيء و جبار كل شيء
اسئلك بحق محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و بحق الائمة من ولدهم
ان تصلي على محمد و آل محمد و ان تفعل بي كذا و كذا
اللهم اني اسئلك اليسر بعد العسر بعد از آن جائيه است
و بخود هر زمان بگويد كه بگو يا كهيعص يا حم عسق
و تنفس على الم ترى ما صنعت يا نار كوني
كانت فتحي عيسى على محمد و على المخصوص

منقول است كه هر كه بعد از شكر كند و وضو داشته باشد خط
بسيار ثواب در نماز باو عطا كند و گناه عظيم از او عفو كند
و بايد كه پيش از آنكه از جاي خود حركت كند بگريد
باشد اگر گريه نيايد تباكي كند و سينه و شكم را بدست خود
و بايد كه بخواند اللهم اني اشهدك و اشهد ملائكتك و
سلائك و جميع خلقك انك انت الله ربي و الاسلام ديني
و محمد نبيي و علي ابن ابيطالب الحسن و الحسين و علي و محمد و جعفر
و موسى و علي و محمد و علي و الحسن و محمد صلواتك عليهم
اجمعين لهم اتبع و من اعدائهم ابرء منهم بعد از آن سه مرتبه
بگويد اللهم اني اسئلك و اتوسل اليك بآبائك على نفسك و دنياي
و آخرتي لتنظر لهم لعبدك و ما رجي انت صلي على محمد و على محمد
من الائمة محمد صلى الله عليهم الهم بعد از آن سه مرتبه بگويد
اللهم اني اسئلك اليسر بعد العسر بعد از آن جائيه است
و بخود هر زمان بگويد كه بگو يا كهيعص يا حم عسق
و تنفس على الم ترى ما صنعت يا نار كوني
كانت فتحي عيسى على محمد و على المخصوص

صلی الله علیه و آله بعد از آن جانب چپ روی
برجده کاه آنکه زند سه نوبت بگوید یا مذل کل جبار
و یا معز کل ذلیل و یا منجی کل غریق یا مجیب دعوة المضطرین
بعد از آن سه نوبت دیگر پیشانی بر جده کاه آنکه زند و صد نوبت شکرا
شکرا بگوید و بعد از آن حاجت خود را از خالق عزیز
بطلبد و چون سر از سجده بردارد دست راست بر نوبت بر جده
کاه آنکه زده و پیشانی را بجانب راست بمالد و بگوید
بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن
الرحیم اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن و الغرق
و الحرق و التعاید الاربعة الفواحش ما ظهر منها و ما بطن

فی الصلوة الجمعه

بعضی از علما بر آنند که نماز جمعه مانند نماز ظهر است
در جمیع شرایط و اعداد رکعات و بعضی بر آنند که نماز جمعه
دو رکعت است و نماز ظهر چهار رکعت و حق آن است
و اعلم انه که مکلف مخیر است میان آنکه اداء نماز
جمعه و نماز ظهر اما چون ثواب نماز جمعه بیشتر است
اولی آنست که بجای نماز ظهر نماز جمعه گذارد و اگر کسی
خواهد

خواهد که احتیاط نماید نماز ظهر را بعد از آن
بگذارد جایز است و در آن منعی نیست و نماز جمعه دو
رکعت است مثل نماز صبح و از خصائص نماز جمعه
یکی غسل است دوم بلند شدن سیم نماز چهارم کوتاه نمودن
ششم پیاده نماز هفتم شنیدن خطبه هشتم کسی که از راه دور عاجز باشد
هشتم کسی که از نماز جمعه بسیار دور نباشد
بر وقت فرخ باشد و اگر کسی از این جماعت حاضر نشود یعنی از آن
نماز جمعه از وی ساقط نیست و آنچه بنماز جمعه تعلق
دارد چهار امر است نه امر واجب بیشتر چهار امر است نماز
نه امر واجب از آن جمله وقت نماز جمعه ست وقت
از زوال آفتاب است تا وقتی که سایه هر شاخص بعد از زوال
سایه شاخص شود دو بعد از آن بعضی از مجتهدین بر آنند
که نماز جمعه مثل وقت ظهر ست دوم آنکه جماعت کنند
در نماز جمعه و نماز ظهر حرام است
آنکه جماعتی که نماز جمعه بگذارند کمتر از
که یکی از ایشان پیشنماز باشد چهارم آنکه

او قبل از نماز جمعه دو خطبه بخوانند که هر یک از دو
خطبه مشتمل باشد بر حمد و ثنای خدا بی‌آلایش و صلوات
بر پیغمبر و آله و موعظه خواندن بکسوره کوتاه با یک آیه تمام
افضل دویم آنکه خطیب در وقت خطبه خواندن با پا
باشد ششم آنکه وضو داشته باشد هفتم آنکه خطبه را به
پنج نفر حاضر آن نماز بازپاده بشنوانند هشتم آنکه در میان دو خطبه
لحظه بنشیند نهم آنکه هر که او در جماعت درد جماعت نماز جمعه
بگذارند و آن چهل کس که به آنند با امام پنج رکعت بازپاده فاصله
بود باشد پس اگر بعد از ایشان کسان از پنج رکعت باشند درهند
یک بار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو با امام است و الا
نماز هر سه رکعت نماز جمعه است و نماز با امام است و به
حکم آنکه نماز جمعه درند از غسل جمعه کردن چنانکه
در باب نماز مذکور شد دوم سر تا پا نظیف و جامه و خلق
شستن و بوی خوش بر خود نهادن سوم زود رفتن به نماز
خطبه خواندن و بعد از نماز جمعه تا وقت نماز دیگر
خوابیدن و بعضی از مجتهدان این دو امر را واجب میدانند چهارم
آنکه پیش از دو رکعت اول سوره جمعه بخوانند در رکعت
دوم سوره منافقین فوز دهم آنکه در رکعت اول بعد از رکوع
قنوت بخوانند و در رکعت دوم بعد از رکوع خواندن قنوت
قنوت مذکور شد یازدهم آنکه چون خواند در قنوت و
رکوع و سجود تسلیم قنوت پنجم نافله جمعه از زوال پیش از

بعد رفتن خلق حاکم جائی را که در زندان محبوسند
رخصت دهد که بنماز جمعه حاضر شوند بعد از ان
اگر جمعه کردند ایشان و اگر نه ایشان از بند آنها
کردانند دهم آنکه خطیب عاقل باشد یازدهم آنکه فصیح و بلیغ باشد
دوازدهم آنکه در وقت خطبه خواندن بر شتر یا کاه یا
نکیه کند سیزدهم چون به منبر برآید سلام بر حاضران کند
چهاردهم آنکه بعد از سلام اقدم بر منبر بنشیند که مؤذن
اذان بگوید بعد از ان شروع بخطبه نماید پانزدهم آنکه در
خطبه تلو با نکند شانزدهم آنکه حاضران در وقت خطبه
خواندن خفته نباشند هفدهم آنکه متوجه شنیدن
و بعضی از مجتهدان این دو امر را واجب میدانند هجدهم
آنکه پیش از دو رکعت اول سوره جمعه بخوانند در رکعت
دوم سوره منافقین نوزدهم آنکه در رکعت اول بعد از رکوع
قنوت بخوانند و در رکعت دوم بعد از رکوع خواندن قنوت
قنوت مذکور شد بیستم آنکه چون خواند در قنوت و
رکوع و سجود تسلیم قنوت بیست و یکم نافله جمعه از زوال پیش

نماز جمعه دو رکعت بیشتر نیست هر وقت از روز جمعه
که خواهد تواند کرد و افضل آنست که شش رکعت را بعد از
طلوع آفتاب بانداک زمانی بگذارد و شش رکعت را وقت بلند شدن
روز دوشنبه رکعتین قبل از زوال بانداک زمانی از آن و در رکعت بعد

فی صلوة العید

از زوال مستحب است در نماز عید پنج چیز یعنی عید در نماز
عید فطر یا نه و این نماز واجب نیست بجماعتی که نماز جمعه از
ایشان ساقط شده بر ایشان واجب نیست هر که امام جامع
باشد و در زمان غیبت سقط نیست بجماعتی که نماز جمعه از
ایشان ساقط شده بر ایشان افضل آنست که بجماعت کرده شود و اندک
بر خیزد بطریق نماز چاشت دو رکعت اول پیش از تکبیر گوید
و بعد از آن هفت تکبیر شروع کند و در رکعت دوم چهار تکبیر بهمان
طریق بجا آورد و بعد از نماز خطبه بر آید بهشت پایه است
قدم هشت پایه امر معروف اما شانزده امر هشت اول خطبه
خواندن هشت سخن از طلوع آفتاب روز عید تا نماز الی آخر
غسل الاذی خطبه کردن چهار نیاز بار هفده ذکر
کوبان جهلی زنان تجیم زنان بانگ زدن بطریقی که در نماز

جمعه کذا شش نماز را بجماعت کذا رکعت هفتم خواندن
سوره سبح اسم ربک الاعلی در رکعت اول و الشمس در رکعت دوم
هشتم بلند خواندن نماز خطبه و سوره نهم اینکه سلام در قنوت
خواندن اللهم انت اهل الکبریاء والعظمة و انت اهل الجود
والجبروت و انت اهل العفو والرحمة و انت اهل التقوی والمغفرة اسئلک
بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه
و آله ذخرا و شرفا و کرامة و مزیدا ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان
تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا و آل محمد و ان تخرجنی من
کل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد صلواتک علیه و علیهم اجمعین
اللهم انی اسئلک خیر ما سئلک به عبادک الصالحون و اعوذ
بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون دهم انکه نماز دو رکعت
زیادت بجا آورده شود پیش از نماز دهم بعد از نماز در خطبه خواندن
بطریقی که در نماز جمعه گذشت دوازدهم انکه اگر عید در نماز
باشد خطیب در اثنای خطبه افطار دادن را بیان کند و اگر عید
قربان باشد ابواب قربانی بیان نماید سیزدهم انکه خطیب
بجای چهارم انکه بنشیند تا مؤذن فارغ شود اما اگر در اثنای [illegible]

انکه در وقت برگشتن از مصلی آنرا بکار برند اما آنچه
اصرکه مکروه ست اول حرف زدن در اثنا خطبه دوم
سخن کردن بعد از طلوع فجر و قبل از نماز سیم صلاح بنله
مصلی رفتن چهارم ناقله کذاردن پیش از نماز بعد
از نماز حق تحیت مسجد خدش سالله نجم منبر مسجد را
مصلی پوشیدن بدنست ششم که اگر بعد رمضان باشد قبل
از رفتن مصلی چیزی خوردن اگر پیش از نماز باشد بعد از برگشتن

فی صلوٰة الطواف

مقصد چهارم نماز طواف خانه کعبه و آن شش باب ست
باب اول در امر ست حد امر واجب و ندب امر ست اما حد امر
اول اما انکه اگر طواف واجب باشد نماز او پس مقام ابراهیم
کذارد باید یکی از دو جانب او اگر طواف سنت باشد در هر جا
از مسجد که خواهد کذارد دوم انکه نماز را بعد از طواف و
قبل از خروج در مسجی کذارد اما حد امر ست اول خواندن سوره

فی صلوٰة الآیات

قل یا ایها الکافرون در رکعت اول و سوره قل هو الله در رکعت
دوم سوم انکه بیفاصله نماز طواف کند مقصد پنجم در نماز
آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و رعد و امثال آنکه موجب خوف
باشد

باشد مصلی آیات صبح و سرخ و مانند آنست و آیات نماز
دو رکعت ست در هر رکعت او پنج رکوع واجب ست باینطریق که چون
بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره بخواند به رکوع رود چون سر
از رکوع بردارد دوباره فاتحه و سوره بخواند و باز به رکوع رود تا
پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد
در رکعت دوم را نیز باینطریق بکذارد و بعد از تشهد سلام بصلاة
آیات را باینصورة بجا آورد بهتر آنست و جایز ست که در هر
رکعت بعد از فاتحه یک آیه از سوره بخواند به رکوع رود چون
از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه دیگر باز آید بفاتحه بخواند
به رکوع رود و همچنین تا رکوع پنجم سوره را تمام کند و او را وقت نماز
خسوف و کسوف ابتدای گرفتن آفتاب و ماه ست و آخر وقت رجوع
در اینجا ست و سید مرتضی آخر وقت را آخر انجلا میداند و اگر کسی
این نماز را ترک کند از روی عمد بیاید اگر تمام نماز بر او فوت
باشد قضا نکرده باشد قضا بر او واجب ست و اگر بعضی کرده باشد
قضا نماید و بعضی از مجتهدین قضا را واجب میدانند خطا
غام نرسد کرده باشد خواه بعضی و خواه نماز را الله در بغام عمر است

هر عهد چه مسرو نفی
لفظ است معلق
یا لکر کلکم کر نفی نماز
نباشد انما اجاز الله
یوم قرض کر نفی قضا
قضی للقدم ثبت
علی الاقوی صدر ام
طلم

نکاه دارند این
مقام بکلاوا
مواجع مفاسد
صدر رمام علم

۱۲ ودر باد سیاه و سرخ و اشال یعنی از محمد بن برآمد که اگر
وقت نماز بگذرد نماز ساقط میشود یعنی برآمد که اگر وقت
کسی آنقدر طهارت و یک رکعت دانسته باشد نماز بر او واجب است و گرنه
ساقط شده هشت امر سنت با نماز متعلق است اول جهر خواندن
مصلی در نماز خواه نماز در روز واقع شود خواه در شب دوم
خواندن سورهای طوال مثل سوره انبیا و کهف هر گاه وقت
کسی آنقدر دارد بسم الله الرحمن الرحیم بعد از سر برداشتن از رکوع
هر رکوع بخصوص دیگر که بجماعت الله لمن حمده بگوید چهارم قنوت
کردن بعد از رکوع بخصوص دیگر نه بخصوص انکه نماز در مسجد کند آنجا
که مقتدا نداشته باشد ششم انکه مقدار نه مان هر یک از رکوع و سجود
و قنوت مأموم نماز تمام باشد هفتم انکه جماعت کنندگان
خواه مقتدی کرده باشد و خواه بعضی و خواه ابو بکر برانند که
اگر هیچ مقتدی نکرده باشد جماعت کنندگان نباشد هشتم انکه
کسی قبل از نماز فارغ شود اعاده کند بدین معنی برانند که
اعاده نماز در صورتی واجب است و بدان که اگر وقت کسی از این نمازها
باقی بود نماز صاحب بوقتیه رجوع شود و قت کجا این هر دو داشته
باشد

۱ واجبات نماز در دایانت صدر دام ظله

۲ البته مستحب است یعنی مؤکد صدر دام ظله

۳ علامات صفوت مستحبات پیش از رکوع (۱) و پنجم و ششم و هشتم و دوم دوم العام صدر دام ظله

باشد در بعضی صورة مکلف مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد
و اگر وقت یکی مضیق است و وقت دیگری موسع تقدیم انکه وقت

او مضیق است نماید و اگر وقت هر دو مضیق است واجب است
تقدیم نماز یومیه بر محضین اگر اینما نماز جمع شود با نماز یومیه
یا نماز طواف خانه کعبه یا نماز یومیه داخل شود جایز است
که اینما نماز را قطع کند اگر وقت نماز یومیه باقی باشد و نماز یومیه
داخل شود و چون سلام بعد اینما نماز از انجا که قطع کرده
باتمام رساند فصل ششم در نماز یومیه و اینما واجب کفایی
است یعنی هر گاه یک شخص بگذارد از ذمه ساقط میشود و نماز

جمعه کردن و قتی واجب میشود که اشخاص مسلمانان باشد با
در حکم مسلمانان مثل اطفال مسلمانان بشرط انکه شش سال
تمام کرده باشد و اگر کمتر از شش سال باشد نماز او واجب
نیست بلکه سنت است و کیفیت اینما نماز انست که مصلی بعد از نیت
تکبیر احرام بجا آورد بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله بعد از تکبیر احرام
بجا آورده بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی

۱ واجبات نماز در صدر دام ظله

فی صلوة الجمعة

وترحم علی محمد و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و
ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید پس تکبیر
سیم بجا آرد و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و
المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات تابع بقیا
دینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر پس
تکبیر چهارم بجا آرد و بگوید اگر میت مؤمن باشد اللهم هذا
عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول
به اللهم لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم
ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و
اغفر له مع مسکان بوکاه میت ائمه الطاهرین و اگر میت
مخالف معاند باشد بجای این بگوید اللهم احشر جنازته
نار و سلط علیه الحیات و العقارب و اگر میت مستضعف باشد
یعنی مذهب حق را نداند و معاند نباشد بعد از تکبیر چهارم
بگوید اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم و اگر
مستضعف نساء مطلقا باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم
انت ربها و انت خلقتها و انت رزقتها تهدی من شئت الی صراط
مستقیم اللهم اجعلها ممن تابت و اتبعت سبیلک و قها عذاب الجحیم

مع هذا اگر میت طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم
اجعله لابویه و لنا سلفا و فرطا و اجرا و اگر طفل مؤمنه باشد
بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم هذه امتک و ابنة عبدک و ابنة
امتک نزلت بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا
و انت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها و ان
کانت مسیئة فتجاوز عنها و اغفر لها مع ما ذکرنا من الکلمات
الطاهرین و اگر ضارب میت تکبیر پنجم بیاورد و بانخستم ضارب میشود
بعضی گفته اند با ضارب دارد بعد از پنج تکبیر دعا نمودن مستحب
چهار امر واجب دارد امر مستحب و امر مکروه اما چهار امر واجب
اول آنکه در وقت ضارب دفن میت را بجا آورد دوم آنکه میت را مستقبل
دارد بنحو که اگر خلاف این ظاهر شود اعاده ضارب واجب میشود
دوم آنکه میت را بر روی قبر بخوابانند و اگر خلاف ظاهر شود اعاده
ضارب واجب میشود سیم آنکه کفن را بعد از دفن بجا آرد بعد از تفحص کفن باشد
چهارم آنکه صلحای آنها بوده باشند و بدتر نباشند و بدانکه بعضی دیگر از
علما محرمیت و کفر از این مخرج بیت اند اگر بعد از بیت تکبیر
بگوید و بگوید اشهد انک انت الله لا الله الا انت و اشهد ان محمدا عبده

بعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از تکبیر
سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و بعد از تکبیر چهارم بگوید
اللهم اغفر لمن قال تکبیر نجهم نماز را تمام کنند اما آنست در آنده امر شش
اول آنکه مصلی متظهر باشد دوم آنکه پیش از صلاتی طهارت باشد
اگر میت ملکه باشد و صلاتی بنده دارا باشد اگر میت مؤنث باشد
سیم آنکه کفنش از بیت المال کنند چهارم زنبیل باشد سخیی که
اگر بالش در زیر سر میت نهند پنجم مصلی در هر یک از
تکبیرات نماز میت کوشش بسازد ششم آنکه از نماز جماعت کسی
نرفته هفتم آنکه اگر معذوم یکی باشد در پیش نماز ایستد اما
در چون از نماز شش سه کس در جماعت باشد ایستادن
در صف آخر جماعت که ثواب ان بیشتر است نهم نماز کسی در طفلی
که کمتر از شش سال داشته باشد بشرط آنکه ذکر از جمع بوده امه
باشد اگر مرد مسلمان باشد نماز بر او سنت نیست دهم آنکه نماز
میت را در مقابر کنند اگر مقبره نباشد یازدهم آنکه مرد را جانب مصلی
کذارند و زن را جانب قبله اگر چنین شود بهتر که سینه زن محاذی
کرم باشد و اگر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد و با اینان

جمع شده از نماز فارغ کردند و بر سر گور بگذارند چنانچه
در صفت طهارت بطریقی که مذکور شد بجا آورند و اگر
سه را در یک صف آرند جایز است مثل آنکه گوید
اللهم ارحم صوتنا بالامواات در ازدهم آنکه چون از نماز
فارغ شود پیش از دفن کفن خود باز کنند تا با خود ببرند اما
انست که مکروه است اطراف نماز بر میت در مسجد کذارند
در خواندن نماز میت در مسجد کذارند
دوازدهم آنکه با سوره در نماز خوانند در هر کاه تقیه نباشد
سیزدهم سلام ندهند در نماز و در نماز جنب و در نماز حائض
نیز آنکه در چه آنچه در باب طهارت مذکور شد فصل
هفتم در نماز که بنده واجب میشود یا بعضی یا بوکالت شرط
نماز آنکه پیش از این سه امر واجب میشود آنست که کیفیت آن
مخالف کیفیت نمازهای متعارف شرع نباشد پس اگر
نماز کند که پنج رکعت نماز میت سلام بکذارد یا دو رکعت نماز
چهار رکعت نماز بامداد است اما اگر نماز کند که سه رکعت
میت سلام یا چهار رکعت میت سلام کذارد در صحت این نماز
خلاف است و اصح صحت است و اگر نماز کند که نماز میت یا نماز

در چهار رکعت نماز
فاتحه با سوره
سلام دادن تامل
صدر ۱۲ رحم

۲
موافق است با چهار رکعت
صدر ۱۲ رحم

در بقیه وقت عید و کسوف کفاره دارد و اعدم مخیر شد و اگر بعضی قضای
واجب را مثل کسی از نماز های پومیه نذر کند نذر او صحیح است
و وجوب او مؤکد میشود پس اگر بجا نیاورد کفاره بر او لازم میآید
و مثل اگر کفاره در باب نذر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
و چون کفاره دهد کفاره مخالف نذر مخفف میباشد و اما
کفاره ترک قضای حال خود با نیت و بکفاره دادن مخفف نمیباشد
و اگر بعضی نذر در رکعت از نماز های نافله کند بعضی از مجتهدین
بر آنند که واجب است که در هر رکعت بعد از نافله سوره
بخواند هر چند در نافله سوره واجب نیست و اگر بعضی نذر کند که
هر روز در رکعت نماز کند و یکروز عمداً ترک کند نذر او بطرف
تکلم نیست که بکند بلکه کفاره نذر بر او لازم است و اگر نذر کند که
عمداً بجا آورد نذر او صحیح است اما اگر نذر کند که رکوع یا سجود
از نذر باطل است و در نماز های که باجاره واجب شده
هر گاه در ذمه شخصی نماز واجب باشد واجب است که وصیت کند که شخصی
را باجاره بگیرند که نماز های که در ذمه او است بکند و واجب است که اجیر
بدن تا فاضله باشد که اگر پس از ادای قضای نماز ذمه او برای حج حساب کند
بعد از این

بعد از این مذکور خواهد شد در بذله واجب است که
پسر را بر این مطلع کنند و چون شخصی را بجهة قضای
میت باجاره گیرند اجاره را از ثلث متروکات او خارج باید
و بعضی از مجتهدین بر آنند که وجه اجاره نماز را بطرف
وجه اجاره حج از اصل ترکه باید داد خواه میت وصیت کند
خواه نکند و شخصی را که بجهة قضای نماز میت باجاره
میگیرند میباید که مسایل نماز را بداند و عادل باشد
و عاجز از بعضی افعال نماز مثل قیام و غیره نباشد و واجب
است که بعد از وقوع اجاره علی الفور بانجا اشتغال قضا باید
با اکثر اوقات بان مشغول شود بلکه همین قدر کافیست که بعضی
اوقات بجا آورد بحیثی که بحسب عرف گویند بان اشتغال
دارد و کاهلی نکند و جایز است که دو شخص را باجاره بجهة
نماز یک شخص اجاره گیرند اما در وقت قضای هر یک از آن
جایز است مشروط بر آنکه معین باشد نام یکی در اوقات بقضای نماز
میت اشتغال نماید و نماز آن یکی میت قضا شود و چون
مدعو را بجهة قضای نماز زید باجاره دهند مخیر است نماز

واجب بودن بعضی از نماز ها بر زنان اگر بعضی از مجتهدین

بعضی از مجتهدین فصل در مرحله

جمعه اخفات و چنین اگر فوت خود را بجماعت قضای نماز
مرد بجا آرد هم بشرط آنکه نامحرم او را نشنود بخلاف آنکه
غیر از این مذکور شد **مطلب سیم** در نمازهای آنست که از پدر فوت شده
باشد بر پسر واجب است که او را بجا آورد بآنکه بر پسر واجب است
که بعد از فوت پدر نماز آنرا که از فوت شده قضا کند بدو شرط
شرط اول آنکه بیست و پنج سال از عمر او گذشته باشد
و پسر کوچک واجب نیست اما اگر دو پسر بالغ داشته باشد
که هر دو در سن بلوغ باشند واجب است که قضای پدر را با تفاوت
قضا کنند و اگر یک قضا از ایشان بجا آرد ساقط شود از آن که دیگر
و نیز قضا از فوت شده باشد در اینصورت قضای آنست که
بایشان واجب گشته بنوبت هر کدام که خواهند از روی یکدیگر ساقط
شود **شرط دوم** آنکه پدر وصیت کرده باشد که قضای او را پسر
بکند و نماز آنچه از او فوت شده است بر دو قسم است یکی نمازی
که وصیت کرده باشد که او را بجماعت بگذارند و دیگر نمازی که
وصیت نکرده باشد در اینصورت اگر پسر بجماعت بگذارد
یا بتنهایی بجا آرد هر دو صحیح است و اگر وصیت کرده باشد
که بجماعت بگذارند و پسر بتنهایی بجا آرد صحیح نیست

و نماز نیز نباشد و بعضی بر شرط رابع کرده اند و آنست که پسر
بزرگتر در حفظ نوبه پدر بالغ و عاقل باشد که اگر طفل یا مجنون
باشد قضای نماز پدر بعد از بلوغ و عقل او واجب نیست
مطلب دوم در نمازهای سنی و آن بر سه نوع است و در هر
کتاب از آنجمله بیست و چهار نماز مذکور میشود چنانچه
پیش ازین گفته شد اول نوافل یومیه است که هر شبانروز
گذاردن آن سنت است و آن سی و چهار رکعت است هشت
رکعت نافله ظهر است مقدم بر ظهر و هشت رکعت نافله عصر است
مقدم بر عصر و چهار رکعت نافله مغرب بعد از مغرب و دو رکعت
نشسته که یکرکعت حساب شود از دوازده نافله عشاء است
بعد از عشاء و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع
و یکرکعت نماز وتر و دو رکعت نافله نماز صبح است و اول وقت
نافله ظهر زوال آفتاب است و آخر وقت انست که سایه شاخص
بعد از رفتن مقدم بر سد و مراد از قدم هفت پای شاخص است
و اول وقت نافله عصر فارغ شدن از نماز ظهر است که مراد از
وقت گذارده شود و آخر انست که سایه شاخص بمقدار

چهار رکعت بر سند و اول وقت نافله مغرب فارغ شدن از نماز
شام است که در اول وقت کفاره شود و آخر آن بر طرف شدن
شفق است که در حالت مغرب بهم می رسد و اول وقت نافله عشاء فارغ
شدن است از نماز خفتن که در اول وقت کفاره شود و آخر آن نصف
شب است و وقت نماز شب از نصف شب تا طلوع فجر صادق و فضیلت
بقیه تهجد تا برآمدن فجر است و اگر بعد از کفاره دادن چهار رکعت فجر
صادق طلوع کند چهار رکعت باقی مخفف بکفاره دو رکعت بعد از کفاره دادن
از چهار رکعت طالع شود طلوع کند و نماز چاشت مشروع است و وقت آن
ست که نماز شب را در اول شب بکفاره دهر کاه نرسد که در نصف
باقی شب بیدار نشود و وقت نماز شفع و وتر بعد از طلوع فجر تا زوال آفتاب
و افضل آنست که شفع و وتر را بعد از فجر اول و فجر ثانی بجا آورند
و وقت نافله ضحی بعد از فارغ شدن از شفع و وتر است و وقت آن
بیکدو نیزه بلند شدن آفتاب است و ادب و فضیلت آن بعد از برآمدن
و ارتفاع کردن آفتاب است بقدر هفت نیزه چنانچه مذکور شد و در
کتاب مفتاح الفلاح بتفصیل مذکور شده و در
کتاب انچه اکنون مذکور میسازیم بدلائل چون نزول آفتاب
مخفف شود یعنی وقت ظهر داخل شود تا آنکه اینجا که حضرت امام

محمد باقر علیه السلام محمد بن مسلم کرده و فرموده که صبر کن تا آفتاب بر آید
چنانچه محاذی بکنی بر چشمان خود بخواند و اندکی بنشست
سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَمْ یَتَّخِذْ
وَلَدًا وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیْکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ
تکبیر بعد ازان و عوسا خود شروع در نافله ظهر کند و ده رکعت اول
تکبیر آن بعد افتتاح چهار تکبیر با ادبیه آن بطریقی که در فصل
تکبیر احرام مذکور شد بجا آورد و بعد از فاتحه سوره قل هو الله
بخواند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون بعد سلام دهد
و بعد از سلام سه تکبیر بگوید و بگوید نافله ظهر را بجا آوردم
و میخواند اللّٰهُمَّ اِنِّیْ ضَعِیْفٌ فَقَوِّنِیْ فِیْ رِضَاکَ ضَعْفِیْ وَخُذْ اِلَی
الْخَیْرِ بِنَاصِیَتِیْ وَاجْعَلِ الْاِسْلَامَ مُنْتَهَی رِضَایَ وَبَارِکْ لِیْ فِیْمَا اَتَیْتُ
بِهِ وَنَوَیْتُ بِهِ مِنْ خَیْرِ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ وَصَلَّی اللّٰهُ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ وَسَلَّمَ تَسْلِیْمًا کَثِیْرًا
وَسَبِّحْ عِنْدَ ذٰلِکَ بِسَبِّحَهٔ فاطمه علیها السلام که مذکور
شد و بعد از تکبیر افتتاح هر دو رکعت دیگر
نافله ظهر بگذارد و بعد از هر دو رکعت از نه رکعت اخیره هفت
بار حمد بخواند و بعد از آن آنقدر ظهر بگذارد و بعد از آن دو رکعت

بگوید سه بار که وقت نماز دوست دارم نیز صدر مرقوم
یا نافله صبح مشغول شود و قت نماز ظهر و عصر و عشاء و مغرب صدر مرقوم
اگر شفع و وتر را بعد از فجر اول نماز کرده باشد در وقت ظهر نافله صبح بعد از فجر ثانی صدر مرقوم

دیگر نافله ظهر را بجا آرد و بعد از آن شروع کند در نافله عصر و در هر رکعت بعد

از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اول فارغ

شود این دعا بخواند اللهم انی اسئلک بانک انت الله لا اله الا انت الحی القیوم العلی

العظیم الحلیم الکریم الخالق البارئ المصور الحی المبدئ البدیع لک الحمد

دلک الملک ولک الکرم ولک الجود ولک العلو والامر وحدک لا شریک لک یا واحد

یا احد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ولم یخل ما

جنة ولا نار ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تستجیب دعائی بحق هذا

وبعد از آن سر رکعت دیگر نافله عصر را بکذا مرد بطریق دو رکعت اول پس

این دعا بخواند اللهم رب السموات السبع ورب ما فیهن وما بینهن

وما تحت الثری وما تحتهن وما فوقهن ورب العرش العظیم ورب کل شیء

ومنزل التوراة والانجیل والفرقان العظیم ورب محمد خاتم النبیین

صلی الله علیه وآله واسئلک باسمک الاعظم الذی به تقوم السموات

والارض ورب کل شیء ومیت کل شیء واحیائه وقدیر بین الکفین ومجمع بین المتفرق

ومفرق بین المجتمع عدد ما فی السموات والارض وعدد ما هو کائن الی یوم القیامة

واسئلک بامنک هو کل الامن واسئلک بحق محمد وآل محمد ان تصلی علی محمد وآل محمد

بکذا

بکذا مرد بانطرف و بعد از آن بسجده آید و بخواند اللهم انی ادعوک

بما دعاک به عبدک یونس اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر

علیه فنادی فی الظلمات ان لا الله الا انت سبحانک انی کنت من

الظالمین فاستجبت له ونجیته من الغم وکذلک نجی المؤمنین فانک

قلت ادعونی استجب لکم وانا ادعوک کما امرتنی وانا عبدک وسئالک وهو

علیک هین وانا اسئلک وانا عبدک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان

تستجیب لی کما استجبت له وانا ادعوک بما دعاک به عبدک ایوب اذ

مسه الضر فدعاک انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین فاستجبت له

وکشفت ما به من ضر وآتیته اهله ومثلهم معهم فانک قلت وهو

علیک هین وانا ادعوک وانا عبدک وسئالک وهو علیک هین وانا اسئلک

وانا عبدک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفرج عنی کما فرجت

عنه وان تستجیب لی کما استجبت له وانا ادعوک بما دعاک به عبدک

یونس اذ ذهب مغاضبا من قومه فظن ان لن نقدر علیه فانک قلت وهو

علیک هین وانا ادعوک وانا عبدک وسئالک وهو علیک هین وانا اسئلک

وانا عبدک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفرج عنی کما فرجت عنه

وان تستجیب لی کما استجبت له وصل علی محمد وآل محمد بن ساجد بخواند

بخواند و بعد ازان دو رکعت دیگر نافله عصر بکند و ابتدا
بخواند یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة و
لم یهتک الستر یا کریم العفو یا عظیم المن یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة
یا باسط الیدین بالرحمة یا سامع کل نجوی و منتهی کل شکوی یا بدیع
یا نعم الصنایع یا رفیعا فوق کل رفیع یا رفیعا فوق کل منیع یا سریعا
یا غنیا یا مغنیا یا مقنیا یا مرضیا یا مستجیبا یا مستجیرا یا مجیرا
یا غیاث المستغیثین یا اکرم المطلوبین اسئلک بحق محمد و علی و فاطمة
و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و محمد
صاحب الزمان سلام الله علیهم اجمعین ان تصلی علی محمد و ال محمد و
ان تکفینی ما اهمنی و تفرج عنی و تقضی عنی دینی و تصلح شانی فی
دینی و دنیای و اخرتی و ان تدخلنی الجنة و تکنفنی و تکنفه و تجیرنی و تجیره
من النار و من کل سوء انک علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر یا ارحم الراحمین
ازان بجای نماز عصر و بعد ازان که از نماز عصر فارغ شود و بعد
ازان استغفر الله الذی لا الٰه الا هو الحی القیوم و اتوب الیه
ذو الجلال و الاکرام و اسئله ان یتوب علی و یغفر لی ثم قل یا خائض بحر
یا من یشکر القلیل یا من یعفو عن الکثیر یا من یعطی من سئله یا من
یتحبب الی من لا یحتاج الیه یا من یتودد الی من لا یعرفه تحببت الی
و تودد الیک و انا اعبدک من قبل ان لا یجمع و من بعد ما

لا یمنع

لا یمنع و من صنوف ما لا یمنع اللهم انی اسئلک السر
عند القبر و الفرج عند الکرب و الرخاء بعد الشدة اللهم ما لا من نفسی
فیک و حدثنی لا اعرفه لک فاغفر لی انک انت الغفور الرحیم و اتوب الیک توبة
سبب که بعد از عصر همان ذکر توبه استغفار کند و همین انا انزلناه
در فوت بخواند بعد ازان دو سجده شکر بجا آورد بطریقی که قبل ازین
مذکور شد و بایدکه آخر دعا آن ذکر که بعد از نماز عصر بخواند ابتدا
باسند اللهم انی اسئلک بحق وجهک و اقبل دعائی علیک راجیا
اجابتک لی ایاک فی جمیع ما ارجوک طالبا ما ارجوک به علی نفسک مستجیرا بعفوک
من نقمتک عالما بقدرتک علی عبادک و ارادتک لهم و رحمتک ایاهم
ان تفعل بی ما انا اهله برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان دعا که گفته شد
از برای نماز عصر و بعد ازان که از نماز عصر فارغ شود بجا آورد و بعد
ازان استغفر الله الذی لا الٰه الا هو الحی القیوم و اتوب الیه
ذو الجلال و الاکرام و اسئله ان یتوب علی و یغفر لی بعد ازان حاجت خود
بالتمام بخواهد و بعد ازان بگوید لقد من الله علی اذ هدانی لولایة
علی بن ابی طالب و ائمة الهدی من ولده اللهم لک الحمد و لک الشکر
اللهم انی اعوذ بک من فقر لا ینجع و من طلب لا یجمع و من عیلة

لا یمنع

که آخر سنه خود بجا آرد این نوع که ذکر کرده شد و بعد از آن رکعت
را بعد از نماز مغرب بر هر حضر که خواهد بخواند و باقی از امل
و اینان در عقب نوافل مکروه ست حرف زدن بعد از نماز خفتن
مغرب و نافله و همچنین مکروه ست حرف زدن بعد از نماز جماعت
بعد از نافله مغرب و هر گاه وقت ان فوت شود قضا کند و از جمله
سایر نمازهای راتبی وجوب شروع کند در نافله مغرب تکبیر
افتتاح بر بالا بعد ثلثه بجا آورد در دو رکعت اول بعد از
حمد سوره قل هو الله سه نوبت بخواند و در رکعت دوم انا انزلناه
بگوید و الهکم واحد در رکعت اول سوره قل یا ایها الکافرون
در دوم قل هو الله بخواند و در هر رکعت با حمد اکتفا نماید
جایز ست همچنان که در سایر نوافل و باید که در اثنای نافله مغرب
در جمیع نوافل شب بلند بخواند و بعد از فارغ شدن از دو رکعت
اول اینها بخواند اللهم انک نزعت کل ذی ذل و انت بالفضل
و انت الله الرحمن المنیع و ان لک الحمد و لک الجود و ان لک الا
خرة و الاولی اللهم انا نعوذ بک ان نظلم او نجهل او نبغی و نا فی ما
نحن فیه اللهم انی اسئلک الصفح عن الجهل و الیقین و اسئلک العفو

برحمتک و اعوذ بک من النار بقدرتک و اسئلک من الخیر
الذی بیدک و انت بخیر اربع من ذلک یسیر و احسن عملی عند
اقرب اجلی و اقربی فی عینک و ما قرب منک و بعملی بعد ذلک زلفی
لدیک عمیم الخیر فی جمیع احوالی و امری منجی و ما کان لی اطیب
خشیتک و ظلوم علی نفسها و جمیع حوائجی فی الدنیا و الاخرة و ابک یا
غفور یا ودود و جمیع اخوانی المؤمنین فی جمیع ما مثلک لنفسی برحمتک
یا ارحم الراحمین بعد فراغ کند دو رکعت دیگر نافله را در رکعت اول
از آن دو رکعت بعد از حمد آیه الکرسی و سوره حدید بخواند بسم الله الرحمن
الرحیم سبح لله ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم له ملک
السموات و الارض یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر هو الاول
و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم هو الذی خلق
السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یعلم ما
یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج
فیها و هو معکم اینما کنتم و الله بما تعملون بصیر له ملک السموات
و الارض و الی الله ترجع الامور یولج اللیل فی النهار و یولج النهار
فی اللیل و هو علیم بذات الصدور در رکعت دوم اخر سوره بخواند

لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعا متصدعا من خشية
الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون هو الله الذي
لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله الذي
لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر
سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء
الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم ثم يسجد آخر
الين دو ركعت هفت نوبت بگويد اللهم اني اسئلك بوجهك الكريم
واسمائك العظيم وملكك القديم ان تصلي على محمد وآل محمد وان
تغفر لي ذنبي العظيم انك انت الغفور العظيم الحليم ثم سر بسجود
شكر بجا آورد بگويد يا من اذا ذكر مرة واحدة شكر و
اگر هر بار شكر آن بگويد كافيست بعد از آن دو ركعت نماز نخست
بگذارد و بگويد اسئلك بحق محمد وآله الطيبين الطاهرين عليهم السلام
بحق من خلقته قبل خلقك وبعد خلقك وبحق من انت خالقه بعد
خلقك وبحق من انت رازقه بعد رزقك وبحق من انت مميته بعد
موته

شرك ولا تحرمنا فضلك ولا تحل علينا غضبك ولا تباعدنا
من جوارك ولا تقطعنا من رحمتك ولا تمنع عنا بركاتك ولا
تضعنا عاجلا بغتة وآجلا لنا ما اعطيتنا وزدنا من فضلك المبارك
الطيب الحسن الجميل وكل خير منك نسئلك ونؤمن بك ونتوكل
عليك ولا نضل بعد اذ هديتنا ولا نشقى بعد اذ هديتنا وهب لنا من
لدنك رحمة انك انت الوهاب ثم بسر بگويد انخاطه وظاهره الله
ظاهر عذيرت الخلق وظاهر عذيرت الناس ده نوبت بخوانند وده نوبت
بگويد سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر وده نوبت
بگويد اللهم صل على محمد وآل محمد وبعد از آن سه بار بخوانند
اللهم افتح لي ابواب رحمتك واوسع علي من حلال رزقك وسخر لي
العافية فيما ابقيتني في محبتك وتدبيرك وفرج جوارحي اللهم ما بنا من
نعمة فمنك لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك يا ارحم الراحمين پس
در سجود شكر بجا آورد و بعد از آن دو ركعت نماز را تمام كند بگذارد و بعد از
نماز شب دو ركعت نماز بگذارد بسورة الحمد و سورة الشمس و در ركعت
اول بعد از فاتحه سورة تبارك بالوهية و در ركعت دوم بعد از فاتحه سورة توحيد و بعد از فارغ شدن حاجت خود بخواهد

فصل در بیان نماز آداب شب چون بنده مؤمن از خواب
بیدار شود اول چیزی که باید بکند آنست که سجده کند بعد
بکوید در سجود بعد از سر برداشتن از سجود الحمد لله الذی احیانا
بعد ما اماتنا و الیه النشور الحمد لله الذی رفع علی رؤسنا
و اعیادنا پس چون خواهد که شروع بنماز شب کند اینها
بخواند اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة و الهدی
اللهم بین بک حوائجی فاجعلنی یوم ادعوک فی الثانیة
من الآخرة من المقربین اللهم ارحمنی یوم تکلنی یوم
یوم تکلنی یوم ارحمنی یوم لا تخزنی یوم و اقض لی حوائجی
فی الآخرة انک علی کل شیء قدیر و بکل شیء علیم پس نماز
کند دو رکعت اول را از نماز شب بنیت آنکه احرام بست
لله و امتثالا لامر الله که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله
احد را بخواند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در دو
رکعت دیگر از نماز شب سوره ها که در آن مثل سوره انبا و کهف
پس و اگر وقت نماز شفع از پی ها که بیست خواند الحمد
و قل هو الله در هر رکعت و جایز است که اختصار بجهار

و اولی آنست که اقتدا کرده الله عز اسمه الله احد الصمد بر اینکه
قنوت بجهار رکعت سنت در نماز شفع واجبی سنت در هر دو رکعت
از نوافل مکرر در رکعت دوم شفع که در او قنوت سنت نیست بلکه قنوت در
رکعت سیم سنت که از او ذکر بیست چنانکه مذکور میشود و کیفیت
در قنوت آنکه بکوید اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی
الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر و دست بلند بخواند
قنوت اگرچه در نوافل مردی باشد و مجتهد فاضل قنوت اگرچه در نماز شب
باشد که وقت او وسیع است و از قنوت نماز مختصره که نزد او ست
که در نماز واجب و سنت خوانده شود ابتدا عاست الهی کیف ادعوک
و انا عبدک و کیف لا ادعوک و قد عرفت حبک فی و انسک
غایا ما عفت البلاء بالالوف عودا و عبنا بالرجاء مجدد ذکاء
انت عظیم العطاء و انا اعبد الاسراء و انا الاسیر بذنبی المرتهن بجرمی
انی یئسنی الذی یذهب ما لیس بکرمک و انی طابق بصبر یذهب
بلاءک و لیس امیت فی الیاس من رحمتک اهلها الا انت
اولی انه الا الله محمد رسول الله اللهم انی اسألک الخیرات و ترک
المنکرات و حب المساکین و ان تغفر لی و ترحمنی و اذا اردت
بقوم فتنة فاقبضنی الیک غیر مفتون و الخزی ما لا ینزل بالارحم

وسنت سبت کعه بها آنه هر دو رکعت از هشت رکعت نماز
شب ابتدا صلی خواند اللهم انی اسئلک ولم یسئل منک انت موضع
مسئلة السائلین ومنتهی رغبة الراغبین ادعوک ولم یدع مثلک واتوجه
الیک ولم یتوجه الی مثلک وانت محبب معروف المنصفین وارحم الراحمین
اسئلک بافضل المسائل واعطیها یا الله یا رحمن یا رحیم و
باسمائک الحسنی وامثالک العلیا وبکلماتک التی لا تحصی وبکرمک اعلی
وبعفوک وبالیک وانت بها منک وسیلة واشرفها عندک منزلة
اجزلها لدیک ثوابا واکرمها فی الاخرة اجابة وسیلة الکروبیین
الذین هم لامرک من الاجل الاعظم الاکرم الادنی خشیته وتعبده یرتعی
عن مقامک فاجعلنی لک دعائرة وحق علیک ان سمائک سائلک و
بکل اسم هو لک فی التوریة والانجیل والزبور والفرقان العظیم
بکل اسم دعاک به حملة عرشک وملائکتک وانبیاؤک ورسلک
واهل طاعتک من خلقک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل
بی کذا وکذا وتعد حاجتک وان شئت فاسئل حاجتک وبعد از ان سلام
دهد بجانب راست خود و بعد از ان دو رکعت
نماز کند و بعد از ان سجده بجای آرد مشروح بجهت ایام
الفاطمیه

الصالحین بحق اسمک الذی وضعته لک وجعلته لک وعلمته لوافق طاعتک
بعد فطرة من اطاعک الدهر بعد دهر وابد ظلوم ربوبیتک بکل اسم
هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک او
استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل ایامی هذه بعد ایامی
مقصرا فی طلبح ارضک حتی تقبض روحی علی ذلک وانا فی کرب شدید
وغم الدنیا یا بلیاد وحرقت انیتها یا صفار یعنی دبک من خشیتک
مثل الجبال السیوانی وعلا مرجین رمادا وصدیدا کان ذلک طیلة فی
کثیر ما یتحف من خلقک علی کلواتک الذی عذبتنی بعد ذلک بعذاب الخزی
اجمعین وظلمت لی النار حلکوکا حتی ملأت لهیب جهنم فی حتی
یکون فی النار یعلب بین کما یکون لجهنم حطب سواک لکان
ذلک بعدلک علی لیلا فی کثیرها اشوحیر من عفوبناک یرده فیت
یکون یا الله وانت ما تحوان سألی علی محمد وآل محمد وامرحنی وتجنی
علی بسنتک ودین نبیک کما رجع علی بعد انهدا فی وهب لی من لدنک
رحمة انک انت الوهاب وبعد از فراغ شد دن از هشت رکعت
نماز شب دو رکعت اول شفع کند و سه رکعت نفع و این رکعت سی
و یکم است و وقت اصل افضل است ما بین فجر اول و دوم ستور و هر رکعتی
از دو رکعت شفع بعد از حمد سوره توحید بخواند و اگر خواهد سه رکعت

قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس بخواند

وبعد از سلام اين دعا بخواند التي نعرفك في هذه

الليلة الشريفة ونصدك فيه الفاضلة من وامراضك و

معرفتك الطاهرين وسؤالك في هذه الليلة الخفاء وجوائز وبطايا

وهو اهب من يشاء على من نشاء من عبادك ومخصوصا من لم يسؤله

الغير منك وهانا انا عبدك الفقير اليك المتوسل بك ومن

لك وانت كنت بانواعك تفضلت في هذه الليلة على اهل ارضك

وملائكة عليهم بعنايتك من خلقك صل على محمد وآله الطيبين

الطاهرين المخصوصين الفاضلين وجد علي بطولك يا من عرفته يا

رب العالمين وصل الله على خاتم النبيين وآله الطاهرين الذين

اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا ان الله حميد مجيد

اللهم انك ادعوك كما امرت فاجبني كما وعدت انك لا تخلف

الميعاد ثم استغفر الله مائة مرة وافتتاح كند بگويد انك

وبعد از آن سر بسجود نهد وبعد از سجود سر بر دارد وبنشيند

قنبر بر دارد بدست راست بر موضوع كند وبعد از آن كه بگويد

باند ثم لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله العلي العظيم سبحان

الله

الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع وما بينهن وما

وهو رب العرش العظيم اللهم انك الله لا اله الا انت السموات و

الارض وانت الله رب السموات والارض وانت الله

السموات والارض وانت الله عماد السموات والارض وانت

الله قيوم السموات والارض وانت الله مروح المستريحين وانت

الله ثبات المتثبتين وانت الله الفرج عن المكروبين وانت الله

المدرك عن المغمومين وانت الله مجيب دعوة المضطرين وانت

الله اله العالمين وانت الله الرحمن الرحيم وانت الله كاشف

السوء وانت الله بك نزل كل حالة بالله لا يرد عنك الا

حالة انت تجلي عنها برحمتك ولا ينجي منها الا الشرح اليك

فرب لي من لدنك يا الهي رحمة تغنيني بها عن رحمة من سواك يا الهي

الهي هما اشتد جهد ما في البلاد وبها نشبت العباد كالهالكين غما

حتى تغير لذلك حتى ولم يرجى لاجابة في دعائه ولا نفس في الفناء

الى منتهى اجل او لبلى عوقب كل انثى بعد ذكر ولا ذكر بعد انثى

اللهم انك تشفي في ذلك الذي يشتهي وانت تعفي في ذلك الذي يخشى

وانت لكل شيء في ذلك الذي يحول بينك وبين ان يبلغ لك في شيء من

امرت ونادیت السر فی حکمک ظلم وکلا فی قضیک عجلة واما
یجوز من مضاف العفو واذا الحاجة الی العظیم الصغیر وقد نالت
عز ذلک یا الهی فاجعلنی لسلامة عزما لا تفضل نسألک وتفضی
واقلبنی من کل بلاء علی اتم نعمة منک وطاعة سبقت لی احمد
بک السلامة وامنه واجعل بک من النار فکاکی واسألک اللهم ان
تحرمنی بین جوانح ما اکن جوانحه وما اکن ان اقوت استغفار
کند باطراف کم استغفر الله واتوب الیه بعد ان ذکرت ما آنک ان بابی
جعل الله عنک باطراف کم اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت واسرار السلام
کم کند تا آخر و کم بعد فوت استغفار آنکه اعتراف بذنوب است
بسیار کم هست بآنکه بگوید استغفر الله الذی لا الله الا هو الحی القیوم
بجمیع ما جرت به ارادتک علی فلان وانا العبد بین یدیک بکل ما انت
اهل له فی وجهک وانا الفقیر الی رحمتک بکل ما انت اهل له فی
غنی وبشر ما عندک وهذه ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی
قضاؤک اسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی
کتابک او علمته احدا من خلقک او استأثرت به فی علم الغیب
عندک ان تجعل اوقاتی من اللیل والنهار بذکرک معمورة وبخدمتک
موصولة واعمالی عندک مقبولة حتی تکون اعمالی وورادی کلها وردا
واجعل خدمتی لک خدمة واجعل کل حرکاتی فی الطاعة ابدا
ما ابقیتنی علی الطاعة واجعل وفاتی فی راحة من کل شیء
سواک واجعل القبر بعد ما ارمی فیه روضة من ریاض جنتک
واجعل منکرا ونکیرا عن یمینی وعن شمالی مبشرین لی بما انا
صائر الیه حتی اقف بین یدیک آمنا مطمئنا قد اذهلت کل نفس
غیر نفسی وشغلت کل قلب غیر قلبی وانقطع کل رجاء الا رجاءک
وضاق کل شیء حتی علی فسح لی فی کل ضیق مخرجا ومن کل
شدة فرجا ومن کل هم مخلصا ومن کل غم منفسا ومن کل بلاء
عافیة ومن کل سقم شفاء ومن کل ذنب مغفرة ومن کل عیب
سترا ومن کل فقر غنی ومن کل خوف امنا ومن کل ضلالة هدی
ومن کل عسر یسرا ومن کل ذل عزا ومن کل وحشة انسا ومن
کل جور عدلا ومن کل بعد قربا ومن کل شتات جمعا ومن کل
فرقة الفا ومن کل مرض صحة ومن کل سوء سلامة ومن کل
بلیة عافیة ومن کل ضیق سعة ومن کل خیبة نجاحا ومن کل
عدو ولیا ومن کل ظلمة نورا ومن کل خوف امنا ومن کل
ضلالة هدی ومن کل عسر یسرا ومن کل ذل عزا ومن کل
وحشة انسا ومن کل جور عدلا ومن کل بعد قربا ومن کل
شتات جمعا ومن کل فرقة الفا ومن کل مرض صحة ومن کل
سوء سلامة ومن کل بلیة عافیة ومن کل ضیق سعة ومن کل
خیبة نجاحا ومن کل عدو ولیا ومن کل ظلمة نورا ومن کل
خوف امنا ومن کل ضلالة هدی ومن کل عسر یسرا ومن کل
ذل عزا ومن کل وحشة انسا ومن کل جور عدلا ومن کل
بعد قربا ومن کل شتات جمعا ومن کل فرقة الفا ومن کل
مرض صحة ومن کل سوء سلامة ومن کل بلیة عافیة ومن کل
ضیق سعة ومن کل خیبة نجاحا ومن کل عدو ولیا ومن کل
ظلمة نورا ومن کل خوف امنا ومن کل ضلالة هدی ومن کل
عسر یسرا ومن کل ذل عزا ومن کل وحشة انسا ومن کل

شرف الصفة العرب والعجم وشرف فيه الجن والانس ربك الله
ربك الله ربك الله امنت بالله توكلت على الله لا حول ولا
قوة الا بالله ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره
قد جعل الله لكل شيء قدرا حسبي الله ونعم الوكيل اللهم من اصبح
له حاجة الى مخلوق فانت حاجتي فيه عجزت البلاغ وعلمك بما ترى كاف
دعاء الحمد لله رب العالمين الحمد لله خالق الليل والنهار الحمد لله
فاسم العالمين الحمد لله جاعل الليل سكنا والشمس والقمر حسبانا ذلك
تقدير العزيز العليم اللهم صل على محمد الى محمد اصرافي يومي هذا
وصرف عني الى يوم القيامة من بين يدي ومن خلفي ومن فوقي
ومن تحتي ومن شمالي ومن حيث ورد من شيء اخطر به الشيطان
لا يفوتني شيء من امر الدين والدنيا والآخرة ولا يحزنني هول يوم القيامة بين يدي الله
اكبر كبيرا والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة واصيلا اعوذ بالله من الشيطان
عز جارك وجل ثناؤك ولا اله غيرك اشهد ان السموات السبع وما فيهن
لا يشبهن شيء ولا يعجزهن شيء ولا يؤده حفظ شيء منهن وهو العلي العظيم
اشهد ان الله على كل شيء قدير واحاط بكل شيء علما سبحان الله
ما شاء الله لا قوة الا بالله ما شاء الله كان لم يشأ لم يكن اعلم ان الله على
كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل شيء علما اللهم اني اعوذ بك من شر

ما اللهم من شر انفسنا ربنا اتنا من لدنك رحمة وهيئ لنا من امرنا رشدا
يا من لا يشغله شأن عن شأن يا من هو كل يوم في شأن اقض عنا
ما انت اعلم به منا يا ارحم الراحمين يا ارحم الراحمين يا ارحم الراحمين
يا ذا الجلال والاكرام يا ذا العرش العظيم يا ذا الفضل والانعام
يا ذا القوة المتين يا ذا الرحمة والغفران يا ذا الجود والاحسان
يا ذا العفو والرضوان يا ذا الطول والامتنان يا ذا الكرم والبرهان
يا ذا الملك والسلطان يا ذا العز والشان يا ذا الحمد والثناء
يا ذا الوعد والوفاء يا ذا الحكمة والبيان يا ذا الرأفة والرحمة
يا ذا الحكمة والعرفان يا ذا الحكمة والعلم يا ذا الحكمة والعلم
يا ذا الحكمة والعلم

نماز رجب که بحضرت امیر المؤمنین منسوب است چهار رکعت
ست بفاتحه یکی فالحمد یکبار و قل هو الله نهبار نماز
که بحضرت فاطمه منسوب است دو رکعت ست بفاتحه یکبار
یکبار و انا انزلناه صد بار و در رکعت دوم فالحمد یکبار و قل هو
الله صد بار نماز رجب که بحضرت جعفر طیار سلام الله علیه
منسوب است چهار رکعت ست در رکعت اول بعد از فاتحه
بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه والعادیات و در رکعت سوم
بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قل هو
الله و قبل از رکوع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
پانزده نوبت بخواند و در هر رکوع ده بار و در هر سجود ده بار و در
بطر اول من کوع ده بار و در هر سجود ده بار و در هر سر دانتن
از سجود ده بار تسبیح مذکور و در اخر نماز بعد از تکبیر مشتمل ده بار اگر
مرتب گذارند ثواب عظیم دارد اگر بتر تیب دو هر هفتاد بگوید و الا هر
یکبار که خواهد تواند بجا آورد ثواب هر دو را یکسان است یعنی
انچه مذکور شد که نماز رجب دو سر رکعت است اولی اینکه در هر رکعتی
ثواب هر دو را خواهد یافت و دیگر انکه در سر رکعت اول اینکه چون ان

سر سجده

سر سجده قل هو الله احد بخواند و سنت است که چون از سجده
خانه فارغ شود اینها بخواند سبحان من لبس العز و الوقار
سبحان من تعطف بالمجد و اکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح
الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی القدرة والعظمة
ذی الکرامة والاکرام اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی
الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم و کلماتک التامة التی تمت صدقا
و عدلا ان تصلی علی محمد و آل محمد بعد از انکه حاجت خود را بخواهد
نماز بعد از ده رکعت سنت است هر دو رکعت بیک سلام و وقت انست
چاشت تا نیم روز سنت است دو رکعت اول بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق
هفت نوبت بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس
هفت نوبت و چون سلام دهد اینرا اگرچه هفت نوبت بخواند
بعد از انکه هشت رکعت باقی بلکه در هر رکعت بعد از فاتحه هر
از بجاء یکنوبت و سوره قل هو الله بیست و پنج نوبت بخواند چون
سلام دهد هفت نوبت بگوید سبحان الله رب العرش الکریم
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم نماز طلب باران و از
نماز استسقا گویند و آن دو رکعت است افضل سنت و سنت است که

دار رکوع و سجود
پیش از تسبیح بگوید
علی الاحوط حاشیه
سر علم

ضرر نوزدهم از کبائر
ست معصوم
شرع ست بس
ترک نمودن اعراض از
مواظبت احتیاط
خاکبر گفت
حاشیه سر علم العالم

امام در خطبه روز جمعه مردم را امر کند بتوبه و آن که سه
روز بعد از روز جمعه روزه بدارند و در سیم که روز شنبه
است بصحرا آیند اگر در مکه نباشند و در مکه اینها را در مسجد
الحرام کنند و سنت است که پیاده بخضوع و خشوع استغفار
کنان بصحرا روند و وقت بیرون آمدن بیرون داشتن مسجد
یا بالای آن را باخود بیرون ندارند آن را از نهادن آن جدا سازند
زنان جوان با مخالفات ملت را هموار نکنند و موی خود را
بکوتاه کنند پیش از برون رفتن بجای آبادی و وقت بیرون رفتن
الصلوة گویند و وقت باز آمدن نماز عید است و الدر مختار
بطریق قضا نماز عید مکروه است بجای هر دعا که هست
وقوت اینجا آن دعا است اللهم انی
عبادک وابن عبادک وابن امتک وانت رحمتنی ولا ترحمنی بلا ذنب وجوب
این نماز تابع نیست بنفسه نه بغیره و در وقت خود ادا کردن بعین
بجز بودن او است سنت بودن وجوب از اندرو معلوم شود و بخطبه
بجوانند و چون از خطبه فارغ شود و بفضله کنند و صد نوبت
الله اکبر بگویند و بعد از آن سه بجانب راست کنند و صد نوبت سبحان
الله بگویند و بعد از آن سه بجانب چپ کنند و صد نوبت الحمد لله
بگوید

بگوید و بعد از آن سه بجانب حاضران کنند و صد نوبت لا الله الا الله
بگوید و هر جا ضرورت باشد بچیزی دیگر ها از یاد نکند بگوید
عید نماز سنت و اند و رکعت سنت در هر رکعت نماز پنج تکبیر
و هر یک از پنج الگهی و انا انشاء و تبارک هو الله زاده نوبت و اول
استفتاح از نماز سالمت بر نیم ساعت و سنت است که بعد از نماز عید
طعام اگر در مصلی حاضر کرده باشند بخورند و بعد از عید بخانه
بطریق دیگر باز آیند و بعد از نماز بطریق نماز جمعه و زیارت
حضرت امیر المؤمنین علی آیند و در وقت در آمدن سنت است در
در حدیث آمده که شهرهٔ عید غدیر در اسمان پیش از زمین است
و ثواب عشاء یک شب هم در این روز بزیارت ثواب شصت هزار هزار درهم
سیم بنده های بیکران و عتق کردن صد بنده و آشتی دادن صد زن و مرد
کردن در این روز ثواب عظیم دارد و بنا نهادن او شصت هزار
و اند رکعت سنت هر رکعت او الحمد یکبار و قل هو الله احد بیست
سه رکعت دوم نماز عصر یکبار و انا انزلناه سی بار بخوانند و بعد نماز
ناظر صفحات و انسخار رکعت سنت و کلاه نهادن است و طریق سنت
اول آنکه سر شب اول نا شب بیستم هر شب بیست رکعت گذارد هشت رکعت

نماز شام و خفتن دوازده رکعت بعد از خفتن و در شب نوزدهم
صد رکعت ادا کند و با صد رکعت که باقی مانده در ده شب آخر
هر شب بیست رکعت گذارند هشتاد رکعت نماز شام و خفتن و بیست
دیگر رکعت بعد از خفتن و در شب بیست و یکم صد رکعت بگذارند
چنین در شب بیست و سیم و طریق دوم آنکه در هر یک از شب نوزدهم
بیست و یکم و بیست و سیم بعد از رکعت اخیر بیست رکعت
گذارند چهار رکعت اول در هر رکعت بعد از حمد یک مرتبه
چهار رکعت نماز امیر المؤمنین و چهار رکعت نماز جعفر طیار و دو
رکعت نماز فاطمه علیها السلام و اگر نخواهد همه نمازها را بخواند
شب اگر خواهد در یک جمعه بکذارد و اگر خواهد در چند جمعه
چند رکعت از نمازها بگذارد و از چهار رکعت باقی بیست رکعت نماز
حضرت امیر المؤمنین در شب چهار آخر بگذارد و بیست رکعت نماز حضرت
فاطمه در شب شانزدهم بگذارد که بعد از چهار اخیر شب و اگر نماز بعضی
از نمازها کم باشد نماز شب هم ساقط میشود و قضای آن شب چیزی نیست
و هر چه غیر از آن گذارده شود قضای آن شب است چنانچه نماز
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

نماز دوازده رکعت شب در هر وقت از آن شب که خواهد گذارد
و در هر رکعت فاتحه یک بار و هر سوره که خواهد بخواند
چون از نماز فارغ شود در جای که نشسته است چهار نوبت
بگوید لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله و سبحان الله و لا حول
و لا قوة الا بالله و بعد از آن چهار نوبت بگوید که الله اکبر
من جمیع ما اشرث به بیتی بعد از آن حاجت خود را بخواهد
نوزدهم نماز شب مبعث شب و این نماز نیز دوازده رکعت است در هر
وقت از شب که خواهد بگذارد و در هر رکعت اول فاتحه یک بار و هر
یک از سوره ناس و سوره قل هو الله چهار نوبت بخواند
و چون از نماز فارغ شود در جای که نشسته است چهار
نوبت بگوید لا اله الا الله و الله اکبر سبحان الله و الحمد لله
و لا حول و لا قوة الا بالله بیستم نماز شب هفدهم و آن بیست رکعت است
بنجم شب و از روایتی حضرت امیر المؤمنین علی شب بجای آن
نماز شب امام صادق علیه السلام است چهار رکعت نماز بان حضرت
رسالت پناه و باقی ائمه معصومین و آن سوره که خواهد بعد از نماز فارغ
گردد و چون نماز بان حضرت امیر المؤمنین کند در رکعت نماز زیارت کند

بعد از آنست زیارت حضرت آدم و حضرت نوح کند و در رکعت نماز زیارت آدم و در رکعت نماز زیارت حضرت نوح کند چون ابتدا در احکام مقدس مذکور شد و سنت است که نماز زیارت را در پایاب سر بکشایند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی اندر زیارت کند بهتر در هر رکعت یک بار حمد با آخر اول و در رکعت نماز زیارت بکند بعد از آنست زیارت را کند بآخر و نماز مغرب و از در سنت اول ماه رجب باید که از آن بعد از انکه بخشنده را بخواند و این دوازده رکعت سه شنبه در هر رکعت یک سلام دهد در هر رکعت سی بار حمد و قل هو الله دوازده بار بخواند و چون سلام دهد هفتاد توبت بگوید صلی الله علی محمد و آله بعد از آنست بسجده رود و هفتاد توبت بگوید سبوح قدوس رب الملائکة و الروح و چون سر از سجده بردارد هفتاد بار بگوید رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت العلی العظیم باز بسجده رود و هفتاد بار مکرر کند بعد از آنست طواف بگوید و بعد از آنست حاجت خود از خدا بطلبد نماز شب نیمه ماه رجب سنتی و اثنتی عشرة رکعة در هر رکعت فاتحه یک بار و قل هو الله یازده بار بخواند هفتاد نماز شب نصف ماه شعبان

شعبان است و بعضی آنرا در رکعت سه شنبه در هر رکعت فاتحه یک بار و قل هو الله احد یازده بار نماز شب پنجاه و هفت رکعة نماز شب نیمه ماه رجب سنتی و اثنتی عشرة رکعة در هر رکعت فاتحه یک بار و قل هو الله احد یازده بار و در رکعت دوم فاتحه یک بار و قل هو الله احد هزار بار و در رکعت سوم فاتحه یک بار و قل هو الله احد صد بار و در رکعت چهارم فاتحه یک بار و قل هو الله احد ده بار نماز شب پانزدهم ماه رجب سنتی و اثنتی عشرة رکعة در هر رکعت فاتحه یک بار و قل هو الله احد یازده بار نماز شب آخر ماه رجب سنتی و اثنتی عشرة رکعة در هر رکعت فاتحه یک بار و قل هو الله احد یازده بار و چون از نماز فارغ شود این دعا را بخواند لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما بینهما و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین اللهم انی اسئلک موجبات رحمتک و عزائم مغفرتک و الغنیمة من کل بر و السلامة من کل اثم لا تدع لی ذنبا الا غفرته و لا هما الا فرجته و لا حاجة هی لک رضا الا قضیتها یا ارحم الراحمین و بعد از آنست حاجت خود از خدا بطلبد نماز چهار رکعت که در وقت ارتفاع در مغرب آخر ماه رجب است سه سلام

احوط آنست که نماز نصف ماه رجب را از چهار رکعت تا نهم مفرد سلام جدا جدا بخواند چنانکه در ذکر نماز هر شب گذشت

یک فاتحه و سوره یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود
بگوید اللهم انی اسئلک بمعاقد عزی و اهل ارشادک الخ و بنویسد و بشوید
و آخر بخوانید و ختم علی چهارم یکم نماز ظهر و الذی رکعت سیم
هر رکعت فاتحه و سوره که خواهد بخواند و بعد از نماز بعد از تعقیب
و پیش از تعقیب که در چهارم از نماز فارغ شود دعای تعقیب را که در
صحیفه کامله مذکور است بخواند ششم و دوم نماز عصر بیست
و الذی رکعت سیم رکعت اول فاتحه یکبار بگوید و انذر الکافرین یکبار بگوید
رکعت دوم فاتحه یکبار بگوید و انا انزلناه در نوبت چهارم سلام
دهد بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثواب هاتین رکعتین
الی فلان پسر نام پدر بعد از وفات اینها نماز شب اول ماه سیم
چهارم نماز عشا شش رکعت است دو رکعت سنت بعد
رکعت اول فاتحه یکبار قل یا ایها الکافرون یکبار در رکعت دوم
فاتحه یکبار قل هو الله یکبار در رکعت سیم فاتحه یکبار
سوره احزاب یکبار در رکعت چهارم فاتحه یکبار سوره
منافقین یکبار بعد از نماز بیان حضرت امام حسن علیه السلام
پنجم و چهارم نماز ظهر شش رکعت است بعد
سلام

سلام دو رکعت اول الحمد یکبار و انا انزلناه ده بار در رکعت
دوم بعد از فاتحه ده نوبت قل یا ایها الکافرون در رکعت سیم بعد
از فاتحه ده نوبت قل هو الله در رکعت چهارم هر یک از سوره فلق
و قل اعوذ برب الناس ده نوبت و بعد از سلام بر
محمد و آل محمد بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد
و بارک علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم
و سلام علی جمیع انبیائک و رسلک باختصاص سلوات
و برکات علیهم باختصاص برکاتک و صل علی ارواحهم و اجسادهم اللهم
بارک علی محمد و آل محمد و بارک لنا فی یومنا هذا الذی فضلته و کرمته
و شرفته و عظمته حتی اللهم بارک فیما انعمت علی حتی
لا اشکر احدا غیرک و وسع علی فی مذهبی بالحلال الذی لا کراهیة فیه
بعد از نماز بعد از فارغ شدن از نظم و نثر فاذا انت مطلب سیم
در بیان احکام خللی که در نماز واقع میشود و در آن سه فصل است
فصل اول در بیان خللی که موجب بطلان نماز است و در آن
چند مسئله است اول حدث کردن در اثناء نماز خواه آنرا در
عمد واقع شود خواه از روی سهو خواه آنرا در وقت اختیار و خواه
اضطرار خواه قبل از سر برداشتن از سجده آخر نماز خواه بعد از آن

دیگر ابن بابویه بر آنست که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجده آخر واقع شود نماز باطل میشود و واجب است که وضو بسازد و نماز را تمام بگزارد **مسئله سوم** عمداً بیت نیت کردن بضرورت و اکراه نیت باشد مثل آنکه خصم ستمگار نیت نماز شما را بداند و وقت نماز تنگ باشد اما اگر بیت نیت کردند بضرورت صحیح میباشد مشروط بر آنست که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد از خروج وقت بجا آورد صحیح نیست **مسئله چهارم** در بحث نیت مذکور شد **مسئله پنجم** اختلاف نیت بین نماز ادا و قضا نماز قضا را بنیت ادا کردن و بالعکس صحیح نیست **مسئله ششم** هرگاه ظاهر شود که نیت وضو یا غسل یا تیمم خلل داشته مثل آنکه ظاهر شود که بعضی از استنشاق یا مضمضه نکرده یا آب وضو یا غسل یا تیمم نجس بوده یا شبهه نجس یا مشتبه بوده و آن آب وضو یا غسل یا تیمم کرده باشد اما اگر وقت وضو یا غسل یا تیمم مقارن بعضی اشیاء نباشد و بعد از نماز ظاهر شود که غیر بوده یا مشتبه بوده این سهو یا نماز صحیح است **مسئله هشتم** هرگاه ندانند که رکعت چندم است

رکعت شک شده بر حسب آن عمل کنند **مسئله نهم** کسی که نداند که آن رکعت چندم است و در رکعتی که در آن هست که یک رکعت دیگر بجا آورد نماز باطل میشود **مسئله دهم** اگر بسیار شک کند در نماز بنا را بر اکثر بگذارد **مسئله یازدهم** شک کثیر در اثنای نماز آنست که بحیثیتی که در عرف او را مصلی نگویند اگرچه سهو باشد اما اگر ضعیف باشد مثل آنکه نداند نماز شام سه رکعت است یا چهار رکعت بنا بر اکثر بگذارد و بعد از سلام یک رکعت بایستد و سجده سهو بجا آورد **مسئله دوازدهم** شک بعد از تجاوز محل شک اعتبار ندارد مثل آنکه بعد از رکوع شک کند که سجده بجا آورده یا نه اعتبار بشک نکند **مسئله سیزدهم** شک بعد از نماز صحیح است مگر آنکه یقین کند که در نماز سهو کرده است **مسئله چهاردهم** شک امام را مأموم نگوید و شک مأموم را امام نگوید **مسئله پانزدهم** شک مأموم در رکعات نماز امام صحیح است مگر آنکه امام بگوید که من یقین دارم که سه رکعت خوانده‌ام و مأموم یقین کند که چهار رکعت خوانده است **مسئله شانزدهم** شک امام در رکعات نماز مأموم صحیح است مگر آنکه مأموم بگوید که من یقین دارم که چهار رکعت خوانده‌ام و امام یقین کند که سه رکعت خوانده است **مسئله هفدهم** شک مأموم در رکعات نماز خود صحیح است مگر آنکه امام بگوید که من یقین دارم که چهار رکعت خوانده‌ام و مأموم یقین کند که سه رکعت خوانده است **مسئله هجدهم** شک مأموم در رکعات نماز خود صحیح است مگر آنکه امام بگوید که من یقین دارم که چهار رکعت خوانده‌ام و مأموم یقین کند که سه رکعت خوانده است **مسئله نوزدهم** شک مأموم در رکعات نماز خود صحیح است مگر آنکه امام بگوید که من یقین دارم که چهار رکعت خوانده‌ام و مأموم یقین کند که سه رکعت خوانده است

اما آنکه گفت اگر وقت مختص شد نماز بکنار نرود مراد آنست که نماز از وقت
وقت دیگر نشود پس بصورت نماز در هیچ یک از سه وقت دانش دیگر
غیبی یا بامداد نماز کند حتی آنکه در بامداد نیز با
بدن نجس کرد پیش از نماز نهاد آنست که نجس است و بعد از آن
فراموش کرده نماز کرد یا آنکه با آنکه بی نقیه عمداً نجاست خورده
در نماز یاد آمد یا آنکه در اثنای نماز چیزی خورد اگرچه
اندک باشد عمداً یا بدو حرف تکلم کرد یا بخندید عمداً
بقهقهه خندید یا روی از قبله بگردانید یا کاری بکرد که
عمداً از نماز بیرون آید واجب آن نماز کردن اگرچه بر کن نباشد
اما اگر بعضی از سنت عمداً ترک کند بعد از آنکه جزوی از آن
جایز است که نماز را بشکند و از سر گیرد و اگر بعضی از سنت
سنت دیگر عمداً بجای آرد واجب آید آن نماز اگرچه
رکن نباشد سوم عمداً اخلال بشرط کردن اگرچه
بعضی از شرایط سهواً ترک کند

مسئله سوم در بیان احکام خللی که بوقوع آن نماز باطل نشود
و آن دو نوع است نوع اول خللی که بواسطه آن سجود سهو واجب نشود

نوع دوم خللی که بواسطه آن سجده سهو واجب شود و حکم
این نوع در دو فصل مشتمل بیاید فصل اول در بیان خللی که بواسطه
آن سجده واجب نشود چون فراموش کردن قنوت یا قعود
نماز است که جزو از نوع محل آن بیاید پس اگر حتی آنکه قنوت را
فراموش کند و بعد از آن سجده و تشهد کرد باز آمدن او
را اعتبار نیست و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از
آن سجده و تشهد را اعاده کند و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از
ختم شدن سجود دوم از نماز بجود باز آمدن او را اعتبار نیست
و رکوع را بجای آورد و جایز نیست که اکتفا بآن ختم شدن کند
خواه آنکه ختم شدن سجده رکوع سهو و خواه آنکی از سجده رکوع باشد
و خواه نباشد بر آنست اگر هر دو سجده را با تشهد او فراموش کند
و بعد از آن سجده قبل از رکوع باز آمدن او را اعتبار نیست و سجده و تشهد را بجای
آورد و نماز را باتمام رساند و اگر یک سجده را فراموش کرده باشد اگر
بعد از سجده که کرده نشسته و طمأنینه را بجا آورده احتیاج به

نشستن و طمأنینه دیگر نیست و اگر نشسته و طمأنینه را بجا آورده احتیاج
بسجده سهو نیست و اگر نشسته و طمأنینه را بجا نیاورده احتیاج بسجده سهو است
یا آنکه اصل را فراموش کرده نشسته باشد و این صحیح است که عمل بفعل بجا باید اگرچه سهو

یک شخص باشند و عادل نباشند اگرچه یک بر پیشنماز باشد
یا بلفظ قرآن مثل انکه پیشنماز شک کرده باشد یا نماز صبح
چهار رکعت خوانده باشد یا سهو کرده باشد یا نماز صبح
ظهر خوانده باشد که سه رکعت کذارده پس از سوره کهف سجده
نخوانده باشد و کسی سجود بیاد نماز نکند بجهتی که ادراک
صف کثیر السهو کویند در اینصورة لازم اینست که سجده سهو
نیست هرچند محل باقی باشد سجده سهو بر او واجب
نیست و بعضی از مجتهدین از کثیر السهو میکویند که در سه نماز
مثل آن سهو کند یا در نماز سه سهو کند و کرنه ببیاد نکند بعینی
که او را سهو کثیر الشک کویند ملتفت نشود هرچند محل باقی باشد
و نماز او صحیح است و سجده سهو بر او واجب نیست پس اکر مثلا شک
کند در حمد و سوره قبل از رکوع بر او واجب است که ملتفت شده
برکوع رود و سوره را بخواند و اکر در اینصورة سوره را بخواند
نماز باطل است هرچند بعد از خواندن ظاهر شود که نخوانده
بوده پس آن خللی که سجده سهو بر سبب آن واجب است
واقع در هفت موضع است اول فراموش کردن سجده دوم فراموش
کردن تشهد سیم فراموش کردن صلوات بر پیغمبر صلی الله

علیه و آله بعد از تشهد پس در اینصورة واجب است که
از بعد از سلام داخل جا آورده بعد از آن سجده سهو کرده
چیز از آن سه چیز که مذکور شد فراموش شده باشد واجب است
که اول بعد از سلام داخل شده هر دو را بجا آورد پس اکر فراموش شده
جا آورده بعد از آن نماز باطل است و اکر سجده سهو جا آورده اما
سلام نماز نکرده قصد کند که در سجده اول از نماز باطل است و
در سجده دوم باطل نیست پس اکر در نماز ظهر مثلا تشهد اول را
بجا نیاورده باشد و در سجده دوم فراموش کرده باشد اول تشهد را بجا آورده
و بعد چنین کند که تشهد فراموش شده نماز ظهر را بجا میاورم ادا و
قضا نمیخواهم واجب بجا آورد و اکر وقت کذشته باشد بجا آورد ادا و قضا نمیخواهد
و بعد از آن سجده فراموش شده را بهمین طریق بکند در سجده های
سهو بعد از آن سجده بجا آورده اکر در سجده سهو تشهد را در سجده
سهو مقدم داشته بعد از سجده نیست و نیت چنین کند که در سجده
سهو از برای سهویکه در نماز ظهر کرده ام بجا میاورم بر واجب تقرب
جناب کردکار ادا و قضا نمیخواهم پس اکر در نماز ظهر مثلا یک سجده
سهو فراموش کرده باشد بعد از سلام نماز بجا آورده و بعد از آن
سجده سهو واقع شود نیت چنین کند که سجده فراموش

کرده را بجا میاورد بجهة انکه واجب ست بران باصالة وجه
من بر نماز ادا و قضا بجز اما در وقت بجهة سهو نام است
مخصوص واجب نیست و بعضی از مجتهدین بجهة آنرا مندوب شمرده اند
شده و بجود اول در بجهة سهو را واجب ست که مقدم بر سلام
بر پنداشته بر معنی نماز است و نکرده بجهة سهو است بنام الله و
با الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و چون سر از بجود دوم بر
دارد تشهد با بنطر بجای آرد اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد بعد از آن
سلام دهد واجب ست در آن استقبال قبله و طهارت از نجاست
حدث بجهة سهو در محل موضع که بجود سهو در آن واجب ست شک
کردن میان آنچه کمتر و بیشتر کند چنانچه در بجود شک
مذکور خواهد شد بجهة سلام دادن سهو در نماز واجب
ششم ایستادن باندازه که در حال قیام حرف زده نشده باشد
در حرف نزدن در صلوة یعنی از مجتهدین در بجود سهو واجب
میدانند انرا بجا آورده و نقصان نکرده نماز را و الخ شود نماز با طاعت
سازند و بر قول احوط ست وقت انشا بعد از سلام دادن خواه انرا
بجا

بجا آورده باشد خواه انرا بجا نکرده یعنی از مجتهدین اخیر واجب
نقص ست منتظم بر سلام بعد از انشا و بدانکه بجود سهو را
قبل از تشهد و بعد از سلام دادن بجا آورده
در بیان احکام متعلق بسهو در نماز باید دانست که احکام
احکام صرف که بعضی مذکور خواهد شد بعضی از آن شک
در نماز است که آنرا بدو نکته معلوم میشود از اضداد آن شک
کند خواه آنرا در رکن باشد خواه غیر رکن پس اگر محل آن نگذشته
باشد واجب ست که از جا آورد و مثل انکه قبل از رکوع شک کند که
قرائت کرده یا نه باید اشتغال قرائت کند که تکبیر احرام بجا آورده
یا نه باید اشتغال بجود شک کند که رکوع کرده یا نه باید اشتغال
نشهد شک کند که بجود کرده یا نه باید مشغول شروع در قیام شک کند
که بجود کرده یا نه باید اصلا بجا آورد و سجدهٔ آخر یعنی از مجتهدین واجب
که بجود را بجا آورد و بداند که همگی افعال مذکوره فی نماز را
در محل خود بجا آورده و بعد از آن شک کند که از جا آورده یا نه بعد از آنکه
اشتغال بغیر نموده نماز را باطل نمیشمرد اگر رکن نیست نماز صحیح ست و اگر
بعد از فوت محل شک کند نماز را باطل ست خواه اشتغال بغیر نموده باشد خواه

واجب او بجز هفتم
نیست کسی نیز
بتوان اشتباه او را
در نقطه‌ها شکل
شدن و اشتباه
این صورت حکایت
پس اشتباه او
نتوانند صورتم
خلعه العالما

غیره کن بعد شک سهو شک در رکعات بدانکه شک در صلوة
رکعات نماز مغرب موجب بطلان نماز است و همچنین شک
میان یک رکعت و دو رکعت و هر گاه در نماز چهار رکعتی شک در حالت
رکعات واقع شود مشهور آنند و آنند صورت است اول شک کرده
میان دو و سه بعد از اتمام و اشبه آنست شک بعد از ذکر بجای
آخر هست اگرچه هر آینه در جای خود نداشته باشد پس واجب است که
بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و بعد از سلام یک رکعت احتیاط
ایستاده بگذارد یا دو رکعت نشسته دو سجده سهو بجای آرد
چهار بخواهد بجد بن را با تمام رسانیده باشند و بخواهند بر
بنا بر چهار نهند و بعد از سلام یک رکعت احتیاط
میان دو و سه بعد از اتمام یک رکعت نشسته دو سجده سهو بجای آرد
و دو رکعت ایستاده بگذارد یا دو رکعت نشسته دو سجده سهو بجای آرد
و احوط آنست که هر دو را بجای آرد

شک کرده میان دو و چهار بعد از اتمام یک رکعت بجد بن شک کرده
میان سه و چهار بعد از رکوع اما اگر قبل از رکوع این شک واقع شود
اشبه رکعت را متصل ساخته شک او میان سه و چهار شود حکم
اشبه مذکور شد اما بنا بر اول دو سجده سهو واجب است بواسطه زیاده
کردن یک رکعت و اما بنا بر هفتم شک کرده میان دو و سه و چهار بعد از اتمام
بجد بن هشتم شک کرده میان دو و چهار بعد از اتمام بجد
و دین بجای آرد صورت هفتم بنا بر احوط است بکنار گذارده
و نماز را تمام کند و دو سجده سهو بجای آرد و صورت آخر بنا
بگذاشته و نماز را تمام کند و دو رکعت احتیاط ایستاده بگذارد
یا دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بجای آرد

شک کرده میان دو و سه بعد از اتمام یک رکعت نشسته دو سجده سهو
بجای آرد بنا بر اشبه و دو رکعت ایستاده بجای آرد بنا بر احوط
شک کرده میان سه و چهار بعد از اتمام دو رکعت نشسته دو سجده سهو
بجای آرد بنا بر اشبه و دو رکعت ایستاده بجای آرد بنا بر احوط
شک کرده میان دو و چهار بعد از اتمام دو رکعت نشسته دو سجده سهو
بجای آرد بنا بر اشبه و دو رکعت ایستاده بجای آرد بنا بر احوط
شک کرده میان سه و چهار بعد از اتمام دو رکعت نشسته دو سجده سهو
بجای آرد بنا بر اشبه و دو رکعت ایستاده بجای آرد بنا بر احوط
شک کرده میان دو و چهار بعد از اتمام دو رکعت نشسته دو سجده سهو
بجای آرد بنا بر اشبه و دو رکعت ایستاده بجای آرد بنا بر احوط
شک کرده میان سه و چهار بعد از اتمام دو رکعت نشسته دو سجده سهو
بجای آرد بنا بر اشبه و دو رکعت ایستاده بجای آرد بنا بر احوط
شک کرده میان دو و چهار بعد از اتمام دو رکعت نشسته دو سجده سهو
بجای آرد بنا بر اشبه و دو رکعت ایستاده بجای آرد بنا بر احوط

ظهر شود که نماز اصل بوده بانه نماز احتیاط را تمام کند و نماز صحیح است
و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل در مسجد بوده
در اینصورت نماز احتیاط باطل میشود و مسجی مخیر است میان قطع
و اتمام و بدانکه هرگاه بر مجتهدی نماز احتیاط واجب شده باشد
و ظن آن کند که نماز اصل را در مسجد خوانده است و بعد از فراغ از نماز
او واجب است که احتیاط بجا آورد مگر آنکه ظن او بعد از فراغ زایل شود و یقین
کند که احتیاط بجا نیاورده است

۱۷۱

نماز نافله نمیشود و نیت چنین کند که در رکعت نماز ابتدائی
کدام جزء احتیاط است و نماز ابتدائی که واجب است تقریب
بخدا آن اگر نشسته میکند آرد قصد نشستن کند و اگر بعد از وقت است
قضا میکند و هرگاه میداند نماز اصل و نماز احتیاط قضا
واقع شود مثلا احتیاط باحدث یا اصل کبیره در اینصورة یعنی
از مجتهدین برآنند که نماز اصل باطل میشود از جهت بطلان آنچه در
گاه در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده یعنی
از مجتهدین برآنند که نماز احتیاط را تمام کند و بیرون دیگر
کاری نیست و بعضی برآنند که نماز اصل باطل میشود اعاده آن باید
کرد دخول و خروج احوط است و اگر بعد از فراغ از نماز احتیاط
ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بانه التفات نکند و نماز صحیح است

قصد وقت ادا
کند حکم متوقف
ادا و قضا
نقوه صدر از قلم

ادا حکم نماز اول
نوشته و الا احتیاط
سید الحفاظ صدر
صدر الله

و نماز احتیاط را بشکند و نماز اصل را بجا آورد و نماز احتیاط را
از سر گیرد و اگر نماز احتیاط را بشکند و نماز اصل را بجا نیاورد
نماز اصل باطل است و نماز احتیاط صحیح است و اگر نماز احتیاط
را بشکند و نماز اصل را بجا آورد نماز اصل صحیح است و نماز احتیاط
باطل است

بعد از اداء فائته اصلی یا آن در همه اینصورة بقی فائته در نفس
او باقی ست چه مراد آنکه فعل مثل آنچه در مابین فائته اصلی و فائته
سبب اطوار واقع شده و اینست فائته که از اینجا وقت شروع کرده
در بیان احکام فائته قضا و فائته خوف و فائته جماعت و دران
چهار فصل است فصل اول در بیان احکام فائته قضا هر
که فائته از فرائض هاجب یومیه از شخصی فوت شود و آن شخص در
وقت فوت این فائته بالغ و مسلمان و خالی از حیض و نفاس بوده باشد
و فائته اصلی نبوده باشد قضا بر او واجب ست پس اگر
فائته در وقت جنون یا در وقت حیض یا نفاس فوت شده قضا آن
بر وی واجب نیست و اگر کافر اصلی مسلمان شود نماز پنج
قضا ندارد و همچنین فائته که در وقت خواب یا وقت سهو از فوت
شود قضا بر این دو واجب نیست و اگر چیزی بخورد که موجب سهو
بی شود که در وقت فائته در خواب باشد پس اگر ضد آنست که
خوردنش این موجب این سهو بیست بر او قضا بر این فائته
واجب نیست و اگر ضد آنست که خوردنش این موجب چنان سهو است

اما آنرا

اگر زنگی نوزاد آنچنان
شعور و تمیز حاصل
نموده و بالغ نشده
فائته او در حکم
فائته کودک نابالغ
است صدر الشریعه
و دیگر شارحان طلبه
درس المتین

اما آنرا که مغمی علیه یا مجنون شده و صلاح بقول طبیب
حاذق مخبر بر آنست که در اینصورة بقی قضا بر او واجب
نیست و همچنین قضا ندارد کسی را که اکراه او بر ترک نماز
نبوده باشد اما آنکه
نبوده باشد یا بقول طبیب غیر حاذق خورده
باشد یا مجنون شده باشد در اینصورة قضا بر
او واجب ست همچنانکه مغمی علیه شود بر او واجب ست که قضا
کند در ایام افاقت آنچه واجب بود از فوت شده قضا کند و اگر شخصی
محدث بوده باشد و تا آخر وقت نماز آب یابد و نه خاک که
وضو سازد یا تیمم کند نماز از وی ساقط نشود اما در حق قضا
سبب آنست مجتهد بین خطا و صحت او قضا نیست اما اگر این وقت
نماز فائته نماز آنکس نشده باشد که سبب طهارة و نماز را نمیداند
چنانکه آنرا در وقت عمداً نماز نکرده باشد و بعد از آن آب و خاک
نیابد در اینصورة قضا بر آن شخص واجب ست و بدانکه هرگاه
فائته از شخصی فوت شود از نفس وقت فوت صحیح باشد و فائته
به تمام در وقت اصلا متغیر نشده باشد آنچنان شخص را باید که
به ایام صحت و عدم فائته به تمام و بخی اصلا این فائته

در جمیع صور قضا او
ترک نماز نیست
صدر الشریعه ظله

۲ بلکه اکثر اوقات و اوطان
جمیع ما بین اداء و
قضا وقت است
صدر الشریعه ظله

۳ بلکه کثیر شمس مقدار
نماز نوزده تا
ظاهر گاه است
صدر الشریعه ظله

قضا کند و اگر نه نیست که مختار است میان وظیفهٔ وقت و قضا کردن
پس اگر آبی که قادر بر قیام نباشد جایز است که نشسته نماز کند
خواه اداً و خواه قضاءً و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست بخوابد
و بدو نماز کند و اگر اینان عاجز شود بر پشت بخوابد بطریق وجوب
احتیاط و رکوع و سجود را باشارهٔ سر بجا آورد و اگر از اشارهٔ سر
عاجز باشد بچشم اشارهٔ کند و در این دو صورت سجود از رکوع
مختص نسازد و قضا نکند و باقی ارکان را بجا آورد و اگر از اقضا عاجز شد
اضافهٔ نماز را بر نیب بخاطر بگذراند و اگر بحالی که نشسته نماز می
کند آبستن بر قیام بیفتد باید که بایستد و نماز کند و اگر قیام را
تمام کرده باشد و این ایستادن بحدی رکوع باشد در حکم سجود
قیام را بجای آورده باشد و اگر قیام عاجز شود بنشیند اما در حال انتقال
از قعود بقیام با قیام بقعود قرائت نکند و اگر بحالی که نشسته
رکوع میکند بعد از رکوع و قبل از سجود قدری قیام بیدا کند باید که
بایستد و بعد از ایستادن بحدی رکوع خم شود و بر قیام
تمام بنشیند و بهر این احکام بیان است اولی قضا قرائت
مذهب هر نماز قضا نماید بعضی آنچه مذهب او بود چون نماز

بعضی نماز ظهر بحد مغرب فوت شده و نداند که در کدام
حد که فوت شده در این صورت هر نماز بگذارد بقدر مغرب میان
دو ظهر یا یک ظهر میان دو عصر و اگر یا ظهر و عصر مغرب فوت شود
هر این صورت بهر نماز که اندیشد قصر او برجب میشود با بنظر آن
که ظهر بگذارد پس عصر با نماز مغرب با نماز مغرب با نماز ظهر دیگر
با نماز مغرب دیگر و احتیاط در این آنست که قبل از مغرب و بعد از آن
ظهر و عصر بجهر ظهر بگذارد پس بقضا نماز ظهر او برجب میشود
و اگر یا ظهر و عصر و مغرب مشکوک شده باشد نماز بگذارد
بدین چهار نماز بگذارد دو سر یکدیگر بعد از آنست با نماز یکدیگر
سر یکدیگر بعد از آنست با نماز یکدیگر و سر یکدیگر بعد از آنست با نماز یکدیگر
و سر یکدیگر بعد از آنست و احتیاط در آنست که هفت نماز که مذکور شد قبل از نماز و بعد از نماز بگذارد پس بر نماز ظهر
برجب میشود و اگر با آنچه بحدی فوت شود بیست و پنج نماز گذارد
بدین پنج نماز یکدیگر بعد از آنست و بهمین نماز فوت و احتیاط در این
است که هر نماز را میان دو نماز بگذارد و بعضی از این
گفته اند که از بعضی نماز نماز های پنجگانه فوت شده و نداند که

کدام ست پس اگر در حضر فوت شده باشد و مغرب و چهار رکعتی بگذارد و
چهار رکعتی اطلاق کند میانه ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفا
اقتصار میکند و مختار ست میانه جهر و اخفا در نماز چنانکه
اطلاق کند میانه نماز جهری و اخفائی اگر در سفر فوت شده باشد
مغرب بگذارد و در رکعتی بگذارد مطلق میانه هر چهار ظهر و عصر و عشا
اگر مقیم باشد و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بگذارد
مطلق میانه ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر
و مغرب بگذارد و اگر دو نماز فوت شده باشد پس اگر در
حضر فوت شده چهار نماز بگذارد دو چهار رکعتی اول را اطلاق
کند میانه ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی دوم را میانه عصر و عشا
و مغرب میانه و چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل شود و اگر در
سفر فوت شده سه نماز بگذارد دو دو رکعتی مطلق میانه هر چهار ظهر و
عصر و بعد از آن مغرب دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر
و عشا و اگر مقیم باشد و نداند که اند نماز در سفر فوت شده یا در
حضر پنج نماز بگذارد دو دو رکعتی مطلق میانه هر چهار ظهر و عصر و بعد
از آن مغرب دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا بعد از آن
چهار

چهار رکعتی مطلق میانه عصر و عشا و اگر سه نماز فوت شده باشد
پس اگر در حضر فوت شده پنج نماز بگذارد چنانکه
اگر در سفر فوت شده باشد چهار نماز بگذارد دو رکعتی میانه هر چهار ظهر
و عصر بگذارد یکی میانه ظهر و عصر بعد از آن مغرب دو رکعتی
میانه عصر و عشا و اگر نداند که اند نماز در سفر فوت شده یا در حضر
هفت نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه هر چهار ظهر و بعد از آن ظهر
و عصر چهار تمام و بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن
مغرب بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصر و عشا بعد از آن عشا
تمام بگذارد و اگر چهار نماز فوت شده باشد پنج نماز حاضر را بگذارد
و اگر در حضر فوت شده و پنج نماز مسافر را اگر در سفر فوت شده باشد
و اگر نداند که این پنج نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز بگذارد
ظهر چهار بعد از آن ظهر چهار تمام بعد از آن عصر
چهار بعد از آن عصر چهار قصر بعد از آن مغرب بعد از آن عشا تمام
بعد از آن عشا اگر در حضر فوت شده باشد و اگر در سفر فوت شده
باشد و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز بگذارد بدین طریق که
بدانکه سه نماز ست از نمازهای طبیعی که قضا ندارد نماز جمعه و نماز

بسم الله الرحمن الرحیم نماز عید فطر بان واما آنبات غیر از ایام پس اگر بعضی
از روز ماه با افتاب گرفته باشد و بعد از خروج وقت نماز ان مطلع شده
باشد نماز آنرا بدو اگر قبل از خروج وقت مطلع شده باشد و عمداً یا
فراموش نکرده باشد باز آنرا بجا آورد یعنی از جمله این شانزده نماز
نماز ادا و قضا جایز نیست و اگر بعضی از روز ابر باشد بحیثی که نماز ادا
نماز قضا لازم شود خواه بعد از خروج وقت مطلع شده باشد و
خواه قبل از ان و خواه عمداً بجا نیاورده باشد و خواه آنرا فراموش
کرده باشد و اما نماز ایام عزا است در بیان

بلکه نماز ادا و قضا جایز نیست چنانچه گذشت صحیح

احکام نماز سفر واجب است بر مسافر که ضرب از نماز ظهر و عصر و
عشا آنرا در رکعت بگذارد بهشت شرط شده است و آنها سی و
هشت خصلت است چهار خصلت شرط اراده باشد که نماز را بانکه نماز
هاشب و روز چهار فرسخ بیابان چهار فرسخ بگذرد و بگذرد بیست
و چهار انگشت است که بعرض در پهلوی هم باشند و انگشتی معتدل
است که در پهلوی هم باشند چهل و هشت جو انبوه چنانچه با آنها که بعرض
پهلوی هم باشند دین ذرع بگذرد دوازده هزار گام است و هر گامی
هشتاد و هشت هزار انگشت است و چهار فرسخ شش هزار و شصد و نود گام

دیوچ با آنها آنچه مذکور شد و دانسته شد که آنچه سی و هشت خصلت
است شرط نماز شکسته است چهار خصلت دیگر شرط آنست که
مسافر بر آنچه بنا گذاشته است یک مرحله راهی که شش فرسخ باشد
از شهر یا دیه که از آنجا بیرون آمده است بگذرد و نیت کند
از اول سفر تا آخر آن مسافت که در نظر دارد که آنجا برسد
باشد که کمتر از آن نباشد و نیت کند که در آنجا ده روز
باشد که اگر کمتر از ده روز نیت کند نماز شکسته بجا آورد
و نیز نیت کند که از اول سفر تا آخر آن مسافت که در نظر دارد
که آنجا برسد نیت رجوع نکند و نیز نیت کند که از اول سفر تا
آخر آن مسافت که در نظر دارد که آنجا برسد نیت رجوع نکند
که اگر نیت رجوع کند نماز شکسته بجا آورد و نیز نیت کند
که از اول سفر تا آخر آن مسافت که در نظر دارد که آنجا برسد
نیت رجوع نکند که اگر نیت رجوع کند نماز شکسته بجا آورد
و نیز نیت کند که از اول سفر تا آخر آن مسافت که در نظر دارد
که آنجا برسد

باشند در اینصورت اتمام نماز نماید و قصر جایز نیست و همچنین
هرگاه از مقر خود بگذرد و از نصف مسافت طی نماید و برگردد تا
باشد نماز را تمام کند **شرط پنجم** آنکه کثیر السفر نباشد پس اگر
مسافر کثیر السفر باشد مثل کاری که همه روز و یا بیشتر روزها
کند و کثیر السفر شود که سه سفر کند در ماهی این سه سفر در ماه
اول خود قصر کند و همچنین هر ماه بقدر خود بقدر آنکه از کثیر السفر
بیرون آید تا کثیر السفر باشد اول قصر کردن نماز بر او واجب است **شرط**
ششم آنکه در اثناء سفر بوطن خود و یا جائی که ماه در آنجا اقامه
نماید خود عبور نکند نماز را تمام بخواند و اگر

مدت نماند **شرط هفتم** آنکه در اثناء سفر بمعصیتی نرسد که او را
در آنوقت ملکی باشد اگرچه بکره خدمت باشد و شاه او را نوکر نباشد
ملکی که او را باشد خواه اقطاع شاه او باشد خواه مقرری از شاه
ماند آنچنین سفری بر او واجب است که نماز را تمام کند اگرچه
قصد شش فرسخ یا کمتری بکند و بیابانی باشد **شرط هشتم**
آنکه در اثنای سفر یکی از جهات ششگانه بر او صادق نباشد که
مجملا گوئیم سفر باید که از بلاد مسلمین بیرون رود و از بلاد کفار

بیرون نرود و از بلاد کفار بیرون رود و بلاد مسلمین بیرون نرود
مگر آنکه در بلاد کفار مقام دارد و بلاد مسلمین بیرون رود
و در بلاد مسلمین مقام دارد و بلاد کفار بیرون نرود و
از بلاد کفار و بلاد مسلمین بیرون رود و در بیابانی مقام دارد
و بلاد مسلمین و بلاد کفار بیرون نر

در کیفیت قضای آن سه روایت اول آنکه مخیر است میان آنکه مکلف در ادا
مخیر است در قضا این مخیر است اگر چهار قضا را در یک وضع چهار وضع یا
آنکه دوم آنکه اگر مکلف قضا را در یکی از این چهار موضع یا آنکه مخیر
اما آنچه این مخیر نیست سیم آنکه مطلقا قصر جایز نیست خواه قضا
در یکی از این چهار موضع واقع شود خواه در غیر این چهار موضع و اقوی اول است
و هرگاه شخصی بقصد سفر از شهری بیرون رود و بحدی برسد که
از شهر نا وضوح هشت فرسخ باشد و در این اثنا نیت اقامه نکند و
ناظر به بریدهم برسد در این صورت واجب است که از همان جا که از وضوح
رجعت نا بحدی برود نماز را قصر کند و بعد از آنجا نماز را تمام بگذارد
هر چند داند که ساعتی بیکدیگر بیش نمیشود و همچنین هر مسافری که در اثنای
سفر موطنی برسد و بعد از آنجا روز در آن وضوح مرتد باشد پس ملازم
گردد تا باقی باشد نا بحدی برود نماز را قصر کند و بعد از آنجا نماز تمام
گذارد اگرچه یکساعت باشد و بدانکه هرگاه مسافر در موطنی قصد توقف

در آنجا نکند و در اثنای راه در موضعی بگذرد که در آن موضع توقف کند
حکم حکم منازل و از موضع اول نا این موضع کمتر از هشت فرسخ باشد پس
اگر قصد رجوع من نماید از آن موضع از اول عزم داشت که معاودت نماید در حکم

بحکم در آنجا توقف نماید در اینصورت حکم وطن دارد
وقت معاودت در وقت توقف نماز را تمام بگذارد و اگر در وقت بیرون
رفتن از موضع اول بعزم سفر بیرون نرفت و بعزم آنکه بعد از
سه روز در اینجا توقف نماید یا بعزم آنکه بعد از
نماز بیرون رود و بعد از آن عزم سفر کند پس اگر بعد از
قصد اقامه یکماه آنجا توقف نماید باقی نماز را تمام بگذارد
کذا در دو الاقصر کند و جایز است مسافر را که در اثنای کمتر از ده روز
قصد اقامه نکند پس در این حال لازم است که اتمام نماز کند
که در نماز تمام بگذارد و بعد از هر نماز قصر بجا آورد
تمت بحمد الله الملک المتعال و صلی الله علی محمد و آله

در بیان نماز خوف بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود خواه
در حضر باشد و خواه در حضر و خواه در سفر و نماز مسافر نماز خوف را
چهار است کذا در دو یعنی هرگاه خوف حاصل شود و اعدا در جهت قبله نباشند
و اهل اسلام از ده نباشند که نماز را بجماعت کذا در ملتقی که در

احوط و اولی است
صدر رحمه الله

احوط و اولی است
صدر رحمه الله

اقتدا کند بامام در رکعت اول و در رکعت دوم مفارقت کند و
اگر اقتدا کند در رکعت دوم بامام در رکعت اول مفارقت نکند
و در رکعت دوم امام قرائت نکند و اگر در رکعت اول امام
سجده سهو بجا آورد در رکعت دوم سجده سهو بجا آورد
و اگر در رکعت دوم امام سجده سهو بجا آورد در رکعت
دوم سجده سهو بجا نیاورد و اگر در رکعت اول امام
سجده سهو بجا نیاورد در رکعت دوم سجده سهو بجا
آورد و اگر در رکعت اول امام سجده سهو بجا آورد
و در رکعت دوم سجده سهو بجا نیاورد و اگر در رکعت
اول امام سجده سهو بجا نیاورد و در رکعت دوم
سجده سهو بجا آورد و اگر در رکعت اول امام
سجده سهو بجا آورد و در رکعت دوم سجده سهو
بجا نیاورد و اگر در رکعت اول امام سجده سهو
بجا نیاورد و در رکعت دوم سجده سهو بجا آورد
و اگر در رکعت اول امام سجده سهو بجا آورد
و در رکعت دوم سجده سهو بجا نیاورد و اگر در رکعت
اول امام سجده سهو بجا نیاورد و در رکعت دوم
سجده سهو بجا آورد و اگر در رکعت اول امام
سجده سهو بجا آورد و در رکعت دوم سجده سهو
بجا نیاورد و اگر در رکعت اول امام سجده سهو
بجا نیاورد و در رکعت دوم سجده سهو بجا آورد

و اگر در رکعت اول امام سجده سهو بجا آورد و در رکعت
دوم سجده سهو بجا نیاورد و اگر در رکعت اول امام
سجده سهو بجا نیاورد و در رکعت دوم سجده سهو
بجا آورد و اگر در رکعت اول امام سجده سهو
بجا آورد و در رکعت دوم سجده سهو بجا نیاورد
و اگر در رکعت اول امام سجده سهو بجا نیاورد
و در رکعت دوم سجده سهو بجا آورد و اگر در رکعت
اول امام سجده سهو بجا آورد و در رکعت دوم
سجده سهو بجا نیاورد و اگر در رکعت اول امام
سجده سهو بجا نیاورد و در رکعت دوم سجده سهو
بجا آورد و اگر در رکعت اول امام سجده سهو
بجا آورد و در رکعت دوم سجده سهو بجا نیاورد
و اگر در رکعت اول امام سجده سهو بجا نیاورد
و در رکعت دوم سجده سهو بجا آورد و اگر در رکعت
اول امام سجده سهو بجا آورد و در رکعت دوم
سجده سهو بجا نیاورد و اگر در رکعت اول امام
سجده سهو بجا نیاورد و در رکعت دوم سجده سهو
بجا آورد

امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است که نماز جماعت افضل است از نماز منفرد
بیست درجه و نماز جمعه افضل است از نماز جماعت بیست درجه
سنت است مؤکد و نماز جمعه واجب است خواه امام خواه نائب امام
و سنت است که نماز جمعه را جماعت دهند و بعد از نماز ظهر
باشد و مستحب است که در نماز جمعه سوره جمعه و منافقون
و سبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیه خوانند
سنتی جماعت حرام است مگر در شش جا اول نماز طلب باران دوم نماز
عید سوم نماز جمعه چهارم نماز ظهر روز عرفه پنجم نماز
نماز میت یعنی که بیش از پنج نباشد ششم نماز آیات
که بکسوف یا خسوف گرفته باشد و یکی دیگر حاضر شود و ندانند که
در آن نماز چه اقتدا کنند پس جایز است که پیشنماز آن نماز را بخواند
دیگر به نیت بکسانی که با او آن نماز گزارده بودند پس جایز است
که بخواند دیگر با آن نماز را به نیت سنت بکسانی که جایز بود نماز
جماعت مشروط است بچهار شرط اول آنکه پیشنماز بالغ باشد دوم یعنی از
مخالفین جایز داشته اند که طفل را به پیشنمازی کنند و این مذهب
ضعیف است دوم آنکه بصیر باشد سیم آنکه عادل باشد اگرچه

اوطه ترکی جلد
است از
دوم نزهة
صدر رحمه

بنده باشد و یعنی از بعضی مخالفین چنین نگرفته اند که بنده پیشنماز
نشود اگر بنده کند و هر گاه بعد از نماز آن جماعت ظاهر شود که پیشنماز عا
نبوده یا معلوم نباشد که نماز را اعاده کنند خواه وقت نماز باقی
باشد و خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود بیت افراد کنند
و بصحیح بیت افتتاح نماز صحیح است چهارم آنکه ایستاده نماز
کند پس اگر بعجز پیشنماز نشسته کند جایز نیست یعنی تا که
قادر بایستادن باشد بالاقتدا کند اما آنکه بسته بایستادن
نماز جایز است پنجم آنکه از اصابح یعنی حرف ناخوش و سوء ادا نکا
و بچی عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد او را جایز نیست که پیشنماز
شنی کند که بر آن خاموش باشد و جایز است که پیشنماز بچنین خود کند
ششم آنکه مرد باشد هر گاه پیشنماز مرد آن کند چه نماز آن پیشنماز
مرد آن جایز نیست اما پیشنماز زنان آنکه جایز است و نماز زنی
را جایز است که پیشنماز کند نماز اما پیشنماز مردان و مشاخص
جایز نیست هفتم آنکه معلوم نفهم پیشنماز نکند یعنی جایز ابتدا
ابتدا نیست اگر بقیه شما شد اما آنکه بعلوی پیشنماز ابتدا است جایز است
یعنی از بعضی مخالفین نماز معلوم را جایز نمیدانند و بچنین هر گاه معلوم نبا

واوطه ترکی جلد
نزهة است
صدر رحمه

در کعبه نماز کند جایز نیست که احدی از اینان نکبه و نکند
باشد از پیشوایان و اگر همه الفتاده کعبه نماز کنند جایز نیست که یک
صف در پس سر پیشوا نماز و یک صف در پیش این صف همچنین پیشوا نماز
صف کعبه در پیش پیشوا نماز باشند و اگر همه باشند و اگر کسی که در پیش
در این صف باشد بیرون رود پیش از آنکه پیشوا نماز شود و اجب
که معلوم نیست افتاده باشد و اگر پیشوا جماعت جماعت نماز اینان باطل
هشتم آنکه معلوم بین از پیشوا نماز در میان باشد چنانکه خواندن حمد
اما اگر بعضی معلوم بین بواسطه فاصله صفها یا بسیار دور شوند نماز
نماز دهم آنکه مکان پیشوا نماز از مکان ماموم بین الفتاده بلند باشد
که نتوانند از مکان ماموم بین جایز نیست که مکان ماموم بلند باشد از مکان
پیشوا نماز باشد یا به اندازه یک گام اما در مکان زمین سراشیب باشد
نماز جماعت در اینجا نیز خواه ماموم بلند باشد و خواه پیشوا
دهم نیت اقتدا کردن بعد از آنکه پیشوا نماز تکبیر احرام بگوید و اگر پیشوا نماز
مثلاً نماز کند امر به معروف واجب عینی بر ماموم بین است که بگوید یا اشاره
نماز را باطل کند امر پیشوا نماز واجب است که بگوید یا اشاره کند
در اینصورت واجب باشد مثل نماز جمعه که پیشوا نماز جماعت واجب است

یازدهم آنکه پیشوا نماز معلوم بین باشد پس اگر پیشوا نماز گمان کند
معلوم یکی از چهار مذهب اهل سنت است و ماموم گمان کند که پیشوا نماز از
از یکی از شیعه است پس اگر پیشوا نماز گمان کند که ماموم از اهل سنت است اما اگر پیشوا
ماموم را از شیعه میداند و ماموم پیشوا نماز را از اهل سنت میداند این صورت معلوم است
که پیشوا نماز اقتدا به پیشوا نماز کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که پیشوا
نماز نیز نماز را باطل است به پیشوا نماز کند و اگر پیشوا نماز گمان کند که ماموم
خصوصاً اگر پیشوا نماز در امور اتفاقی باشد سیزدهم آنکه معلوم پیشوا نماز
نماز باشد یعنی از ماموم بین از پیشوا نماز اطلاع پیدا کند که پیشوا نماز
به ماموم آن چیز معلوم باشد چنانکه معلوم نیست پیشوا نماز باشد و یکی از
پیشوا نماز باشد نماز باطل است و اگر ماموم آگاه باشد جایز است
سیزدهم آنکه پیشوا نماز ماموم نباشد یعنی پیشوا نماز نماز ظهر
چهارم آنکه معلوم پیشوا نماز نماز ظهر باشد پس
معلوم است که پیشوا نماز نمیتواند که نماز ظهر
را به نماز عصر اقتدا کند و جایز نیست که پیشوا نماز نماز عصر
را اقتدا کند مگر اینکه ماموم نیز نماز عصر را بخواند

ظهر بنماز عصر و بر مکس دیگر نماز ادا بنماز قضا و مکس دیگر نماز
دیگر بنماز عصر یا مکس دیگر یا چنانکه بر مکس دیگر نماز
معلوم کنی باشد بهتر است اگر خواهد انتظار بنماز کند تا
نیز که سلام دهد اما انتظار افضل است مگر معلوم باشد
مناسبت کردن بنماز دیگر یک از این دو اما اگر قبل از بنماز
جایز نباشد اما باهم جایز است بهتر جایز است مگر نیز اگر اوا
چنان است که معلوم بعد از بنماز جایز است بدین اگر باهم جایز است نه قضا
معلوم باول است و بعضی از بعضی اند بعضی بر اند که مناسبت بنماز دیگر
سوای نکبر واجب نیست پس اگر معلوم نکبر مکرر باحرام اول آورد
از بنماز جایز است و مقصود بر نیاید و اشتغال است و بعضی از
اصل از بنماز بعد جایز است بدین اگر بنماز اول معلوم شود پس اگر
بنماز مکرر کند واجب است مگر در مکرر قصد کند بنماز مکرر جایز است
بنماز اول مکرر است بعضی بر اند که بنماز مکرر جایز است

مکرر بنماز که بنماز مکرر واجب است بنماز اول بنماز مکرر
بنماز مکرر واجب باشد بدین که معلوم بنماز اول بنماز مکرر
کند و اگر افضل از بنماز اول بنماز مکرر است بنماز مکرر
بنماز دیگر اگر بنماز دیگر بنماز مکرر است بنماز مکرر
بنماز مکرر بنماز مکرر است بنماز مکرر بنماز مکرر
بنماز مکرر بنماز مکرر است بنماز مکرر بنماز مکرر
بنماز مکرر بنماز مکرر است بنماز مکرر بنماز مکرر
بنماز مکرر بنماز مکرر است بنماز مکرر بنماز مکرر
بنماز مکرر بنماز مکرر است بنماز مکرر بنماز مکرر
بنماز مکرر بنماز مکرر است بنماز مکرر بنماز مکرر

رود در رکوع کرده خود را بصف رساند و اگر خواهد در رکعت
را بترک جماعت اورد و بعد از انت خود را بصف رساند
و مستحب است که در وقت رفتن بجانب صف پا بخود را بدیوار
مین بکشد و گام بر نیاورد و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از
رکوع بردارد و بحدی دیر شده باشد که مقتدی بجده اول نرسد
در این دو صورت سنت است که سر بجده ثانی بگذارد و بجماعت
اورد و با پیشنماز سجده کند و چون پیشنماز برکعت دوم برخیزد
با اول خود دخل کرده ضامن او شود یعنی از همین جا بعد
کرده است او نگاهبانی و احتیاج بنیت نیست و اگر وقتی برسد
که پیشنماز سر از سجده دوم برداشته نشسته باشد سنت
است که بجده اول نیت و تکبیر احرام با او بنیت و تکبیر تحریمه اورد بر آنکه
تشهد آخر باشد و معلوم افتد بعد از نماز بگذارد بعد از سلام
دهد و بعد از انت بر خیزد و ضامن او بهمان افتاد که سابق
ضامن کند و تشهد اول اگر با پیشنماز برخیزد ضامن او بهمان
بیت با امام میماند و همگاه معلوم شود که در رکعت اخیره با پیشنماز در
یافته باشد محقق است که در دو رکعت باقی که مقتدی بمنفرد میکند نماز او صحیح

و نیز اگر چیزی پیشنماز در رکعت اخیر فراموش کرده باشد
و التفات بنیز کرده باشد بر مأموم واجب است که بگوید از انست
یکه خاطر بعضی اند که التفات نکنند و اگر بعضی بواسطه التفات
پیشنماز از بعضی افعال آن افتاد واجب است که اعاده نماید
کسی و اگر بعد از سلام پیشنماز بخواند نماز او صحیح است و اگر عمدی
ترک نکند نماز او باطل است و اگر در اثنای نماز خود سجده
کردن او پیشنماز بر رکوع رود از نماز بیرون نرود الا بجانب اورده
خم شدن در حال رکوع قبل از نزدیک بجانب اورده وقت است که
نماز خود را بجماعت تمام کند و وقت او در خصوص اهل
قصر وقتی که داشته باشد که معلوم یک شخص باشد در جانب آخر
پیشنماز ایستاده و گمان نبرد باقی باشد در پیش پیشنماز ایستاده و گمان
نبرد پیشنماز عیب نماز او کرده داخل نماز خود آنچه ایستاده و مقدم
پیشنماز ایستاده نکند و این وقت است که پیشنماز در رکوع و سجود و تشهد

باشد که قرائت جزء آخر قرائت بیت قرائت خلف خواند صحیح دام ظله

و اما اذان نوزده فواتح صحیح دام ظله

صلاة الله و سلامه علیه صلاح از تحقق جماعت صحیح دام ظله

او بگشاد بطور یکه از آن نقص برکت ساقط نشود و هر کاه دانند که
جائی ساعی محتاج هستند شاید که باو افتد اعطا نمایند انتظار نیاورند
ابی نیاید بگذارند که وقت فضیلت نماز فوت نشود و مکروه نشود
که جوکه باجام باشد اگرچه زاهد باشد یا ورع باشد اگر
چه عادل عابد باشد و همچنین مکروه است که کسی باشد با ابی
باجام یا بر من داشته باشد مکر انکه پیشتر آنچه کند انکار ابی
که دین علیها اهل او باشند و همچنین مکروه است اشتراک کردن بنحوی
که سود نرساند بنحوی که غالب او مطمئن شود بر جسم میکند
باب بیان اسباب جامع عبارتی در بیان احکام زکوة واجب
در نقد واجب و نقد چهار است مطلب اول در
زکوة واجب و در آن شش فصل است فصل اول بدانکه سبب آنچه
در حدیث وارد است از پیغمبر از حضرت رسالت پناه منقول
است که فرمود زکوا اموالکم تصل صلاتکم یعنی زکوة مال خود بدهید
تا نمازهای شما مقبول شود و نیز از آنحضرت منقول است که فرمود
مانع الزکوة فی النار یعنی منع کننده زکوة در آتش است و در حدیث
نیز وارد است که بخیلی که زکوة مال خود نمیدهد خدای تعالی در

ظاهر

قیامت مار اقرع بر او پیچد آنگه دست او را گرفته طوق کرده
او باشد و بر شدقهای او زند و گویند که زکوة ندادی آن تست
و نیز وارد است که هیچ گنجی نیست که زکوة آن داده باشند الا
خراب شده و هیچ خرابی نیست که زکوة آن داده باشند الا
معمور شده و نیز وارد است که زکوة مال خود را بدهید تا
طلاق و فقر و گناهان و بلیات از شما دور شود و گویند
هیچ عبادتی واجب نیست که بالغ و عاقل باشد و مال نباشد مگر
زکوة واجب است که بالغ و عاقل باشد و مال نباشد
نصاب باشد بنحوی که ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد
و قدرة داشته باشد که در مال خود تصرف نماید پس در مال آنچه
که غصب شده باشد زکوة نیست و زکوة طلاق و فقر را دانند و فقی
واجب است که سه شرط با هم برسد شرط اول انکه مکمل داله
باشد اگرچه آن سکه متروک شده باشد و کسی با آن معامله
نکند پس در مقابل طلاق و فقر و آلام زکوة نیست
و همچنین در مقابل آنچه با آن معامله کنند شرط دوم
انکه بقدر از طلاق و فقر نصاب رسیده باشد و نصاب طلاق
مثقال است و در نقره دویست درهم است مثقال زکوة نیست تا آنکه
باشد چون یک مثقال یا سه مثقال زیاد شود همان زکوة

بیست تا بچهار آن مثقال آن رسد و بر اینچنین آن و نصاب نقره
دویست درهم ست و در همه تو از آن زکوة بیست تا وقتی که بچهل آن
رسد و بر اینچنین آن و زکوة طلا بیست دانک ده یک ست پس زکوة بیست
مثقال آنیم مثقال آن و زکوة هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال
بهم رسد ده یک مثقال آن زکوة دویست پنج درهم ست و زکوة چهل
درهم که بعد از دویست درهم بهم رسد یک درهم ست شرط است
حولان ست یعنی آنکه نصاب ملک باید دوازده ماه در ملک اینکس باشد
پس در اول ماه دوازدهم زکوة واجب میشود و اگر در اثنای این مدة
چیزی از نقد آن نصاب تلف شود یا قدری بخشی داده شود یا به
طلا و اموال یا قرضه و اموال با مطلق سائمه زکوة ساقط میشود هر چند
بعد کرده باشد تا زکوة بدان واجب نشود و بدانکه فرض واجب مانع زکوة
نمیشود پس اگر شخصی را مالک دویست درهم باشد و دویست درهم یا زیاده
قرض داشته باشد زکوة دادنش بر او واجب ست همچنین مالک چیزی
دیگر نباشد و صاحب عیال نیز زکوة گندم و جو و خرما و سایر زکوة در
این اجناس اربعه واجب ست بدو شرط شرط اول آنکه خود این
اجناس او را شش باشد یا قبل از آنکه گندم و جو و انگور و خرما

در قول او از زکوة
رعایت این شرط
واجب نمیشود

درخت آنرا نبرد شود بملک او در آید پس اگر گندم و جو او را نگرد
بعد از دانه بستن درخت یا بعد از آنکه سرخ یا زرد شود بملک
شخصی در آید زکوة بر او نیست شرط دوم آنکه بنصاب برسد یا
باشد و آن بیست صاع شرعی ست و صاع شرعی پنج من بغدادی
پنجاه و هفت درهم شرعی ست و درهم شرعی بوزن چهار و هشت
جو میانه ست چنانکه در بحث وضو مذکور شد و هر چه
بر نصاب زیاده شود اگرچه بسیار باشد زکوة دادنش واجب
چهار شرط ست زکوة این اجناس دو نوع است اگر باب باران
یا احتیاج باب دادن حاصل شود در نصف ده یک است اگر باب
چاه و امثال آن حاصل شده باشد و اگر بهر دو حاصل شده باشد
حکم بر اغلب ست پس اگر باب او باشد چهار دهم آنرا دهک او
باید داد پس اگر شخص خود آنرا گندم بهر دو باب با الصوبه حاصل
شود زکوة آن چهار دهم آنرا دهک او باید داد پس اگر شخص
خود آنرا گندم بهر دو باب با الصوبه حاصل شود زکوة آن چهار
یک ست و هیچ منوع اشیاء نصاب این اجناس بعد از وضع خراج
و مخصوص و حصه بوزگر و نفقه آن کسان و عمله اموال که در آب و

در قول مصنف و هیچ منوع اشیاء نصاب این اجناس بعد از وضع خراج و مخصوص و حصه بوزگر و نفقه آن کسان و عمله اموال که در آب و
مصدر مقدم ظرف است

باشد بعد از آن آنرا بعین خریده باشد بعد از آن بعین
کند و بعد از آن بعین کردند اینها اگر بعد آنرا نصاب بماند
زکوة واجب است و اگر کمتر بماند ساقط است و انگهی که عادة
بعضی گذرانند از همچو بعضی که عادة بعضی گذرانند از آخر ماه کمتر شدن چنین
باید گفت که اگر همچو خرما آشود بنصاب رسد زکوة واجب است
والا ساقط است و نادرات دادند زکوة هر چیز مناسب مال آن چنین
اجناس آن نصف سال باید از انگور و میوه جات دیگر واجب است که بعد آن
از معلوم خود سال آنها را وقت دادند زکوة موزون از آنها چنین
سالانه رسد که زکوة این اجناس را یکنوبت داده باشند بگردانند
زکوة انرا واجب نیست اگرچه چند سال آنرا نگذرانند
در سال آنها زکوة نگذرانند زکوة بر اینها واجب است به
شرط آنکه مدة یک سال مال اینکس باشد دوم
انکه در مدة مذکور بقدر آنچه نصاب باشد نزد مالک مناسب
سوم انکه در مدة مذکور بقدر کامل نقص نیابد مثلا اگر کسی
در عین شباب کرد چهارم انکه نصاب در سال بین دو کفاره
پنج شش نگردد زکوة نیست و شش شش سال زکوة هر پنج شش گذرانیدن
گوسفند است

گوسفند است و چون به بیست و شش رسد زکوة آن یکدختر
ماده است که یک سال تمام کرده باشد و داخل سال دوم شده باشد چون
بی شش رسد یکقدر شش ماده است که داخل سال سیم شده باشد
و چون بچهل و شش رسد زکوة آن یکدختر شش ماده است که دو سال
تمام کرده باشد و داخل سال سیم شده باشد چون بشصت و یک رسد
شش رسد زکوة آن دو قدر شش ماده است که داخل سال سیم شده
باشد و چون بنود و یک رسد زکوة آن دو قدر شش ماده است که
داخل سال تمام شده باشد و چون بصد و بیست و یک رسد
در هر چهل یکقدر شش ماده است که در سال سیم داخل شده باشد
در هر پنجاه شش یکقدر شش ماده است که در سال تمام داخل شده
باشد تا بی رسد زکوة آن ده چون بی رسد زکوة آن
یکدختر سه ساله و سه ساله خواهد و خواه ماده که در سال دوم داخل شده
باشد و چون بچهل رسد زکوة آن یکدختر سه ساله است که در سال
سیم داخل شده باشد و چون بشصت رسد زکوة آن دو ماده و چون به
چهل رسد زکوة آن یکدختر سه ساله است و چون بصد و بیست و یک

مرسد نکوئ انند و اس کو مقدار سه وجهی نسبت دارد با هر
یکی از اس مرسد نکوئ انند هر یکی از اس کو مقدار سه وجهی نسبت دارد
با یک مرسد نکوئ انند چهار مرس کو مقدار سه وجهی چهار وجهی
مرسد نکوئ اند هر مرسد از اس یکی از اس و هر مرسد از که مکعب
از شش کاود کو مقدار او از ضرب نصاب کو بند و هر سه از این دو
نصاب واجب شود نکوئ نظر در کو مقدار که مکعب نکوئ نزاده بشود
واجب شد کر کوئی از هفت ماه تمام باشند و چهار دهم اک هر یک
را بقی تمام باشند و کو نازه زاده باشد تا بازده روز نکذ رد نکوئ
توانند حذف یعنی دهم از نکوئ سه وا بانند
فرقه اند اول دوم قرار صاکین اند یعنی کسانی که مالک نوف
یکسال خود صاحب باشند و کچ و مجنون نباشند که
با نسوفا کنند بشرط اکر جهد نباشند مکاتب نکوئ و صدقه سبیل
باشند چه نکوئ سبیل سه اند و سهم سیم جماعتی اند که حکم

شرح ابن آنست که نکوئ از نهم دهم حاصل شود و صاحب آن
خود باشد و شرط نیست که این حاصل نقد آن صاکین باشند بل هم
چند مالک باشد اجزای حاصل شرکای او باشند و بین ایشان قسمت کنند

توانند کرفت چهارم جماعتی که در جاده ملد اسلام
نمایند پنجم هر بنده که در خدمت مالک خود مقید و از
کند پس اکر از نکوئ بتوانند خرید بتوانند کرد و همچنین
بنده که شرط کرده باشند که بعد از مالک آزاد باشد
هر کاه تحصیل کرد ابقی یا بعضی از آنها مالک شود چون این بقی
با تمام او یا باقی او بتوانند داد تا آزاد شود ششم جماعتی که
قرض بسیار برده باشند و ندانند او حاجز باشد بشرط
انکه قرض را در معصیت صرف نکرده باشد هفتم سبیل الله
شرط ساختن و عمارت مسجد کردن و ملهم مسجد شرط است آن
عالم ساختن که بسلام مشغول باشند که در آخرت نفعی با آنها رسد
هشتم ابن سبیل یعنی شخصی که در شهر خود مالدار است غنی مسلماً
غربت افتاده در آنجا شده باشد نکوئ بار بتوانند داد بشرط انکه
سفر او معصیت نباشد شخصی را بیابد که از نکوئ قرض بکرد با چیز

از اموال که در شهر خود دارد باز دهد و شرط است که
نکوئ ندهد مکر شخصی که بالغ و عاقل باشد و قدر نکوئ که
باشد خواه خود مالک او در همه سال مدتی باشد که

کرده باشند بر او واجب ست که از خود دهد از بهر یک
عیال آن خود مقدار یک صاع یعنی یکمن و یک چارک
بوزن تبریز از گندم یا جو یا خرما یا مویز یا کشک یا شیر
یا انبر در اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد یعنی
رسانند و وقت دادن یعنی نیت چنین کند که این جنس را
یعنی بدهند بجهت زکوة فطر واجب تقرب بخدا و صدقه
زکوة فطر مصرف زکوة مال ست و جایز ست دادن قیمت آن
جنس یعنی اگر در شب عید رمضان قیمت آن جنس را از شما
برسد فطر او بر اینکس واجب ست خواه طعام اینکس را خورده
و خواه نخورده چنین هم غلام و کنیز که کسی نباشد فطره
ایشان بر اینکس واجب ست مادامی که در دست ایشان و علم
باشد و وقت دادن فطره از اول شب عید ست تا وقت نماز
بدو عید و حرام ست تاخیر آن بعد از ادا کردن نماز عید
بی عذر قضا باید داد و یعنی از مجتهدین بر آنند که تا آخر روز
عید بدهند و اما بیرون دادن پیش از شب عید جایز نیست
در یافتن زکوة منتی باشد که زکوة بر هشت صنف ست اول
مانند

مادر آن ست صنف دوم هر آنچه بر سالک مقتضای شرع لازم آید
که بدهد و مالک بر هند اصل باشد یا نیچ پدر یا اصل ایشان باشند
نیز حال اگر غلام سالک هر آنچه بر ایشان یعنی بر پدر ایشان از مال
مالک نیاشد بدهد از آنچه زکوة در او هشت ست صاحبیست که مال
او تجارت کرده باشد که بواسطه آن کار در او زکوة واجب
نشده باشد مثل آنکه در آب سالک فرض بخشی بدهد یا از
سکه را بر او طلب سازد یا از خانه آب او کاری باشد یا کوفته
چیزی بخشی نشده که در مثل آنها زکوة هشت ست سیم از
آنچه زکوة در آن نیست ست حامل از مستقرات ست مثل کدان
و حمام و کاروانسرا و امثال آن نهم ست که یکی از آنها دو نیم
دو یک ست حامل از زکوة بدهد هر چند خراب تر شود
و حوالت کند بر چیزی از آنچه زکوة در آن نیست ست
هم چنین ست که از بر دیوار و بوریا و امثال آن و نخود و
دانش و مانند آن و خراب و حوالت بطرف خراب حوالت
کنند و چون خانه او مویز ست و مجنون و دیوانه شود او را
ست بخانه خود و خیاس و مانند آن زکوة نیست چه هر گاه

مال چند سال در دست مالک نباشد و بعد از چند
سال بدست مالک آید سفت ست که زکوة یک سال آنرا بدهد
ششم از آنچه زکوة دادند است ست مالک آنکه مال او تلف شده
باشد زکوة از او هر سال بدهد هفتم از آنچه زکوة دادند
سفت ست مال تجارة ست یعنی هر گاه شخصی متاعی چند بجهة
تجارة بخرد یا ملکی را تجارة کند و بقصد آنکه بآن تجارة کند
از آن حاصل کند پس اگر مال او چون بسه سال تلف یا ضرر بیند
و دیگر یک سال آنقصان تدارک نکند زکوة ندادند سفت ست هشتم از آنچه
زکوة دادند است ست مال طفل است هر گاه ولی او مال
تجارة کند برای طفل طلب سود بیاید احکام خمس بدانکه
خمس در هفت چیز واجب ست اول غنیمتی که کافران بحربی
بدست آید هر غنیمتی که باشد دوم هر کاز که در خمر سد شانزدهم
و سوم رکاز و مثل اینست بشرط آنکه بعد از خمر بیابند ضرر
بجهة مشارکت نرسانند و صفات نمودند غنیمت آنچه بدست آید
بیست مثقال شرعی خالص شود و بعد از آن پنجاه درم از مذهب
آنست که دادن خمس او واجب ست هر چند قیمت آن

فواشی بعضی از
حجج هر علماء

زیاده بر آن شود بیست مثقال آنرا خمس باید داد هر چه از غنیمت بدست
آید مثل مروارید و یاقوت و غیره هر گاه قیمت آن بیست
مثقال خالص شود واجب آید و مال حلال که آمیخته بمال حرام شود
و صاحب آن معلوم نباشد اما آنقدر معلوم
باشد که از پنج یک زیاده نیست بدین صورت خمس او باید داد و هر
مقدار که باشد و اگر صاحب آن معلوم باشد که از پنج یک
زیاده ست خمس را باید داد و اگر پنج یک باشد خمس آنچه
نصف باید داد و اگر هیچ نه یعنی که کافر نجس از مال او خمس واجب
گردد است زمین یا خمس ثابت از یا خمس حاصل هر سال آنرا
بدهد ششم زمینی که از زمین بیابند خمس دارد اگر مسلمان
حربی یافت شده یا آثار دفن خمس واجب ست خواه آنرا آدمی
بنا کرده باشد و خواه نباشد و یا آنکه مسکوک باشد یا نباشد
گویند اگر اسلام آنجا یافت شده باشد و از اسلام او نسبت باشد و اگر

معلوم نیست
پس خمس از آنها
بدهد صدر دام ظله

اسلام و این نسبت باشد لقطه ست و احکام آن بعد ازین مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی هفتم قاید که از زمین راست یا بحار و یا
جبال بیرون آید خمس بدهد بشرطی که از خراج زیاده

یکسال آنقدر زیاده باشد خصوص اگر باید دفعین اگر شخصی از
سود جان آن بیست نوبه آن نسبت آماده کرده باشد و راست آبیاری
عطا آن ده نوبه آن باشد از این بیست نوبه آن ده نوبه آن نسبت
خود برداشته باشد نوبه آن که رساند و نوبه آن نسبت بخش بنده بدین
قاعده آن بیست خانه که از نه آن نسبت و نه آن نسبت بخش بنده بدین
نوبه آن که رساند و نوبه آن که رساند و نوبه آن نسبت بخش بنده بدین
قاعده آن بیست خانه که از نه آن نسبت و نه آن نسبت بخش بنده بدین

۱ مرحوم شیخ انصاری در این رساله خود در سر طلبه

۲ اگر در این مقام دکتر فلان بیشتر به حضرت سر طلبه

نصف دیگر رساند آن نوبه جوی که از جانب پدر رساند که دیگر حصه
رساند آن نوبه آن نوبه آن که رساند و نوبه آن که رساند و نوبه آن
نوبه آن که رساند و نوبه آن که رساند و نوبه آن نسبت بخش بنده بدین
قاعده آن بیست خانه که از نه آن نسبت و نه آن نسبت بخش بنده بدین

۳ از فرق مجتهد تبریزی ت بیکه حصه سر طلبه

آن کتاب آن جامع مسائلی که در احکام شرعیه و اجوبه
سئوالی در این باب مطلب ست مسئله اول در بیان آنچه محرمات
و نجاسات ست بدانکه هشت چیز ست که بعد از آنکه بدنه آن
بدنه نجس و حرام ست و بعضی از آنها بدنه باطل شود
و اما چیزی که خوردنش حرام ست و بعضی از آنها بدنه باطل شود
و اما چیزی که خوردنش حرام ست و بعضی از آنها بدنه باطل شود

۱ بقیه حاشیه کردن بیاض خاکی در این مقام حصه سر طلبه

۲ کردم از معلم حصه سر طلبه

۳ معلوم ست حصه سر طلبه

بدنه را نجس کند و بعضی از آنها بدنه باطل شود و بعضی از آنها
و اما چیزی که خوردنش حرام ست و بعضی از آنها بدنه باطل شود
و اما چیزی که خوردنش حرام ست و بعضی از آنها بدنه باطل شود

باطل میکند و اظهر آنست که مفطر است و قضا بر او واجب میشود و همچنین اگر شخصی نیت روزه
پس روزه فاسد میشود و باطل میکند و اگر شخصی نیت روزه
مسافر نیز همچنین است و اگر مسافر جماع کند کفاره بر او واجب نمیشود و همچنین اگر زن مسافر
و اگر زن مسافر را شوهر مقیم جماع کند کفاره بر او واجب نمیشود و همچنین اگر زن مسافر
اما اگر روزه را باطل میسازد عمداً بجماع ما دون جماع مانند خوردن و
هیچ یک قضا و کفاره بر ما نیز واجب میشود و همچنین اگر زن مسافر حائض
حیض یا نفاس او را مانع نماز نمیشود تا آنکه هیچ داخل نشود و اگر جنب
جنابت بنشسته اگر شب غسل کند و تا هیچ بیدار نشود روزه صحیح
باشد و اگر غسل نکند و نماز نکند کفاره بر او واجب میشود و اگر قصد داشت که غسل کند هم
و هم کفاره بر او واجب میشود و اگر غسل کردن فراموش کرد و نماز نکرد تا بیدار
باشد قضا بر او واجب میشود و همچنین اگر از خواب اول
بیدار شود و بخوابد دوم بخواب رود بیدار نشود و قضا بر او واجب میشود و اگر در شب بیدار شود و
نماز نکند و اگر از این خواب بیدار نشود قضا بر او واجب میشود و کفاره بر او واجب نمیشود

غسل کردن بخواب رود و گمان داشته باشد که بیدار خواهد شد پنجم از این روزه را باطل میکند و بر او
کردن غلط است بصحیح و همچنین اگر روزه غلط و همچنین جنابت غلط پس
هر گاه یکی از این سه چیز را بعمد بر سر آنها از روی عمد قضا
بر او واجب است اما کفاره نه و ششم از این روزه را باطل میکند و قضا
از روی عمد و ناسی موجب قضا است و کفاره بر ناسی نیست و همچنین
از همچنین کفاره را از ناسی نمیبرداند و اما آن چیزها که
با از روی سهو فرو کند چیزی بر ناسی نمیشود و هفتم از این
روزه را باطل میکند فرو رفتن سر است از روی عمد و باقی
قضا بر ناسی نمیشود و همچنین از همچنین کفاره را از ناسی نمیبرداند
و اگر جنب روزه واجبی داشته باشد و غسل از شما چه کند
این غسل باطل است هشتم از این روزه را باطل میکند و دروغ
بر خدای تعالی گفتن است مثل آنکه بگوید فلان چیز را خدا حرام
کرده باطل است چیزی را حلال کرده و باطل خواهد شد و همچنین
دروغ گفتن و بیخبر بر یکی از ائمه معصومین و این موجب قضا است
و همچنین از همچنین کفاره را واجب میدانند

روزه واجب و سنت و مکروه و حرام و در آنچه آن فصل

مسئله در بیان آنکه روزه واجب بر چند قسم است

اول آنکه روزه ماه رمضان است و ثابت شود دخول شب سی ام شعبان

بشهادت دو مرد عادل یا یک مرد عادل و دو زن عادله یا بشیاع

که مفید علم باشد یعنی بحدی که موجب یقین شود بدخول شب

شود اجماع است بر آنکه واجب است روزه رمضان بر کسی که بیند

کوا هی دهند که ماه را دیده اند سیم آنکه دو مرد عادل

عادله گواهی دهند که ماه را دیده اند یا گواهی ایشان ثابت شود نزد

حاکم بحدی که موجب علم یا قریب بعلم باشد چهارم آنکه

ثابت شود بدوام آنکه روزه واجب روزه قضای ماه رمضان است

و واجب است بعجله آوردن پیش از آنکه ماه رمضان آینده

داخل شود پس اگر مثلاً بر شخصی سه روزه قضای ماه رمضان واجب

باشد قضای آنرا تا پیش نیاورد که ماه رمضان

آینده در رسد آنگاه اگر هشت عالم بود که اگر آینده روزه را افطار

کند و چنین ماه رمضان بر او طاری شود نه روزه واجب بعد از

آنکه بجای آرد بر او واجب خواهد بود

و اگر پیش از ماه رمضان آینده تأخیر کرده باشد آنرا

سه روزه را قضا کند و بجهت هر روز مسکینی را طعام از گندم

یا آرد گندم یا نان یا مانند آن صدقه کند و مد چهار یک صاع

است و بوزن چهار صد و هفتاد و چهار مثقال صیرفی است و چنین

قضا و نفقه ثابت نمی شود اگر عزم بر قضا نکند تا بمیرد

که بر ورثه او واجب نیست قضا کردن و نه اطعام از ترکه

او و اگر چه بعضی بر آنند که قضا واجب است و بعضی

بر آنند که اطعام واجب است و بعضی بر آنند که مخیر است

میان قضا و اطعام و اظهر آنست که قضا واجب است

و اطعام مستحب است و اگر کسی بمیرد و بر ذمه او

قضای روزه رمضان باشد و ولی او قضا کند ثواب

روزه بدو رسد و اگر دیگری قضا کند بی اذن ولی

ولی قضا کند و اگر دیگری قضا کند بی اذن ولی

اجزا نکند و اگر دیگری قضا کند بی اذن ولی

قضا نکرده باشد پس بر پسر بزرگتر واجب است که آن را قضا کند و
گویند دو پسر داشته باشد که سال یکی پیش از سال دیگری بوده اما آنکه
سال او کمتر است بالغ باشد یعنی او بعضی از روزها را نداند که قضا آن
یکی که بالغ است اما آنچه اند که قضا بر اوست که سال او پیش است
و گویند هر دو پسر بر آن باشند هر یک نیمی قضا کنند اگر مدت قضا
باشد و اگر طاق باشد قضا آن یکروز واجب کفاشت یعنی هر
کدام که افزون روز را قضا کنند انه یکی ساقط میشود پس گویند
آن روز را روزه بدارند و بعد از پیش روز قضا روزه شروع افطار کنند
کفارت افزون بعضی واجب کفارت است و بعضی برآنند که هر دو
را دو کفارت واجب است پنجم از روزه واجبی است که سه روز باهم
پاسو کند واجب شود و آن بدو قسم است مطلق و معین مطلق آنست
که نه مکند که روزه بگیرد بلکه هر چنین روزها که آن روزه مکافات نکند و
معین سه قسم است اول آنکه چنین روزها که کند مثل روزه اول ماه رجب
دوم آنکه چنین مکافات کند مثل یکی از عقبات سوم آنکه
چنین روزها روزه مکافات چنین کند مثل روزه اول ماه رجب و روزه
معظم پس هرگاه آنروزه داشتن در اول ماه دوم یا سوم مثل

فرمودست در سوره قدر که بقضا دادن شرط نیست صدر روزه اعظم

فوائد این بعضی موضعات

چهارم رجب یا سفر ضرور رجب یا حیض یا نفاس آنها باید
که ششم آن روزه را بجای آن روزه دوم آنست چنانکه کفارت فاسد
کردن روزه ماه رمضان است پس هرگاه شخصی بالغ روزها از
روز چهارم در ماه رمضان روزه را بخورد یا اصلا
باجماع نکند یا ناشتا باطل سازد مخیر است در اینکه دو ماه
روزه بدارد یا بیک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد
هر مسکینی را یکمد اگر روزه ماه رمضان را بچیزی حرام فاسد
سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کردن یا در حیض
جماع کردن در اینصورت سه کفاره بر او لازم است یعنی دو ماه
روزه بدارد یا بیک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد
هفتم روزه اعتکاف که در فصل اعتکاف مذکور شود هشتم
روزه کفاره است که در بحث کفارات انشاء الله مذکور خواهد
شد نهم روزه متعه است که در بیان آن روزه سنی و انواع آن نیز بیان خواهد
شد دهم روزه کفاره یمین است که مشهور بر آنست مذکور خواهد
شد اول روزه روزه مولود حنث است که سال تمام است و این هفت
ماه و پنج ماه اول است دوم روزه مولود حنث که بیش از هفت ماه رجب

فرمودست در روزه مکروه که بهتر است از خواب بیشتر از نصف روز مگر در ماه رمضان و نیز فرمودست که روزه آدینه مکروه است مگر با روز پیش از آن یا پس از آن

سیم روزه بد غلبه روان هجدهم ماه نظر است چهارم
سه روزه از هر ماهی یعنی پنجشنبه هفته اول ماه و پنجشنبه
هفته آخر ماه و چهارشنبه اول از دهه دوم ماه پنجم روزه
ایام بیض و ان سه روز است از هر ماهی سیزدهم و چهاردهم
پانزدهم ششم روزه روزه مرد که نهم ماه ذی حجه است بدت
شرط اول انکه محقق باشد که نهم ماه است دوم انکه از روزه
داشتن ضعف حادث نشود بحدی که نتواند بفریضه بدن مشغول
شود هفتم روزه عاشورا است بیست و چهارم ماه ذی قعده
و روزه بقصد و خوف حضرت امیر المؤمنین است انکس را که
اشارت بکوچ هشتم از ماه نیجر تا روز نهم نهم روزه
کل ماه رجب نهم روزه کل ماه شعبان پانزدهم روزه

[illegible] ارض و بیت پنجم نیک ضده است دوازدهم روزه روزه
اول محرم سیزدهم روزه روزه عاشورا که روز دهم محرم است

[illegible] عصر بعد از نماز بامداد افطار نماید با خرما اگر نباشد
نیست شفا بشرط انکه زیاده بر یک خرما نباشد چهاردهم روزه
پنجشنبه در جمعه پانزدهم روزه روز نهم ماه نیجر است خاتم
روزه ششم

روزه ششم روزه بعد از عید ماه رمضان است هفدهم پانزدهم
ماه جایز است اول محرم روزه دادن دیگر روز نهم روزه
میان ماه رمضان روزه داشتن است نوزدهم روزه روز آنست بر بیت ست
و بیست و آخر ماه شعبان است هر گاه احتمال داده رمضان نباشد
باشد بیست و پنجم روزه روزه بیست و نهم ذی قعده الحرام است
میان روزه حرام و بیست و ششم ست اول و دوم روزه عید
و بیست و یکم بامداد سیم روزه روز آنست بقصد انکه از ماه رمضان
امابر نیفتاده یا نه حرام نیست چهارم روزه هفت یعنی روز
اشارت بکوچ هفتم از ماه نیجر تا روز نهم نهم روزه قصد کنند که از اول روز تا شب حرفی نزنند پنجم
روزه روز سلمان فارسی است ششم روزه قصد نیست روزه قصد
ناخوانا نظر نیاید و تام روز حرفی نگویند دوم انکه روزه روز
روزه بلند نیاید انکه در شب روزه نیاید ششم روزه نهم بیست
و پنجم است شوم هفتم روزه چهارم هر گاه از روزه مکان
مشقت داشته باشد یا طلب حاجت کرده که روزه مشقت بر سانند
هر چند انسان بجهه کاهل باشد یعنی اگر طلب حاجت کرده که حاجت روا
چاشت نخورد در جمعه است و در جمعه مستحب است تا ظهر روزه

[illegible] ماه رجب است روز بیست و هفتم ماه رجب است
[illegible] روز بیست و هفتم ماه رجب است

مجاز است در روزه رمضان واجب میشود پس اگر زنا با کنیز
اینکس روزه واجب دارد باشد روزه دیگر که روزه بدل واجب
نباشد بلکه نافله نشود زیرا که چنین چیزرا میتوانند که روزه
عمداً کنند و بر اینان نیز مخالفت افتد که فرموده اند تارک
واجب یکی از اینان آنرا عمداً کند واجب است که کفاره او نیز همان
هشتم از روزه حرام روزه مسافر است بر نیت روز سیم هرگاه
سفر او تمام باشد مگر در سه جا که روزه واجب در سفر بجای آرد
سه جا آنست اول روزه نذر که مثلاً بر خود واجب شده باشد
دوم روزه سه روز در تمتع هرگاه قربانی نیافته باشد چنانچه
در باب حج مذکور میشود انشاء الله تعالی سیم روزه هجده روز
تخییری را که در حج جزا از غروب آفتاب آنروز بیرون رود
چنانچه در باب حج مذکور میشود نهم از روزه سوم روزه ایام
تشریق سه روز است نه روز بآنکه روز دوم و سوم و چهارم ایام تشریق است تخییری
که در معنی باشد که اگر در یکی از آن سه روز روزه نگیرد حرام نیست بلکه
قضا باید داشت در این سه روز روزه مکروه است اما روزه سوم
روزه تخییری در حکم روزه نهم است یعنی که موقوف او نیز نموده باشد

بطعام هشت است که افطار کنند و اطعام نکنند که روزه ندارد
سیم روزه روز عرفه هرگاه که شک در اول ماه داشته باشد
یا روزه موجب ضعف شود بدرجه که بقرائت بدعا اشتغال
نتواند که چهارم روزه معتاد بر نیت سنت بر خست
صاحب خانه و بعضی از محققین بر آنند که روزه صاحب خانه
بر خصت معتاد است مطلب چهارم در بیان احکام
روزه در آن چهار فصل است فصل اول در بیان نیت روزه
بدانکه شش امر در نیت روزه معتبر است اول نیت از اول شب
تا اول فجر دوم قصد فرض سیم تعیین آنکه واجب است یا سنت
چهارم آنکه روزه رمضان است یا نذر یا کفاره پنجم تعیین آنکه ادا است
یا قضا بعضی بر آنند که در نیت روزه ماه رمضان نیت ادا لازم
نیست ششم استمرار حکمی یعنی در اثنای روزه فسد صلی نکند که روزه
باطل کند مثل خوردن و جماع کردن و مانند آن پس اگر شخصی
در اثنای روزه فسد چنین فعلی کند گناه کار است اگرچه از افضل
نیاید و در میان مجتهدین خلاف است که آیا چنین فعل روزه را باطل میکند
یا نه و بر تقدیر بطلان آیا قضا بر فور لازم است یا کفاره یا هیچ کدام

و در این چند خطا آنست که قضا لازم است اما آنچه لازم نیست
و بدانکه اگر شخصی نیت روزه واجبی را فراموش کند قبل از زوال
بیاد آن افتد نیت کند روزه او صحیح است و روزه وی
هر وقت که خاطر رسد ثواب او روزه دارد اگرچه پیش از شام بیک
لحظه بیاشامد و همچنین اگر شخصی که روزه او نیت صحیح نیست
از آن شخصی که از روزه داشتن بواسطه پیری یا مرض عظیم یا بدین
عوض هر روزه یک مد گندم یا مانند آن صدقه نماید دوم
شخصی که تشنگی زیاد غالب باشد و مرض عظیم از روزه داشتن کند
از چیزی عوض هر روزه یک رطل نصف دهم و هر وقت که عذر او زایل
شود قضا کند سیم شخص که حامله باشد و کذا شیر دهنده
که از روزه داشتن باو یا بچه او ضرر میرسد حکم او حکم حائض
است یعنی چون آن شخص که بظن شود یا بدهد خواه ظن خود او
و خواه خبر طبیب که آن روزه داشتن شیر او را کم کند او نیز حکم مذکور
دارد و شخصی که طریق باو قضا باشد یا اصلی نفقه داشته باشد
و او را قضا نماید و هشتم چهار شخص که از روزه داشتن ضرر باید هشتم
مسافر چنانچه خبر طبیب ماهر رسد هشتم طفلی که بعد از بلوغ شخص بالغ
شود

شود روزه او روزه صحیح نیست و باعتبار آنند که اگر قبل از بلوغ
بالغ شود روزه او روزه صحیح است نهم شخص که مست باشد روزه
او صحیح نیست و قضا بر او واجب است دهم شخصی که کافر اصلی
باشد و بعد از طلوع فجر اسلام آورد روزه او صحیح نیست و باعتبار
آنند که اگر قبل از بلوغ مسلمان شود روزه او صحیح است
و قضا بر او نیست اما هر کافر که شخصی مسلمان
شود و او نذر کند که اگر کارم راست شود چنانچه روزه واجبی که بر او آمده بود از
او ساقط شود اگر چنین شود حکم نذر او آنست که قضا لازم نیست
و میباید چند که قبل از بلوغ اسلام آورده است قضا لازم است
مسئله دوازدهم آنست که اگر بعد از طلوع فجر بیدار شود و بداند
جنابت خود را و بعضی از بدن خود را نشسته باشد روزه او صحیح است
و واجب است که غسل کند و بعضی از بدن خود را نشسته باشد روزه او صحیح نیست

مسئله سیزدهم آنست که اگر بعد از طلوع فجر بیدار شود و بداند
که جنابت خود را و بعضی از بدن خود را نشسته باشد روزه او صحیح است
و واجب است که غسل کند و بعضی از بدن خود را نشسته باشد روزه او صحیح نیست

مسئله چهاردهم آنست که اگر بعد از طلوع فجر بیدار شود و بداند
که جنابت خود را و بعضی از بدن خود را نشسته باشد روزه او صحیح است
و واجب است که غسل کند و بعضی از بدن خود را نشسته باشد روزه او صحیح نیست

الحمد لله الذی خلقنی و خلقک و قدر
مقاماتک و سبلک و وفقنا لشرائع الدین اللهم اهدنا فیمن هدیت
و عافنا فیمن عافیت اللهم صل علی محمد و علی آله و اصحابه کما
تحب و ترضی و سلم علینا و علیهم و علی جمیع المسلمین و المؤمنین و الائمة
و السادة التقوی و الهدی و العفو و العافیة و الغنی عن الناس
و الحاجة بالله العلی العظیم

سیم افطار کردن بتمر پس چهارم تعجیل افطار پنجم تأخیر سحور ششم
افطار او کشند که با آن افطار کنند پنجم سحور خوردن هفتم
بطلوع فجر و دیگر باشد ثواب این هشت سنت ششم دعا
عند افطار اللهم لک صمنا و علی رزقک افطرنا ذهب الظمأ و ابتلت
العروق و ثبت الاجر اللهم تقبل منا انک انت السمیع العلیم
هفتم خواندن سوره انا انزلناه در شب اول و در روز اول ماه رمضان
هشتم کذا در دوم هزار رکعت بطریق که در باب نماز مذکور شد نهم
خواندن سوره یس در شب سیم و در روز سیم دهم ختم کردن
در شب یکی سی سیم و یازدهم دو سیم و دوازدهم سی سیم
دو سیم سیزدهم یکی در اول شب و یکی در آخر شب چنانکه در باب صلاة
مذکور شد پانزدهم انکه در اینماه مخضب خضاب نکند و کفن خود را
خدمت نکند و خواستن آنرا بامانت نشمرد و از دهم و دوازدهم ماه رمضان
در آخر ماه مستحب است هر روز بصدقه دادن چیزی اندک
مکروه ست اولی شمردن اند اگر چیزی مانند سنت باشد
مثل آنکه موجب نقص باشد مثل آنکه بسیار در حمام رود یا
کفن دهاند اند سیم نماز نوافل بسیار است باز بجای کردن چهارم

نماز

احمد بکر اوتی
مفتاح
فتح نماز
صفحه ۲۲۱

شانزدهم نیز ختم کردن هفدهم سفر نکردن هیجدهم
دل خوش داشتن بچیزی که بیابد نوزدهم آنکه بخلق نرسد که اگر بخلق
برسد روزه باطل میشود هشتم شکوه نکردن با کسی نهم
ذکر نعم بسیار گفتن و بخواندن دهم سرمه کشیدن داشته
باشد یا سبز در چشم کشیدن یازدهم نماز در آب مکروه کردن
مطلب پنجم در اعتکاف و آن مکث و صائم سنت در مسجد جامع سه
روز یا زیاده فضیلت دارد و در آن ثواب عظیم ست خصوصا
اگر در ده روز آخر ماه رمضان واقع شود و خصوصا سه حالت
فاضلتر در ده آخر ماه رمضان اعتکاف پیوسته و اعتکاف
یک روز داشتن جایز نیست و کمتر از سه روز نیز نمیشود در مسجد
جامع صحیح نیست و هر کاه شخصی بر نیت سنت ده روز اعتکاف
نماید روز ششم بانهم واجب میشود بر این قیاس و جایز نیست
اعتکاف کنندهٔ را که از مسجد بیرون رود مگر از برای آنچه حاجت ضروری
که در مسجد بر نیاید مومنی را ضرور بود او را یا مانند آن جنانچه
او را نماز فرض بیرون از مسجد بگزارد و نیز بیرون رود برای رفتن
وضو و نماز کذاردن شرط بیرون مسجد بجای که داند اعتکاف کرده مگر بوی سطر

ضرورة مثل انکه بجهة غلبه ضعف بشیند یا آنکه تشنج در حلق
باشد یا القاء دوا شد یا نباشد که عادة زنها را در مجلس نوان کذارد
یا آنست که کفاره بواسطه ضرر زیاد از مجلس بیرون نرود عادة زنها
هر جا که خواهد بکذارد و بیرون خرامد پس حاصل انکه واجب بر زنه
را فاسد سازد خواه در شب حیض آید خواه در روز شب بیض خواه
شب طهر زنا او بوسیدن یا دست بیدن یا آنکه در حال آبدان
و هر چیز زنه را طاهر سازد اعتکاف را باطل سازد و کفاره واجب
سازد در روزه ماه رمضان بجماع فاسد سازد و کفاره واجب
یکی جهار ماه رمضان و یکی جهار اعتکاف و اکر در شب بجماع فاسد
سازد یک کفاره اعتکاف لازم شود و بس و همچنین اکر در روز اعتکاف
در روز دیکر از جماع فاسد سازد اکر متعلقه روز جدا متعلقه خود
باشد اعتکاف واجب باکراه جماع لکند جماع کفاره بر او لازم شود و کفاره
از جمله خود و کفاره از جمله زنه جدا جدا انکاه باجماع

عبارتی در بیان حج و شروط آن و در آن مقدمه و چند مطلب
مقدمه بدانکه حج کردن از اعظم ارکان دین است و چون واجب
شود تاخیر کردن آن کناه عظیم است و در حدیث این مضمون وارد

کفاره بر شخصی حج واجب شود حج نزد ابو حنیفه ساقط شود
نباشد باشد چون بمیرد و فدیه ندهند مثل آنکه نخواهد
مرد یکه باجمعی خواهد مرد یا از غنی و مرد یا آنکه بیمار کردد
نواب حج از حضرت رسالت پناه صلعم و حضرات ائمه معصومین دارد
شده از انحضرت منقولست که شخصی بحضرت پیغمبر آمده کفت ای رسول
خدا از خانه خود بیرون حج بیت الله بیرون آمدم بر جوشن
بر اسب سوار شدم و حج خود شد بود و من مرد غنی و مال دارم پس اکر
از من مال خود را بدهد و حجی از جهت من بجا آورد حج من خواهد بود
و آیا حج باشد پس حضرت پیغمبر فرمود که بکو ابو بیس نظر کرد اکر اکوه
نام کوهی سرخ شود و از هم بپاشد خلاصه غلاف نواب است نواب حج
بی بهره باشد از حضرت رسالت پناه صلعم که کفت شخصی که از حج کند چون
بسیار ناتوان و از حرکت افتاده باشد هر نوبت که بخواهد از آن
اسب جدا شود از هم بپاشد بدن کاه و خون و نواب از حج او
منوط بدو کناه او را بخشند و در بهشت جای او را بدهند
باشد و مثل آنکه شخص بر اسب سوار باشد هر بار که بیفتد
یا بدو مثل آن نواب یابد از حج آن شخص و هر بار که بیفتد

بعضی از اداب حج چون عزم جزم شود باید که خود را از حق
مردم خلاص سازد و وصیت کند و چون خواهد که از منزل بیرون
آید بسم الله و بالله گوید سوره اخلاص سازد و دعا که از سنت بگوید
و بعد ازان این دعا بخواند اللهم انی اسئلک دعاء السائلین و
رغبتی و دینی و دنیای و آخرتی و حوائجم علی اللهم احفظنا احفظنا
و انت اب اللهم احفظنا احفظ علینا اللهم اجعلنا فی جوارک اللهم
انا لنا نفسک و اکثر مما بنا من ما نشک و نفسک و بعد ازان سه
بار سبحان الله گوید کند و بخت الحسنات بشرط آنکه از گناه توبت
کرده باشد و در وقت بیرون آمدن بگوید بسم الله
توکلت علی الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بعد ازان سه
نوبت بگوید یا الله احرسنی و یا الله احفظنی و یا الله اکلانی بگوید
اللهم انی اسئلک فی سفری هذا البر و التقوی و من العمل ما ترضی
یا ایها الذین امنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر
بایند و ناخن و موی آبا الکرسی بگوید بیش رود و بگوید بسم الله
بگوید بردست چپ بخواند و بعد ازان بگوید اللهم احفظنی
و احفظ ما معی و سلمنی و سلم ما معی بلغنی و بلغ ما معی بلاغک الحسن الجمیل

ازانست

ازانست بتوجه کند با نظری که متوجه خانه خدا میشوم که
حج اسلام را بجا آورم برای انکه بر من واجب است تقرب بخدا
و پای در رکاب کند و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله
الحمد لله سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا
لمنقلبون و الحمد
لله رب العالمین اللهم انت الحامل علی الظهر و السفار علی الامر
اللهم بلغنا ما لا یبلغ الی و غفرانک اللهم لا نجوا الا نجوک تا آخر
تمام بخواند و احافظ بخواند و هفت بار که در هر بار یک فرد آید
در هفت فرد امدن ابتدا علی بخواند ربّ انزلنی منزلا مبارکا و انت
خیر المنزلین و در رکعت اخر بکاه در وقت بیرون امدن از منزل که کوچ کند
نیز دو رکعت اخر بکاه در وقت بیرون امدن از منزل که کوچ کند
نیز دو رکعت اخر بکاه در وقت بیرون امدن از منزل که کوچ کند
شنبه و پنجشنبه و سه شنبه صبح و دوشنبه شنبه سفر نباید
بد دوشنبه و پنجشنبه و سه شنبه صبح و دوشنبه شنبه سفر نباید
ازانست

خوبی نفس شود و بسیار آرزو و رغبت آمدن کما اعراف مذهوم
ست مکه مبرا ایج و مست ست خوش خلقی با اهل آنشود و از دوان
و مکاریان و خشم فرو خورد و عفو نماید از ایشان و از خدمت امام
جعفر صادق منقولست که هر که بر راه خانه خدا پیاده رود اگر سر خدمت
او را بتراشند ایج او مجح ست و اگر خوش خلقی و خشم فرو خوردن
و امثال و نظایر شما از خود ساختن ست مسلمان و مرد با
شرایط وجوب حج بالنکه نا هفت شرط جمع نیاید حج واجب نیشود
اول بلوغ پس بر طفل حج واجب نیست هر چند مال دار باشد اما اگر
بی احرام حج رود احرام بندد قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر یا قبل
شود و باقی اعمال حج را بجا آورد حج او مجح ست و از حج اسلام
مجزیست شرط دوم عقل است پس مجنون که بهیچوقت بهوش نیاید
یا که بهوش آید مدتی نماند بر او اعمال حج را نکنی بر او واجب نیست
اما اگر پیش از وقوف عرفه یا وقوف مشعر هشیار شود و باقی اعمال
حج را بدرستی بجا آورد حکم او حکم طفل دارد بطریقی که
گذشت شرط سیم حریت ست پس بنده حج واجب نیست هر چند بعضی او
آزاد شود اگر بر او صحت ایج کند ثواب دارد اما این حج از حج اسلام او
مجزی

مجزی نیست و هر گاه بعد از آن ارباب استطاعت حج بدست آورد نوبت
دیگر حج بر او واجب ست مگر آنکه قبل از بلوغ آزاد شود که در اینصورت
حکم طفل دارد بطریقی که دانستی شرط چهارم استطاعت
یعنی ظاهر بودن و خرج راه در وقتی که از آنجا بایستی خرج کاران
باقی شهر بایستی بحسب حال آنکس و اگر شخصی گوید که خرج راه نزدیک
و بر تخمین او اعتماد باشد در اینصورت حج واجب ست و همچنین اگر خرج
یعنی ایج را داشته باشد و شخصی که بر او اعتماد باشد متعهد
شود در جمله استطاعت محقق میشود و اینها مانند کان واجب النفقه
اند نفقه زن نا رسیدن بمکان خود و خواه خود نفقه داشته باشد
خواه دیگری متعهد شود بنوا از جمله استطاعت است که قدرت بر
راحله بعین مشاهده و معرفت نفوذ اندازه باشد پس اگر
کرایه آنرا بدهد و بعد از آن نباشد حج واجب نیشود و اگر زاد و راحله
بحرم داشته باشد و بحرم بجهت رفاقت ان اجیر خواهد شد

برابر آن نفوذ و اخراجات سفر پس اگر بعد از او قادر باشد حج
او واجب نیست شرط پنجم صحت بدنست بحیثیتی که از انجام افعال حج عاجز
نشود پس شخص نابینا و شل و زمین گیر و مفلوج و مانند ایشان
بر ایشان حج واجب نیست مگر آنکه بتوانند بر محمل یا بر مرکبی
ثابت باشند و بتوانند بنفس خود یا بنایب حج بجا آورند

مشکوک است صحیح سرخه
شخص معلوم صحیح سرخه
بالغ صحیح سرخه

رفتن واجب شرط هفتم آنکه افعال در وقت باشند که خود را بمکه معظمه رسانند و افعال حج را بجا آورند و چون اراده کنند که حج تمتع بجا آرند واجب شود بر ایشان که در ماه شوال یا در ماه ذیقعده یا در ماه ذیحجه احرام حج بندند و در میان آن انواع حج و مذکور واجب شد بدانکه حج بر سه نوع است حج تمتع و حج قران و حج افراد حج تمتع و نخستی واجب شود بکه متوطن آنانست که مسافت میان وطن ایشان و مکه معظمه شانزده فرسخ شرعی کمتر باشد و حج قران و حج افراد و نخستی واجب نشود بکه متوطن آنانست که مسافت میان وطن ایشان و مکه معظمه بیشتر باشد باندک متوطن آنانست که مکان مقدس ایشان کمتر از آنست مسافت باشد و اما حج تمتع احرام عمره است و آن هفت میقات دارد میقات مکانیست که حضرت رسالت پناه صلعم قرار داده است که حاجیان از آنجا احرام ببندند و آن پنج موضع است اول ذوالحلیفه و آنرا میقات اهل مدینه گویند دوم جحفه است و آنرا میقات اهل شام گویند سوم یلملم است و آنرا میقات اهل یمن گویند چهارم قرن المنازل است و آنرا میقات اهل نجد گویند پنجم عقیق است و آنرا میقات اهل عراق گویند

بیان لفظ اختلاف اخبار در مقام ذکر احتیاط مستحب در چهار فرسخ در تمتع و قران و افراد حجه دام ظله

مسئله مسجد شجره و وادی عقیق از اول حدود حرم است

عرب میباشند مسئله چهارم در بیان افعال حج تمتع بر سبیل اجمال بدانکه افعال حج تمتع چهارده است باین ترتیب یعنی باید که هر یک از این چهارده را بترتیبی که مذکور میشود بجا آورند اول احرام بستن دوم طواف خانه کعبه سیم دو رکعت نماز طواف کردن چهارم سعی میان صفا و مروه کردن پنجم تقصیر کردن چیزی از موی یا ناخن کردن و باین پنج فعل افعال عمره حج تمام است ششم احرام حج بستن هفتم وقوف عرفات هشتم وقوف مشعر نهم جمره عقبه را بهفت سنگ ریزه زدن دهم قربانی کردن یازدهم سر تراشیدن یا تقصیر کردن دوازدهم طواف زیارت کردن سیزدهم دو رکعت نماز طواف کردن چهاردهم سعی میان صفا و مروه پانزدهم طواف نساء کردن شانزدهم دو رکعت نماز طواف نساء کردن هفدهم شب یازدهم تشریق در منی بودن هجدهم سه یک از یازدهم تشریق هر یک از جمرات ثلث را بهفت سنگ ریزه زدن و باین پنج افعال واجب حج است و چون از پنها فارغ شود سنت است که بمکه معاودت نماید بجهت طواف وداع و باقی سنتها که بعد از این مذکور خواهد شد از آنجمله

بیان آنکه احرام حج چند چیز است فصل اول در بیان آنکه احرام چند چیز است و مقصد است و خاتمه مقصد اول در بیان آنکه احرام بستن و شروط انعقاد آن

از دو فصل است فصل اول در ذکر امورست که قبل از شروع در احرام بجا آوردن آن سنت ست و آن هشت امرست اول آنکه ناخن و موی خود را بگیرد و سبلت و موی زیر بغل و موی عانه را بتراشد یا بنوره کند و افضل آنست که این همه را قبل از احرام کند تا در حین احرام بستن بر او چیزی نباشد که ازالت آن واجب باشد و کراهت دارد که بعد از غسل احرام این کارها بجا آورد یا بدن را بخضاب یا غیر آن بیاراید یا جامه بپوشد یا بیوید که بوی خوش در بدن و جامه بعد از غسل احرام باقی باشد و مستحب است که غسل را اعاده کند و هفتم غسل احرام کند اگر چه وقت شروع در یکی از محرمات گذشته باشد و اگر نتواند شستن بر یکی از آن اجزا کند بتیمم و اگر یک جزو از اجزای غسل متعذر باشد باقی را بجا آورد و سنت است که در هر رکعت بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند و هشتم آنکه بعد از نماز فریضه یا نافله احرام بگوید اللهم انی اسئلک ان تجعلنی ممن استجاب

لک واٰمن بوعدک واتبع امرک فانی عبدک وفی قبضتک لا اوخر ما عجلت ولا اعجل ما اخرت ولا اعطیت الا ما وقیت وقد ذکرت الحج فاسئلک ان تسوقه لی علی یسر منک وعافیة وتمام نعمة منک صلی الله علیه وآله وتوفر علی ما اخشی علی فیه من مشاقه ومکارهه ومخاوفه حتی تبلغنی من ذلک الی ما احببت وکرهت اللهم انی ارید التمتع بالعمرة الی الحج علی کتابک وسنة نبیک صلی الله علیه وآله فان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی بقدرتک التی قدرت علی اللهم ان لم تکن حجة فعمرة احرم لک شعری وبشری ولحمی ودمی ومخی وعظمی وعصبی من النساء والثیاب والطیب ابتغی بذلک وجهک والدار الاخرة وبدل تکذیب ما اتی احرام و مانع غسل احرام نیست اما مانع صحت احرام سه چیز است فصل دوم در بیان امور متعلق باحرام و آن چهار امرست سه امر واجب و چهار امر سنت و در آن امور مکروه نیست و چهار امر احرام اما سه امر واجب اول آنست که با نیت بگذراند احرام عمره تمتع یا حج یا هر دو از آنکه واجب است اگر چه بعضی از نیت بخطور دوم آنکه در نیت شش چیز را که در تلبیات اربع بعد از نیت بفصل

والله

واجب ست که بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک
لبیک سیم پوشیدن دو جامهٔ احرام مردان از هر چه جایز ست
ضائر در انند یکی افکندن کند و یکی بر دوش اندازد بشرط آنکه چیزی
و شپیر بدو خشر نباشد مثل کپنک و مزره و مانند اینها جایز ست
در حال احرام بوشیدن دو خشر و حریر اما جامهٔ حریر سنت
اول آنکه مرد تلبیات را بلند بگوید دوم آنکه این تلبیات که مذکور
میشود اضافه کند بتلبیات واجب و اینست ان الحمد والنعمة
والملک لک لا شریک لک لبیک لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک
ذو الطول لک الکرم لبیک لبیک مبدء و المعاد الیک لبیک
لبیک و تقضر الیک لبیک لبیک مرهوبا و مرغوبا الیک لبیک
لبیک الٰه الحق لبیک لبیک ذا النعماء و الفضل الحسن الجمیل لبیک
لبیک کشاف الکرب لبیک لبیک عبدک و ابن عبدیک
لبیک لبیک یا کریم لبیک سیم از سنتهای احرام آنکه کلمات تلبیه

ترک هر یک از واجبات است یکبره فدیه واجب میشود صدر متقم

را که مذکور شد اگر او فات بگوید خصوصا در هشت جا اول
بعد از هر نماز خواه واجب باشد خواه سنت دوم در وقت
گذشتن بر کوهی که در آن سوار ست از آنجا بخرند سیم در راه هر گاه بر بلندی

مشرف شود یا کوهی را بالا رود چهارم هر گاه بر سر شب در آید پنجم
هر گاه از خواب بیدار شود ششم در وقت سحر هفتم هر گاه

سوار شود یا فرود آید هشتم هر گاه در راه بشتی بر خورد چهارم

از سنتهای احرام آنکه چون خانهٔ مکه معظمه را ببیند
تلبیه را قطع کند و بعضی از محققین بر آنند که در اوقات قطع تلبیات

واجب ست اما آنچه در آنجا احرام مکروه ست او احرام آن

دوم شستن جامهٔ احرام هر چند چرکن شود سیم بوکردن

مثل بید و غیر آن چهارم تکلم کردن بغیر تلبیات و قرآن

و ذکر خدا و حاجت خود پنجم در حین آب طلب لبیک کفتن

ششم خواب و هر چیزی که سبب نباشد هشتم قضای

حاجتی که احرام آشفته باشد که احرام داشته باشد نزدیک

احرام ست هشتم غسل کردن از برای خنک ساختن بدن

نه از جهت سنت مثل غسل جمعه و غیر آن نهم آنکه جامهٔ احرام

از همه نیک تر باشد دهم آنکه سپید باشد یعنی خلی داشته
باشد یازدهم آنکه سیاه باشد دوازدهم آنکه در اثنای احرام
جامهٔ احرام چرکین باشد اما اگر در اثنای احرام چرکین شود یا

وشش ان مکروه ست اما آن پست و چهارم کردن در حال احرام
جماع آوردن است حرام ست اول شکار کردن یا تعرضی با شکار
فرمودند یا کفش که نزدان جا شکار نکنند هشت یا نزدان شکار نشود
باندازه درم و بپوشند بتعرضی دانند که شکار کنند بدان امور
حرام ست بدو شرط اول انکه جانور از پدید آشنده پس اگر جانور را
شکار کردن در حال احرام حرام ست و مراد از جانور پدید آشنده
گرد آب تخم کنند پس شکار کردن قاز و اردک حلال ست و باقی
جانوران که در خشکی تخم کنند حرام ست شرط دوم انکه متعرض بدن
کوشت ان جانور حلال باشد مثل اهو و کشاد و مثل ان پس شکار
کردن چنین کند که کوشت ان حرام ست مثل سنور و باز و جغ
و باز و در حال احرام حلال ست اما از جمله جانوران که کوشت انها
حرام ست شش ست که انها را شکار کردن در حال احرام حرام
دانستند و درباره و خرکوش و خانه پشت و سوسمار و بوزینه ست
و اگر کسی در حال احرام شکار کند انرا شکار ملک او نشود و حلال
گردانیدن ها کند و خوردن کوشت شکار بر محرم حرام ست اگر
چه یکی از اشکار کرده باشد و هر شکاری که محرم بکند مردار

صفحه دوم

نخوردنی کوشت انرا بر محرم و غیر محرم حرام ست دوم
از بیست و چهار مکروه در حال احرام حرام ست جماع کردن
و مقدمات ان مثل بوسه و دست بازی کردن با حلال
خود و عقد نکاح بستن از برای خود و از برای دیگری پس اگر عقد
نکاح کند انعقاد نیابد است اما رجوع در طلاق و کنیز اخریدن
بعد از انکه بعد از احرام میاشرت کند جایز ست سیم گواه
شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن بان جایز ست بوکردن مشک
و عنبر و عود و مقدمات و ماشند ان و در بوکردن گلاب و نکر و بنفشه
و مانند انها خلاف ست مجتهدین خواندن خطبه عقد نکاح بوکردن
انها نیز حرام ست اما بوی مشک و عنبر و مانند انها که بر خاند
کسی بیابند جایز ست و همچنین جایز ست شنیدن بوهای
خوش که در مانین صفا و مروه میباشد پنجم پوشیدن محرم
از چیزها که بر پوشش مرد نهند بدن او مانند خواه بلبو
باشد و خواه نباشد هفتم پوشیدن مرد رختی را که دوخته
باشند بر شکل رختی که بر اندام ملبوس شود هشتم پوشیدن
چیزی که بدان بازو پوشند نهم انکشتری در دست کردن

از دوم صفحه پیش

بحکم متعلق باستمرار و استصحاب حال

بحکم متعلق باستمرار طلب خیر یا ایمن بودن و ایاس

از دوم صفحه پیش

بحکم حرام است یا رجوع از اباحه اذیت محرم یا غیر جانیات کشتن ان

از دوم صفحه پیش

نبیجه نهم پوشیدن سر و کوش خود را اگرچه با
رخاص باشد یازدهم انکه مرد وقت راه رفتن با برهنه پا
که انگشت بر بالای او باشد نه سر پهلو مشاد پوا آمد اما آدمی
بجاده و ما شد اندر راه رفتن مرد جایز است و در وقت ضرورت
که در پیا نه چیزی که بر راه پوردو بشنند هرچند انگشت بر بالای
سلی باشد مراجعه و نهاد دوازدهم موزه در پا نبستن
بطرف کردن سیزدهم ناخن چیدن اگرچه ناخن انگشت
باشد چهاردهم کشتن پشه یا از جامه بدن خود انداختن
پانزدهم سر و بدن بپاره در چشم کشیدن شانزدهم حنا بستن بر
زینت هفدهم در آینه نگاه کردن هجدهم دندان کندن نوزدهم
سلاح پوشیدن بیستم خون از بدن بیرون آوردن اگرچه
بسوال باشد اما اگر از خارید نه بیرون آید قصوری نداشت
بیست و یکم جدا کردن یعنی لا الله کفش و بلی و الله کفش و مکروه
اشیاء خود تقی یا طلا پوشیدن و دوم پوشیدن زینت طلا مهلات
یا نقره مهلات که عادة او نباشد بیست و سیم اظهار کردن زینت
خود بر شوهر یا بر جمع که محرم او نیند بیست و چهارم بر خود را

چیزی پوشیدن که بر روی او بر سد پس بباید که پوشش
روی زن بنوعی باشد که مطلق بر روی او نخورد فصل
دوم در بیان طواف و مقدمات آن و شروط آنست بدانکه اول
افعال آخره حج بعد از احرام طواف خانه کعبه است و جمله ارکان
طواف هفت و مجموع آنست در دو فصل اجمالی بیاید فصل اول در
بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده شود شانزده امر است دوازده
امر سنت و چهار امر واجب اما آنچه امر واجب اول طهارة از حدث
اصغر و اکبر هر گاه طواف واجبی باشد اما در طواف سنت طهارة
از حدث اصغر سنت است دوم از الذ نجاست از بدن و لباس
سوم وضو بطریق غسل چهارم غسل پس اگر شخصی را حلمه نکرده باشد
طواف او باطل است اما آنرا که غسل از طواف سنت است او را غسل
نباشد سوم کسوف مقارن دوم از خواب شدن قبل از طواف نباشد
سیوم چهارم غسل بن کردن و باید هر بار که وقتی بجا آرد غسل نو کند
پنجم خوشبوئی کردن بقدر دو وقت در آخر شب در بحرم اند بجا آرد
اللهم ان بیتک حرام فحرم لحمی و دمی و شعری و بشری علی النار
یا ذا الجلال والاکرام اللهم انی اسئلک سؤال المضطرین الیک
المخلصین لک الخائفین من عذابک المشفقین من عقابک

بیت و دوم قطع
اشیاء روئیدنی
حرم خواه از ریشه
در خواه از بیخ است
بیت و ششم
استماع هر خوشبوئی
بقصد بیت و هفتم
قرون در وقوع آن
و در شنیدن آن و
مفارقت نمودن
موضع قصد بیت
و دیگر کردن آن
صدر مرقوم

من شر بصيرة ومن شر سمعي ومن شر لساني ومن شر قلبي ومن شر منيي
وكل ذلك بفضلك علي واحسانك الي فلك الحمد علي ما وهبتني يا ربي
بذلك الزلفة عندك والقربة اليك والمنزلة لديك والمغفرة لذنبي
والنور في قبري اللهم صل على محمد وآل محمد وحرم بدني على النار
وامني من عذابك وعقابك يا كريم ثم عد الى جهة الحجر الاسود
وابن عباس رضي الله عنهما ثم عد الى جهة الحجر الاسود
مسجد الحرام ثم داخل شو ومسجد الحرام ازمزم كما وارد
شده كويند ثم انكه رسيدي مسجد الحرام ايستاد بكويد السلام
عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته بعد ازان بكويد بسم الله وبالله
ما شاء الله والسلام على انبياء الله ورسله والسلام على رسول
الله والسلام على ابراهيم خليل الله والحمد لله رب العالمين ثم
خضوع وخشوع داخل مسجد الحرام شو بازديكه چون داخل شود
روبجانب كعبه معظمه كند ودستها برابر اشانه بلند كند بجانب الله
اذا سئلك في مقامي هذا في اول مناسكي ان تقبل توبتي وان تضع
عني وزري وتحط عني سيئتي يا من هو اهل التقوى ويا اهل المغفرة
اللهم اذ اسمعت انك هذا بيتك الحرام الذي جعلته مثابة للناس
وامنا

وانا عبادك وهذا مقام العائذ بك من النار اللهم اذ عبدك وابن
عبدك وابن امتك حملتني على ما سخرت لي من خلقك وسيرتني
في بلادك وبلغتني بنعمتك حتى ادركت طلب رحمتك وطاعتك مطيعا
لامرك راضيا بقدرك اسئلك مسئلة المضطر البائس الخائف الذي
اللهم افتح لي ابواب رحمتك واستعملني بطاعتك ومرضاتك دوزدهم
انكه برسيدي حجر الاسود ببوسد ويجانب كند وابتدا
بخواند لله الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا
ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق اشهد ان الله حق والله
اكبر من خلقه واكبر مما اخاف واحذر لا اله الا الله وحده لا
شريك له الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو على كل
شيء قدير اللهم صل على محمد وآل محمد وعلى جميع ما صليت
بعد ان بجانب حجر الاسود ببوسد واكر بواسطه كثرت ازدحام
نتواند بوسيد دست خود را بانر سانند ودست خود را ببوسد
واكر دست نتواند رسانيد بجانب حجر بدست اشارة كند
ابتدا بخواند اللهم اذ امنت بوعدك واوفيت بعهدك اللهم
اجعلني ممن يخشاك ويتقيك بالغيب ويخاف وعيدك ويرجو موعودك
بكلمتك وعلى سنة نبيك اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك

ایمان تصدیقا بعبدک ورسوله اسئلک یا الله وکفرت بالجبت والطغوت
واللات والعزی وعبادة الشیطان وعبادة کل ندّ یدعی من دونک
اللهم انک بسطت یدی وفیما عندک عظمت رغبتی فاقبل
توبتی واغفر زلتی اللهم لا تحرمنی خیر ما عندک من الکرامة والزلفی فی
الدنیا والآخرة وچون ازابتدا عاقارغ شود شروع کند بطواف

بدرستیکه باقی امور که متعلق ست بطواف وانیست دو امر است
یازده امر واجب ودوازده امر سنت اما یازده امر واجب اول نیت طواف
باینطرف که طواف عمره متمتع میکنم امر بر آنکه واجب ست تقرب
بخدای بیشتر بعضی آن طواف سازند بر وجهی که جزء اول از جانب
چپ او در ابتدای آن طواف محاذی جزء او از حجر الاسود باشد
واین بدو طریق میشود یکی آنکه در ابتدا بحجر الاسود باشد در ابتدا
بیشتر خود سازد تا در ابتدای طواف کاملتر ان جا آنکه بر حجر
الاسود یکذره در طریق دوم آنکه در ابتدا بحجر الاسود نباشد
بلکه از آنجا بجانب خود یکدو ذرع بعضی از حجر ابی بدست خود
پیش بدانند و محاذی اول آنچه تمام بدن وشروع در طواف کند تا کل
بدن او بجانب آن کل بحجر یکذره در طریق اول افضل ست دوم استلام

حجر یعنی در اثنای آنچه طواف واجبی امر بر نکند که منافی طواف باشد
مثل حدث وقصد آنکه طواف را باتمام نرساند سیم آنکه در حالت
طواف خانه کعبه بر دست چپ باشد چهارم آنکه در حین طواف
کتف او از خانه کعبه بیرون آید مگر آنکه در مقام ابراهیم باشد
از خانه کعبه پنجم آنکه کتف بر که خانه کعبه بگذرد از هفت نوبت
زیاده بر هفت نوبت نباشد وهر نوبت را شوط گویند
هر هفت شوط یکطواف ست واگر بعد از فارغ شدن شک
کند که هفت کرده یا کمتر یا بیشتر التفات نماید وطواف او
صحیح ست اما اگر شک او قبل از فارغ شدن باشد در این
صورت از سه حال بیرون نیست اول آنکه شک کند میانه هفت
شوط یا زیاده دوم آنکه شک کند میانه هفت شوط و کمتر
آنکه داند که هنوز هفت شوط نکرده وشک او میانه کمتر
از هفت باشد مثل آنکه شک کند میانه چهار و پنج یا میانه
پنج و شش پس در صورت اول آنکه گفتیم که بحجر الاسود نزدیک ست
نزدیک باشد طواف او صحیح ست و چنین به او از نماز بشتر
اگر باین رکن نزدیک باشد طواف او باطل ست و از سر باید کرد

(حضرت ابراهیم علیه السلام مقدار یکه مجر اسمعیل است مدفون ست)

(البته احتیاط باین طواف نافله نیز مجدد باید نمود منه)

در صورة دوم و سیم مطلقا طواف او باطل است خواه بوکن حجر
برسیده باشد و خواه نرسیده باشد و طواف را از سر باید
کرد ششم آنکه چهار شوط اول از پی یکدیگر باشد یعنی واصله
در هیچ آن واقع نشود پس اگر فاصله در هیچ آن واقع شود طواف را
از سر گیرد خواه فاصله بواسطه ضرورة واقع شود مثل اغماء
واجب که وقت او شده باشد و خواه بغیر ضرورة واقع
باشد اما در سه شوط آخر جایز است که فاصله واقع شود
مثل اغماء آنکه وقت او نشده باشد یا فاصله بسبب
موتی یا داخل شدن بخانه کعبه و امثال این امور و همچنین
جایز است در اثنای هر یک از سه شوط آخر قطع کردن
شوط بجهة امثال این امور اما واجب است که بعد از قطع طواف
بلا فاصله اتمام شوط نماید پس اگر فاصله شود نباید
زیاده بر مقدار اتمام شوط بنماید و الا طواف باطل است
کوتاه در جانب ناودان خانه کعبه هفتم آنکه بعد از فراغ طواف
حتی الامکان از بیت خارج شود و از کعبه و حجر و شاذروان
خارج باشد و نباشد در بیت و بهوا خانه کعبه

مشرف

مشرف یا در دالان نشاندن بهوا سقف هم خانه کعبه است چه در
نظر عرف هر سه یکی بوده و شاذروان جایی بهوا سقف هم است پس
اگر طواف کنان دست بر دیوار خانه کعبه کذارند ان طواف باطل است
جهارم آنکه دست او در اثنای خانه کعبه خواهد شد نهم آنکه
در طواف بطرف مقام ابراهیم سر بدهد پس اگر بهای پا بر چهار دست
و پا طواف کند صحیح خواهد بود دهم آنکه آخر شوط طواف پا باشد
کر اینکه آخر طواف از مکروه بپیاده و نقصان پا نزدهم
دو رکعت نماز طواف کذاردن در پس مقام ابراهیم پا در
پهلوی آن و در فرادی این دو رکعت مخیر است میان آهسته
و خفات و اگر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام
که خواهد این دو رکعت را میتواند کذارد و سنت است که
در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون و
در رکعت دوم سوره قل هو الله بخواند و

اما انسوده

امر سنت که نماز طواف در آورد اول آنکه چون داخل مسجد
الحرام شود صحیح امر بطواف اشتغال نماید بحیثی که مقدار پانزده
دقیقه که قبل از این مذکور شد و بعد از آن بیفاصله شروع

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و نماز طواف است در چهار رکعت مقام یا اسکفان الذی بین مقام و الحجر مرتضی

در طواف عمره کند مگر انکه وقت نماز واجب داخل شده
باشد که نماز واجب از فوت شود دوم بوسیدن
حجر الاسود هر شوط و چون روی خود را بر حجر نهاد
سیم بوسیدن هر رکنی از چهار رکن خانه کعبه بجز رکن
یمانی چهارم رکن عراقی چهارم انکه بکف دست راست خود
اشاره بر بغل راست بیرون آورد بدوش چپ اندازد و دوش
راست را برهنه کند پنجم کام خود را در حین طواف کوتاه
کردانیدن چنانکه هر گامی شش گز نباشد بلکه کمتر
نوشته میشود ششم نزدیک شادروان طواف کردن هر چند
گام کوتاه شود که تر کی از نیاید گام میکند هفتم انکه راه
رفتن در اثنای طواف نرمنه باشد و نه شتاب بلکه میانه
باشد هشتم انکه در اثنای طواف اینها بخواند اللهم انی
اسئلک بامک الذی یمشی به علی ظهر الماء کما یمشی علی ظهر
و اسئلک بامک الذی تقول له انام فیکون و اسئلک بامک
الذی دعاک به موسی من جانب الطور فاجبته و القیت علیه
محبة منک و اسئلک بامک الذی غفرت به لمحمد صلی الله علیه

و آله ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و اتمم علیه نعمتک و بعد
ازین حاجت خود را از خدا بتمامی طلب نماید نهم انکه در
اثنای طواف هرگاه محاذی در خانه کعبه شود طواف
بفرستد دهم انکه هر وقت که در اثنای طواف بدو آرکوتاه
که در طرف نادر از کعبه دست بوسد اینها بخواند اللهم
ارطئی الجنة برحمتک و اعذنی من الشیطان الرجیم و اوسع علی من الرزق
الحلال و ادرء عنی شر فسقة الجن و الانس و شر فسقة العرب
و العجم یازدهم انکه چون در شوط هفتم بمحاذی رکن در
زمان سابق در خانه کعبه بوده رسد در الحال بایستد
و علامت آن خانه آنست پس باید که روی بان کند و خود را بان
بچسباند و اینها بخواند اللهم البیت بیتک و العبد
عبدک و هذا مکان العائذ بک من النار دوازدهم انکه
بکناهان خود یکیک اقرار کند چه در حدیث وارد شده
که هر موضعی که در امکان شریف بکناهان خود اقرار کنند البته
حق تعالی آن گناهان را بیامرزد سیزدهم انکه بعد از اقرار بگناهها
خود اینها بخواند اللهم من قبلک الروح و الفرج و العافیة

اللّٰهُمَّ اِنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضَاعِفْهُ وَاغْفِرْ لِی مَا اَطَّلَعْتَ عَلَیْهِ
مِنِّی وَخَفِیَ عَلَی خَلْقِکَ اَجِرْنِی بِاللّٰهِ مِنَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ تَغَشَّنِی
بِمَا تَغَشَّیْتَ بِهِ بَارِئَکَ فِیمَا اَبْلَیْتَنِی وَبَعْدَ اَنْ کَانَ رَدَّ دو رکعت نماز
طواف سنت ست کہ نزد حجر الاسود اند و او بوسد و بجانب
چاہ زمزم اید و یک دلو آب بر کشد و از آن آب بخورد و بر
روی خود بزند و هفت نفس بکوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمًا نَافِعًا
وَرِزْقًا وَاسِعًا وَشِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ فصل سیم در بیان
سعی میان صفا و مروه و مقدمات و شروط آن بدانکه بعد
سعی بفعل آرد بحجه اما سنت ده امر واجب و هشت امر سنت اما
ده امر واجب اول نیت سعی ست باینطریق که سعی میکنم میان
صفا و مروه هفت شوط بعمره تمتع برای آنکه واجب ست تقرب
بخدا دوم آنکه در وقت نیت باشد بآنچه او بر پنجم اول از صفا
چیده باشد سیم صفا آن سازد بنشستن یا بآنچه بر فتن
بجانب مروه چهارم استلام حجر حکمی یعنی قصد امر بکردن آنچه
نیت ست نکند بحج آنکه از راه صفا از طرف میان صفا و مروه برود
نه از راه مسجد الحرام و پنجم شش آنکه سعی کند از هفت شوط

بیشتر

بیشتر باشد هفتم موالات یعنی هر هفت شوط را پی در پی
بجا آورد و بیقین مسئله بطریقی که در طواف مذکور شد و بعضی از
مجتهدین بر آنند که موالات شرط نیست هشتم آنکه چیزی میان
میان صفا و مروه را قطع کند و چیزی در میان آن نکند پس چون
از صفا بمروه رسد چنان نشیند که سر انگشتان پا بسر زنهار اول
مروه برسد و چون خواهد که از مروه بصفا رود پشت پا را بر
اول مروه ملاصق سازد پس بجانب صفا رود و این فاعله را منظور
دارد و هفت شوط باتمام رسد نهم آنکه اگر طواف را بروز
کرده باشد سعی را بشب نکند و اگر شب طواف کرده باشد سعی را بروز
تاخیر نکند بلکه بشب بجا آورد و بعضی از مجتهدین
تاخیر بروز یکجا جایز داشته اند دهم آنکه سعی بعد از طواف فعل
آید پس اگر قبل از طواف بفعل آید با جواز احتمال بود
چیزی که در سعی هفت ست اول آنکه چون از مسجد الحرام بیرون
برود باید که از در صفا بیرون رود و بجانب آن الطاف از مسجد
الحرام حتی او در میان بیرون رود علی ما ذکر اند پس باید که از نهاد
بیرون رود بلکه در دوم طهارت از حدث اکبر و اصغر هم از الزام

انجا مستحب است اگر ممکن باشد در مسجد الحرام بوده باشد
صفا آنده رود بکعبه ایستد و مقابل رکنی که حجر الاسود است

وهو مشیر الله اکبر بگوید و هفت نوبت لا إله إلا الله
سه نوبت لا إله إلا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
یحیی ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر
وهو علی کل شیء قدیر بعد ازان صلوة بفرستد و سه نوبت
بگوید الله اکبر الحمد لله علی ما هدانا وله الشکر علی ما ألهمنا
والحمد لله الحی القیوم والحمد لله الحی الدائم و سه نوبت بگوید
أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا عبده ورسوله لا نعبد
إلا إیاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون و سه نوبت اللهم
إنی أسألک العفو والعافیة والیقین فی الدنیا والآخرة و سه
نوبت اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار بعد ازان بگوید الله أکبر عدد ما ذکره وکما إله إلا الله
عدد ما ذکره والحمد لله عدد ما ذکر سبحان الله عدد ما ذکره بعد ازان
بگوید لا إله إلا الله وحده وحده أنجز وعده ونصر عبده وهزم
الأحزاب وحده له الملک وله الحمد وحده اللهم یا ذا فی

الموقف وفیما بعد الموقف اللهم إذا عرفتنی من ظهر الفرید
حشرنی اللهم اظلنی فی عرشک یوم لا ظل إلا ظلک استودع الله
الرحمن الرحیم الذی لا تضیع ودائعه ربی وأهلی ونفسی اللهم
استعملنی علی کتابک وسنة نبیک وتوفنی علی ملته وأعذنی من
مضلات الفتن اللهم اغفر لی کل ذنب أذنبته وإن علانیة
علی فاغفرها إنک أنت غنی عن علانیتی وأنا فقیر إلی رحمتک
فیما من أنا فقیر إلی رحمته ارحمنی اللهم بما أنت أهله وکما لا تفعل
بما أنا أهله فإنک إن تفعل بما أنا أهله تعذبنی اللهم إنی علی
وعدک لأخاف جورک فیما من وعدک لا یجور ارحمنی واکرمنی
خواندن کلمات مذکوره مستحب است و ذکرهای دیگر باشد
بتر باشد بعضی خواند چون فارغ شود از صفا بمروه آید و شروع
در سعی نماید و بدانکه سعی میان صفا و مروه از جمله واجبات
مرد است سنت است زنان و است نیست لیکن ایشان را
که در آخر شوط اول بجوش برود سعی بر مذهب بعضی
خانکه گفته اند و در سعی گفته اند که مرد باید که در
تکه بیاده سعی کند مگر آنکه عذری داشته باشد

بد عا مشغول شود هفتم انکه در اول هر شوط که آخر شد بر او
رود مکبر مابین صفا و مروه چه عطا آنکه اینجا شد رفتن
اولیست خواه پیاده باشد و خواه سوار و این شد رفتن
مروه از سنت است نه رکن و هشتم انکه در اثنای سعی اینها
بخواند اللهم اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت
العلی الاعز الاجل الاکرم یا ذا المن والفضل والکرم والتجاوز والجود
اغفر ذنوبی انک لا یغفر الذنوب غیرک انت

در بیان احکام تقصیر و احرام حج بدانکه بعد از فارغ شدن
از سعی باید که تقصیر بجا آرد یعنی چیزی از ناخن بگیرد خواه
ناخن دست خواه ناخن پا یا از موی بدن چیزی را ازاله کند اگر
چه سر مو باشد خواه بمقراض خواه بکند خواه بنوره
و ترا شیدن هر جا بهتر است اما تراشیدن یعنی جایز است و
نیست چنین کند که تقصیر نکند در عمره تمتع از برای انکه واجب است
تقریب خطا و معاف نیست بتقصیر مشغول شود چون تقصیر
از جمیع انچه در احرام حرام شده بود حلال میشود و تقصیر رکن
افعال عمره است و سنت است که تقصیر بر عمره واقع شود مکروه است طواف

خانه کعبه بعد از سعی و قبل از تقصیر و واجب است که بعد
از تقصیر یا حرام حج اشتغال ننماید و جمیع انچه در احرام عمره
مذکور شد از مقدمات و ضوان در احرام حج مقرر است و
در صفات این احرام شش مکروه است و نیست چنین کند که احرام
حج تمتع بجا آرد از برای انکه واجب است تقرب بخدا و نیست را
مقارن دارد غسل است در چهار و سه در هر دو این احرام سنت است
اول انکه در هشتم ذی الحجه واقع شود دوم انکه در مسجد الحرام باشد
و افضل انست که در خانه کعبه واقع شود سیم بلند گفتن
تلبیه در هر مکانی که اینجا احرام بسته اگر پیاده باشد و اگر سوار
باشد در وقتی که شتری که بران سوار است اینجا بخوابد و واجب
است که بعد از احرام بمکه بعرفات روند از وقت پیشین تا وقت
شام در عرفات توقف نمایند و چون شام شود جمع احرام حج
تا طلوع آفتاب اینجا توقف نمایند بعد از ان بمنی روند و اینجا هفت

از ان
صد حصی کریا از جره صغیر کوچک بعقبه سنگ سه زنند و بعد
قربانی کنند و بعد از ان سر بتراشند و بکه مرا بیست نمایند بجهت طواف
زیارت و سعی طواف نسا بعد از ان یعنی خود کنند بجهت بودن اینجا در

مهما امکن احرام
در مسجد اعظم سواد
مرکز خانه
صدر اعظم

غیر از اجتماع بیشتر
از طواف سلو
سر تراشیدن
صدر اعظم

شما بآنچه شرح میدهم در آن ثلث و این اعمال که بجا آرید در آن بفصل مذکور میشود

فصل اول در بیان احکام وقوف عرفات

بدانکه مراد از وقوف بودن در موضع شریف سنت از پیش تا آنجا خواه ایستاده باشد و خواه نشسته و خواه تکیه کرده و خواه بپیاده و خواه سواره و پیش از طلوع شدن صبح آن هفت امر سنت اول وقتی است که بجانب عرفات میروید هشتم ظهر تا غروب آفتاب روز نهم که آنرا یوم التروية گویند اما اگر بیمار باشد یا از کثرت ازدحام مردم میترسد یا انتظار نماید فضیلت یوم التروية بیک ساعت یا بدو ساعت از شب عید است چنانکه بیرون رفتن بعرفات بشب عید دوم آنکه چون متوجه عرفات شود اینها بخواند اللهم الیک صمدت وایاک اعتمدت ووجهک اردت اسئلک ان تبارک لی فیه وعلی ان تغفر لی وترحمنی وتجعلنی ممن تباهی به الیوم من هو افضل منی یعنی آنکه چون براه عرفات میرود اینرا بخواند اللهم هذه عرفات فمن علی بما منت به علی اولیائک واهل طاعتک یا من لا یشغله شأن عن شأن فرج همی آنکه شما

ظهر و عصر و مغرب و عشا را در وقتی یکبانگ در پنجم آنکه در شب نهم ذی حجه که شب عرفه است در وقتی تا طلوع فجر توقف نمایید ششم آنکه نماز صبح را نیز در وقتی یکبانگ در اول آنست که تا طلوع آفتاب در وقتی توقف نمایید و بعد از آن متوجه عرفات گردید هفتم آنکه خیمه خود را در وقتی عرفات بزنید در مکانی که بعرفات متصل است و امکان آنرا کوینده زدن سنت که اول وقتی پیش نیست وقوف عرفات کنند باین طرف که توقف در عرفات میکنم از این وقت تا وقت شام در حج اسلام حج تمتع بر آنکه واجب است بقرب بخطا و بر حکم نیست بجا آنکه وقت شام و بعد از دخول در عرفات دوازده امر سنت است که در اثنای وقوف بفعل آورد اول غسل است چه وقوف و نیست چنین کند که غسل وقوف عرفات میکنم از برای آنکه سنت است

نظم

بقرب خطا آنست که این غسل بعد از ظهر در اول وقت واقع شود دوم با وضو بودن سیم ظهر و عصر را در اول وقت با هم جمع کردن بیک اذان و دو اقامه چهارم بپا ایستادن از وقت ظهر تا وقت شام

حکم از روضات حدیقه در مسئله ظهر

نجم روز بیفتد بودن ازاول وقت تا آخر وقت شش ساعت
خود را بهیچ امر مشغول نساخت مگر بتوجه درگاه الهی
هشتم آنکه مبادا در اوراد حالی بباشد مثل جنب و حیض
هشتم کناها آن خود را پاک کردن و استغفار کردن نهم
دعا کردن ازبهر آنچه در آن دعا مؤمن و باید که بگوید
دهم آنکه صد توبت الی الله و صد توبت الی الله و صد
توبت الله اکبر و صد توبت بحمد الله بگوید یازدهم آنکه صد
توبت قل هو الله احد بخواند دوازدهم آنکه اینرا بخواند
اللهم انی عبدک فلا تجعلنی من احبت وفدک وافدهم
سبحانک الهی من البهم العیوب اللهم رب الناس کلهم انک
من الشر اردع ومنی بک من نفسک اللهم انه یعتریه
والانس وشر صفر العرب والعجم اللهم لا اسئلک رد
ولا اسئلک حبی اللهم انی اسئلک بحولک وقوتک وجودک
بکلماتک وبمنک وفضلک یا اسمع السامعین ویا ابصر الناظرین
ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین ان تصلی علی محمد وآله

وساعت خود را الی تعالی نماید و بعد از ان روی بجانب آسمان
کند و بگوید اللهم حاجتی الیک التی عن عظمها لو یصرفنی
ما استعبدنی و ان منعتها لو ینفعنی ما اعطیتنی ان فی عبدک
و ملکت یدک ناصیتی بیدک و اجلی بعلمک انا لک
ان توفقنی الی ما یرضیک عنی و ان تسلم منی سائر
التی ارتضاها لنبیک ابراهیم و آله علیک بنبیک
محمد صلعم اللهم من رضیت عمله و اطلت عمره بعد
الموت حیوة طیبة لا الله الا الله وحده لا شریک
له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت
بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم لک الحمد
کالذی تقول و خیرا مما نقول و فوق ما نقول
اللهم لک الحمد کالذی تقول و خیرا مما نقول و فوق ما نقول
اللهم انی اعوذ بک من الفقر و من الوسواس
الصدور و من شتات الامر و من عذاب القبر اللهم
اجعل فی قلبی نورا و فی بصری نورا و فی سمعی نورا و فی
نورا و فی دمی و عظامی و عروقی و مقامی و مقعدی
و مدخلی و مخرجی نورا و اعظم لی نورا یا رب یوم القاک

إليك على كل شيء قدير وبدانكه دعاهاى ديگر روز عرفات كه از
حضرت ائمه معصومين ع نقل شده بسيار است وافضل ان دعا
دو دعاست يكى دعاى حضرت امام حسين ع كه مشهور است و
ديگر دعاى حضرت امام زين العابدين ع كه در صحيفه كامله
مذكور است وچون عربات از بين دو دعا بغايت طويل بود
در اين مختصر مذكور نشد فصل دهم در احكام وقوف مشعر الحرام
چون وقت مغرب داخل شود پيش از نماز مغرب از عرفات
متوجه مشعر الحرام شود وچون اراده بيرون آمدن نمايد از
عرفات اين دعا بخواند اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا
الموقف وارزقنه ابدا ما ابقيتني وارزقني الرجوع اليه سالما
مرحوما مغفورا واتقبل منا بتقلب اليوم احدا من
وفدك اليك واعطني افضل ما اعطيت احدا منهم من الخير
البركة والرحمة والرضوان والمغفرة وبارك لي فيما
ارزقه اليد من اهلي قليل او كثير وبارك لهم وبارك لي فيهم
وچون بجانب مشعر نباتى راه رود در كمال خضوع وخشوع
ودر اثناى راه رفتن باستغفار وطلب خلاص از نار مشغول

باشد وچون بمشعر الحرام رسد واجب است كه بيتوته نمايد
طريق كند از اين وقت تا طلوع آفتاب توقف ميكنم در مشعر الحرام
در هيچ تمتع از براى آنكه واجبست تقرب بخدا ودر اغلب اوقات
اين فصل ودر دليل آنكه قبل از نماز مغرب رفتن و عشا
بياد آن ودر اقامت بلذارد دوم آنكه آنشب را كه
عيد قربانست احيا بدارد سيم آنكه صبح بذكر ودعا وتلاوت
قرآن مشغول باشد واز جمله دعاها اين دعا بخواند اللهم
اني اسئلك ان تجمع لي فيها جوامع الخير اللهم لا تؤيسني
من الخير الذي سألتك ان تجمعه لي في تلبيتي الطلب
اليك ان تعرفني ما عرفت اوليائك في منزلي هذا ان
تقيني جوامع الشر جميعا آنكه اول شب غسل كند ونيت
چنين كند كه غسل بودن در مشعر الحرام ميكنم از براى آنكه سنت
تقرب بخدا بجا آرم آنكه تا طلوع آفتاب طاهر از حدث اكبر واصغر
باشد چهارم آنكه اكرچ اولى باشد بر بالاى كوهى كه در مشعر الحرام
واقع است برود واغلب آنكه ذكر الهى بجا آورد پنجم آنكه هفت سنكريزه
كه جهت رمى جمرات مقرر است از مشعر الحرام بردارد واجب است

که شب تا صباح در مشعر الحرام باشد بجهت فرط ازدحام شود اولی آنست
که نیت علیحده بجهت وقوف مشعر کند باین طریق توقف میکنم بعد
مشعر الحرام در حج تمتع این وقت تا طلوع آفتاب از برای آنکه واجب است
تقرب بخدا و سنت است أرجعل الهی بصلوٰة فرستادن و دعا
کردن استقبال نماید و از جمله دعاها این دعا بخواند اللهم
رب المشعر الحرام فك رقبتي من النار و اوسع علي من رزقك
الحلال و ادفع عني شر فسقة الجن و الانس اللهم انت
خير مطلوب اليه و خير مدعو و خير مسؤل و اكمل واهب
جائزة و اجعل جائزتي في موطني هذا ان تقيلني عثرتي
و تقبل معذرتي و تقيل موزرتي و ان تجاوز عن خطيئتي
ثم اجعل التقوى من الدنيا و چون آفتاب برآید بجانب منی
رود و جایز است زنان را و شخصی را که ضعیف باشد که قبل
از طلوع جایز از مشعر بجانب منی رود **فصل** در رفتن بجانب
منی از مشعر الحرام در بیان اعمال ثلاثه مناسک منی که روز
عید قربان در حج واجب است که بعمل آید چون از مشعر الحرام متوجه
منی شود و در راه بموضعی رسد که آنرا وادی محسر گویند و سنت است

که در آن موضع واقع صد گام تند تر رود و باید دعا بخواند اللهم
سلم تعهدي و تقبل توبتي و اجب مغفرتي و اغفر ذنبي في
من ترکت بعدي و چون بمنا رسد واجب است که افعال
ثلاثه مناسک منا را در روز عید بترتیب بجا آورد **فصل**
اول در رمی جمره عقبه است یعنی زدن میلی که از جمره عقبه
کویند هفت سنگریزه و در رمی جمره عقبه هشت مستحب است
اول نیت کردن باین طریق این میل را میزنم بهفت سنگریزه
در رمی اسلام ج تمتع از برای آنکه واجب است تقرب بخدا دوم
نیت را مقارن شروع در رمی کردن **سوم** استدامه حکمی
یعنی بر حکم نیت بودن تا آخر رمی **چهارم** بهفت سنگریزه
یکایک انداختن پس اگر هر هفت بیکبار بیندازد یکی از آنها
در حساب است و باقی محسوب نیست **پنجم** هر یک از هفت سنگریزه
را بآن میل رسانیدن **ششم** مجموع هفت سنگریزه را از زدن
حرم رسیدن **هفتم** آنکه همه آن سنگریزه یکی باشد یعنی همه با
از انها جزء نباشد **هشتم** آنکه رمی بعد از طلوع آفتاب روز
عید باشد اما میزده است در رمی جمره عقبه **اول**

نکه قربانی گوسفند باشد یا بز نر یا کاو یا شتر و اگر غیر اینها را مثل
اسب یا امثو قربانی کند ان قربانی صحیح نیست ۲ انکه قربانی گوسفند
باشد کمتر از هفت ماهه نباشد و اگر بز نر یا کاو و یا شتر یک سال تمام
کرده باشد و در سال دوم داخل شده باشد ۳ انکه بیمار نباشد
و کری نداشته باشد و لاغر و لنگ و خصی و گوش بریده نباشد
و شاخ اندرونی او شکسته نباشد ۴ انکه کل ان از یک شخص
بس جایز نیست که شخصی دیگر در قربانی شریک باشد ۵ انکه در
وقت کشتن قربانی نیت چنین کند این قربانی را میکنم در حج اسلام
و حج تمتع از برای انکه واجب است تقرب بخدا ۶ انکه نیت را مقارن
اول ذبح سازد اگر قربانی غیر شتر باشد و مقارن اول نحر اگر
و اگر قربانی شتر باشد و نحر آنست که کاردی یا حربه در گرگ
گردن بزند و سینه شتر و اجب است بزند ۷ استدامت
حکمی نیت تا فراغ از ذبح یا نحر ۸ انکه خود مباشر کشتن قربانی کرده
و یا شخصی را نایب سازد و نیت چنین کند که این قربانی را میکنم
بنیابت فلانی در حج اسلام و حج تمتع برای انکه واجب است تقرب
بخدا و اولی است که هر دو نیت کند ۹ انکه قربانی کردن در روز

عید واقع شود و اگر متمتع باشد در قربانی ایام ماه ذی الحجه
جایز است ۱۰ انکه بعضی از را تصدق کند و بعضی را خود بخورد و بعضی
را هدیه کند اما ان شش امر که در قربانی کردن سنت است اول
انکه اگر قربانی گوسفند یا بز نر باشد نر باشد و اگر شتر یا کاو و باشد
ماده باشد ۲ انکه نزد بر ایمان باشد نه انکه در نزد بر ایمان باشد
باشد ۳ انکه او را در عرفات حاضر کرده باشند ۴ انکه قربانی
شتر با شد دست چپ او را ما بین زانوها و پاشنه به بندند
۵ انکه اگر شخصی را در کشتن قربان نایب خود سازد و دست خود
در وقت کشتن بر دست او بگذارد ۶ انکه در وقتی که خواهد که
قربانی کند بگوید وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی
ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک
امرت وانا اول المسلمین اللهم منک ولک بسم الله والله
اکبر اللهم تقبل منی ومقارن ان بکشتن مشغول شود فضل
تیم از اتصال فلانه مناسک منی که روز عید بفضل اوردن در منا ثابت
است مگر بعد از قربانی کردن از موی خود چیزی از اله کند خواه بتراشد

وخواه بغیران و زنرا شیدن سر جایز نیست و در ازاله کردن
موی سه امر واجب است و هفت امر سنت اما سه امر واجب ۱ نیت چنین
کند که از برای خدا ۲ مقارن موازاله کردن ۳
استدامت حکمی تا هفت امر سنت ۱ آنکه در وقت موازاله
کردن رو بقبله کند ۲ آنکه در آن وقت بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة ۳ آنکه در ابتدا
سر شروع از جانب راست کند ۴ آنکه کل سر را بتراشد ۵ آنکه
کسر بسر موی نداشته باشی را بر سر گذارد ۶ آنکه موی را در منی دفن
کند ۷ آنکه بعد از موازاله کردن ناخن بچیند و سبیل بگیرد
بعد از فارغ شدن از اعمال ثلاثه مناسک منا حلال میشود
و در او جمیع آنچه با احرام شده بود مکروه میشود و بوی خوش حلال
چهارم در بیان باقی اعمال حج چون مناسک منی را بجای
آورد واجب بمکه مراجعت نمودن بجهت بجا آوردن
پنج امر از ان طواف حج است و در رکعت ان و سعی ما بین صفا
و مروه و طواف نسا و در رکعت ان و چون سه امر اول را بفعل

آورد موی خوش او حلال میشود اما ان وقت حلال میشود که طواف
نسا را باورده رکعت ان بجا آورد واجبست که این پنج امر بترتیبی که مذکور
شد بفعل اید و جمیع آنچه در طواف عمره و سعی ان مذکور شد از
امور واجبی و سنی در این طواف و سعی هم بجاست و قوف شان
در نیت است پس در طواف حج نیت چنین کند که طواف حج
اسلام حج تمتع میکنم از برای انکه واجبست تقرب بخدا و در
طواف نسا چنین نیت کند که طواف نسا میکنم در حج اسلام
حج تمتع از برای انکه واجبست تقرب بخدا و نیت نماز این
در طواف و نیت سعی ما بین صفا و مروه بر این قیاس و چون
این پنج امر فارغ شود واجبست که بمنا مراجعت نماید بجهت
چهار امر ۱ در منا بودن سه شب ایام تشریق یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ذی حجاست و جایز است شب سیزدهم
در اصل عمره حج تمتع باشد و مباشرت بزن نکرده انکه شب سیم
در منا نماند و انکه بعد از وقت ظهر دوازدهم از منی بیرون
رود مگر انکه در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در این
صورت بودن ان شب در منی واجب است و بیرون رفتن جایز

و در هر یك از سه تا صباح ماندن در منی لازم نیست بلکه از نصف شب توقف نماید که نصف شب بگذرد و بعد از آن بیرون میتواند رفت و جایز است بجای ماندن امشب در منی ماندن امشب در مکه بشرط آنکه تا صبح بعبادت مشغول باشد ۲ رمی کردن جمره اولی در هر یك از روزهای تشریق بهفت سنگریزه ۳ رمی جمره وسطی از آن سه روز بهمان طریق و ترتیب این ترتیب رامی داشتن در وقت رمی را از طلوع افتاب تا وقت شام و اگر شخص عذری باشد جایز است که شب رمی کند بدانکه آداب سنت این رمی بطریقی است که قبل ازین مذکور شد و فرقی نیست الا در سه امر اول آنکه هر یك از جمره اولی و جمره وسطی را در وقت برود است کند دوم آنکه بعد از رمی هر یك ازین دو جمره اندکی نزدیك تر ان ایستد و بحمد و صلوة و دعا اشتغال نماید اما بعد از رمی جمره عقبه ایستادن نزدیك سنت نیست و بدانکه این رمی اخر افعال واجبه حج است و جایز است که از منی بوطن خود و بهر بلد که خواهد مراجعت نماید بجهت وداع خانه کعبه سنت است پس چون خواهد که بمکه معاودت کند سنت است که در مسجد خیف

نماز بگذارد و در رکعت نماز بگذارد در هر رکعت بیك سلام و بعد از ان متوجه مکه شود و داب دخول مکه و مسجد الحرام از غسل و غیران بطریقی است که قبل ازین گفته شد و بدانکه داخل شدن در خانه کعبه سنت است و واجب نیست و اداب ان نه امر است ۱ غسل کردن ۲ انکه ملتفت در اداب وقت دخول بکند ۳ انکه کمال خضوع و خشوع در وقت داخل شدن بجا اورد ۴ انکه چون داخل شود بگوید

اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ اٰمِنًا فَاٰمِنِّي مِنْ عَذَابِكَ عَذَابَ النَّارِ

۵ انکه بر سنگ سرخ که مابین دو ستون خانه کعبه است و در کعبت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره جحد بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه از ایات قران بعد از ایات سوره جحد بخواند و ان بضاعه چهار ایه است ۶ انکه در هر گوشی از چهار گوش خانه در رکعت بگذارد و بعد از ان این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ مَنْ تَهَيَّأَ وَتَعَبَّأَ وَاَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوِفَادَةٍ اِلٰى مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رِفْدِهِ وَجَائِزَتِهِ وَنَوَافِلِهِ وَفَوَاضِلِهِ فَلْيَكُنْ تَهَيُّئِي وَتَعَبِّئِي وَاِعْدَادِي وَاسْتِعْدَادِي رَجَاءَ عَفْوِكَ وَنَوَافِلِكَ وَجَوَائِزِكَ فَلَا خَيَّبَ الْيَوْمَ رَجَائِي بِاَمَنْ لَا خَيَّبَ سَائِلَهُ وَلَا نَقَّصَ نَائِلَهُ فَاِنَّكَ

وَاَنْتَ الْيَوْمَ بِعَمَلِ صَالِحٍ قَدَّمْتُهُ وَلَا شَفَاعَةَ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ لَكِنْ
اَتَيْتُكَ مُقِرًّا بِالذُّنُوبِ وَالْاِسَاءَةِ عَلَى نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي الْمَغْفِرَةَ
لِي عَبْدٌ فَاسْأَلُكَ يَا مَنْ هُوَ كَذَلِكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَاَنْ تُعْطِيَنِي مَسْئَلَتِي وَتُقَلِّبَنِي مُنْقَلَبِي عَزِيزًا وَتُقَلِّبَنِي بِرَغْبَتِي وَلَا تَرُدَّنِي
مَحْرُومًا وَلَا مَحْجُوبًا وَلَا خَائِبًا يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ اَنْتَ
لِلْعَظِيمِ اَسْئَلُكَ يَا عَظِيمُ تَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ

هشتم انکه در رکوع خانه سر بزمین نهد و این دعا بخواند و بگوید

غَضَبُكَ الْاِهْلَاكَ وَلَا يُنْجِينِي مِنْكَ اِلَّا التَّضَرُّعُ اِلَيْكَ فَصُبَّ
يَا اِلٰهِي مِنْ لَدُنْكَ فَرَجًا لِقُدْرَتِكَ الَّتِي بِهَا تُحْيِي الْمَوْتَى وَبِهَا تُنْشِرُ الْاَمْوَاتَ
وَبِهَا اَسْتَرَتِ الْبَلَاءَ وَلَا تُهْلِكْنِي يَا اِلٰهِي غَمًّا حَتَّى تَسْتَجِيبَ لِي
وَتُصَرِّحَ لِي اِجَابَةَ دُعَائِي اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ الْمَعَافِيَةَ اِلَى اَنْتَهِي
اَجَلِي لَا اَنْتَ بِي عَدِيٌّ وَلَا تُمَكِّنُ مِنِّي مَنْ يَشْفِي مِنِّي الَّذِي
يَرْتَجِي عَنْ تَضَعُّفِي وَمِنْ ذَا الَّذِي يَسْتَطِيعُ اَنْ يَدْفَعَنِي وَاَنْ
اَهْلِكَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَتَعَرَّضُ لَكَ فِي عَبْدِكَ اَوْ يَسْئَلُكَ
مَنْ تَرَكْتَ وَتَدَعُ يَا اِلٰهِي لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ وَلَا فِي نَقِمَتِكَ
عَجَلَةٌ وَاَنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ وَاِنَّمَا يَحْتَاجُ اِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ

وَتَعَالَيْتَ يَا اِلٰهِي عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا فَلَا تَجْعَلْنِي لِبَلَاءٍ عَرَضًا
وَلَا لِنَقِمَتِكَ نَكَالًا وَلَا تَجْعَلْنِي لِلْبَلَاءِ نَصْبًا وَاَنَا لِعَفْوِكَ عَنِّي وَلَا تَبْتَلِنِي
بِلَاءٍ عَلَى اِثْرِ بَلَاءٍ فَقَدْ تَرَى ضَعْفِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي وَتَضَرُّعِي
اِلَيْكَ وَخَشْيَتِي مِنَ النَّاسِ وَاَنِسْتُ بِكَ اَعُوذُ الْيَوْمَ فَاعِذْنِي وَاَسْتَجِيرُ
بِكَ فَاَجِرْنِي وَاَسْتَعِيذُ بِكَ عَلَى الْفُرَاةِ فَاَعِذْنِي فَاسْتَغْفِرُكَ
فَاغْفِرْ وَاَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ فَاكْفِنِي وَمَنْ بِكَ فَاوِنِي وَاَشْهَدُ
بِكَ فَاهْدِنِي وَاَسْتَرْحِمُكَ فَارْحَمْنِي وَاَسْتَغْفِرُكَ فَاَنْعِمْ عَلَيَّ
وَاَسْتَرْزِقُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ فَارْزُقْنِي وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ هشتم انکه در وقت بیرون آمدن از خانه کعبه جلو

در خانه ایستد و بگوید اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُمَّ لَا
مُحَمَّدٍ بَلَائِي وَلَا تَشْمِتْ بِي اَعْدَائِي فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْمَنِيعُ هشتم
انکه چون از خانه بیرون آید دو رکعت نماز بگذارد در برابر در
کعبه بحیثی که در خانه کعبه در جانب دست چپ او باشد

باب در بیان آداب وداع خانه کعبه و آن ده امر است انکه
صفت شود وداع را بجا آورد و چنین نیت کند که طواف وداع
خانه کعبه میکنم سنت تقرب بخدا انکه در هر شوطی استلام

حجر اسود و رکن یمانی و اکرد هر هر شوطی نواند در شوط اول
و دویم استلام نماید ۴۵ انکه بعد از خارج شدن الحرام مستحب
کند بطریقی که در طواف عمره مذکور شد ۴۶ انکه برود حجر اسود را
و شکم خود را بکعبه بچساند و دست چپ خود را بر حجر کذارد
و دست راست را از جانب در بخانه کعبه بچساند و بکوید
الحمد لله و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و اله اللهم صل
علی محمد عبدک و رسولک و امینک و حبیبک و خیرتک
من خلقک اللهم کما بلغ رسالاتک و جاهد فی سبیلک
و صدع امرک و اوفی بعهدک بینی و بین البیت اللهم اقلبنی
مقبلا مستجابا مغفورا بافضل ما یرجع به احد من وفدک من المغفرة
و البرکة و الرضوان و العافیة تما نسئلک ان اطلب فاسئلک
ان تعطینی الذی اعطیته و فضلا من عندک تزیدنی فی
علیه اللهم ان امنی فاغفر لی و ان احببتنی فاوفدنی
قابل اللهم لا تجعله اخر العهد من زیارات بیتک اللهم ان
عبدک و ابن عبدک و ابن امتک حملتنی علی دابتک و
سیرتنی فی بلادک حتی ادخلتنی حرمک و امنک و قد کان من

حسن ظنی بک ان تغفر لی ذنوبی فان رددتنی و عیشی رضا و قربتک الیک
زلفی و لا تباعدنی و ان کنت لم تغفر لی من الامر فاغفر لی قبل
ان تنأی من بیتک و ارعی فضلا ان الفرائض ان کنت بعد
و لا عن بیتک و لا مستبدل بک و لا امة اللهم احفظنی من
بین یدی و من خلفی و من یمینی و من شمالی حتی تبلغنی اهلی
فاذا بلغتنی اهلی فاکفنی مؤنة عیالک و عیالی فانک ولی
ذلک من خلقک و حتم ۴۴ انکه بعد از دعا خواندن بجانب
جاه رفتن ابد و قدری از اب ان بنوشد و بعد از ان متوجه
بیرون امدن از مسجد الحرام شود ۴۸ انکه در اثنای بیرون
رفتن بکوید انبون بانبون عابدون لربنا حامدون الی ربنا
راجعون الی الله راجعون انشاء الله ۴۹ انکه نرود در مسجد الحرام
بایستد و بکوید اللهم انی انقلب و علی لا الا الا الله
۵۰ انکه یکدرهم شرعی خرما بخرد و تصدق کند ۵۱ انکه تصدق

او هیئته این باشد که نوت و بکوید حج ابد سلام ۵۲ در بیان
احکام حج قران حج افراد قبل ازین مذکور شده که حج قران و حج افراد
بر شخص واجب میشود که اکه مقیم باشد یا انکه در وقت اداء ان مکان

ستدس شاتره نوبخ شرعی باشد واگر دو رفیق یکی از مکه
زیاده بر شاتره نوبخ باشد بقی که بر او واجب میشود هم تمتع
و افعال حج تمتع را بتفصیل مذکور ساختیم و افعال حج قران حج
افراد مثل افعال حج تمتع است لیکن عمره حج تمتع قبل از حج است
و طواف نساء ندارد و عمره حج قران و افراد بعد از حج است
و طواف نساء دارد و افعال این دو نوع بیکطریق است لیکن
در حج قران خیر است میان انکه نیت مقارن تلبیات
یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد و معنی تقلید
و اشعار مذکور خواهد شد و احرام هریک از حج قران
و حج افراد واجب است که از میقات باشد یا از مکن خود
هر کاه مکن مکه باشد و باقی افعال بطریق افعال حج تمتع است
پس چون احرام ببندد و متوجه عرفات شود و بعد از وقوف
عرفات متوجه مشعر الحرام شود و بعد از وقوف شعر بحی
و سعی عمرات و قربان و تقصیر بجا آورد و بمکه باز کرده و طواف
و رکعت از و سعی میان صفا و مروه و طواف نساء و رکعت
از بطریق که قبل از این مذکور شد بجا آورد و چون از این افعال

کیفیت احتیاط
در ان صورت
نقله

اوجه طواف
صدر در حج

فارغ شود عمره مفرده بجا آورده باین طریق که از یکی میقاتها
یا از نزدیکتر این مواضع محرم باحرام عمره مفرده به بندد و
طواف عمره و دو رکعت از و سعی میان صفا و مروه و تقصیر و طواف
نساء و دو رکعت از و سعی میان صفا و مروه بجا آورده و محرم
باشما و در رکعت از و سعی میان صفا و مروه بجا آورده و محرم
باشما را آنست که جانب راست کوهان شتر را که جهت
قربانی میبرد کرده و سخی قربانی کند و رخم زند و از جانب
چپ از خم آلوده کند و مراد از تقلید آنست که در گردن
قربانی که میبرد نعلینی یا چیزی که دران نعلین نماز کذارده
باشد بیاویزد و مراد از اشعار آنست که در وقت احرام
بستن شتر قربانی را بنیزه بکیرد و بجانب راست کوهان
او بزند و مراد از تقلید و اشعار مذکور خواهد شد و احرام هریک از حج قران
و حج افراد واجب است که از میقات باشد یا از مکن خود
هر کاه مکن مکه باشد و باقی افعال بطریق افعال حج تمتع است
پس چون احرام ببندد و متوجه عرفات شود و بعد از وقوف
عرفات متوجه مشعر الحرام شود و بعد از وقوف شعر بحی
و سعی عمرات و قربان و تقصیر بجا آورد و بمکه باز کرده و طواف
و رکعت از و سعی میان صفا و مروه و طواف نساء و رکعت
از بطریق که قبل از این مذکور شد بجا آورد و چون از این افعال

کیفیت احتیاط
در ان صورت
نقله

اوجه طواف
صدر در حج

مستقر میشود که شخصی با وجود استطاعت رفتن حج را تاخیر
کند تا انقدر مدت بگذرد که گمان نیابد او را زدن داشته
پس اگر بعد از استطاعت و قبل از گذشتن مدت مذکوره
فوت شود حج ساقط است و نایب گرفتن لازم نیست و اجره
حج مقدم است بر میراث و حکم سایر فروض دارد پس هرگاه
میت مشغول الذمه باشد حج و فرض نگذاشته باشد واجب است
که اجره المثل حج و فرض را از متروکات و نفیسه او بردارند
و اغیر بعد از مانده بوارث میرسد و اگر چیزی نماند از متروکات
او چیزی بوارث نمیرسد و همچنین اگر مقدار متروکات او
مساوی با اجره المثل باشد کل متروکات او را باجره حج باید داد
و زاید از متروکات او بحر و ثلث و هرگاه شخصی حج نماز
و غیر اجوف بنیابت میت حج یا اوره در این صورت حج
از ذمه میت ساقط میشود و لازم نیست که نایب چیز از ترکه
و همچنین اگر شخصی متبرع از مال خود شخصی را باجاره بگیرد
که بنیابت میت حج کند و بداند میان همین خلاف است و آن
که نایب میت از کجا متوجه حج شود بعضی بر انند که از بلدی که

شده واجب است که متوجه شود و بعضی بر انند که متوجه از میقات
کافیست و بعضی بر انند که اگر متبرع کافیست و فاکر از محل
فوت متوجه شود و اگر مال و فا نکند از میقات و این قول اصح
نزد یکتر است و ظاهر از قول دوم باین قول باز میگردد و اگر حج
در ذمت شخصی مستقر شده باشد اما بواسطه مانعی که بعد
از استقرار بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند حج
رفتن واجب است اگر شخصی اجاره کرد که بنیابت او حج نماید
مگر آنکه امید آن نداشته باشد که مانع برطرف شود و اگر
صبر از آنکه نایب بنیابت او حج کرده باشد مانع برطرف شود و او قادر است
که خود حج کند حج که نایب او کرده کافی نیست اما اگر بعد از آنکه
حج گذاردن بر او واجب شده باشد و قبل از آنکه در ذمت
او مستقر شود او را مانعی از حج رفتن پیش آید در این صورت
در وجوب نایب گرفتن میان مجتهدین خلافست و بعضی
بر انند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استقرار مانعی بهم رسد
و بعضی بر انند که از این شخص ساقط است مادامکه مانع باقی
باشد و نایب گرفتن واجب نیست خواه امید برطرف شدن

مانع داشته باشد وخواه نداشته باشد واقرب قول اول است

فصل دوم در بیان شرطی چند که در منیابت حج معتبر است

وان شش امر است اول انکه نایب بالغ باشد وبعضی از مجتهدین

نیابت غیر بالغ را جایز داشته اند بشرط انکه تمیز داشته

باشد وبر سخن او اعتماد باشد دوم انکه عادل باشد بشرط آنکه

تعذر عادل را نایبی نیابند اما اگر غیر عادل را نایب کرده

باشد وداند که حج را بفعل آورده در این صورت حج او کافیست

واحتیاج بنیابت عادل کردن نیست وبعضی از مجتهدین بر انند

که هرگاه ظن غالب باشد که نایب افعال حج را بجای آورده آن

کردانیدن او جایز است سوم انکه در وقت نایب حج واجب نباشد

چهارم انکه افعال حج بالتمام داند یا شخصی عادل با او باشد که در نیت

یا افعال مرتکب خلل نشود یا او را تعلیم کرده پنجم انکه در نیت قصد کند

که این عمل را بنیابت فلانی بجای آورد ششم انکه آن شخص

که نایب بنیابت او حج میکذارد شیعه اثنی عشری باشد پس

نایب مخالف مذهب شدن جایز نیست مگر انکه بدین نایب باجیر بگوید

او باشد که در این صورت نیابت کردن او جایز است یا وجود

انکه

انکه مخالف مذهب باشد که در این دو صورت نیابت کردن

او جایز است وبعضی از مجتهدین این دو صورت را نیز جایز ندانسته

وجایز است کردن نایب مرد شود برعکس بهمین جایز است

که غلام یا کنیز که عادل باشد بخدمت آقای خود نایب شود

واگر نایب در اثنای راه فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام

ودر اثنای شدن حرم واقع شود نایب دیگر باید گرفت که از جایی

که او فوت شده در اثنای حج شود ودر ثانی او را از جایی که

موازی مسافتی که قطع کرده میرسد پس نفقه بورثه صاحب

مال میرسد واگر فوت او بعد از احرام ودر اثنای شدن حرم باشد

از برای افعال حج چیزی بجا نیاورده باشد انچه بفعل آورده

کافیست واحتیاج نایب گرفتن نیست اما میانه مجتهدین

رضوان الله تعالی اجمعین خلافست بعضی بر انند که در این

وقت که کل مبلغ کرایه جاریست بوارث او دهند تمام شد

حج باب از کتاب جامع عباسی از مصنفات شیخ المجتهدین

شیخ بهاء الدین العاملی رحمه الله علیه تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب

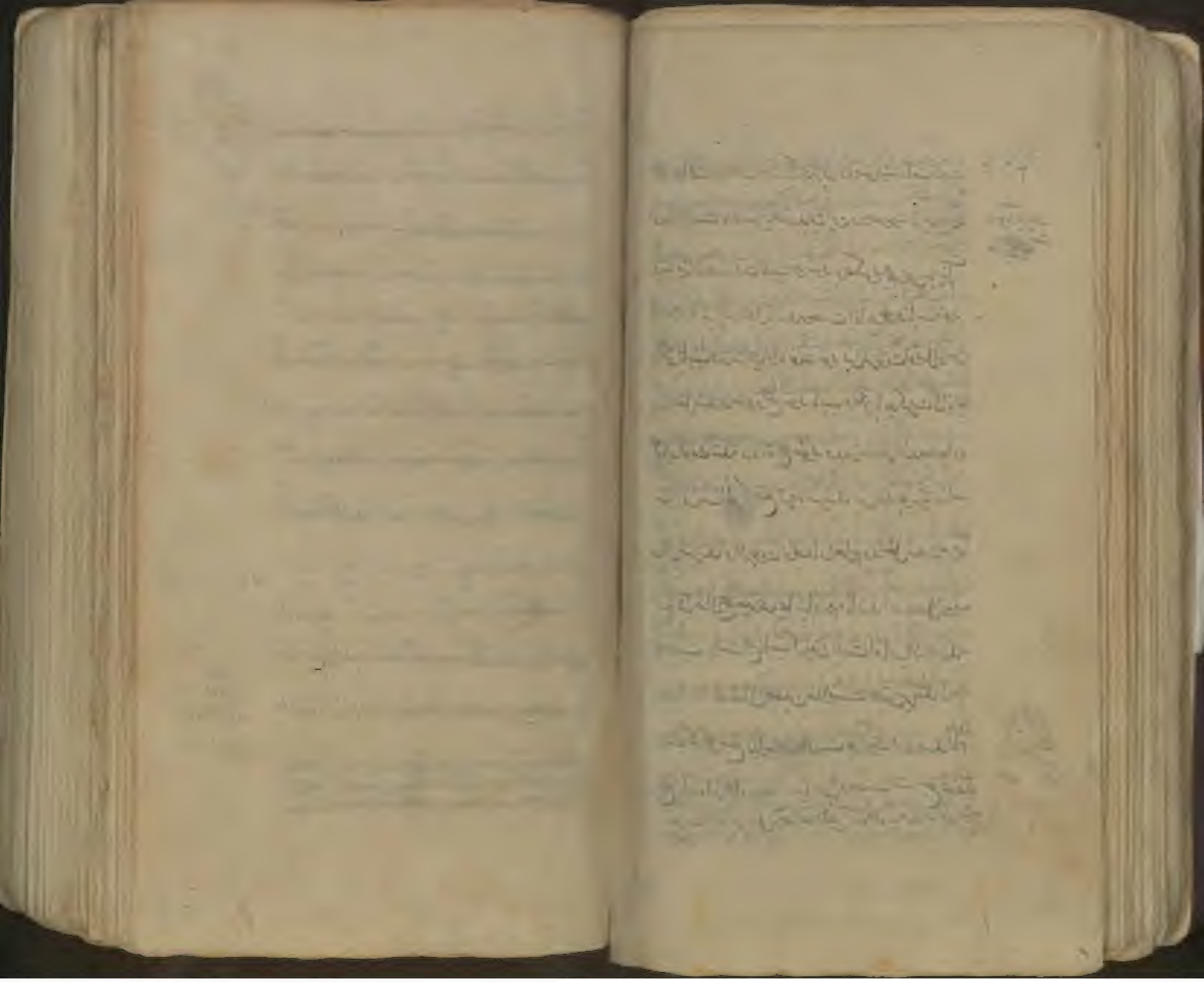

باب ششم از کتاب جامع عباسی در وقف کردن و شرط نمودن در وقف

و آنچه بعد از آن کردنی است و بیان آنچه از آن کردنی نیست و در آن چهار آرم مطلب است

مطلب اول در بیان آنکه وقف چه نوع از آن صحیح است و آن در آن سه فصل است

فصل اول در بیان آنکه شرط صحت وقف آنست که واقف اهلیت تبرع داشته باشد پس وقف نابالغ

و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست و کسی که گاه دیوانه باشد و گاه

نه در وقت غیر دیوانگی وقف او صحیح است و در وقف طفل که ده سال آنه باشد با

اجازه پدر خلاف و کوچ است از آنجا که گفته اند که وقف او صحیح

نیست شاید از بعد بالغ که واقع شده باشد معتبر کرده اند تا بعد از بلوغ چه وقف

نابالغ مرتفع باشد یا نباشد و وقف مست در بیهوشی و وقف خراب که حاکم شرع

از انها آنرا منع کرده باشد صحیح نیست و وقف عام صحیح نیست و وقف

بر بت و وقف غلام کسی که در خواب باشد و بیهوش باشد صحیح نیست و کو

بداند که وقف کردن و نیفتد و آنچه وقف نابد که وقف بر بت طاع شلا بت

اند و وقف بر مجهول نیست خلافست بیانه مجتهد بنگه ابا قربت در وقف شرط

بیانه قربت آنست که شرط بر بت بود و وقف کافر صحیح نیست سیم یکی واقف

چیز بر ملک دیگری را وقف کند که او بیانه یا کسی را بیانه بعد از وقف صحیح نیست

چهارم آنکه وقف را بچیزی معلق نکند که بیانه نداند بعد از وقف صحیح نیست

تقسیم اراضی صحیح مزارع باوضاع خاصه است صدر اعظم

بطلان اگر آن قید در بطون دیگر شود شرط نیست هر گاه آن وقف دیگر باشد که
کما آن باشد در وقف اول یا صرفه و منطقه کما آنست شرط نیست شود اما در وقف
وقف آنچه در اینصورت ممکن نیست و همچنین شرط نیست در اگر در وقف حاصل
صلحیه باشد چون وقف در مساجد و مانند آنها در بعضی از این صورتها شرط است
انکه در بعضی صورتها بقبول حاکم شرع یا دادن حق معلوم نیست شرط وقف
بشرط صحت وقف نیست و اگر در وقف کنند معلوم سازند و شرط صحت وقف آنست
باشد موضوع آنست مثل انکه گوید که این آقف کردم اگر در روز جمعه باشد صحیح
دوم وقف صحیح نیست و اگر مثلا در مدت سال آن را وقف خواهد بود بلکه
از آنجا که بندد بانقضای آن مدت باطل میشود و همچنین شرط کرده که
هر وقت خواهد رجوع کند و وقف کند و کسی که منتفع باشد مثلا
بعد از آنکه او بمیرد یا آنکه خلاف شرعی کرده اند که دلیل بر واقف میشود در
حال حیات او و منتقل بوارث او میشود بعد از وفات او و همچنین گفته اند که
در ابواب آتی معرف بیاید گوید و اینچنین قول اصح است و اگر منقطع شود در اول و
وقف معلوم و انگاه وجود او فوت باشد که باطل شد و اگر در وسط منقطع شود
چنانچه ظاهر انگاه بعلامی محسوس انگاه بر وقف آن مدت دوام حاصل شد بلی همچنین
طرف باشد بطلان در وسط عود نمی آرد بواقف و آنان او و همچنین طرف
باشند

باشد منزل او قوف باو آنست هشتم قبض و قبول علیه در بطن اول از وقف
سابق چه در بطن دیگر قبض شرط نیست در قبض و قبول نظر بامر حاکم شرع نیست
کما آنست در بیع بنا بر این شرط اگر واقف پیش از قبض بمیرد وقف باطل
در قبض موجود شرط نیست و هر گاه قبض کنند هیچ سنی در قبض از
واقف شرط نیست و هر گاه واقف بعد از آنچه بوقف اقرار کرده باشد در مدت
حیات قبض شرط نیست بلکه قبض از آنست نهم آنکه از وقف خود
بیرون نباشد بر گونه خود وقف کند هیچ و اگر بوجه خود وقف کند بعد از آن بر
قرار نیست مجتهد بنا در قول اصح آنست که باطل است و اگر وقف بخود
مراد است و احتمال آنست یکی آنکه وقف هیچ سنی در وقف باطل است
تا تمام باطل و اگر شرط کند که وقف خود را از وقف بدل دهد یا بیعه یا آنکه
وقف هیچ باشد و وقف باطل است تمام باطل باشد و اگر شرط کند که
قرضها بر خود از آن وقف یا نفقه او در مدت حیات از وقف باشد باطل است
و اگر شرط کند که نفقه اهل و عیال از وقف باشد هیچ سنی نیست اگر حضرت

شود بسبب وقف در بعضی از آنچه هست وقف صحیح نیست و وقف صحیح چه خواهد
انما کی آید زیرا که امر انسان باقی نمیماند و طلاقت نمیماند که وقف
در آنهم دوام جایز است بلکه اجماع کرده اند که وقف انما جایز است و این آن است که
جایز است زیرا که وقتی از انها میتوان کرد که وقف دوام داشته باشد که از املاک
شود بسبب اگر مثلا آب باغی یا ملکی را وقف کنند صحیح نیست چون دانیم که بیان
معرف کنند بسبب اگر بیان معرف نکنند صحیح نیست و اگر موقوف علیه موجود باشد
در ابتدا که وقف بسبب اگر معدوم وقف کنند صحیح نیست اگرچه امید باشد که
اگر موجود در وقف کنند بعد از آن موجود آید صحیح است اما اگر بر معدوم وقف کنند
بعد از آن در موجود یا آنچه هست در وجود باشد وقف باطل است زیرا که
صحیح نیست در آنچه این است که باطل است بجهت آنکه موقوف علیه
را صحیح باشد مالک شدن چنانچه بسبب وقف بر ملک جنس در آب دهنده
اگرچه ممکن است مشروط باشد صحیح نیست زیرا که آن وقف اما اگر وقف
بر منافع دهد در جهاتی که صحیح است زیرا که فی الجمله رایج میماند
بشرط آنکه موقوف علیه متحد باشد بسبب اگر بر کسی از اندک تخت وقف
کنند یا بر کسی از اندک صحیح وقف کنند صحیح نیست مثلا اگر بر منافع
جایز باشد بسبب گوسفند که گوسفند که اگر بر منافع اطراف بسبب وقف کنند باطل است زیرا

اگر ما

مطلق معلوم
نیست صحیح
تمام نظم

حکم متعلقان
وقف بطلان
در یکی مانع
از استحقاق
نیست جهت

شرط
صحیح
صحیح وقف مانع شرعا
نه متشرعه بشه بر وقف
بر نوشتن تو رتبه
و انجوی خوان باطل است
در وقف بر منافع هیچ
ما وقف نکاه بلاحظه
لکل کیه جز اجود بهمال
ان ما غیر از صحت ندارد
در اهدام صحت مرتفع الغا

اگر ما آن وقف کنند چنین و آن وقف شرعی نیست و اجماع دلیل بر آن است که ما توانیم
الله آنها منوع است باید وقف بر منافع باشد تا وقف جایز است بلکه صحیح است
از جمله دیگر در نظام اسکار کرده اند که ابا از جهت وقف جایز نیست بجهت
خانه ابا آب جایز نیست جواب این است اسکار چنین گفته اند که وقف بر آنچه
خانه بعینه متحد است بخلاف جهت وقف باین چیزیست که ابا آن مخلوق الله اند
جایز است و احتمال آن دارد که از آن منفعت آن است ما آن موجود باشد اما موقوف
گوسفند و ابا آب جایز نیست و معنی از انجمله بر وقف گوسفند آنست بر سقا از ابا آن
که بالفعل آن گوسفند و بر کاه آن شتر آن طعف متحقق شود موقوف علیه مالک شود ما
نوی را که بعد از وقف گوسفند حامل شود در حالت وقف گوسفند موجود باشد
موقوف بر گوسفند خلاف آنست بر آنچه متحد است که اگر وقف مشروط باشد بر شرطی
در آنچه منافع معرف باشد که موجود باشد جایز است مثلا وقف گوسفند که منافع
شود با آنکه آن گوسفند موقوف علیهم و منافع وقف واقع شود که جز جز آب شدن
وقف شود بر آنچه متحد است خلاف آنست بر آنچه گوسفند که جایز است
بر آنچه متحد است خلاف آنست بر آنچه گوسفند که جایز است
بر آنچه متحد است خلاف آنست بر آنچه گوسفند که جایز است

در این جواب نظر است
صحیح بلکه وقف و آنکه
وقف بر نسل آینده کان
و وقف منافع الغرق در عنوان
کشت هم از حقیقی و در منافع
نخواهد نباید باشد و
معنی اگر بعضی کلمه از کتب
وقف بر این نیز نیست
جواب این را تا هم توان
کشت بلکه اول وقف بر
معاونت زیاد و وقف منافع
الغرق مقصود و وقف
معاونت این نیست نه
موقوف شد انتفاع الی الابد
وقف بر جهت بر دوام
جهت مقصود و واقف
نیست صحیح را اعظم

اول آنچه آن چون نصدقات میتواند دانچه بدان مانند دوم فضیلت سیم

انبا آنف باشد مالش چه بدو نسبت مالک صحیح نیست چه آدم خیانت

حرام است نصدقات و آنچی چون که آن واجب از خیر نیوهاشم پس انچه در

بحث ذکوة مذکور شد اما از نبی هاشم و نبی هاشم و غلامی که نبی هاشم

ازاد کرده باشد جایز است که از نصدقات و آنچی بکود و جایز است نبی هاشم

که نصدقات مستی بکود و آنچی نبی هاشم جایز است هرگاه آن نصدقات

ابنا آن نکند بعد از آنکه مالک شد جایز است نصدقات بجهود و گبر یا آنکه با شد

پس هرگاه آن نصدقات و آنچی داده شود جایز نیست رجوع در آن و نصدقات

مستی نزدیکتر کم دارد خواه نزدیکتر باشد و خواه آنچی بعنوان نصدقات

داده اند که رجوع میرسد هرگاه آنچی باشد داخل خواه ادا است

در میان مکی عمرت یعنی تخلی بدیگر کوید که در بیت خانه ساکن باشد

تا آنکه بانی در آن سه چیز شرط است اما آنچه آن چون اسکناف و اعرد

دانچه بانبنا آن آدم شرط نیست فضیلت هرگاه ساکن کوید آن بدو مستقل

بعد خود یا عمر ساکن یا مدة معین یا آن زمان میشود بعد انقضای هر کدام

که شرط کرده باشد مالک نیست کوکید که مراست که در بیت خانه ساکن

می تواند عین هرگاه ساکن بود منتظر مالک میشود در صورت که

بمرد

بمرد نفقه مالک داخل میشود که ساکن دیگر نمیتواند کرد و اگر کوید که در بیت خانه

ساکن باشد تا وقت من بیست هرگاه بمرد ساکن بیرون میرود

اما اگر ساکن پیش از مالک بمرد خبر رسد که ورثه ساکن را در بیت خانه

خویش بیرون کنند اگر شرط نکرده باشد هرگاه مالک خواهد ساکن را

میتواند بیرون کرد و همچنین اگر شرط کرده باشد که تا وقتی که ساکن در بیت آن

باشد مالک نمیتواند ساکن را بیرون کرد آن شرط باطل است و ساکن

دارث او میشود ساکن را بیرون کردن نیست هرگاه ساکن مطلق

دارث شود ساکن خود داخل نمیشود آن ساکن بیرون کرده شود اگر شرط کرده باشد

بکرد آنچه ابنا آن است هرگاه آدم خورد آن آب خورد آنچه ابنا

باکوید که تا آدم خدمت خانه کعبه یا مسجد الحرام کند ساکن است تا آنکه تمام

واجب نکرده باشد و اگر کوید خدمت تخلی کند و انتخب را نکند

بیرون خود شستقل میشود دوم در بیان آنچه فضیلت دانند بدان که فرض

دانند و آن عبارت است از آنچه از حضرت رسالت منقول است که حضرت فرمود

که شب که مرا بمعراج بردند بدر بهشت دیدم که نوشته بود که صدقه دادن

ده مثل است بر قرض دادن هر ده مثل آن دانند در بعضی روایات

دارد شانزده مثل است زیرا که صدقه دادن دست توانگر دارد و قرض دادن

از آن جهت فضیلت دارد که صدقه دهنده از قرض دهنده بی نیاز است

ودیعه فرا آنند سه چیز لازمست اول آنکه بجوید آنرا بعد از آنکه مالک آنرا طلب نماید
استرداد بدو بعد از آنکه بتواند بی عوض و آنچه بآن ماند دوم آنکه بجوید آنرا بعد از آنکه
بی آنکه بتواند بی عوض و مضرت کلی حاکم او را قطع کرده باشد از مالک آنرا و طلق که
باو دهد سال آنرا نگاه باشد و مضرت نرساند بدو آنرا چنانچه سنت در نگاه داشتن
مال خود آنچه مذکور شد در قرض دادن آنچه مثل داشته باشد چنانچه سنت اما
آنچه مثل ندارد نگاه باشد در قوه و در وقت قرض دادن مضرت نرساند بدو در قرض
قرض دهنده نفس او آنرا بالتمام طلبید و گرو مقترض داده باشد مضمون
دوم در امور دینی که بقرض دادن مضرت بدان نگاه بقرض دادن سنت بخلاف امور
منافع سنت بخلاف امور آخرت مضمون امر حرام و چیزهای آمیخته و مکروه
اما بخلاف امور واجب اول آنکه در دادن عمل بآنچه کرده است دوم آنکه هرگاه قرض
کننده بآنچه کرده باو مثل آنرا بدهد گرچه در قرض دهنده واجب نیست اگرچه در
وقت قرض آنرا بهم رسیده باشد و گرو مثل آنرا نزد قرض دهنده باشد بهتر است او را آنرا
بدهد که گرفته است و گرو مثل داشته باشد بهتر است او را آنرا بدهد که گرفته
است قرض دهنده بهتر است که قرض بگیرد بی عوض و گرو و ضامن و شاهد گرفتن
در قرض دادن مضرت نرساند بدو بعد از آنکه بتواند باز آنرا بدهد هرگاه قرض
گیرنده بی عسرت باشد و قرض دهنده را بی قرض نگذارد که سال بر آن گذرد

والله اعلم مسکه دار باشد و نیاب رسیده باشد که زیاد واجب نیست بی
آنکه مضرتی کند در دادن مال آنرا بقرض دهنده اما آن صفت امر حرام
او شرط نیست آنرا که در قرض دادن صفت خواه چنین باشد که زیاده در
قیمت آن در حرام باشد مثل آنکه قرض دهنده در وقت قرض دادن مضرت نرساند
در آید با بخشیدن آن نباشد بدان شرط که خانه خود را باجاره باو کند
از اجرت واقعی بصد بانزده از اجرتی واقعی یا آنکه هدیه بیاورد بآنچه
کند چنانچه سنت اما اگر زیادتی بدهد شرط چنانچه سنت در بعضی اصحاب
چنانچه سنت که عوض در آنچه قرض میدهد بدهد یا در آنکه دهنده در آنچه یابد
بدهد و گر شرط کنند که عوض در ست نکنند بدهد یا نقصان بدهد
شرط الغو است و گر شرط کردند یا اضافه کنند چنانچه در قرض دادن یا آنکه در شهر
دیگر دهند چنانچه سنت و گر شرط کردند یا آنی چنانچه در قرض دادن سنت
دوم قرض دادن آنچه بکیل و وزن در آید بدانکه بکنند چنانچه امر است کردن
قرض گیرنده در وقت بلکه باید که کفایت بکند چنانچه امر طلب قرض کننده
مال خود را اگر چه که غائب و در آنجا باشد بلکه باید که باو مال آنرا بفرستد
کفایت بکند چنانچه امر است در آنکه که مال حرام کسیه مشغله باشد مگر آنکه در
حرام قرض داده باشد و مدیونه را بی قرض نگذارد که سال بر آن گذرد سوم قرض دادن

کسوکه فاقد بود آنست ان باشد هفتم فاذکرون فرمود آنه دوازده فرد
چهارم آنکه سنت اول فرمود آنه دوم فاهر سه آن فرمود که بنده
مالک آنچه بملکی خود در آورد فرمود هنده سیم فاذکرون بترکی که کوته باشد
چهارم آنکه اگر هدیه از فرستنده بیاورد بفرستنده خود صاحب کند اما آنست
چهارم آنست که مکروه سنت اول مال آزاد فرمود آنست و فرمود که هنه مال آزاد
بیفزاید اما بفرمود آنرا مکروه نیست چه احادیث دارد سنده که حضرت رسالت
پناه صلعم امر بافزودن فرمود امام حسن و امام حسین علیهما السلام آزاد
خانه فرستادند دوم فرمود زیادت کردن هر یک از فرستنده و فرستنده
گوینده بداند که بلفظ بگوید سیم فرمود امدن فرستنده در خانه فرستنده
گوینده چهارم نیامده از سه روز نه قبل از بودن و نه بعد از بودن یعنی از بجهند بیان
دلهای آنست که بیان شود بنده از آزاد کردن و در آن صواب
بیان سنت و در آداب آن هم بیان شده سنت که هر کسی بنده آزاد کند
خود چنانکه وی آزاد کرده هم خود یکی از آن کسان آزاد کند چنانکه
کویند باشد و اگر نه و اما آن از آنچه سنت اول در آداب چنانچه در بحث
کفاره خواهد آمد یا آنکه نه مکروه آزادی غلام را با آنکه در خانه خدمت
غلام اثابی او مشروط کنند که او را آزاد کنند دوم سنت سنت چون آزاد کردن

بنده مؤمنه که از خویشان او باشد که بغربت از آزاد باشند چون
و آزاد عم و خال آزاد چنین سنت سنت از آزاد کردن بنده که مؤمنه باشد
و صفت سالخوردگی او کرده باشد سیم مکروه سنت چون آزاد کردن
بنده که از کسب کردن عاجز باشد و همه عاجز باشد اما آن تعلق نکند چهارم
حرام سنت چون آزاد کردن بنده که از آزاد کردن صاحب چون آزاد کردن
دل از بنده منقطع دارد آنکه چه از آن بنده آزاد شود اول مباشرت دوم
سرایت سیم مالک شدن چهارم عوض فرمودن چهار آنرا وقف سنت
اول مباشرت دانست چهارم فرمود سنت اول از آزاد کردن بنده در آن صفت
چیز شرط سنت اول حنیفه چون انت حر یعنی تو آزاد کرده
بعوض از آزاد کردن دوم فرمود امانت کند بجهند بنده در بنده فرمود
این آنست که با بنده تعلق بنده آزاد دلیل میشود بعوض این دو لفظ آزاد
بهم نمیرسد الا کنایات آنها آزاد کرده باشد قصد آزاد کردن بکرانه
فاذن و کفه نباشد یا کنک باشد در صورت اشاره فرموده شد باشد

و قصد تمام مرام کفته این دو لفظ میشود دوم آنکه حنیفه از بلوغ
عاقل بجهان آزاد باشد و بجهان آزاد کسی را میکویند که از آزاد کردن بنده کان
نظر اگرچه ده ساله و دیوانه و کسی که او را باکراه آزاد کنند حکم آزاد

که حکم شرع انها آنست مذکوره باشد که مالک از بقر شرعی خواهان آن بوده
و بیش از نصاب که در ما آنست زیاده از سه باشد از آنکه دافع شود باو
سیم آنکه مجهول نباشد از اینرو از سه شرط مذکور اما جایز است که شرط کند
باز آنکه چیزی بدو کرده شود مثل خدمت غلام آن چند که خود یا خویشان او
معین و اجاز است و اگر نه ما آنست غلام بگیرد از آنکه او یا قوتش شود بعد
غلام اجرت او نما آنست و اگر مولا بعد از آنکه غلام آزاد شد یا قوتش
شود باو نه او را بگیرد که در آنست مدت او را خدمت فرما باشد مجهول بودن
زاد مضر است اما آنست که نبود اما اگر شرط کند که او آنچه شرط
کرده با غلام بخرا باو دهی آن بنده باشد و مجهول بودن زاد آن
مضر است اما آنست که شرط باطل است چهارم شرط قصد قربتا الی الله
کند پس اگر کافر بنده را آزاد کند صحیح است و یعنی این شرط را چنانچه نیست
داز آنرو گفتند کافر را صحیح نیست یعنی از مجهول بودن گفته اند که اگر کافر
سبب اکتساب نبود چیزی باز آنست صحیح است و اگر سبب اکتساب است
باطل است صحیح است که غلام مسلمان باشد پس اگر غلام کافر باشد آزاد کردن
او صحیح نباشد و بعضی از مجتهدین این شرط را نیز شمرده اند و بعضی نه چنین
اند که اگر نه کنند آزاد کردن غلام را چنین است ششم آنکه مالک غلام
چیزی

بدو کرده باز آنکه صحیح نباشد و اگر صاحب غلام بعد از آنکه آزاد شود
و آنچه بنده بدو داده صحیح نباشد باز آنکه واجب است که چنین نیست هفتم
آنکه خدمتی از غلام برگیرد تا وقتی که آزاد شود آن
صحیح نیست یعنی این شرط نیز آنست که صحیح نیست و معین
کردن غلام شش خصلت امری که تعلق باز آزاد کردن دارد چهار صحیح است
و سه مکروه اینها آن امریست که صحیح است اول آزاد کردن غلام موقت دوم
آزاد کردن موسی که هفت سال آخدمت کرده باشد چهارم هرگاه غلام خود را
چنین سنی ببیند که او را آزاد کنند چهارم باو بدهد که آزاد کند غلامی را که او را
کرده باشد و از کسب کردن عاجز باشد اما آن سه امر مکروه اول آزاد کردن
بنده ناجی دوم جدا کردن طفل از مادر شده یعنی از مجهول بودن اینها
حرام نیست سیم آزاد کردن غلامی که از آن شده باشد از کسب کردن
شم دوم کتابت ست و کتابت آنست که کسی با غلام خود بگوید که صبر کن
معین بده و آزاد باش و این بود و شم ست قسم اول مطلق ست که اقتضاء آن
بر بنده وعوض دیت ندهد کند هرگاه غلام چیزی از آن مبلغ بدهد
بقول آن آزاد میشود دوم مشروط ست و آنچنان آنست که او بغلام گوید
که هرگاه از عوض عاجز شدی آن بنده باشی اگر او شرط نباشد دانا

حواشی مقدار نیم صفحه از اول تا آخر

قسم اول صفحه سیزدهم چنین گوید کاف آن توئی الهی
کز ناز ادب نداشت حرمت یعنی مکاتب ساختم ترا بآنکه ادراکی بمن دهی
معجز هر کاه ادراکی زاد باشی ده مرتبه چنین گوید مکاتبتک علی
ان توئب الهی کاشکی کاف ناز ادب نداشت حرمت بخورد نات بود یعنی
مکاتب ساختم ترا بآنکه ادراکی بمن دهی معجز هر کاه ادراکی زاد باشی
کی از ده باشی دا کو ما تبر شوی ها آن بنده با آنچی تو توبه کردن ابعضی
غلام سیوم آنکه هر یک از اقران و غلام بالغ باشند بسر اکر طفل باشند
هیچ نیست اکرچه ده ساله باشند اکر چه ولی اند ده صد چهارم آنکه
هر یک از بنده هر ده عاقل باشند بسکه آنبنده دیوانه کاه بیهوش کاه
حال باشد هیچ نیست دکو ولی اوانند ده صد پنجم آنکه بنده بیدار
باشد یعنی کاهی باشد کاهی نباشد هیچ نیست دعا آنکه بنده نائم باشد
دکو اقاله کلام را آنچه خواب نا بد کاه کتابت در حالت طفلی یا چنون
دغلام مفکر باشد قول اقا بمذهب سیم هر کاه حالت جنون ناهر باشد
دکو عکس این باشد قول اغلام بمذهب پنجم ده صد سیم بسر اکر طفلی
هیچ نکوید بالاجماع سیم چهارم نیست بسر اکر صیغه و عقدی که حکم
شرع او آنرا شرط نکرده باشد هیچ نیست دیا آنکه کتابت

دفتاب از ادب غلام نکند دیا آنکه از شش هیچ نیست مکر یا آنکه از مرتد
هیچ نیست مکر یا آنکه حاکم شرع دیعنی از بعضی بستانند که مولی آنرا غلام
باید کرده ششم اختیار آن نیست بسر اکر کی که او را مکاتب اشتباه آزاد
هفتم آنکه غلام مال آن باشد چه کتابت نیز مال آن هیچ نیست دنوا که دات
هیچ چیزی دارد نشد بسر نهم آنکه تمام غلام را مکاتب سازند بسر کو نصف
غلام را مکاتب سازند هیچ نیست دهم آنکه موضع که غلام سپید هد باید نیت
باشند بسر اکر یعنی باشد هیچ نیست یازدهم آنکه آنموضع چنین باشد
که مولی مالک آنجا بسر کی شراب دخوک باشد چنین نیست دوازدهم آنکه
این ملا که غلام سپید هد نزد جنس مخصوص معلوم باشد نه
هر کاه بر اقا کی دکو ولی واجب باشد واجبست بر اقا که از سهم رقاب چنین
بغلام سپید هد تا موضع مال آنجا بسپید هد یعنی از بعضی نیست اینرا آنچنان
مکاتب مطلق دانند هر کاه اقا چنین باور هد واجبست که قبول کند
دست سیم که اکر کی بتوان آزاد واجب باشد چنین بغلام سپید هد هر کاه

غلام علیحده آید هر قدر آنرا که چنین بهمه دیا آنرا دمکروه سیم کتابت
غلام بنزدیک هر کاه مولی که قادر بکسب نباشد مکروه سیم مکاتبه
خاصه اکر مکاتبه سیم مال کتابت نیاورد از نیمه غلام قرار دادن دخواهد کتابت

سیزده امر ست او آنرا فروخ کتابت میآنه غلام او آزاد شود موقوف
و ملک سه ست سیم بودن غلام مکاتب میآنه درجه استفاده و سلام است
چهارم آنکه از میآنه غلام آن مکاتب چیزی در تصرف او نیچی ست پنجم آنکه آنات
میتوانند جنایتی که اقارب آنات کرده باشند کرد و اقارب آن غلام جنایتی
شود میکبود ششم آنکه مکاتب مال خود نمیتواند گرفت اگرچه اقارب آن اذن دهند
هفتم قرض نمیتواند داد اگرچه اقارب آن اذن دهند و قرض نمیتوانند گرفت هشتم
آنکه غلام خود را مکاتب نمیتواند ساخت مگر باغبطه و مرتبه نهم آنکه
نمیتوانند کدخدا و داماد سازند دهم آنکه بیع و هبه نمیتوانند
نکاح کنیز بواداز آن شوهر باز دهم کنیز مکاتبه نمیتوانند شوهر کردن دوازدهم
کفاره او نیچی نیست مگر دو ماه روزه داشتن سیزدهم آنکه مکاتب میتواند
غلام خود را تزویج کند بلکه بعضی از نیچه هند بر گفته اند که هرگاه غلام او
کابین کند که منوجب حد باشد حد بنمیتوانند زد

یعنی اقارب غلام خویش گوید که تو از اقارب بعد از مردن مخدوم آزاد
بسبب خبر اقارب آزاد میشود مثل آنکه اقارب گفتند خود باکسید که تو بعد از مردن
شوهر فلان از اقارب در ذمه میآنه چیزی بر خلاف نهند و نه دریابد آنچه
مقصود بیع گذارده شده ست آنست که این بندی بر ذمه بندی بر سه

قسم آزاد شده بیع واجب مثل آنکه بصیغه بندگی خدای تعالی بعد از
اقارب یعنی خط بر آسمان بر من از اقارب مخدوم بنده بعد از مردن آزاد است
جمیع این قسم بندی واجب سه نوع ست نوع اول مدبر مطلق
بندی ست که بعد از مردن آقا بی شرط آزاد میشود چون
بر کاغذ نویسی و شرط نکنی بر هشت سال آزاد میشود چون آقا خواجه بعد
از سه سال بعد از آن آقا بمرد یا دیوانه شد و آنچه کاغذ بر آن نوشته بود
از سر جای صیغه که نوشته بود دوم آنکه صیغه از بالای عنوان
شود بر آن نظر و دیوانه چیزی نیست سوم آنکه جاوید آقا مخدوم باشد
از صیغه مدبر مطلق که حکم شرع او آزاد مخدوم در حالت صحیح که باشد
و بعضی از مجتهدین بندی بر صیغه مدبر مطلق چهارم آنکه قصد
کند بصیغه عتاق مدبر مطلق و کند بلکه او را بفروشد و آزاد نشود چیزی نیست
پنجم آنکه قصد کند بصیغه عتاق مدبر مطلق و کند بلکه او را بفروشد و آزاد نشود چیزی نیست
نی

بزرسند با بهمخنا با آنچه بر او با آن میشود یا نه مجتهد بر او در بیت مسئله
دخواهد بت اگر نوانند که با آن ثابت شود اگر مدعی بگوید نه بر شما ظن میشود
دهیچ سبب ندهی کنیز خاصه له بی اینکه ظن او در آن باشد و مگر او به نیچ از آن
دست بت بگوا گر نخست دعوا آورند بر ام ولد بت ام ولد بت و ان
کنیز بت که از ناف آقای خود حامله شود در ات در چیز شرط بت اول اینکه
از ناف آقای خود حامله باشد بطفل از آقایی در حالتی که ملک او باشد بت یک
دلیل کسنده غلام باشد که نوبکر و آقایه دخوا کند حامله شود بعد
از آنت او آزاد شود ام ولد نشود یعنی از مجتهد بت گفته اند که در
بنصورة ام ولد نشود اگر مولد نده باشد مثل اینکه کنیز نخور آنچنان در
در آن دو شرط گفته باشند که ولد او بنده باشد اینکه حامله شود بعد
از آنت کنیز ام ولد نشود اگر کنیز خود آنچنان قرار نموده باشد
اینکه خود هی کند نه ام ولد آم کرده باشند اما اگر کنیز آن نی شود ام ولد نشود

منتظر ت
صدور ام ولد

شرط دوم اینکه فرزند او که از آن کنیز بعد آن بشد نه صه چیز
از دو آن اول اینکه آقای آن کنیز بت که او را آمد نه پس آن دوم اینکه
جا آن بت که او را حامله ساخته بشود و آن اند در صحت نسب او نبت ما که به شبه
نبت آن هر که انتخص او را خریده در خود گرده هر زنا که از و حامل گرده از صحت

عاجز شود به نوآخر نصف او را یعنی از مجتهد بت سوال آن بت موضع
در نزد موضع دیگر نرخت او را آقای او آشته اند لیک نصف قیمت دارد
شده قیمت نیست که مذکور شد شرط دوم شرط بت یعنی هر که آن نصف
غلام را آزاد کند تمام او را آزاد شود اگر غلام مبعضه در تحصب باشد یعنی آنکه
حصه شریک نیز آزاد شده باشد و آن آزاد آشته که حصه خود را آزاد کرده
بت نیز حصه شریک را بدهد در شرط بت چهار چیز شرط بت اول مال آن
باشد آنقدر مال که نیز آنه نصف قیمت غلام بت چهار آنه دارد مال آن
باشد آنقدر مال که نیز آنه نصف قیمت غلام بت چهار آنه دارد مال آن
بگذرد او مال آن باشد در مقدار آنچه نصف حصه شریک شود اگر مفلس باشد
غلام خود را آنچنان بکند یعنی گفته اند اگر نصف حصه از آن شریک کند نیست
حصه شریک را بدهد و اگر مال آن باشد و اگر مفلس باشد غلام خود
را نمی کند و اگر غلام از آن نیست حصه شریک عاجز آن نصف او را از آن
دست ندهد و اگر بنده نیز اینحال آن در مقدار آنچه نصف قیمت آنکه مجتهد بت که در
آن نیست حصه شریک را از آنچه شود یا بعد از آن نیست اما قول دوم سبب آنکه از
بعد آنکه شریک از آنچه شود و آن بعد از آن نیست حصه شریک بت دوم
آنکه با خصال آزاد کند نیست اگر نخست بعد از آن نیست حصه شریک بت دوم
در حجاب نیست سوم آنکه مفلس نکند یعنی گفته اند اگر مفلس باشد

چون نصف دیه بجا آرد آنکه او را حصه خود را آزاد کند پس اگر او را
حصه شریک عمد از آنکه مر او را بنده نیست نصف سیم مکنه یعنی مالک شود
مر بنده که آن او را بنده دوم مادر سیم جد چهارم پسر پنجم فرزند آن
خواه آنکه خواه اتی ششم فرزند فرزند هر چند پائین آید هفتم خواهر
هشتم عمه نهم خاله هر چند بالا آید دهم فرزند برادر هر چند پائین آید
یازدهم دختر خواهر هر چند پائین آید چه هر کاه ابتدا کنی بمالک شود
و الحال آزاد نشوند در آزاد شدن محرمان تفاوتی بود مر خلق را بسبب
مجتهد است شمار آنست که آزاد شوند و اگر نصف اینها سبب خویش را آزاد
یا نصف دیگر اینها اگر بسبب آزاد شود نصف دیگر اینها آخر سبب آزاد
اما آنست که اگر یابد آن مالک شود مر او را بنده و آن مملوک و گویند
مالک شود با آنکه مقر باشد مر آن را نیست دون فرزند خویش و مادر و هر
چند بالا آید و فرزند آن پائین آید کی دیگر خویشان آزاد شود
چهارم عوان نفس بدانکه هر کاه کی از هشت امر یا آن شود بنده
آزاد شود اول آنکه غلام شود بنده دوم آنکه خواهر
بعد سیم آنکه بیع باشد یعنی از اصل بنده نباشد اول
نند چهارم آنکه غلامی بعنی از اصل بنده نباشد اول
؟ چون نو

دیه او را قطع کنند پنجم آنکه غلام لذاع و نمیت کس شود ششم آنکه
غلام بیت المال شود و در بیان خود که عملکت کفار باشد مسلمان
شود هفتم آنکه هر کاه کسی مالی را غصب کند پس آن مال
باشد حاکم شرع او را مالی بیت المال آزاد بیاید هشتم
اگر مالک فقیر شد حاکم شرع او را چیزی بدهد و فروخت هشتم آنکه
هر کاه بیکی از بندگان آزاد باشد فرزند آزاد شود هر کاه مولی شرط
بندگی فرزند نکند بنظر چهارم در بیان جهاد با کفار گوید
چند فصل است فصل اول در ثواب جهاد بدانکه جهاد از اعظم ارکان
اسلام است خدای تعالی در قرآن بسیار آورده و فضیلت جهاد
و ثواب مر آن را بسیار گفته اند بیاید دانست که جهاد سنت
است بر هر مسلمان تا کافران را بکشد یا ایشان را مسلمان
کند یا ایشان جزیت دهند یا ایشان را بندگی خود آرد
بیاید دانست از آنچه از خبر رسالت پناه منقول است و الله اعلم
بیاید بعلمه فی سبیل الله در حدیث است الدنیا ملعونة
یا کسی که نفس خود را فدا کند هر دو آنست که هر دو آنست بجنگ در راه
خدای عز و جل و آن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیاست و دوست میدارد
آنچه منقول است که آنچه کاه با آنچه دختر کاه با آنچه

این نسخه مالک
در تاریخ حال او را
اندازه نمیدانم زیرا
واضح بر اتفاق آن
نیفتاده است
دام ظله

قولها البیضاء والبیوض مقابلها بالفارسی آن را بعربی مامّ خوانند در مقابل حب
دندانها که شعیر و مانند آن را بدان میکوبند و میشکنند و حب کوبند
بهشت دو در دارد یکی از آن حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که هیچ فرقه بدان
نمیروند الا آن فرقه که در آن در داخل میشوند و دیگر از آن حضرت
مفوض است که بدان داخل بهشت خواهد شد یعنی آن که شفاعت
او شفاعت محمدیان است و او را بدان در بهشت خواهد برد یعنی
و اجماع دو واجب بودن آن کفایت یعنی هرگاه جماعتی که مقاومت با
دشمنان کنند و کافه ایشان باشند و متفق جملگی دشمنان شوند نه یکی
ساقط میشود بشرطی که امام یا نواب او یا مسجد خوانده باشد بدو اگر امام
جماعتی یا مسجد طلبیده باشد جمله را بر ایشان واجب یعنی هست
هرگاه بندد بایشان بر خود واجب گردانند یا در وقت هجوم بدشمن
لشکر مخالف شهر دولت را حاصر شود در بصورت بر جملگی کس واجب
میشود همچنان که امام ایشان را بکار باشد نا هوج ایشان بر مقاتلین نکنند
یا غلبه هرگاه در اندیشه شرط نهم هست جهاد واجب میشود بر طایفه که
باشد بدو نزدیک تا حدی که جهاد بر او واجب شد شرط دهم آنکه بالغ باشد پس

وقولها

بر طفل نابالغ واجب نیست چهارم آنکه عاقل باشد پس بر دیوانه واجب
نیست پنجم آنکه آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین بر بنده
که مولای او کفایت باشد که بجهاد رفتن مشغول است از او واجب نیست و
و مکاتب واجب نیست یعنی بر بنده که مولای او را آزاد کرده باشد که هنوز
مبلغی بدهد از آن مقدار که آزاد شود اگر چه اندک باشد اگر ضایع از آن شده
باشد اگر امام بندها بجهاد غزا دعوت کند بر ایشان بجملگی واجب
شود که از ایشان متخلف نتوانند شد شرط پنجم آنکه بی پدر نباشد که
پدران عاجز نشوند و دشمنان کودکان را نکشند شرط ششم آنکه والد نباشد
یا والد جملگی بود اگر والد نباشد واجب نیست شرط هفتم آنکه کودک
اندک نباشد یعنی بحدی که نتواند بر پای خود ایستاد نباشد
شرط هشتم آنکه بیمار نباشد و اگر در بعضی اوقات عاجز باشد اوقات
بجملگی اما آنکه توانا باشد که بایستد و نگیرد و کسی را نیاز بجهت او نباشد
مثلاً علی آزاد خواهد شرط نهم آنکه نابینا نباشد بر نفس بجهاد خود
و همچنین هر که بیک دست یا یک پای عاجز باشد و همچنین هر که
اگر پیاده بود واجب نیست خواه ما نند و یا نباشد خواه نزدیک و بعید
همچنین هر که نداند که کما نفت شش فرسخ شب فرسخ یا نداند شرط دهم

وما اگر دانا نباشد
لکن استاد
جنگ دانا تو
صدر سر مظلم

از شرط دهم
از زیاده روی
معلوم شد
صدر سر مظلم

واگر کسی نفقه در آخذ بکی دهد تا آنکه جناح کند بدین صورت قربانی نیحرند
دفن کند واگر جزو فکی دهد تا بعد نحر طی باندهم آنکه قربانی آنجا آمده که
عذاب دیده باشد نصاحب قربانی طلب دفن آن نزد آنکه
باشد نیحه در بعضی از دفن جایز نیست مگر آنکه قربانی دهد یا
خانه و باغی بقربانی خواهد دهد و این را آنی کرد آنکه واگر این را امام یا آن
طلبیده باشند واجب است که بجناح رود اگر چه قربانی خواهد آنکه نذر عذاب
که بقربانی کنند آنکه آن کننده نذر داشته باشد تا بقربانی
حق نه باشد و بعد آن نذر واگر وعده قربانی خواهد رسیده باشد و آنکه
ورد آنکه باشد علی آن دو بند و قول است اصح آنست که قربانی خواهد
قربانی را طلب دارد و آنکه رضا آن و آنکه بست پس شخصی را که امام طلبیده
باشد بردن رضا آن بد و آنکه بجناح نیز واند دفن حرکه آنکه نذر
شرعی نمود واجب است در حضور امام آنکه خود بجناح رود یا کسی را با جزو
یکی حکم بجناح رود حکم آنکه امام او را بسم طلبیده باشند که
در حضور نا آنکه نیز واند دفن کند یا بعد آنکه امام او را بسم طلبیده باشند که
عاجز نشود علی آنکه مادر شود بجناح رفتن او را بیدت خواه حرکه آنکه
رسیده باشد خواه نرسیده باشد اما الا عذر بجناح رفتن واجب است علی
آنکه نا

آنکه نا آن رخصت داده من غلام بنیابت آنکه شود و اگر طلب نیابت نماید در صورت اگر
هر دو حکم بجناح رسیده اند واجب است که او را دفن کنند و اگر هر دو بجناح نرسیده
اند واجب است امام بنزد واجب بجناح رود حکم آنکه نذر کننده بیابد طلبیده باشند
بنیابت آنکه واسلام آنکه بسلامت در بیابد آنکه حج آنکه نذر کننده باشند
قربانی را بنیابت واجب است بدانکه صحابه اند که علی آنکه نذر کننده باشند آنکه
واجب است طایفه اول حرکه اند و بنیابت آنکه او را بکنند و بنیابت
حق کنند چون نیابت بپرسند آنکه حج آنکه بپرسند حج بنیابت
جایز است که هیچ چیز از آنکه حج بنیابت طی آنکه حج بنیابت جایز است
کردن رسیدن آنکه امام واجب است بنیابت آنکه حج آنکه حج بنیابت
حق نیز آنکه طایفه نا نیابت امام کرده اند و بنیابت آنکه حج آنکه
که کتاب در حضور آنکه حج بنیابت چون بنیابت آنکه حج بنیابت
بنیابت آنکه حج بنیابت چون بنیابت آنکه حج بنیابت
بنیابت آنکه حج بنیابت چون بنیابت آنکه حج بنیابت

ولا اعلم قسم ثم وقع عن نائبه صدر ام اعلم

دادند هر آنکه نوشته بود مهر آنرا بیند و نزد صاحب آن بیند تا آنکه مال آن شود

یا جزیه نپذیرفت یا شرایط خراج جزیه ندادند سه شرط اول نقض نمودند

جزیه سه روز افطار بیند که امام یا نایب امام هر سال بر سرهای ایشان

مال آنرا بیند و مال آنرا که بپردازند که زن بیوه باشد یا زن بیچاره باشد

مقرر نماید و بیاند که مجتهدین خلاف نمایند که اگر بیند جزیه بیند هر سال آنرا

از برای آنکه نیز هر بیند یعنی از مجتهدین شرط کرده اند بیاند بیند جزیه

که مال مسلمانان باشد و بیند که مال جزیه بیوه باشد بسوزاند و آب بیند

بدوزد و آب بیند آنرا خلاف نمایند بیاند بیند که یا جزیه بیرانند آب

معین سه چنانچه در دشمنان در حدیث که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرموده

بود که خزانه بیانند هر سال آنرا بیرون بیند و بیوه بیند و شرط بیانند بیند جزیه

دوم مال آنرا بیانند سه دوم چهارم یا آنکه مقدار آنرا جزیه بیند و بیوه معین نمایند

این نوع امام موسله سه این قول دوم سه چه این مقدار سه بیند و شرط

بیانند و آنرا بیند بیند مقدار معین سه محل سه یا آنکه نایب حضرت در آن

بیند معلوم نمودند یا آنکه بیانند آنرا بیند و آنرا مال آن شوند جزیه

بیانند آنرا ساقط شوند شرط دوم نمودند آنکه مال آن شرط سوم آنکه

بیند مقدار آن بیانند مال آن نگذند مقدار آن بیند حرب مال آن دهند آن شوند

مشرکان آنها این شرط که اگر خلاف سازند حربه شوند خواه در عقد جزیه یا

امام کرده بیند یا آنرا شرط کرده باشند خواه نکرده باشند خواه عمداً کرده

باشند خواه سهواً شرط چهارم آنکه زنا بر زنان مسلمانان نکنند

و کنیز زنان مسلمانان نیاورند شرط پنجم آنکه زنا نشده کردند یا آنکه

مال آنرا از آنها بیرون شرط ششم آنکه مرد مسلمانان زن آن مسلمانان را

نکشند یا این پنج شرط را که امام در عقد جزیه شرط کرده باشد یا آنها آنرا

نکنند حربه شوند شرط هفتم آنکه سب حضرت نبوی صلی الله علیه و آله نکنند یا سخن

بد نگویند بر مسلمانان نکنند چه اگر صریحاً یا بالتلویح سب کنند ناقض

عهد شوند دون دوم اینکه آن دین باکرده باشند مثل آنکه حربه شوند شرط

دهم آنکه اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب کوشت خوک خوردن

و نکاح کردن محارم چنانچه در خواهد آمد و غیر اینها آنرا شرط بازدهم آنکه احداث

عبادتخانه نکنند بر دارالاسلام و اراضی خود را آنرا خوانند که آنرا بخرند

نکنند و آنرا سوزند و خانها آنرا بگذارند اگر خانها آنرا مال مسلمانان نکنند

بر تبادر آنند باین شروط اگر خلاف سازند و در عقد جزیه شرط کرده باشند اینها

و نقض جزیه شوند مرتکب شوند آنکه بطریق مکر و حیله کنند که از مال آنان قرض

شوند یا آنکه با آنان اتفاق نمایند بر اینکه مال آنان باشد و چاره ای سوای آنان

نبوده باشند و بعضی از ایشان بعضی را
دوست خود دارند یکی از ایشان نمی‌تواند جواب سوال آن شوند و نه سوال آن شوند
و شب و صبح نه بندند و نه صدا به زنان آن و مباشند نه بیرون زنان
ایشان نه نیکوئی بکردند که از زنان ایشان فرق شوند و نه بیرون آورده
فرمودند بلکه از جایی که بیرون شوند و لفظ کنند نیکوئی و خوبی کنند آن زنان را بدان
شرط دادن مهر را که مهر نهند بدان ذکر کرده اند امام آن حدیث نمی‌کنند بدان
جایز نیست نه بیرون کردن زنان از خانه‌ها و نه بیرون آمدن ایشان از خانه‌ها
طواف نه سوای آن نفقه آشکارا کنند و نه نفقه نکنند جایز نیست جدا شدن
ایشان از آن مگر بخرید کسی بخرند و مالک این نیستند و بعضی از ایشان
او امر کرده بعد از آن نفقه نمی‌کنند و ایشان را جایز نیست چون با
غیر آن خوابیده و ایشان طایفه‌اند که از امام زمان دور کرده‌اند و ایشان
دفعات آیات آن و واجب نیست تا آنکه با امام بگردند یا کشته شوند و هر که آنرا منع
شوند خانه‌ای از ایشان نیست که کوهی بگیرد سوای آن نفقه آمده باشند
خواهند فرود آنرا و دوست ایشان واجب است که ایشان را کشند و کسی
بعضی از ایشان از بعضی فرود نیاورند و بعضی از ایشان را بیرون نکنند بلکه نفقه
دهند تا که شکست خورند بگردند که نیست بر ایشان جناح هجرت و ندبه ایشان

فتوحات نوشتن

دون آن ایشان را امالک نبوده و هیچ چیز مالک نبوده از مال آن
ایشان نیابند در آنکه در لشکرگاه آمده باشند خواه نه باشند و خواه نیابند
دون مال آن ایشان که در لشکرگاه نیست مباح آن نیست خلاف آنست که
ایشان آنرا بر مسلمانان آن نیستند بدانچه آن است که نیستند خمس ایشان آنرا
کنیز نیست آنرا وطی کردن با کفار آن نیست و بیان نیست و هشت امر متعاقب سه امر
واجب و شش امر و هشت امر مکروه و ده امر حرام امر سه امر که
واجب است اول دعوت باسلام کردن نیست نبوده که جایز نیست ابتدا کردن
بکفار مگر آنکه بعد از آنکه امام ایشان را بآب امام ایشان را آنچه خواند آنرا به
حد آنچه خدای تعالی بر محمد و آل او منزل کرده است امیر المؤمنین علی و از
دعوت نشود جمع سر آنها و احکام آن دعوت کنند و کسی را مسلمان نسازند بعد از آنکه
امام کفار را دعوت باسلام غایب بگیرد از ایشان و آنکه کتاب آورده امام ایشان
و جنگ بر ایشان واجب نیست دعوت نمودن مگر جائی که دعوت
بایشان نرسیده باشد و عالم به بیعت دعوت نبوده باشند اما جائی
را که بایشان رسیده باشد و عالم به بیعت دعوت نبوده باشند اما جائی
لکن نشنیده باشند و علم بیان دعوت نبوده باشند مگر که امام الزام غایب بر ایشان
نیست بعد از آنکه دعوت کرده شده باشند مگر آنکه از ایشان امری ظاهر شده باشد

باید شمانند تو دیگ امام جمعه معلم نیز عمل کرده باشد یعنی ابوالسعود
میدانند اما اندیده امر حرام اولاد چهار امام حرام فتا کردند یعنی واجب
در الفقه مذهب محرم کرمیان آنند در این مسائل تبریزها آبرو ندارند
فتا کردند حرام ست و کواب با آنها آبرده میان آنند میاشند با میان آنان
فتا کردند با انها فتا کردند حرام ست دوم میاد زنان خود با منع امام
بستم کریخت از چنگ کدخدا آنست بنیاده از دو میل از صلح آنان باشند
کرچه کافر انبا آنند که کریخته بیشوند بعد از آنکه صفها راست شود
مکر آنکه خود ان بکنند که باد شمن آن حیله کنند مثل آنکه بشنه با فتاب
کنند یا بیلدرب بر آیند یا خود در آبها نهاده که آب داشته باشند رساشند
باینت بکوه دهند یا در کریخت نفر خت ان باشند که بهای آن دیگران صلح
ملحق شوند اکر نیاده بود میاد باشند یا جماع فتها واجب نیست اما اکر کان
تخم داشته باشند در اینصورت جهاد سنت ست چهارم کر تخم زنان کفار
کرچه معاهد نیز کفار آنند در حرم حرام ست کشتن انها الا آنکه بیرون
نیاب انبا آن بحرم کشتن بیرون در آنان آنکه از حرم کریزند و بیرون
کریزند ماموس باشند اما کشتن بنده کان آنان در حرم کاه جنگ کشتن
نصد ششم کوشش یعنی انبا فا آوردن هفتم عمل کردن با انبا آن یعنی بعد
از انکه

از انکه امام انبا فا آورد آنان در نه باشد کشتن انبا نهشتم عمل کردن
یعنی چیزها از تقسیم بنها آن کردن نهم جنک کردن با کفار از انکه صلح
کرده باشند دهم زهر باب دلها فرمودن از بر آوردن انها آنچه کاه تقیه
آن ممکن باشد یعنی از بحر هیز بیشتر از آنکه کرده میاد آنند و یعنی کفته
کرکان آنند هست که در اندیه آن میاد هست حرام ست دراما آنند امر ست
در انکه در وقت رسیدن در صف جهة فتا کردن بلند آواز خواندن
که حضرت رسالت پناه میفرمود اللهم منزل الکتاب و مجری السحاب
هزم الاحزاب اهزمهم و زلزلهم یعنی بار خدایا فرو فرستنده کتاب و بجنباننده
ابرها هزم کننده کروهها بشکن ایشان را و بلرزان ایشان را و بجنبان ایشان را
یا شاف الکرب العظیم اکشف کربتی و فرجتک نعلم حالتی صلی الله علیه
فا کوفتن طبلها دهم فتا آوردن دف فتا آفتاب کردن سیاهان
نقاب آبها از کلنار نهادن فا میشنیدن عمر چرا که در اوقات دریای
احرام کشاده میشود و بستن فا آوردن تو بیرون شب از برای آنکه
کرکان آنرا میشنوند و کسی خواهند که از جنک ملامت بکنند
میکریزند
در تبیین مشهور ستم انکه امام در طوف زنان شمشیر کشیده باشد یکه
بود حالا انکه با ما نیست اما کسی نیست که بکوید که امام نیست
کواه نباید که اب بر طوف در تو بار باشد ستم انکه کرچار و بار ان کشیده باشد

باشد یا آب او را کشد که بسیار در آن آشنه باشد یا آن سبب فنا کند به
نوعی که باشد چون خراب کردن مزرعها یا کفار دشمنها آب ایشان را و
از آن جمله منع کردن ایشان است به وقتی که ایشان را
ایشان آن که چه در عهد ایشان نباشد و الحاق دیگران بدیشان است
کشته شوند ایشان را یا اسیر شوند یا بندگان ایشان گردند
آب از ایشان باحتیاج جایز است و در دادن آن امیر المؤمنین مخیر است
شاه که منع کردن آب حلال است یعنی از جمله چیزها است که
ایشان را بآن توان که حلال است نفع در آب ایشان خواستن یا آن را
اما آن هشت امر کرده او را بدست خویش یا بدست کافر خود از آن
تیغ بخشیدن و سر عدو بودن بفرمان صاحب جیوش پیش از آن
کردن بفرمان صاحب جیوش جایز است یا خود را بکوشتن
آنچه از نخست بآن مانده باشد و اما آنکه نفت بعضی است اما بدکردن
کافران آن جایز است چه سبب صعب ایشان بعضی بجهت جان دادن
در صف ایشان اما آن بعضی از جمله است ابو اسحاق آدم صاحب است
دانشمند است در جمله کل الشیء ما خلا و ما فیه نا انکه مورد در حدیث
واردند صلة که حضرت رسول الله فرمود ما بقی من عشت الا فقه ابن ابی

یعنی صلة در آخر هم که آنچه بعضی خراب کردن خانها و خراب
کردن آنها و بریدن آن که شده باشد از آن جمله است خوردن آن
ایشان را اصلاح خصوصاً در خرما که در صف هشتم کشتن جانوران
ایشان را تا بدانکه تمام شود اما آن جمله جایز است چنانچه گذشت
صلة الجم در اما آن دادن کفار بدانکه اما آن جایز است که اما آن از اما آن
دهند و اما آن بدو آنچه منافع عمل از آن که باکره آن کفار از اما آن مقصود که
منفعت از آب خوردن و آب بعضی نخله باشد هیچ نشد
بدو آن عمل از آن که در دست کفار باشند و یا کوه بعضی از کفار اما آن
هیچ است چنانچه بدو اما آن دادن از آن عمل از آن که بدو آن کفار زود عمل
عمل از آن که کفار ایشان را آب جوها کنده باشند و کفار را هیچ است اما آن
که در دست کفار واقع شده باشد و هر که از عمل از آن اما آن مقصود
را اما آن مقصود یعنی بیش از آن باشد که کوه کفار نشاط باشند خواستن
و کوبیدن از آنکه کوه تمام شود و اما آن خواستن مقصود نیست و اما آن او

کافران بدهد یا کند تو شرط نبود اما آنست واجب شود چنین چون خواهد تو شرط
بلکه مباح باشد خواه نه چون مثل آنکه تو شرط نکنی که مثلا چون کافران
کنند بطریق که امانت از خصوم کنند هر گاه امانت داده شود طلب نیست وفا کردن
بآن بطریق که شرط شده باشد لکن شرطی که مشروع نامشروع نباشد و البته کفار
بی امانت امان ندهند بسبب آنکه در بلاد اسلام شوند واجب نیست که ایشان را
نکشند و بکنند که بر نزلهای خویش روند و مدت امان دادن پیش از آنکه
غارت شوند پس گاه امان دادن بعد از آنکه غارت شدند کفار و غلبه بر ایشان
باشد گاه خصم باشد در حق کردن یا کفار بدانکه هر گاه امام مصلحت در حق کردن
با کفار بیند و نزدیک جنگ با ایشان را حق دانست جایز نیست که با ایشان کند و هم
باید که حق کردن با کسانی باشد و گروهی ایشان خویش باشند نه سالهای آنرا
و بعد از آنست که افتد دفعه که امام مصلحت در آن نداند حق باز نیست و کردن
حق کردن محتاج بدانست چه زیب باشد با آنست اینچنین واجب نیست بآنه مباح
بحسب مصلحت است اقرب آنست که واجب نیست و مقتضی حق مصلحت است و
مناسب او کسی بگوید چنین شد هر گاه امام با کفار حق کند واجب نیست بر
کسی که کفار بدو مالها و ایشان را بدهد بشرط مردمی که در حق داخل شوند با
باید خواهد گو امام بعد از آنکه با کفار حق کند بیرون امانی که بعد از آن نیست

نیم سبب که حق آنست شرط نماید و هر گاه که کفار کاری کنند که مناقض حق باشد
با آن نیز نبود هر گاه بر امام ظاهر شود که کفار حق را بر هم خواهند زد با آن
ایشان آنچنان خواهد شد چنانست که حق بر طرف شود بشرطی که مجرد
کاری نباشد بلکه ظن غالب باشد و هر گاه مبادرت کفار آنست که امام با ایشان
حق کرده نقض داخل شود امام بطریق اسلام نیز نقض نماید و اگر چنین کند فعلا
رد نقض دعوی خود با امام نمایند مجنبست که مبادرت ایشان آن حکم بطریق اسلام
نماید با از ایشان امر آنکه جواب ایشان را دهد
غنیمت احکام آن در کیفیت و قسمت آن مبادرت جهاد کنند که آن بدان که
غنیمت مالیست که جهاد کنند کافران بسبب اسپ و غلبه کرده باشند در آن
بر سه قسم است قسم اول غنایم نقود و حبوب باشد چون مالیست هر چه
بدان مانند چون رخت پوشیدنی و دفاتر و سلاح چون زره و شمشیر و نیزه
زره و سپر و اسپی که بر او سوار باشد یا دهم که در دست داشته باشد
یک از غلامان و آنکه ایشان را کشته باشند و اما آنکه بندی و مبادرت
که در بگشته ایشان نفقه دارند مبادرت خدمتی افزاید افزاید
که نفقه بگشته و آنکه بعضی از مجموع بر آنند که گو امام شرط کرده باشد که
ایشان آنگشته باشد از آن سر و اما از غنیمت سبب و غنیمت بعد از آنکه

کرده باشند اولی چنان است امام اجرت چهارپایان و علف انها که باجاره گاه
داشته شده اند انگاه خرج انرا بحسبی قسمت کنند و انگاه بوزن آن صدقات
داده انگاه از آن که بدو مال آن آمده باشد در جنگ حاضر باشند اینچه
صلاح داند بدهد بشرط انکه کوتاه نکنند و کار آن باشند و بعضی
از بحثی جنگ کفته اند که اگر غلام اسب داشته باشد یکسهم چهارم اسب بانرا
ندهند و گاهی از یکسهم بدو دهند و غلامی که از آن مدبر کرده باشند بعضی
اصحاب او کفته اند که بعد از فوت او از آن باشد اگر چیزی از آخر شد و بجنده
اقا آنرا کفته شود تمام مال اقا نیست او باشد از ثلث مال اقا آنرا بفروشند و بزر آن
از نفقه مدبر جهاد کنند کان بدهند و انگاه او امام غنیمت را بآنجا قسمت
کنند کان مال آن کسی که در جنگ حاضر بوده اند اگرچه جنگ نکرده باشند
یا پیش از قسمت غنیمت بیاجی شود قسمت میکند باینطریق که کسی را که
صاحب یک اسب است اگرچه در جنگ او محتاج نباشد یکسهم در وی با
شد دو سهم بدهد اگر نه از یک اسب داشته باشند سه سهم
بدهد و پیاده را یکسهم بدهد و اگر چند اسب داشته باشند
نبوده او را سوار نشوند در جنگ هر یک را یکسهم میدهد و اسب را هم یکسهم
بدهد و اگر اسب بحثی شد اخر شد در جنگ در حین قسمت غنیمت بود یک

شود حصه نداده اگر بحثی بعد از خرج کردن قسمت غنیمت بود سهم شغل بود نه
دارد و هفت سهم که قسمت شده باشد آنرا کفار واقع شود و نامزد قسمت بعطا
مکروه است و سفت سهم که امام در قسمت ابتدا کند بجماعتی که در نزدیک حضرت
رسالت پناه باشند و اگر دور بکی از ایشان باشند ابتدا بآنجماعتی کند که بنزدیک
ایشان آن نزدیک باشد و بعد از ایشان آن اشخاص را که مقدم دارند و بعد از آن بعجم را
و امام را میرسد که چیزی از غنیمت بخواص خود جدا کند چون کنیزان خوش
و مانند آن بقدر که متعلق بپادشاهان آن داشته باشد فصل دوم در بیان
نفوذ حکم ایشان چون بدیار و خانه و ایشان برآیند مالی که بقهر و غلبه
کرفته باشند و در وقت جنگ از ایشان باشد و بعد از اخراج خمس از انها
باز خداوندان مال آن نیز دارند مخصوص بجماعتی که در
جنگ حاضر بوده اند امام یا نایب او ست که حاصل او را مصلحت مسلمانان تقاضا
چون حفظ سرحدها و دفع ظلم اعادی و مجاهدان جماعتی که در جنگ حاضر بوده اند
و مانند آن و هفت سهم دیگر صاحب آن جایها هستند و آنچه با نها و مؤنث آن
و آنچه با نها و امام
دفع حاجت مسلمانان نمودن و هر چه کردن ایشان چاره نیست و آنچه از نها
در وقت حاجت خراب باشد یا انکه جنگ کنند و هر یک از ایشان آنرا فروخته
امام سپر و لشکر یا دیوار آن دشمنی نیست و آنچه بدست لشکر یان افتاده که در آن

امام آنچه مخالف مفسده باشد انچه نقل با امام آمده است ... اما آنچه
که بدیگانه بدست آیند و اطاعت آن ایشان آنچه را سبب کفر شود ملک
ندارد اگرچه ایشان او را گرفته باشند و کفر ایشان آنچه را نیست اما مردانست
که ایشان که در مفسده بدست ایشانند اما امام مجبور ست بمبارزه کردن
با ایشان و واجب ست بر امام آنچه در حد ایشان او را نیابد و اگر بجنگ
بدست آیند و صلاح آن شود که کفر ایشان آنچه را نیست اما امام مجبور
ست بمبارزه آن مست نهادن و سر دادن و فدیه کرفتن و آزاد کردن تا آنکه
در میان آن امر معروف و نهی منکر بپا کند که امر بفعل بنیک واجب ست چون
واجب و بفعل سنت سنت چون سنت و نهی کردن از فعل منکر یعنی
قبیح چون منکر واجب ست و نهی کردن از فعل مکروه سنت ست و در این هر دو
قول آنچه بیارست و واجب بودن امر معروف واجب و نهی از منکر واجب ست
و هیچ یک از مجتهدین نداند جز این هر دو خلاف نیست اما مبایحه
مجتهدین خلاف ست که آیا آنچه این هر دو واجب خلاف ست یا آنچه شرع نهی
قول دوم ست و نهی مبایحه مجتهدین خلاف ست که آیا واجب کفایتست که
چون بعضی بجای آرند ساقط شود از باقی یا واجب عینست بر هر یک
تا آنکه فرو گذارند اقوی قول دوم ست لکن با این شرط بعضی واجب بر

اول

اول آنکه کسی که امر بفعل بنیک و نهی از فعل بد میکند مبایحه که بآنچه
عالم باشد دوم آنکه بداند که فعل بنیک میکند فعل بد نا آنکه امید
باشد از غلط کردن سوم آنکه بداند که امر کند یا نهی کند پس اگر نداند
که او قبول میکند یا او میکند یا نمیکند واجب نیست چهارم آنکه شخصی که
او را مقاومت دفع او را نیست ساقط نمیکند نهی کردن کبر اگر عالم باشد
بفعل بد پس اگر توبه کند یا توبه کرده باشد نهی کردن او واجب نیست
پنجم آنکه امر بفعل بنیک و نهی از فعل بد مستلزم ضرر یا مفسده نباشد بر او
یا بر غیر او نباشد پس اگر مستلزم ضرر یا مفسده باشد واجب نیست
بعد از آنکه این شروط محقق شود هر گاه شخصی که بیرون آمده است
قوت نمیکند واجب ست که دفع کنند اگر بدانند فرقی نیست میانه
رجل و رجال بعضی بجهت حرکه داده اند شرط نیست در دانستن آنکه با او محاربه
کرده باشند و امید باید که دانستن بنیکی باشد یا آنکه مفسده باشد
و امید آنکه مجتهدین در این خلاف ست که آیا واجب است که اقامت کند شوهر هر گاه مفسده

جامع الشرایط بیاید میتوان گفت که مطلقا واجب نیست ایشان را زیرا که
ایشان که مطلقا واجب نیست چرا که مفسده جامع الشرایط ایشان را لازم
میتواند کرد مطلقا واجب نیست بر خلاف مجتهدین بیانه که ایشان را

بکرو بعضی
صور حرام
قواعد وط
صد سر عظم

غیبت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند ادامه حدیث خوب است که
میفرمایند بشر مجبور که مستلزم ظلم و جور میباشد با آب مضاف لکن آب جامع
عباسی دون زیارت حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام مرقوم
و در آن اثبات حدیث صحیح است و اما دون آب هر یک از این
بلکه سنت حق که صاحب آن در نوع اثبات زیارت کند حضور ما حضر
رسول الله در مدینه طیبه و در حدیث آورده شده است که امام جعفر صادق
ما نوابان زیارت میدانند و کوتاهی کنند زیارت فرامنش نمیشود چنانچه در
حدیث حضرت رسالت پناه آورده شده که هر کس که حج کند و زیارت
نکند بر من جفا کرده است از زمانی که بر من حرام آمده
جفا بر آن حضرت حرام است و آن حضرت فرموده که هر کس زیارت من کند روز
قیامت شفیع او میشوم و زیارت من و شفاعت من او را آنقدر به بهشت رود
که آن حضرت فرموده اند که انکار آن که زیارت قبور من کنند بعد از فوت من
جفا آنست که مجرم کرده باشند از دار دنیا بر من حرام است آمدن نزد
شما تا بروز قیامت و سلام نفرستند که بمن میرسد و هم از آن حضرت
منقول است که خطاب حضرت امام حسین علیه السلام گرفته فرمودند که اگر
هر گز که مادر حیات زیارت من نکند باید او را با زور نزد من آورند

حجتی بیارند کنند و من او را قبض نمایم آنست زیارت کنم مخالفت کنم او را ان
کنایه آنست و هم از آن حضرت منقول است که هر امام بر او زیارت کردند
مثل آنست عهد بیعت و از امام مثل آنست عهد زیارت و هر دو سنت بدر
که بیک امام را زیارت کنند و رغبت در زیارت او کنند هر آینه از امام
در زیارت شفیع او باشد و هم از آن حضرت منقول است که حضرت
امام حسن علیه السلام سوال فرمودند از آن حضرت که یا رسول الله کسی که زیارت ما کند
چه ثواب دارد آن حضرت فرمودند که هر کس که زیارت کند مرا در حیات
ما آن باید در زیارت او بیاید و زیارت او در حیات و ممات زیارت کند هر آینه
و من حق است که او را از آتش دوزخ نگاه دارم و هم از آن حضرت منقو
لست که بفاطمه زهرا علیها السلام که هر کس که بر تو سلام کند بهشت او را طالب
میشود پس آن حضرت سوال کردند که در حیات و ممات فرمودند که در حیات
و ممات و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس زیارت
کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بیاید عهد خدا بشکند و بدعت هر کام

در حج بعمره و هر کس بیاید زیارت او کند در بهشت با من باشد و حج و عمره بنویسند
و آن حضرت فرمودند که هر که زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را بنویسند
بنویسند از برای او حج مقبول و عمره مبرور بخدا قسم که آن حضرت نمی سوزاند

شما آب خاک انوده آنکه بزیارت آنحضرت میروند خواه بیاده و خواه سوار
دیگر از آنحضرت مقبول است که فرموده که هر کسی از ما را زیارت کند بعد از
دنت که پیغمبر بر آنها آن کند و از حضرت علی ابن موسی الرضا منقول است که
خطاب باحمد ابن بوبکر کرده که دون علی بن موسی الرضا آنحضرت ما آمر شود که خدا
بشما لاهی بخشد و از نوزد از هر هوشی دهوشند که زیارت آن حضرت سالانه
دارد آن بیامرزد آنرا از آتش دوزخ دور گرداند و در آنچه در سال آن حضرت را
بیامرزد شب قدر و در شب قطر و کاندم حضرت را در آن و زیارت آن هر
دهم سنت دهزار حج و زیارت آن حضرت را بنوزده حج کند بیرون آنکه
حضرت صادق فرموده که ثواب زیارت حضرت امام حسین را کسی که
دهشود آنحضرت ما آمر شود در زیارت او کند و در رکعت فاتحه بکاند بیرون آن
سنت باج میرود و بچنین سنت هر گاه امام حسین را زیارت کند که الماشت او باشد
واجب در زیارت حضرت امام حسین ثواب بیاد آن سنت در بعضی روایات
وارد شده که زیارت او در هر سنت یوم هوشمند دهزار ملک او را

در مواطن آن سنت و باعث صفوف بیغمبر و نقص در ما آن سنت در آخر
هر ماه الدی هر ما آنکه آنرا و کمال آنکه در زیارت او کند یکسال از عمر او کم
شود در زیارت عمر او را میکند و ایام زیارتش از عمر حساب نمیشود و بعمر او می
بیجزایند

بچی میرود ثواب هزار حج که در آنها خدا آزاد کند در هر دیگر که در زیارت
صرف کند ثواب دهزار درهم آزاد در هر کدام که او را زیارت کند در عارف
بحق او باشد خدا بشما لکنا ما آنرا پیشی عاینده او را آنچه خدا در زیارت آن
در روز عرفه مقابل بیست حج دیگر عمره مبرور سنت با بیغمبر و با امام آمر و در
بعضی روایات وارد شده که زیارت آنحضرت در عرفه با عارف بودن بحق
او مقابل هزار حج مقبول سنت دهزار درهم از حساب او در آخرت با بیغمبر و امام آمر و
زیارت او در اطاعه رجب مغفرة کنا ما آنست و در لیله شعبان مغفرة
میکند با او در لیله بیست بیغمبر و در شب قدر سبب مغفرة کنا ما آنست و در
یکسال آنچه کرده زیارت او میان آن مغفرة و در شب بیغمبر شعبان مقابل
هزار آنچه در هزار عمر مبرور سنت دهزار حساب حسنات در زیارت آنحضرت
در زیارت عاشورا با معرفت بحق او مقابل زیارت خدا سنت در هر شاد در هر
ان سنت زیارت کنا به او ثواب بیاد سنت دیگر بیشمار مقابل کسی که خدا بشما
او آخر شب و در زیارت او بعین یعنی در بیستم ماه صفر از عارفان آنحضرت
در زیارت او در هر ماه ثواب هزار حج مقبول دارد او ان شما آنرا بدر هر کس
بیشتر بدر مرغوب اس آنست آنکه مقبول شود بگوید
السلام علیک یا ابا عبد الله و رحمة الله و برکاته ثواب بیج دهزار درجه

اعمال او نیست و در دو آیت وارد شده که نماز آورند در شهر آن حضرت
هر رکعتی مقابل هزار حج و هزار عمره ست و هزار بنده که از آزاد کند و هزار
جهاد در رکاب خدا پیغمبر مرسل با یک نماز واجب کذا در دعای مقابل
حج ست و نماز ست معادل عمره و در حضرت امام محمد عسکری علیه السلام منقول
ست که هر که امام جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند هر گاه چشم در نه بندد
و دیدار نشود مثل آنست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خود را دیده
که هر که مرا زیارت کند خدا بعد از کذا سال او را بیامرزد و در دعای مقابل
و هفتاد حج مبرور و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقول است که چون بنده از
که زیارت قبر دوست مثل زیارت امام حسین علیه السلام از حضرت رسول صلعم
هر که پدرم را زیارت کند در بهشت همراه آنست ما آنند که حضرت رسول
خدا و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را زیارت کرده باشد و از حضرت امام
موسی علیه السلام منقول است که زیارت فرزندم علی بهشت خدا بعد از پدر او هفتاد
حج مبرور با هفتاد عمره و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام شنیدند که
زیارت قبر دوست افضل است بر زیارت امام حسین علیه السلام که زیارت قبر دوست
نیز آنست که پدرم را زیارت نکند و هر گاه امام حسین علیه السلام را زیارت کند
چنان است که هیچ یک از شیعه مرا نه بینند و هیچ یک از ایشان نداند که
امام جعفر صادق

امام جعفر صادق علیه السلام شنیدند آنچه که حضرت امام موسی علیه السلام
شنیدند که هر که امام محمد حنیفه تا بدند و هر که امام زین العابدین علیه السلام را
حضرت امام حسین علیه السلام را بکشتند و زیارت حضرت امام رضا علیه السلام را نکند و بعضی
آنست که در ماه رجب حضرت امام رضا علیه السلام را زیارت کند و از حضرت امام
رضا علیه السلام منقول است که با جدم موسی فرموده بود که هر که پس از شیعه من
من بیش خدا بعد از هفتاد حج مقبول هر یک هزار عمره مبرور با جهاد
و بعضی گویند از حضرت امام محمد تقی علیه السلام شنیدم که زیارت قبر دوست مقابل هزار
حج ست فرمود و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول ست که هر که مرا در
زمان دوری زیارت کند روز قیامت در سه موضع با او لطف کنم اگر نامه اعمال
راست او راست شود به همکان کرشمه در صراط و در وقت کشیدن ترازو
نیز او را زیارت بدان که بیست و یک امام را زیارت کرده باشد و از حضرت
موسی علیه السلام منقول است که زیارت فرزندم علی بهشت خدا بعد از پدر او هفتاد
حج مبرور با هفتاد عمره و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام شنیدند که
زیارت قبر دوست افضل است بر زیارت امام حسین علیه السلام که زیارت قبر دوست
نیز آنست که پدرم را زیارت نکند و هر گاه امام حسین علیه السلام را زیارت کند
چنان است که هیچ یک از شیعه مرا نه بینند و هیچ یک از ایشان نداند که

بعد از نماز باید که بگوید آنچه خود را بخرج چیزی آنند بعضی از
علما گفته اند که دعا بعد از آنست بعضی این غلط است چه در احادیث
وارد شده که بعد از هر فریضه باید که دعا بگوید و بعضی دیگر
چیزها استحباب دعا وارد شده اما بعضی دیگر اما آنچه وارد است که
پرسیدن ششم آنکه در بخرج و پشت بقبله کند و بعد از نماز دعا مفتتم نماز
بطرق مقبول کردن چنانچه در فصل آینده مذکور خواهد شد و مقول آنست
هفتم آنکه با بعضی از مجتهدین مشورت کند بعد از آنکه از مجتهدان هشتم
جانب راست و چپ خود را بخرج نماز کند و در وقت فارغ شدن از نماز دعا
کردن نهم جانب چپ و بخود را بخرج نماز کند و در وقت سؤال فرمودن از
خدا بطلب آنچه خواهد بعضی صاحب فرموده که بگذارد و از آن امور
بعضی دیگر صاحب فرموده که بگوید و بعضی دیگر آنکه در وقت سؤال کردن
دستها را بلند کند و بعضی دیگر اما آنچه در وقت سؤال کردن
دستها را بلند کند و بعضی دیگر اما آنچه در وقت سؤال کردن
دستها را بلند کند و بعضی دیگر اما آنچه در وقت سؤال کردن

حدیث سیزدهم آنکه نماز خود را بیاران مؤمن خود بگذارد که نماز آن
معصوم باشد و در این حدیث سه باب است باب اول در فضیلت نماز
شده که در بعضی از آنها گذشت که چه منزلت دارد نماز در نزد خدا و
که در بعضی

که در بخرج و پشت بقبله باشد بعضی دیگر آنکه بعد از نماز دعا
دعا را منقول خوانند و آنچه بعد از نماز شد بعد از امور دنیا
و دعا طلب نمودن و دعا آنچه در حج خواهد کرد بعضی دیگر
باب آنست در سبب نماز و فرائض نمودن در اینکه آن وسیله
کردن ثواب آن بصاحب خرج چه نفع آن باو میرسد و سبب نظم
صاحب خرج چه آنند و اصناف آنجا بت در جمع احوال آنجا عت
دقت کردن در آنچه کنند آنها باز دهم تصدق نمودن بخدمکاران
و کلفت آنها امکان دهد صاحبان آنها چه ثواب تصدق در آنها تم
منضم میشود شانزدهم نظم بنات در آنچه فی الحقیقه نظم بنات
نظم صاحب خرج است هفدهم آنکه هر گاه از نماز فارغ شود دعا
بعد از آنست هجدهم آنکه هر گاه از نماز فارغ شود دست
بنوافل نزند نوزدهم آنکه سؤال از خدا بنحلا کند بعد از اتمام بیستم آنکه در
نماز جماعت آمدن از اتمام آن و بخرج کردن پیش از پیش آنست
بیست و یکم آنکه نماز جماعت بود از اتمام آنچه حرمت نماز در آن
بیشتر است و اشتباه بیشتر رخ میدهد نماز خود را بخوانند
سالار نجاه حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین تا آنکه از

حضرت رسالت پناه صلعم و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین
بطریق متعارف معروف شده چون از نجف اشرف مراجعت نموده آنها را
رساله اختصاری دیده فی الجمله مختصر مجملی هر یک از حضرات که از کتب
اربعه معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه و کتاب ابن بابویه و
کامل الزیارات ابن قولویه و تهذیب شیخ طوسی و مصباح کبیر و صغیر و الکتب
المعتبره دیگر است انتخاب نموده بنام زیارت رسالت پناه صلعم
الله باسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلعم
زیارة کنی او را بقصد رسالت مآبی مذکور شوی بدین ادب و آن باب چهار رکن
و رکن اول آنکه چون بدر روضه منوره رسد بایستد و تکبیر گوید و
بگوید الله اکبر الله اکبر الله اکبر علی ما هدانا الحمد لله علی ما
ابلانا و الثناء الحسن کله لله لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو
علی کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده صدق وعده و نصر عبده و
اعز جنده و هزم الاحزاب وحده لا اله الا الله و لا نعبد الا ایاه
مخلصین له الدین و لو کره المشرکون الله اکبر کبیرا و الحمد لله
کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا لا اله الا الله و الله اکبر و لله
الحمد الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
لقد جاءت رسل ربنا بالحق و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان
رسول الله حقا حقا و اشهد ان محمد بن عبد الله و اشهد انک قد بلغت
رسالات ربک و نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل الله و عبدت الله مخلصا حتی
اتیک الیقین بالحق و الوعد الحق و ادیت بالذی علیک بالمعروف و

قد دخلت

نهیت عن المنکر بابی انت و امی و نفسی علیک من الکافرین جعلنی الله بک اشرف
محمد المکرمین الحمد لله الذی استنقذنا بک من الشرک و الضلالة اللهم
اجعل صلواتک و صلوات ملائکتک المقربین و عبادک الصالحین و
انبیائک المرسلین و اهل السموات و الارضین و من سبحک یا رب
العالمین من الاولین و الآخرین علی محمد عبدک و رسولک و نبیک
و امینک و حبیبک و صفیک و خاصتک و خیرتک من بریتک و صفوتک
من خلقک اللهم و اجعله الیوم المقام المحمود الذی وعدته و البسه
المقام المحمود الذی وعدته یغبطه به الاولون و الآخرون اللهم انک قلت و قولک
الحق و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول
لوجدوا الله توابا رحیما و انی اتیتک مستغفرا تائبا من ذنوبی
الی ان توبتی الیک توبة نبی او رسول محمد صلعم اللهم صل علیه و آله و اجعل توبتی
توبة الی الله ربی و ربک فاغفر لی ذنوبی بعد ان تثبت زیارتک
بگوید که زیارت حضرت رسول صلعم بکنم ستت تقرب بخدا بعد از ان بگوید
السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک
یا نبی الله اشهد انک قد نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل الله
و عبدت الله حتی اتیک الیقین فجزاک الله افضل ما جزی نبیا عن امته اللهم

على محمد وآل محمد افضل ما صليت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم
كما حبسني داشته باشي خرج مفارقت آنحضرت را در پيش نخواندن داشته
وقبض له كن در مسافرت بخود در آورداشته ارخوجه آنه وغيره آنكه طلب ما كه اسباب
مفرد نخواهد كرد بعد از آن دعا آنكه حضرت امام تقي عليه السلام
بدينطور نخواند بخوان اللهم اليك ابتغاب امري والى قبر محمد عبدك
ورسولك استقلت ظهري وفيما رغبت فيه استخار اللهم اني
اسئلك بكرامتك لنفسي خير ما ارجو لها وكفاني شر ما اخاف عليها وادا
بحمدك امور بيدك لا يصرفها غيرك اني لها انزلت اليّ من خير فقير
اللهم اني فقير في غناك ضعيف في قوتك ذليل في عزك اللهم اني اعوذ بك من ان
تبدل اسمي او تغير جسمي او تنزع رحمتك مني اللهم لا تبتلني بالتقوى و
حلني بالنعم واعذني بالعافية واوزعني شكر العافية انكاه بعد از
آنحضرت بسجده رود وچشمها بخود در آورد بر آنچه در حديث وارد
شده كه ما بايد چشمها بخود در آوريم بعد آنحضرت شفاي چشمها آن
حضرت بسجده رفته بود وچشمها بخود در آورد بر آنچه در حديث وارد شده
كه ما بايد چشمها بخود در آوريم بعد آنحضرت شفاي چشمها آن

زهرا را بخواند بعد از آن جمله مطالب دنيوي واخروي خود را
كند كه بشما آنرا ذكر نكرده انكاه بكويد اللهم اني عبدك ابن عبدك ابن امتك
عبدك بيدك ناصيتي بيدك ماضي فيّ حكمك عدل فيّ قضاؤك اسئلك بكل
اسم هو لك سميت به نفسك او انزلته في كتابك او علمته احدا من خلقك او
استاثرت به في علم الغيب عندك ان تجعل القرآن ربيع قلبي ونور بصري
وجلاء حزني وذهاب همي وغمي اللهم كما احسن خلقي فحسن خلقي
وكما اكرمني فاكرم مثواي وكما هديتني فهد قلبي وكما اشبعتني فاشبع
جوعتي وكما رويتني فروّ غلتي وكما كسوتني فاكس عورتي وكما غفرت لي
فاغفر خطيئتي وكما اعزتني فاعز نفسي وكما اغنيتني فاغن فقري وكما
عافيتني فعافني في بدني وكما صنت وجهي فصن وجهي وكما زينتني
فزين خلقي وكما قنعتني فقنع نفسي وكما رزقتني فوسع رزقي وكما
قضيت حوائجي فاقض حاجتي وكما يسرت امري فيسر امري وكما
وفقتني فوفق رشدي وكما عصمتني فاعصم ذنوبي وكما اعنتني فاعن
ضعفي وكما ذكرتني فاذكرني وكما اعطيتني فاعطني وكما اكرمتني
فاكرمني وكما اسكنتني فاسكني وكما اسعدتني فاسعدني وكما
اخرجتني فاخرجني وكما ادخلتني فادخلني وكما اخرجتني فاخرجني
وكما ادخلتني فادخلني وكما اخرجتني فاخرجني وكما ادخلتني فادخلني
وكما

عليك يا بنت رسول الله السلام عليك يا بنت نبي الله السلام عليك
يا بنت خير الله السلام عليك يا بنت حبيب الله السلام عليك يا بنت
صفي الله السلام عليك يا بنت خيرة خلق الله السلام عليك يا بنت خيرة
النبوة السلام عليك يا سيدة النساء العالمين من الاولين والآخرين
السلام عليك يا نجيبة ولي الله وخيرته خلقه بعد رسول الله السلام
عليك يا أم الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة السلام عليك ايتها
الصديقة الشهيدة السلام عليك ايتها الرضية المرضية السلام عليك
ايتها المعصومة المظلومة السلام عليك ايتها المضطهدة المقهورة رزقتم
عليك يا فاطمة بنت رسول الله ورسول الله يبكي كما تبكي الثكلى
على وحيدها عبدك انهد الثكلى مخبتا على بنيتك منيبا الى ربك وانت
مدخلك فقد قرت رسول الله من جنابك فضجعي رسول الله من
مضجعك فقد قرت رسول الله لك بضعة منه ورجعه الى بين جنبيه
كما قال عليه افضل السلام اشهد انك وابنك وبعلك كذلك الى ربك
تحن وعن يمينك سبعون الفا من خزان الجنان معهم ولاية
الدنيا وانت ومعاذ الله ان يخيب ظنون بمحمد ان تحيد
وكيف يا فاطمة تحيد وحيدر آخذ الكتاب عليوة بحضرة ربك

بناه فرشاه وعدكما ما آذيا فحضرت فاطمة نظرا الى الجنة
وملائكة مقربين يشتاقون بكورشات بضع ربي حضرت
امامان حسن وامامان بنت العابدين وامامان محمد باقر وامامان جعفر صادق
وقد ثانيا فاكفنا وبنت نبي آذوا جنبين كنفيه فنادته حضرت امامان حسن
وامامان بنت العابدين وامامان محمد باقر وامامان جعفر صادق راعيكم
فرينا الى الله يبكي السلام عليكم يا امة الهدى السلام عليكم
يا حجج الله على الورى السلام عليكم انتم الفوامون بالقسط
السلام عليكم يا انصار الدين السلام عليكم انتم الفائزون بالقدح
فقد بالغتم ونصحتم وصبرتم في ذات الله وكذبتم وامي عليكم تقدمتم
واشهد انكم بالامانة وفيتم وانا خالفتم عنكم معفو عنه وانت فوالكم الصدق
وانكم دعوتم فاجبتم وامرتم فاطعتم واتكم رحمة ابيكم الا بين وان كان
اجلاف هذه القوابين الله بخلكم في اعلى الطهر حنفكم في اعلى
الطهر ان لم يدركم الى الصالحة ودمرهم فيكم من لا راعي طيتم طاب حيكم
اللهم الا من حكم علينا الا ان الا من فجر اكم في بيوت اذن الله ان
يرفع ويذكر فيها اسمه فصل اصلوتنا عليكم رحمة لنا وكفارة لذنوبنا
اعمالكم لنا وطيب خلقنا بما منحتنا من حبكم وكنا عضدا مصبين بعلمكم

نوبت بنفسکم معترفین بحق بنصدیقنا آیاکم ذهرا مقامکم منا ترحب
والخطاء اسکانکم افرحنا اتی دعا مقامکم لذی حدد ان یستقذ
بکم مستقذ الهلکی من النار فکونوا الی حفظه فقد طفت الیکم ازال
غیب عنکم هول الموت بانا الحق دانا بات الله هرزدا اسلکم راجیا ان کاکم
مرد منها بحق حق آل محمد ان کنتم مؤمنین بسرنا آل محمد آنا بامن
هو فاکم آنا بموت لدیم ثم البعث وحسابکم بکل شیء لدنا الیوم آنا نحن
عرفنا امتی ادعا عنهم عبادک وحجارا مع نبیهم واحفظوا بحقهم
دعا الوالی سوایهم وکانت الله لک ومنا علی جمیع انوایهم خصصتهم با
خصصتنی به خلاء الهل انکنت عبدی بنصفا آنی هذا مذکورا مکنوبا
لا اخرنی بار بجوت دکا یخیبنی فیما ارجون هرکاه دعلا آخر آنی بکن له بحیا
خواهد شد انکاه فاز زیارة هرامامی ذیلک دعن زیارة فرمتم دسوا
حرمه که در لحد موانق احادیث مذکوره اند جله مخابات بد بجود
بلد لبخا آنی بکو السلام علیک یا عم رسول الله صبرک الله هذا السلام
علیک یا اسد الله و اسد رسوله و اشهد انک قد جاهدت
فی الله حق جهاده لرسول الله و صبرت بنفسک علی ما نزل بک من
ذلک ابتغاء مرضاة الله فجزاک الله عن رسوله و عن امة محمد افضل
الاجر

الذا انتم لنا آرطاد لکم لا تموتون دجود خواهی که در آخرت
دسالت بنا مدا کنی یا بد که عما کنی دنیا زیارة کنی آخر زیارة آنطرفی که مذ
کردید بکو اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر نبیک فان تو
منی قبل ذلک فلا اشهد فی عملی علی ما اشهد فی حیاتی ان لا الله الا الله کانت
دانت محمدا عبدک و رسولک و انک اخرتنی من حظک ثم اخرتنی من
اهلبیت ائمة الطاهرین الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم
تطهیرا و اخرتنا آخرتنا آمعهم فی زمرتهم و تحت لوائهم و اخرتنی
حتی دیتهم فی الدنیا و الآخرة یا ارحم الراحمین دجود خواهی که در
امة بنفع را کنی بطرفی که مذکور شد زیارة کن انکاه بکو السلام
علیکم یا ائمة الهدی و رحمة الله و برکاته استودعکم الله و اقرء
علیکم اسلام امنا بالله و بالرسول و بما جئتم به و دللتم علیه
اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر نبیک
و آله و لا تحرمنی العود ثم العود ثم العود دزیارة امیر المؤمنین علیه السلام
و تفرج الله و اباتا که هرکاه اراده زیارة امیر المؤمنین کنی دزیارت
میباید که غسل کنی چنانچه در غسل زیارة مذکور شد متوجه مرقد منور
شده با هستگی و وقار میرفته باشد که هرقدر بحضرت نزدیک میشوی دیاد بات

حضرت کرده باشد بقبله کرده و پشت چپ بسوی کعبه کند که زیارت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام میکنم سعادت قرب الی الله اکتساب کرده السلام علیک
یا ولی الله انت اولی بمظلومیه و اولی من غضب حقه صبرت و احتسبت
حتی اتاک الیقین و اشهد انک بقیت لله و انک شهید عند رب
العالمین فاتاک بالموت العدل الرضی و وجدک علیه العدل الرضی حسنا عارفا
بحقک مستبصرا بشانک معاندا لاعدائک و من ظلمک الشقی علی ما ذلک
و رب الشاء الله تعالی انت ذو فضل کثیرة فاشفع لی عند ربک فان
لک عند الله شانا رفیعا و جاها عظیما و شفاعة مقبولة و قد قال الله تعالی
و لا یشفعون الا لمن ارتضی اکتساب کرده لله الذی اکرمنی
بمعرفته و معرفة رسوله و من فی طاعته رسوله منه و تفضلا
منه علی یا الهی انت الله الذی لا اله الا انت جل ثناؤک فی بلادک و عظم
علی ارضک سلطانک لا یصلح دفع المکاره منی الا بطلب حرم اخی و ابن
و ابن اخی فانه لا الله الا انت الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله اشهد انک الله لا اله الا انت وحدک لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک جاء بالحق من عندک و اشهد ان
علیا ولی الله و اخو رسوله اللهم عبدک و زائرک مقرب الیک بنیا
فزیارتی

فبزیارتی رسولک لعن الله امة خالفتک و ابنک و امة تخلفت و کذبت ابنک و امة
ظلمت علیا و امة قتلته و امة جاءت منک و منه الی الله الذی
جعل النار مثویهم و بئس الورد المورود و الوارد بئس المدد المدد
اللهم العن قتلة انبیائک و اصحاب انبیائک و اصحاب انبیائک جمیعا لعنا
و اسلهم حزنا و ارک اللهم العن الجوبة و الطواغیت و الفرعونة و اللات
و العزی و الجبت و کل ند یدعی من دون الله و کل امة تقر علی الله اللهم العنهم
و اشیاعهم و اتباعهم و اولیاءهم و اعوانهم و مجبیهم لعنا کثیرا
اکتساب کرده من به یکو اللهم العن قتلة امیر المؤمنین اکتساب کرده من به
یکو اللهم العن قتلة الحسین اکتساب یکو اللهم عذبهم عذابا تعذب به
احدا من العالمین و ضاعف علیهم عذابک کما شاؤا و اراد امرا
اعد لهم عذابا الیما اللهم العن من خلفک اللهم ادخل علی قتلة ابن بنت
نبیک و قتلة اهل بیته من قتلة ذکرانهم العن بجمیع
معذبا اسعر بدا من الجحیم کلما خفت عنهم من عذابها و هم فیها
یبلسون ملعونین ما کانوا یدعون عند ربهم عذ بهم عذابا لا تعذبه
احدا من العالمین و الجزیه الطول لقتلهم عترة انبیائک و رسلک و اتباعهم
العالمین اللهم لعنهم فی صبیر الدنیا و اظهر العلامة فی عترة

اللهم اجعل لنا لسان صدق في اخر الاخرين واجعل لهم ذكرا حسنا في
الاولين واجعلني لهم شيعة في الدنيا والاخرة يا ارحم الراحمين اكلاءه ورعايه
سر الخضر بشيئ وبكوبد سلام الله وسلامه مدام كلمة الفرقدين عند الحاجة
لك يقلوبهم وانا طيبين بقبولك وانا قاصدين بسعيك الينا عارفين
بحقنا مقبلين بامور ابي السلام من الله على ابيك وعليك يا بني انا اشهد
انك طهر طاهر من طهر اشهد لك يا بني الله وصدق رسوله بالسبق واللحاق
اشهد انك حبيب الله وابن حبيبه اشهد انك ولي الله وابن وليه اشهد انك
خليل الله وابن خليله اشهد انك ذبيح الله وابن ذبيحه اشهد انك
مقرابن عند الله وعند رسوله ابنك مقر بانك حجة الله
نقر ونعترف بك من ذرا خلقها الى ان يفنيها على ما فيك ابنك الطاهر
والى ما ذكرت الخلق من بعدك على ما وصفت فنفي لك صلى الله عليك
ونعرف بعدد كل معلوم لك انا عبيد الله ومواليك في طاعتك الوافدون اليك الوافدون عليك
كما الوافدون عند الله وانت اعرف الى الله بحاجته ومسئلته على ما
فضلك به فانك اقرب وسيلة في الوفادة اليه والى طلب الحوائج منه فاسئل الله
لهم ان يسلك بهم سبيلك ويجعلهم ممن تعرفهم كما يعرفونك ويجعلك
من عليهم ويجعلهم ممن يتوفى على ملتك وملتهم انه ولي الاجابة والى
الدين

الدين شاكلتك الاطهار والذرية الطيبة اللهم بحبة نبيك وبحبي رسولك
والد رسولك اللهم انت عدتي على زيارة مولاي وكآبته وهو قتيلها
اجعلني ممن تنصره به نصرة ومنعني على نصرك لابنك في الدنيا والاخرة
اللهم اني اتجي على ما تجي به علي ابن ابي طالب امير المؤمنين وامون على
ما آتاه عليه علي ابن ابي طالب اكآه وبركعة صلاة ذبحه ابي سركذار
ورد على جدك مطالب بذنوب واخروب كله فما اجابت دعاءه بعد
ان بكو اللهم اني صليت هاتين الركعتين هدية مني الى سيدي
مولاي وليك ابن ولي رسولك امير المؤمنين عبد الوحيد بن علي ابن
ابي طالب فصل على محمد وآل محمد وتقبلها مني واجزني على ذلك جزاء المحسنين
اللهم لك صليت وذلك ركعت وذلك سجدت وصمت وعلى ما شرعت لنا ما
يكون الصلوة والركوع والسجود غيرك انك انت الله لا الله الا انت
اللهم صل على محمد وآل محمد وتقبل مني وتاب علي واعطني سؤلي يا محمد يا الله الطاهر
اكآه زيارة آدم ونوح راجيه ابن بابويه وركعتاه من صلاة جعفر
الفقيه روايت كرده بسند كه اسحق ابن آدم رحمه الله نوح دياكان شريف
مدفون شد بمكه كآه حوا هي كه آدم زيارة كني بيت زيارة كرده بكو
السلام عليك يا صفي الله السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا

بنی الله السلام علیك یا ابن الله السلام علیك یا خلیفة الله ذ ارضه
السلام علیك یا ابا الشرحبیل صلوة الله وملئكته وانبیائه ورسله وجمیع خلقه علیك وعلی ارواحك وبدنك وعلی الطاهرین
من اهلك وذریتك صلوة لا تحصیها الا هو ورحمة الله وبركاته ثم
تاتی قبر الرابع بعد ان تقف بین یدیه وتقول السلام علیك یا نبی الله السلام علیك
یا صفی الله السلام علیك یا ولی الله السلام علیك یا حبیب الله یا خیر خلق
سلام السلام علیك یا ابن الله فی ارضه صلوة الله وسلامه علی
روحك وبدنك وعلی الطاهرین من اهلك ورحمة الله وبركاته انك
حمید مجید ازاد ان تركعه فان بكذا تدعا كه ملائكه مكوشند بخوان
دعا كه ان كه كی كه بوقت خواندن دعا در حضرت امیر المؤمنین
بطریقی كه مذكور شد وچون تمام كنی بكو السلام علیك یا امیر المؤمنین
ورحمة الله وبركاته استودعك الله واسترعیك واقرء علیك السلام
اسئل الله الذی سار باحبائه ودلك علیه اللهم فاكتبنا مع الشاهدین
اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاه وان تفنی عمری قبل ذلك فانی اشهد
فی حیاتی ما شهدت علیه فی حیاته ان لا اله الا الله علی ایمان ابیطالب والحسن
والحسین وعلی ان نهض وجعفر وموسی وعلی والحسن ومهدی ابن الحسن
صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین واشهد ان قتلاهم صادقون مشكورون
ومغفورون

ومعذبون فی اسفل درك الجحیم واشهد ان من حاربهم لنا
اعداء ومن خالفهم موالیهم وناصبهم حرب الشیطان وعلی من قتلهم لعنة
الله والملائكة والناس اجمعین اللهم انی اسئلك بحق الصلوة
والتسلیم ان تفضل علی محمد وآله وان تجعله آخر العهد منی فی زیارة وان
تجعله فائزا یوم موافاتی ملائكة السلام اللهم وفقنا لما تحب وترضی
والسلام علیك ورحمة الله وبركاته ثم تاتی حضرت امام حسین
بدانكه وقتیكه خطا وبانا كه هركاه اراده زیارة امام حسین كنی روز
معلوم باید كه در دفعه اول كه بزیارت آن جناب میروی پیاده
باید رفتن وچون بنزدیك شوی اندك اندك كه دیدار آن حضرت
بر تو روشن شود بایستی وبسیار بگریی وبسیار بنالی وبسیار
حمد الهی بجای آوری وبسیار تكبیر وتهلیل وتسبیح بكوی وصلوة وسلام
فرستادن الله بدر حاجتی وهر آرزوی كه داری بخواهی كه الحال بر در كنبد
اجابت كنند انشاء الله وچون بآستانه آن حاجتی كه میخواهی
بخواه كه مقرون باجابت خواهد شد وچون بآستانه قبر آن حضرت رسی در آب
آستانه آن حضرت را ببوس وبر چشم خود بمال وچون
بگریه شروع كنی بسیار بگریه كه ان شاء الله بسیار خواهد بود
حاجاتی كه میخواهی بكو وچون بگریه شروع كنی بگو السلام علیك یا حجة الله وابن حجته السلام

عليك يا نبي الله البكاء والخوف بعد ان انكما سيدا اشبه بالخوف منكما
وهي مريضة الله اكبر بكوا البكاء فتوجه الخضر بن نوح ودعا لخضر ثم ركب وقال
لهما ان شاء الله اكبر وكفى كبره بكوا السلام عليك يا نبي الله السلام عليك
يا غيث الله وابن غيثه السلام عليك يا نار الله وابن ناره السلام عليك
يا نور الله وابن نوره اشهد انك حي عند ربك ترزق وتسر بما عند الله
لك الحمد يا رب العرش كبكى الخلق الذي لا يفنى ويبكي له السموات والارضون وما
فيهن وما بينهن ومن يسبح في الجنة والنار من خلق الله مما يرى وما
لا يرى اشهد انك حجة الله وابن حجته اشهد انك نبي الله وابن نبيه
واشهد انك نار الله وابن ناره واشهد انك بلغت عن الله عز وجل
ما بين لك في سبيل الله ومن حيث الذي كنت عليه شهيداً ومضيت
شهيداً ومشهوداً اناشد الله ومنكما الحق في طاعتك والوفاء لك لعن
الله من قتلك كما لا تقبل توبة عند الله وشفاعة في الجنة لمن قتلك
ولا يجد ريحها من الذي يجد ريحها من اراد الله به سوء بكيتما
اراد الله بكم يا بني الله الكريمين بكما بعد ان اكثر وبكى فقال الله
يا خير الله وبكى علي الله ما شاء ان يبكي فقال الذي عنده علم من ذلك الله
فقال لهما ما يبكيكما لعن الله من قتلكما فقالا نبكي لما صار اليه امركما

ويكم يترل السماء مطرها عليكم يكف الله المكروه عنكم يترل الله الغيث
عليكم يبني الله الارض التي تحل ايابكم لعن الله امة قتلتكم وامة
خالفتكم وامة جحدت انكما وامة ظاهرت عليكم وامة شهدت
ولم يشهد الحمد لله الذي جعل النار مأوى من يتبع الورد الوارد من
نبع الورد المورود الحمد لله رب العالمين صلى الله عليك يا ابا
الله نادى الله من خالفك ويبكي انا الى الله من خالفك ويبكي
انا الى الله من خالفك ويبكي البكاء بيا بين يا بني الخضر رفقة فردد
اربعا ابن الحسين زيارة من بعد ان انكما بعد زيارة ابي بكوا السلام
عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن امير المؤمنين السلام عليك
يا ابن الحسن والحسين السلام عليك يا ابن خير عجلة وفاطمة صلى الله
عليك وآله وعليك صلى الله عليك صلى الله عليك لعن الله من قتلك
انا الى الله منهم وبكي انا الى الله منهم وبكي البكاء بسيرة سيد انفسه
بكوا السلام عليكم السلام عليكم قرتم والله قرتم والله قرتم والله يا
بني كنت معكم فافوز فوزا عظيما البكاء بيا بني سر الخضر رفقة فان
زيارة كذا وقد علم انه بعد ان زيارة ما كنت بعوان وقد ان جهة
مطالب بنبوي واحزني حزنا شديدا وان موقف وعالج حزنا له

حضرت امام حسین علیه السلام فرمود بعد از آنکه امام علیه السلام گریه
از کرب حضرت بیرون آمد چنانکه بدن حضرت تکان میخورد
بیرون آمدند بگو انا لله وانا الیه راجعون انا انکه قبر آن
حضرت از نظر غایب شود انگاه متوجه زیارت قبر حضرت عباس
علیه السلام شوند و بگو السلام علیک یا ابا الفضل السلام علیک ایها العبد
الصالح المطیع لله ولرسوله ولامیر المؤمنین والحسن والحسین السلام علیک
ورحمة الله وبرکاته اشهد انک مضیت علی ما مضی علیه اخوک
المرسلون وسلکت مسلکهم وجریت علی آثارهم وورد علی ربک
فاحللت دار الخلود وجاورت الرحمن بئس ما خلف الخلائق بعدکم
وما کانت نفسک لنفسها لتجزع لانها علمت انها الی الله راجعون
وانک حی عند ربک ترزق فرح مسرور بما آتاک الله وفضلک
وحباک بالکرامة وهدی به الضلال وعلم به الجهال ان امرکم
امرنا وسرکم سرنا ومحلکم محلنا ومصابکم مصابنا نوالی من والانا
ونعادی من عادانا فلعن الله امة قتلتک وابرء الی الله والیکم
من امة بایعتک وبایعت من قاتلک وابرء الی الله والیکم من
امة اسست اساس الظلم والجور علیکم وعلی اشیاعکم اللهم
العن یزید خامسة والعن عبید الله بن زیاد وابن مرجانة
وعمر بن سعد وشمرا وآل ابی سفیان وآل زیاد وآل مروان
الی یوم القیامة اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین
وشایعت وبایعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا
فان لک یا ربی فی کل موطن وقفت فیه لعن ابی سفیان
ومعاویة وابنه یزید علیهم لعنة الله ما اختلف اللیل والنهار
وجاءت الغدوات والعشیات اللهم العن یزید وعبید الله
وابن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل ابی سفیان وآل زیاد
وآل مروان الی یوم القیامة اللهم العن العصابة التی جاهدت
الحسین وشایعت وبایعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم
جمیعا ثم تقول السلام علیک یا ابا عبد الله وعلی الارواح
التی حلت بفنائک وانا خت برحلک وعلیک منی سلام الله
ابدا ما بقیت وبقی اللیل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی
لزیارتک والسلام علیک وعلی الملائکة المحدقین بحرمک
والسلام علی علی بن الحسین المظلوم والسلام علی اولاد
الحسین وانصار الحسین والسلام علی جمیع الشهداء معه
والسلام علیک یا ابا عبد الله ورحمة الله وبرکاته اشهد
انک قد اقمت الصلاة وآتیت الزکاة وامرت بالمعروف ونهیت
عن المنکر وجاهدت فی سبیل الله الذی هو الموت الذی لا بد منه
فجزاک الله یا ابا عبد الله افضل ما جزی ولدا عن والده
وسلام الله علی الملائکة الذین حفوا بقبرک وعلی ارواح
حلت بفنائک وانا خت برحلک وعلیک منی سلام الله ابدا
ما بقیت وبقی اللیل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی
لزیارتک والسلام علیک وعلی الملائکة المحدقین بحرمک
والسلام علی علی بن الحسین المظلوم والسلام علی اولاد
الحسین وانصار الحسین والسلام علی جمیع الشهداء معه
والسلام علیک یا ابا عبد الله ورحمة الله وبرکاته اشهد
انک قد اقمت الصلاة وآتیت الزکاة وامرت بالمعروف ونهیت
عن المنکر وجاهدت فی سبیل الله الذی هو الموت الذی لا بد منه
فجزاک الله یا ابا عبد الله افضل ما جزی ولدا عن والده

انه حضرت کن وبگو السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله ولرسوله
ولامیر المؤمنین والحسن والحسین صلوات الله علیهم السلام علیک ورحمة الله
وبرکاته وعفرانه علی ارتحالک وبدارک اشهد انک مضیت علی ما مضی علیه
اخوک المرسلون وسلکت مسلکهم وجریت علی آثارهم وورد علی ربک
فاحللت دار الخلود وجاورت الرحمن بئس ما خلف الخلائق بعدکم
وما کانت نفسک لنفسها لتجزع لانها علمت انها الی الله راجعون
وانک حی عند ربک ترزق فرح مسرور بما آتاک الله وفضلک
وحباک بالکرامة وهدی به الضلال وعلم به الجهال ان امرکم
امرنا وسرکم سرنا ومحلکم محلنا ومصابکم مصابنا نوالی من والانا
ونعادی من عادانا فلعن الله امة قتلتک وابرء الی الله والیکم
من امة بایعتک وبایعت من قاتلک وابرء الی الله والیکم من
امة اسست اساس الظلم والجور علیکم وعلی اشیاعکم اللهم
العن یزید خامسة والعن عبید الله بن زیاد وابن مرجانة
وعمر بن سعد وشمرا وآل ابی سفیان وآل زیاد وآل مروان
الی یوم القیامة اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین
وشایعت وبایعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا
فان لک یا ربی فی کل موطن وقفت فیه لعن ابی سفیان
ومعاویة وابنه یزید علیهم لعنة الله ما اختلف اللیل والنهار
وجاءت الغدوات والعشیات اللهم العن یزید وعبید الله
وابن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل ابی سفیان وآل زیاد
وآل مروان الی یوم القیامة اللهم العن العصابة التی جاهدت
الحسین وشایعت وبایعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم
جمیعا ثم تقول السلام علیک یا ابا عبد الله وعلی الارواح
التی حلت بفنائک وانا خت برحلک وعلیک منی سلام الله
ابدا ما بقیت وبقی اللیل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی
لزیارتک والسلام علیک وعلی الملائکة المحدقین بحرمک
والسلام علی علی بن الحسین المظلوم والسلام علی اولاد
الحسین وانصار الحسین والسلام علی جمیع الشهداء معه
والسلام علیک یا ابا عبد الله ورحمة الله وبرکاته اشهد
انک قد اقمت الصلاة وآتیت الزکاة وامرت بالمعروف ونهیت
عن المنکر وجاهدت فی سبیل الله الذی هو الموت الذی لا بد منه
فجزاک الله یا ابا عبد الله افضل ما جزی ولدا عن والده

وهر دو بتن بیتنه و بجند و سوالع و اولیاء آنك اللهم صل علی محمد و
اللهم انی قد علی الکلام بما انت به و الاصغاء فی رسولك و الولاة بحقهم
بك یا ولی الامة هذه مصر و قبره و ابوه و عمته هم فلقد
عنیت بارتیادك بعد ان دعاك جعفر و موسی و علی و محمد و
دعوا دون ذلك عوهن و هركاه سواهی كه در آنجا حضرت امام
حسن كنی بطریق كه مذكور شد زیارت حضرت كرده بكوی السلام
علیك و رحمة الله و بركاته اشهد علیك و علیك السلام ایها
الله و رسوله و بما جاء به و دل علیه و ابتغی الوسیلة الی الله
فاكبتنا مع الناصبین اللهم و بحقهم اخزنی الهم عنا و عنه
اللهم انك تعلم ان قد بلغت بحجته اللهم ابعثه مقاما محمودا یغبطنی
به جمیع خلقك من شر ما یجیء به الدجال فانك رحمت ذلك و
انت اهله انك علی كل شیء قدیر السلام علیك و رحمة الله و بركاته اكفانی
خود را بجانب مشهد كرده بكوی اشهد انكم شهدتم لله بما جاهدتم
فی سبیل الله و شهدتم علی منهاج الوحی و سوابق الرسول اقمتم الصلوة
و آتیتم الزكوة و امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنكر اشهد انكم انصار الله و انصار الرسول
و سلم تسلیما اللهم لا تجعله آخر العهد منی و ما انكر منها

نشی بجانب آسمان بر دارد و بگوید اللهم ان هذا مقام
اسئلك فیه حاجة فان قضیتها فلا تعذبنی و ان منعتنیها
فاسئلك یا مولای بحق من ائتمنك علی سره و استرعاك
علیك یا امام الله و ولی دینه بحق الله الكافی
بفرج منك ما اتاك الله و اولیاءه و بحق من
كنت عنده و بحق من هو عندك فانك
كنت بهم عالما و بحقهم اعلم ان تصلی علی محمد و
آل محمد و ان تفرج عنی و عن جمیع المؤمنین
كشد بكوی اللهم صل علی محمد ابن علی امام الرضا و علی آبائه
الطاهرین و علی ابنه الهادی و عجل فرجهم و خفف الزلزال
بحقهم علیك و بحق من هو عندك و بحق من
كنت به عالما صل علیهم صلوة لا یقوم بها الا
انت و اقض ما سألتك فی امرهم و ارنی ما امل
فیهم و فی عدوهم و اكفنی ما اهمنی من امر
الدنیا و الآخرة یا ارحم الراحمین

السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا نور الله السلام عليك يا
حجة الله السلام عليك يا امام المؤمنين ووارث النبيين وسلالة
صفوة السلام عليك يا نور الله في ظلمات ارضه انا نشهد لك بما
مضى لنا نشهد معاذ الله ان تحكم موالياً لاعدائك ماشياً في
حياتك كذلك دأبت حتى اتاك اليقين فاشفع لنا عند ربك الذي
بحياتك له دانت بحياته له بقيت وبموته له حكمت بما
بين يديك امام محتوم قضى ضربك ووكد عند الله ان بكاءك ورنينك
كوند شد بحواندهر كه كه دراكي يا واي نبا ذكت بطريق كه مذ
شد الكاه بكو السلام عليك يا ولي الله استودعك الله واقرء عليك السلام
امنا بالله وبالرسول وجئنا به وذللت قلبه اللهم فاكتبنا مع
الشاهدين اللهم واجعل آخر العهد مني زيارة ايانا واردد نفوسنا
واخرج معها اجسامنا والسلام عليك ايتها الصديقة بوكاله نيارا خضرت
امام رضا بكه نيارا كه ترا خدا بيامرزاد مقدم سريع
خواهي كه زيارت خضرت امام رضا را كني عزم زيارت كن در وقت غسل
كردن اينها را بخوان اللهم طهرني وطهر لي واشرح لي صدري
ويسر لي امري واطلق عليك لساني وامض لي قولي واعني على
طهور واعطاء الكتاب بيمانهاي باك بوشيدة باب بوشيدة باب

تكبير

تكبير وتسبيح وتهليل كويد آنكاه بوند دخول بكو بسم الله
وبالله وعلى ملة رسول الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شريك له واشهد انك عبده ورسوله وان عليا ولي الله
وحجته يفرج به ذي ضر ويخص به من يشاء وان ضرحت
كفت كويد واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد
انك عبده ورسوله وانه سيد الاولين والآخرين وانه سبط
من اسباط الرسل اللهم صل على محمد وآل محمد واجعل صلاتك ورحمتك
وبركاتك على سيد خلقك اجمعين وعلى قائد الغر المحجلين وعلى احب آلهة اليك
اللهم صل على امير المؤمنين علي ابن ابيطالب عبدك وابن عبديك ورسولك
الذي انجبته بعلمك وجعلته هاديا لمن شئت من خلقك والدليل
على من بعثت به من حكمائك وربانيه الذين جعلت لهم ان تصل ما اتصل بهم
بين خلقك والمهيمن على ذلك كله والسلام عليه ورحمة الله
وبركاته اللهم صل على فاطمة بنت نبيك وزوجة وليك وام السبطين
الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة الطاهرة المطهرة التقية
الزكية سيدة اماء الله اهل الجنة اللهم صل على قولها نقول على احسنها
صلواتك اللهم صل على الحسن والحسين سبطي نبيك سيدي شباب اهل الجنة

الصالحين في خلقك والدليل على من بعثته بوسلامك وبأن الدين
بعدك ومضى فضائله بين خلقك اللهم صل على علي ابن الحسين عبدك
القائم في خلقك والدليل على من بعثته رسالاتك وبأن الدين
بعدك ومضى فضائله بين خلقك سيد العابدين اللهم صل على
محمد ابن علي عبدك وخليفتك في ارضك باقر علم النبيين اللهم صل
على جعفر ابن محمد عبدك ووليك وحجتك على خلقك الصادق الباد
اللهم صل على موسى ابن جعفر عبدك الصالح ووليك في خلقك و
الشاهد على ذلك بعدك والحجة على من دونك اللهم صل على علي ابن موسى الرضا
المرتضى عبدك ووليك وبعد الائمة والداعي الى الحق بعدهم ابن اوليائك
الصادقين صلوة اللهم وتحيته وسلامه واكثرها على الصفيها وانمى
اللهم صل على محمد ابن علي عبدك القائم بامرك الداعي اليك بحبلك اللهم
صل على علي ابن محمد عبدك ووليك اللهم صل على الحسن ابن علي القائم
بامرك القائم في خلقك وحجتك المودى عن نبيك وسالف آبائك
على خلقك المخبر عن سبيلك الداعي اليك بالطاعة وطاعة رسولك صل
عليهم اجمعين اللهم صل على حجتك وولدك القائم في امرك بين
خلقك صلوة تامة باقية تجعل بها ارضك وتنصر بها وليك واهله في
الدنيا

والدنيا والآخرة اللهم اذا اقرب اليك بحبهم وادين لك بهم و
اعادي عليك بعدوهم فاالزقني بهم خير الدنيا والآخرة واصرف بحبهم
بهم شر الدنيا والآخرة وهو اليوم الف امة انكاء درباالبين
سر يحضرت بنت بنت وبكو السلام عليك يا ولي الله السلام عليك
يا حجة الله السلام عليك يا نور الله في الظلمات السلام عليك
يا عمود الدين السلام عليك يا وارث الوصيين خليل الله السلام
عليك يا وارث موسى كليم الله السلام عليك يا وارث عيسى روح
الله السلام عليك يا وارث محمد رسول الله السلام عليك يا وارث
امير المؤمنين السلام عليك يا وارث الحسن والحسين سيدي شباب
اهل الجنة السلام عليك يا وارث علي ابن الحسين سيد العابدين
السلام عليك يا وارث محمد ابن علي باقر علوم الاولين والآخرين
السلام عليك يا وارث جعفر ابن محمد الصادق الباد النقي
السلام عليك يا وارث موسى ابن جعفر الصادق السلام عليك
ايها العبد الصالح الشهيد السلام عليك ايها الوصي البار النقي اشهد
انك قد اقمت الصلوة واتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن
المنكر عبدت الله حتى اتاك اليقين السلام عليك يا ولي الله ورحمة

الله وبركاته الكاه ويخرج مقدم ... فتحضر فضله
بكوا اللهم صل ... اليك عند ارض ... وطلعت اليك ورجاء
برحمتك ... فاقضني ... ولا تزني بغير قضاء حاجتي ... اللهم بقدرتك على ... اخ
رسولك صلوات الله عليه وآله بلغ انت داعي اجتنك ... وأوا انت اعلم
عليك شنعت على نفسي واعترفت على ظهري فكن شافعا الى الله يوم فقري
وفاقتي فلك عند الله مقاما محمودا وانت عنده وجيها الكاه دست
وآمنت وابوي اسمانت ... وآدم دست چپ ... وان كنت
وبكوبد اللهم اني اتقرب اليك بحبهم ... وعوا اللهم ... اخرهم
ما وليت ... اللهم ... من كان لهم ... اللهم العن الذين
بدلوا نعمتك ... وبعوا ... اياك ... وجحدوا ... وصدوا
الناس على كفرهم اللهم اني اتقرب اليك باللعنة عليهم
واليوم منهم في الدنيا والآخرة يا ... الكاه يا بني يا ... حضرت
يا ابتكو صلى الله عليك يا ابا الحسن صلى الله على روحك وبدنك حضرت
وانت الصادق المصدوق قال الله من ... ذلك يا ... اللهم العن ... قتلة امير المؤمنين ... وقتلة الحسين ... وقتلة الحسن ... الكاه
يا بني ... ركعتان ... ركعت فاتحة الكتاب ... ركعت اول ... فاتحة

سورة

سورة ... ركعت ... ركعت ... بعد از فاتحه سوره ... خواند
وكر بخانه آخر ... شنه يا ... اول ... قرآن ... بخواند واكر ... خواند
تسوره سورة الكافرون ... بعد از فراغ نماز دعا كند
بخوان كه ملكوت شنود ... اكر خواهي بخوان ... بعد از فراغ نماز دعا كند
بخوان كه ملكوت شنود ... اكر خواهي بخوان ... بعد از فراغ نماز دعا كند
عليك يا مولاي ... يا ابن مولاي ... درجة الله وبركاته انك ... الحميد
من العذاب ... ان ... الضر الي ... عنك غير راغب عنك ... ملك
ذلك ... ان ... عليك ... ان ... في غربتك ... حتى تقضي الحق ... انت
ذلك ... ان ... حتى ... شافعا ... يوم ... حاجتي ... بقربتك ... دعائي ... يوم ... افتقر
حتى ... قربة ... يوم ... بخير ... والذنب ... اسأل الله الذي ... دعا ... فرج ... كما
... اسعد ... اشقى ... بعد ... في ... حتى ... واسأل الله الذي ... ابكى ... عليك
... على ... يجعل ... سبيلا ... فخرا ... واسأل الله الذي ... ما ... كما ... وهدا ... الى
... لك ... عليك ... وبك ... الى ... اك ... وانت ... مورد ... خوفك ... دون ... مرا
... فاقة ... الى ... السلام ... عليك يا ... الله السلام ... عليك يا ... الهي

الوصية ... دعا ... رب العالمين ... وفاز ... الفوز ... السلام على
الحسن ... الحسين ... شباب ... اهل ... السلام على ... ابن ... الحسين
... ابن ... علي ... جعفر ... ابن ... موسى ... ابن ... جعفر ... علي ... ابن ... موسى ... رضا

ابن علی و علی ابن محمد و حسن ابن علی و محمد ابن الحسن حجتک
علیهم السلام و رحمة الله و برکاته السلام علی ملائکة الله المقربین
السلام علی ملائکة الله المقیمین الذین هم بامرهم یعملون
علینا و علی عباد الله الصالحین اللهم و اجعله آخر العهد منی لزیارة
ایاه فان جعلته فاحشر نی معه مع ابائه الطاهرین و ان ابقیتنی بعده
فارزقنی زیارته ابداً ما ابقیتنی انک علی کل شیء قدیر استودع الله
و استرعیه و اقرئه علیک السلام آمنا بالله و بما دعوت الیه فاکتبنا
مع الشاهدین اللهم ارزقنی حجه و عمره ثم لا تمتنی ابداً ما ابقیتنی السلام علی
ملائکة الله و قد ارتحل الله حضرته بحج بیت الله و عمرته و انی بالتوجه
نحوی یا الله که خیر باشد آن که قدر زیارت حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری
یابد و قضاء الله و ابا الله که چون بر آمرزه رضی و خواهی که خیر باشد
خیر امام علی النقی و امام حسن عسکری نیابد که خیر زیارت نکرده
جامه پاک بپوشی چون بجای آیی که خیر حضرت امام علیه السلام کنی
بگو السلام علیکم یا ولی الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک
یا نور الله فی ظلمات الارض انت کما سمانک الله تعالی عز و جل
نجل امور الی ابائک الطاهرین کما هو مسمی بما اسمیا به و کاشفا بما کشفا به عنک اما

حقنا ابطل الظلمة یا ابا الله ربی و ربک الله یحصی احشی من
زیارتک ایاکم الصلوة علی محمد و آل محمد و ان یرزقنی مرافقتکم فی
الجنان مع ابائکم الصالحین و اسالک عن معنی و بقینی من النار
و من رزقی خلفا منک و مصاحبتکم آتیکم و اعرف بینی و بینکم انکم انتم بنا
کل یوجب ابائکم الصالحین و ان یجعله آخر العهد منی من زیارة
کما و انه مولای الجنة و رحمة اللهم ارزقنی بعضه آجلنی ما و ارزقنی
علی ظلمهم اللهم العن ظالم آل محمد حقهم و انتقم منهم اللهم العن
الاولین منهم و الآخرین و عجل علیهم العذاب الیم و بهم و بهم
و اشیاعهم و محبیهم و متبعیهم اصناف العذاب من الجحیم انک علی کل شیء
قدیر اللهم عجل فرج ولیک و ابن بنت نبیک بالحق الواضح
انک ترحم عبادک جمیعا خود دعوتی بتو دعوتی بتو آنکه مجیب دعوات
حق آنکه آنجه فرمایی از امامان بتو دو رکعت نماز بگذاری دعائی
مذکور و بعد از نماز بخوانی و بعضی از مجتهدین دو رکعت نماز بگذارند
بعد از امام راجاز نیست زیرا که هر دو امام بمنزله خود عمل نموده
و ظاهر آن است که کفی باشد و مجتهد بتسبیح خود کفی طالب زیارت
موده که او را در آن مشهد کرامت آید چه در احادیث اصر بسیار وارد شده که

بيان نعم الخود ابو موسى انت وبيان خود سلام كردن انست
وهو كما تخواهى كفتن وزيارة النبي يكون السلام عليكم يا ولي الله استودعكم
كما اقرء عليكم السلام عنا بالله وبالرسول وبما جئنا به فكونوا لنا
عليه اللهم اكتبنا مع الشاهدين زيارة حضرت صاحب الزمان
بيان آنست وفقك الله تعالى كه چون اراده زيارة حضرت كني در سامرا
بايد كه غسل كني جهة زيارة حضرت چنانچه آبي باك بيوشي در سرداب
حضرت وقف كن يكون السلام على الحي الجليد العالم الذي على ما يشاء
السلام على يحيى الوشا ثم وعلى البراء الكاتب السلام على يحيى بن عمران
جامع الكلم السلام على خلف السلف وصاحب الشرف السلام على
حجة المعبود وكلمة المحمود السلام على مغرس الاصل النامي ومنبت الفرع السامي
على اثارة العلم وباقية النبوة وخاتم من مضى وعصمة الامم وملاذ الحائرة الفاهم
السلام على شبيه السلف والخلف الظاهر والنور الباهر السلام
على شمس الظلام وبدر التمام السلام على ذي الرياسة الباهرة والسمة
ما دام السلام على صاحب الخيام ويزار عن السرداب السلام على صاحب
الدين الطاهر وكاشف الكرب السلام على بقية الله في ارضه وحجته
على عباده وخليفته والمنتقم من اعدائه مواريث الانبياء حلت به موجود اثارهم
صفيه

صفياء السلام على مؤتمن الرب العلي وعلى السلام على الهداة
الاتقياء وعلى الله عز وجل يأتيه الامر يجيء به الكلم ويلم به الشعث
يجليه الحادثة فيظهر ما يكن له ويخزيه وعد للمؤمنين اشهد
انك حي عند ربك ترزق امتي وعلى الله في جنوة الدنيا يوم يقوم
الاشهاد اسئلك بالوجه الذي ان سألت الله به تبارك وتعالى في صلاح
شيلا وقضاء حوائجي وغفران ذنوبي والمن بيدك في دنياي
وآخرتي وكافة اخواني المؤمنين والمؤمنات ان تغفر الرحيم
وصلى الله على سيدنا محمد رسول الله وآله الطاهرين الكاه دو ركعت
نماز بكذارد پس بخواند اللهم عظم البلاء وبرح الخفاء و
انكشف الغطاء وضاقت الارض وحبست السماء واليك يارب المشتكى
وعليك المعول في الشدة والرخاء اللهم صل على محمد والمهدي الذين فرضت
علينا طاعتهم فعرفتنا بذلك مقام نصم فرج عنا بحقهم فرجا
عاجلا كلمح البصر هو اقرب من ذلك يا محمد يا علي يا فاطمة
ناصرين اكفيانيه فانكما كافيان يا مهدي يا صاحب الزمان الغوث الغوث
الغوث ادركني ادركني [illegible] در بيان آنست كه چون باسم مبارك حضرت
رسالت پناه وامير المؤمنين حضرت امام حسن وحضرت امام حسين عليهم

دار دوازده بيت
سزد كه دارد دعا كه
در بعض كتب نوشته
ما ثور و مذكور است
الستار اى خواهد كه
صدر بر مظلم

ابیه چنین یاد نموده اند آمنه بنت وهب ابن عبد مناف ابن زهره ابن کلاب ابن مره ابن کعب ابن لوی ابن غالب ابن فهر ابن مالک ابن نضر ابن کنانه ابن خزیمه ابن مدرکه ابن الیاس ابن مضر ابن نزار ابن معد ابن عدنان و هاشم ابن عبد مناف کنیت او ابو الفاسم مولود او در مکه در

مولد حضرت معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در اخبار و اقوال و سیر متفق است که در این ایام بسبب ریک سال اگر نقصه بنظر آید و اخبار واقع در معول دارند و گویند او بجای خود بوده و گرهمه اخبار و روایات فراهم نموده و گرد آورند ان را باید دانست صدر سر فصل العلما

جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول عام الفیل و بعضی اصحاب صحیح دانسته مولود آنحضرت دوازدهم ماه ربیع الاول میدانند مولود خود انست در سنه هزار و صد و بیست و یک هجری و بعضی دیگر گفته اند که هر گاه در صدد بیحساب نباشد و اندک تامل بکار برد که مولود خود انست در سنه هزار و صد و بیست و یک هجری باشد عمر او بحد بلوغ نرسیده باید دانست

این صفات کامله شد و خلق و را حضرت بیعت کردند و در همین
روز موسی بن جعفر با امر آمد و در همین روز ابراهیم از آمد
فرزندان با آمد حضرت موسی وصی خود نمود و نسبت آن حضرت
را آشکار فرمود و امر داد بیان آنچه کرده اند در بیت چهار
امام آمد حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین حضرت فاطمه و امام حسن
امام آمد حسین بیان آنکه چون وفات کرد حضرت امیر المؤمنین
منجمان انگشت بخود آنچه دانستند خود را به اقبال کم دانستند باب زوال
شد و در بیت و پنجم ابناء امیر المؤمنین حضرت فاطمه و ملکون
و پیشوا بر فضلا فرمودند فرمان آن نسخه را باز جوی کوشکی
در آن باب خود معلوم الانزال شد و در بیت و ششم با آنکه در عمر دادم
زندگی در بیت و هفتم ابناء سال بیست و پنجم هجری بود عمر وفا شد
وفات آن حضرت در محل کوفه سه شب جمعه بیست و یکم شهر رمضان
المبارک سال چهل از هجری واقع شد و در همین شب سبی آبای آن

و در همین روز موسی بن جعفر از دنیا رحلت نمود و در بیست و سوم
این شهر شد و در بیان آن روز و دوران با نشد من خلف او بخلف او و منتظر
بقیه خلف و سه سال بود حضرت فاطمه بنت موسی علیها السلام

واقع شد بعد از بیست و پنج سال آبای آن حضرت او بعد از بنده بعد از
وفات حضرت رسالت پناه آمد و در مدینه طیبه از طلاحت اهل آن
که در خانه خود بود بیان آنچه مذکور شد بعد از آنکه بخانه آمد مجلس
بیفرمود آن روز که ساخت خانه در آن مجلس شد و در میانه منبر بر حضرت
رسالت پناه آمد و در بیان و توجه آبای آمام آخر الزمان فرمایش کرد و در نصف ماه
بیست و پنج فاطمه با امیر المؤمنین واقع شد در ماه پنجم هجری بود و در
شریف فاطمه باز در بیست و در همین آن سال دوم هجری بود که منبه تغییر شد
حضرت امام حسن ابن علی ابن ابیطالب مادر او فاطمه دختر آن
ابوهبیر مولود در مدینه روز سه شنبه نصف ماه آن سال
زهره بعنی از هجری بیست و هشتم از هجری کنند و در هفت
باتمام وفات او در بیست و هفتم صفر سال پنجاه و نه از هجری و بعنی بخواه
و بعنی کنند آن سه شریف پنجاه و هشت سال بود بعنی کنند آن
هجری در هفت سال حضرت امام حسین ابن علی ابن ابیطالب مادر آن
فاطمه دختر آن ابو عبد الله مولود شد سال بنده آخر ماه ربیع
الاول سال سیزده از هجری و بعنی آن هفت بیست و دو بعنی ماه جمادی
الاول شد و بعنی بیست و پنجم حساب سال چهل و نهم از هجری کنند آن روز

در بعض از روایات غیر از این هم وارد شده است صح دام ظله

گریند روز شنبه دهم ماه محرم یعنی روز دوشنبه روز جمعه بنج گفته اند
سال نصد و یکم از هجرة ست شریفه آن و هفت یعنی گفته اند بنجاه و
هفت سال حضرت امام آنم نبیت و قم ابی الحسن علی ابن الحسین گنیت او ابو
محمد مادر شان آنم ولد بنت حسن گریه بود و یعنی گفته اند
دختر یزدجرد شهریار مدینه روز یکشنبه بیجم شعبان آن دو
سه سال از هجرة و یعنی بیست و هفت گفته اند مدة نقش بنج بیشتر هم جوز
او آنم چهار روز فانی شنبه دوازدهم محرم سال قدیم از هجرة ست شریف
بنجاه و هفت سال حضرت امام مهدی باقر گفتند ابو جعفر سال
شهر ام عبد الله بنت حسن ابن علی ابن ابی طالب علیهم السلام بوده است از
بوجود آنده مولود شد مدینه روز دوشنبه سیم صفر سال قدیم از هجرة هفت
و پنجاه و مذکور شد سال قدیم در شهر مدینه روز شنبه سیزدهم ربیع الاول
از هجرة نبوی و یعنی روز جمعه بیست و پنجم ربیع الاول سال هفتاد و
یک از هجرة گفته اند حضرت امام جعفر ششم یک از هجرة بنج شنبه
بیست و دوم ماه آذر امام مهدی باقر سال بود بنا بنجاه و بنج سال
در گذشت مدت امامت او تا گریست و سه سال مدة نقش بنج بیشتر هم جوز
خویش امام و تا شد و شش گفته اند مدة عمر او شصت و چهار سال از هجرة
و یعنی صد و سال نوزده گفته اند مدة نقش بنجاه و هفت حضرت امام جعفر

صادق ع

مادر گفتند ابو عبد الله مادر شان ام فروه یعنی گفته اند
اسم مادر شان فاطمه ست و لقب او ام فروه مولود شد
پنجه روز دوشنبه نصف ربیع الاول سال هفتاد و سه از هجرة
مدة نقش در بطن مادر بود بنجاه و شش روز خود با ایام وفات نقش
ماه و بیست و یعنی شول گفته اند سال بیجاه و هفت و صد از هجرة
ست شریف شصت و بنج حضرت امام موسی کاظم گفتند ابو الحسن
و ابو ابراهیم و ابو علی مادر شان حمیده بربریه مولود شد ابواکه
متولد است مابین مکه و مدینه یکشنبه هفتم صفر سال صد و بیست
و هفت از هجرة یعنی صد و بیست و نه گفته اند مدة نقش هفتاد و
چند یعنی از دوازده بیست و چهار روز سال صد و هفتاد و سه
از هجرة و یعنی روز جمعه بیست و پنجم رجب سال صد و هفتاد
و یک از هجرة گفته اند ست شریف بنجاه حضرت امام علی ابن
موسی الرضا گفتند ابو الحسن مادر شان ام ولد مولود شد در
مدینه روز پنجشنبه یازدهم ذی قعده یعنی بیست و سیم گفته اند
سال صد و پنجاه و هشت هجری امدة نقش طول سال دوازده و سه
هجری ست شریف بنجاه و پنج و فات نقش بیست و یکم ماه رمضان

حضرت امام محمد تقی جواد کنیتش ابو جعفر بود مادرش امام رضا ام ولد
نامش سبیکه مادرش از اهل بیت ماریه خبطیه مولد شریف
او در نیمه رمضان سال صد و نود و پنج هجری مدت عمر شریفش
بست و پنج سال آنچه از تاریخ ولادت و وفات آخرین فرزندان
دوازده گانه معلوم شده همین است و بعضی سه شنبه با
نهم ذیقعده سال دویست و سه هجری گفته اند مدت عمر شریفش
بیست و شش سال حضرت امام علی النقی کنیتش ابو الحسن بود مادرش
سمانه ام ولد مولد شریفش نیمه نصف ذیحجه دویست و سیم
گفته اند سال دویست و دوازده هجری مدت عمر شریفش
چهل و دو سال دو ماه بود بعضی سیم ماه رجب سال دویست و چهار گفته اند
دوم رجب بنوشته اند شب شریفش چهارشنبه ماه مذکور
امام حسن عسکری کنیتش ابو محمد بود مادرش
حدیث ام ولد مولد شریفش نیمه ذیحجه سال دویست و نوزده
چهارم ماه مذکور گفته اند سال دویست و سی و دو هجری مدت
خانه بدوشی در سر منزل دون گفته اند بعضی دوازده هشت ماه
ربیع الاول سال دویست و شصت هجری گفته اند شب شریفش بیست
هشت سال شش صد و ده روزه بود که از تاریخ ولادت تا وفات
کرد

که چهل و یک سال و نه ماه و چند روز شد و آنچه مشهور است که چهل
سال شد و آنچه از خانه غیر بیرون آمد که جایز
نبود خود و ائمه معصومین سایر خود را بیرون خود بیرون آورده اند
چنانچه در روایات وارد شده حضرت امام محمد تقی کنیتش ابو الفضا
مادرش خیزران ام ولد مولد شریفش روز جمعه بعضی سیم رجب
الدین شب نوزدهم ماه رمضان سال صد و نود و پنج هجری مدت عمر شریفش
بیست و پنج سال آنچه از تاریخ ولادت و وفات آخرین فرزندان دوازده گانه
معلوم شده همین است و بعضی سه شنبه با
نهم ذیقعده سال دویست و سه هجری گفته اند مدت عمر شریفش بیست
و شش سال حضرت امام علی النقی کنیتش ابو الحسن بود مادرش سمانه
ام ولد مولد شریفش نیمه نصف ذیحجه دویست و سیم بعضی بیست و ششم
گفته اند سال دویست و دوازده هجری مدت عمر شریفش چهل و دو سال دو ماه
دوازده روز بود بعضی سیم ماه رجب سال دویست و چهار آنچه از تاریخ ولادت
دوم رجب بنوشته اند شب شریفش چهارشنبه ماه مذکور
امام حسن عسکری کنیتش ابو محمد بود مادرش حدیث ام ولد
مولد شریفش نیمه ذیحجه سال دویست و سی و دو هجری مدت عمر شریفش
بیست و شش سال آنچه از تاریخ ولادت و وفات آخرین فرزندان دوازده گانه
معلوم شده همین است و بعضی سه شنبه با نهم ذیقعده سال دویست و سه
هجری گفته اند مدت عمر شریفش بیست و شش سال حضرت امام علی النقی
کنیتش ابو الحسن بود مادرش سمانه ام ولد مولد شریفش نیمه نصف ذیحجه
دویست و سیم بعضی بیست و ششم گفته اند سال دویست و دوازده هجری
مدت عمر شریفش چهل و دو سال دو ماه دوازده روز بود بعضی سیم ماه رجب
سال دویست و چهار آنچه از تاریخ ولادت دوم رجب بنوشته اند شب شریفش
چهارشنبه ماه مذکور امام حسن عسکری کنیتش ابو محمد بود مادرش
حدیث ام ولد مولد شریفش نیمه ذیحجه سال دویست و سی و دو هجری مدت
خانه بدوشی در سر منزل دون گفته اند بعضی دوازده هشت ماه
ربیع الاول سال دویست و شصت هجری گفته اند شب شریفش بیست
هشت سال شش صد و ده روزه بود که از تاریخ ولادت تا وفات
کرد

که نه مستطیع باشد حج بر او نه لشکری یا مانع بلا یا بیماری یا خوف دشمنی یا نداشتن نفقه حج و نه آنکه حج بر او حرج باشد و اگر بخلاف این کند حج صحیح نیست

شرط دوم بلوغ است

شرط سوم آنکه نذر کننده عاقل و بالغ باشد پس نذر طفل و دیوانه صحیح نیست شرط چهارم آنکه مختار باشد پس نذر کسی که او را بر کاری وادارند صحیح نیست شرط پنجم آنکه قصد کند به نذر خود تقرب به خدای تعالی را پس نذر کسی که قصد ریا کند صحیح نیست شرط ششم آنکه پدر یا مادر یا شوهر او را از نذر منع نکرده باشند

شرط هفتم آنکه پدر یا مادر یا شوهر او را از نذر منع نکرده باشند

صحت نذر پسر بدون اذن پدر نیست یا

نذر کند که کاری را بجا آورد یا ترک کند صحیح نیست شرط هشتم آنکه چیزی را

بدون اذن مولی نیست یا

که نذر میکند باید که مقدور نذر کننده باشد پس اگر ممتنع باشد خواه ممتنع عقلی چون جمع میان ضدین یا ممتنع عادی چون نشستن

اگر بنده نوا بود مولی گفتن میتواند

در زیر آسمان بی نماز نشستن یا ممتنع شرعی چون آنکه نذر کند با پای برهنه حج برود یا

از انجا که بناء حج بر آسانی است

باشد چنین نذر او صحیح نیست و حج واجب از او ساقط نمیشود

نذر او باطل است

و اگر ممکن باشد پس اگر معصیت باشد چون نذر کند که پیاده حج برود یا

صحت نذر او موقوف است بر اذن مولی

محض قربت باشد چون نذر کند که پیاده حج برود یا نذر کند که در روز عرفه روزه بدارد یا

نذر او منعقد است و واجب است بر او وفا کردن به نذر خود

در احادیث وارد شده است

شرط اول

در احکام نذر که در بیت بدان که نذر

بلا اذن زوجه و از آبی بنده پیشه صحیح نیست و اگر نذر بطاعتی

کند باید وجه آب پیش جا پا نیست و اگر نذر نماز کند که بخواند در کعبه

جا پا نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که جایز است و اگر نذر

حج پیاده کند از شهری که نذر کرده است که متوجه مکه معظمه

شود و بعضی از مجتهدین بر آنند که میباید از نزدیکی که حضرت

رسالت پناه جامه احرام بر تن مقدس کرده اند چنانچه در کتاب

سابق مذکور شد میباید که پیاده برود تا مکه اگر نذر پیاده رفتن

و آنرا شود میباید که در کشتی نایستد و اگر بادبان باشد و در

راه سوار شود واجب است که برگردد از آنجا که پیاده برود و بعضی از مجتهدین

گفته اند که در برگردیدن پیاده برود اگر نذر بیت الله الحرام

کند و متصرف بکعبه میشود و اگر نذر بیت الله کند آن نیز متصرف

بکعبه میشود و بعضی از مجتهدین بر آنند که باطل است و اگر نذر

روزه چند روز معین کند صحیح نیست در آنکه روزها را پی در پی آرد

باشد یا متفرق مگر آنکه در وقت نذر قصد کرده باشد پی در پی آرد و اگر نذر

روزه چند روز کند صحیح نیست مگر در روزی که آن روز نباشد

معلوم نیست صحت ندارد

دوازده ایام آن شب که پانزدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی‌حجه است و بعضی
صحیح نیست اگر نذر کند که در ایام تشریق دو روز روزه بدارد چنین
نذر صحیح است و آن دوازدهم و سیزدهم ماه مبارک رمضان را در بر نمی‌گیرد و اگر نذر کند که روز
دوازدهم ماه رمضان را روزه بدارد و آن روز عید باشد یا ایام تشریق باشد
یا آن روز حائض باشد یا مسافر باشد صحیح نیست و اگر نذر کند که روز
عید فطر را روزه بدارد و آن روز حائض باشد یا مسافر باشد صحیح است
و اگر نذر کند که روز عید فطر را روزه بدارد و آن روز روزه باشد صحیح
است و اگر نذر کند که روز عید فطر را روزه بدارد و آن روز عید باشد
یا ایام تشریق باشد یا حائض باشد صحیح نیست و اگر نذر کند که شش ماه
متوالی روزه بدارد و نذر کند که اول شعبان را روزه بدارد و آن روز عید باشد
یا ایام تشریق باشد یا حائض باشد صحیح نیست و اگر نذر کند که اول
ماهی را روزه بدارد و آن روز عید باشد یا ایام تشریق باشد یا حائض باشد
صحیح نیست و اگر نذر کند که اول ماهی را روزه بدارد و آن روز روزه باشد
صحیح است و اگر نذر کند که اول ماهی را روزه بدارد و آن روز مسافر باشد
صحیح است و اگر نذر کند که اول ماهی را روزه بدارد و آن روز مریض باشد
صحیح است و اگر نذر کند که اول ماهی را روزه بدارد و آن روز مسافر باشد
یا مریض باشد صحیح است و اگر نذر کند که اول ماهی را روزه بدارد و آن روز
مسافر باشد یا مریض باشد صحیح است و اگر نذر کند که اول ماهی را روزه بدارد
و آن روز مسافر باشد یا مریض باشد صحیح است و اگر نذر کند که اول ماهی
را روزه بدارد و آن روز مسافر باشد یا مریض باشد صحیح است و اگر نذر کند

نذر کند که اگر فلان چیز خورد نذر ما لازم شود و اگر بعد از نذر
پیدا کند که آن نذر واجب نیست و نیز نیست یعنی نذر نکرده است که
نذر نکند که اگر فلان چیز خورد نذر لازم شود یا نذر کند که اگر
نذر کرده باشد نذر لازم شود و اگر نذر کند که اگر نذر کرده باشد
واجب شود که هر گاه که نذری کند نذر دوم که کند بعد از آنکه نذر لازم شود
هر نذری که کند نذر دوم فسخ کند و هیچ نذر لازم نیست و اگر نذر
کرده باشد و اینکه این نذر فسخ کند و هیچ نذر لازم نیست و اگر نذر
نک

سوگند خوردن ۳۶۵

سوگند خوردن به پنج قسم اول واجب چون سوگند خوردن بچیزی
خلاف خوردن مستحب آنرا بجا آرند دست خالی یا دفع ظالم از خود و اگر دین

بشود فرض کنند که اندرین کفارت مخیر شود میان سه چیز دوم حرام
چون سوگند خوردن بدروغ و سوگند بغیر نام آن خدا بنده لایق
سوگند باحدام و مانند آن خوردن و سوگند خوردن بشرب

اقسام یمین ۳۶۶

اقسام یمین

خمر یا بزنا یا بدزدی یا دروغ گفتن یا شوخی و بیهوده و باطل آن
دوازده صحیح آن پنج سنت چون سوگند خوردن بچیزی یا بچیز
که در او مصلحتی باشد چون ترک مباحی یا آنرا در ضمن چهار قسم مکروه
چون سوگند بغیر نام خدای تعالی و بغیر صفات او چون سوگند
بپیغمبر و ملائکه یعنی از بخورند بت ابراهیم یا آنند چون سوگند
که شغلی از مکروه یا آنند و سوگند راست خوردن بترک مباحی
مکروه چون بخشم مباحی چون سوگند خوردن بر مباحی و شرط سوگند
خوردن هفت سنت اول آنکه بنام آن خدای باشد چون لا

نقوی بنده الاب خلق الذمة و رب الذمة و مقلب القلوب و الابصار و مانند اینها یا باسم صفتی مخصوص باو چون و الله
و تالله و مانند اینها یا باسم صفتی مشترک که اطلاق

غالب بر

۳۶۶ سوگند خوردن

غالب بر او نشود یا بنام آن که مشترک بود چون به حق الله و مانند اینها و اگر
چون بر موجود خبر دهد بچیزی سوگند خوردن بچیز نشود و کفارت
نیز نیست و اگر بر چیزی سوگند خوردن بچیز نشود و کفارت

نکره صفت
باشد نکره
عالم بحث الاثبات
۲۴۷ معرفه
صفت نکره

نیست چون والله خورد نه آنست که بیاشامد یا بنان نخورد یا
که خدا فراموش کند یا سهو کند و اگر گوید بحق الله یا بامر الله یا بکلمة
الله یا بعزة الله و قسم یا الله و اسئلک یا الله و قسمت یا الله و احلفت
یا الله و اشهد یا الله سوگند منعقد شود و اگر بسم الله گوید یا بلفظ الله
یا بشرف و عظمت الله گوید یعنی الله منعقد نشود و یمین لغو شود
بر خلاف امام شافعی و اگر گوید یعنی الله منعقد شود و یمین لغو
بر خلاف امام شافعی و سوگند خوردن بآنچه در سوگند نامه
یا بنامه گوید خطا و عهد و ذمه و حرام بر من باشد یا سوگند منعقد شود بآنچه
بجز خدا بسوگند یاد کند مگر آنچه در آن حق آنست که منعقد نشود یعنی
یمین لغو سوگند بخوردن بت و نظایر آن چون سوگند
بحضرت رسالت پناه و ائمه معصومین و بقرآن و کعبه و کواکب منعقد
نشود و بطلان نصیحت یاد آوردن بنده دوم آنکه کینه که سوگند

نکره صفت
باشد نکره
عالم بحث الاثبات
۲۴۷ معرفه
صفت نکره

یاد کند که میان آن یاد باشد چون سوگند خوردن بآنچه صحیح نیست
و اگر ظن غالب بر صحت آن باشد یا گمان کند و بعد از آن بداند
که نیست چه باصطلاح فقهاء قسم دائم میباشد چیزی که مختار آن سوگند یاد کند

کیکه او را گواه آورند و آن گواه بمیرد پیش از آنکه شهادت کند و پیش
سوگند خورد که شهادت او بحق نیست پیش از آنکه شهادت کند پیش
بدانکه شهادت او بحق باشد یا نباشد باز او را بحق نیست سوگند دادن پیش
مدعی آنست که شهادت او بحق باشد چه سوگند پیش از ادای شهادت
بحق نیست خواه نیست خواهد شهادت دهد و آن گواه سه کس باشند یا
دو نیز باشند عدد آن چنانچه ما گفتیم شهادت او بحق نیست

پس اگر مدعی نباشد بحق نیست اگر مدعی در باشد سوگند خورند از
عاجز آید مدعی ظاهر شود و حکم کنند بر گواهی دادند و در اند و فصل است
و اما دلیل بر آنکه گفتار مدعی ظاهر آن بعنی بحق است بدانکه
شده و بیست و چهار قسم است اول آنکه گفتار مدعی ظاهر آن بعنی بحق است خود
گوید که بنت فلان مادر من مرد بعد از آنکه این را بگوید حاکم
خرج تا سه ماه او را بدهد تا مدعی پدید شود که مدعی شهادت کند بطلاق او
یا گفتار او را بدهد و خواهد که سوگند گفتار او را بدهد که چنین از آن گفتار او
عاجز آید از آن مدعی در وقت سوگند خورد که شهادت او بحق نیست

ان که گفتار مدعی ظاهر آن بعنی بحق است آنکه گواه او بمیرد پیش از آنکه شهادت
مخالفت کند و با بحق از آنکه گفتار مدعی ظاهر آن گفتار پیش است و بعنی
از بحق است پیش از آنکه شهادت دهد پیش گفتار مدعی ظاهر آن گفتار پیش است
و بعنی از بحق است پیش از آنکه شهادت دهد پیش گفتار مدعی ظاهر آن گفتار پیش است
به وقت سوگند خوردن پیش بعنی از بحق است پیش گفتار مدعی ظاهر آن گفتار پیش است
بحق گفتار خود را گواه آورد پیش بعنی از بحق است پیش گفتار مدعی ظاهر آن گفتار پیش است
آنست که مدعی گفتار او را تصدیق کند پیش بعنی از بحق است پیش گفتار مدعی ظاهر آن گفتار پیش است
کردن چنانکه گفتار او را تصدیق کند پیش بعنی از بحق است پیش گفتار مدعی ظاهر آن گفتار پیش است
دادن چنانکه مدعی گفتار او را تصدیق کند پیش بعنی از بحق است پیش گفتار مدعی ظاهر آن گفتار پیش است

نصف آنست و کفارهٔ چهارم سه مد کفارهٔ سوگند خوردنست هشتم کفا
رهٔ کندن نذر کسی خود را خراشیدن و بخود آسیب در مصیبت نخوا
کفارهٔ سوگند خوردنست نهم کفارهٔ کسی که جامهٔ خود را بر آن نذر خو
یا نذر تخود پاره کند چون کفارهٔ سوگند خوردنست و کسی که بمصیبت شفه
بر آشده او را بر آن کبیره یا نوحه کند یازده کفارهٔ زنا در بعضی از نسخها
نهم آخر آنست دهم کفارهٔ کشتن مار آخر آنست یازدهم کفارهٔ آنست
کفارهٔ حج سه که هر سه خدا کفارهٔ او را واجب ساخت یازدهم کفارهٔ
روزه نصف آنست چهارم سه نوزدهم کفارهٔ بوسیدن و آن نیز هم سه
کفارهٔ سه دراندهم کفارهٔ کسیکه زنی خود را بآن نیت که در عدهٔ با
کفارهٔ آنست که از آنکه از نوزدهم کفارهٔ کشتن مار آخر آنست
کند دیعنی از نخستین بیست و سه اندهم کفارهٔ جماع کردن
با زنی خود در حیض سه دراندهم کفارهٔ کسی که نذر کند دیعنی بکفارهٔ
نوزدهم کفارهٔ سه احتیاط نصف بیست و دوم کفارهٔ آخر نصف بیست و یکم دیعنی
از نخستین بیست و سه دراندهم کفارهٔ کسی که سوگند خورد
کند دیعنی از نخستین بیست و سه اندهم کفارهٔ کسی که سوگند خورد نماز نخستین
دست و آن کفارهٔ خوردن طلاق است نوزدهم کفارهٔ کشتن مار آخر آنست

دانستن نماز باز نوزدهم کفارهٔ کسی که نذر کند در وقت معین جماع
باز از آن عاجز آید آنست که در مدت معین جماع نکند و کفارهٔ
دیگر از نخستین بیست و سه بعضی آن
بیست و دوم کفارهٔ کسی که بعد از سه روز بدیدن کسی رود که او
را کفارهٔ آنست که نماز نخستین بیست و یکم کفارهٔ کسی که
نماز خود را اندر وقت نماز نکند بیست و دوم کفارهٔ آنست که
نماز نخستین بیست و سه دراندهم کفارهٔ کسی که نذر کند

اول انکه نیت کفاره کند دوم انکه قصد قربة الی الله کند سیوم انکه
کفاره را از نصف مجرد سازد پس اگر غلامی را آزاد کنند و شرط کنند
که غلام نیمه بر بدهد صحیح نیست چهارم انکه سبب از آن بود که
غلام حرام باشد چنانچه بردیدن کوشد و نیمه او بدهد
قصد از آن کند چه کفاره صحیح نیست پنجم نیت کفاره باشد
انچه ما بقی غلام است ششم نیت آنکه در کفاره از آن آزاد بگذارد
باید که مال آن باشد یا ما بقی که بدو راجع آن باشد پس اگر
کافر صحیح نیست هفتم انکه بنده کلی باشد پس اگر بدن خود را
قصد کفاره کند صحیح نیست هشتم انکه بنده سالم باشد از چیزی که
از آن او شود چون کور و شل و زمن پس کور و مجذوم و نیمه آن
باشد و کوری یک چشم باشد یا آن را نداشته باشد صحیح نیست نهم انکه ملک
بنده پس غلام نیمه غلامی که بوکیل خود آزاد کرده باشد یا مدبر
یا مکاتب مطلق باشد که بیع بر او نباشد صحیح نیست دهم انکه غلام
بنده را از آن کند پس اگر نیمه از آن دیگری صحیح نیست مگر انکه نیمه
سیاست کند یا بدهد انکه از آن کرد و او معاف و بری ذمه شود پس آزاد
ملک بود و مگر نیمه کفاره صحیح نیست و طرف نیست از کفاره میانه غلام و

صاحب

دیگر و غلام دیگر نیمه صرف آزاد کند که غلام نیمه بنده سیوم کفاره غلام
در جمیع انچه مذکور شد از شرط کفاره غلام کفاره آزاد است چه کفاره
بنده دون نیمه از آن دیگر است بنده و طعام دادن مگر انکه اقای غلام
او را چیزی دهد در افطار بنده نتواند بنده از آن نیمه با طعام دادن طعام
دادن مساکین است که صدقه فطر که شارع مقرر کرده از مالک طعام
و اگر عادة یافت نشود انچه یافته باشد شود چنانچه عادة غالب شود
و اگر یافته نشود مگر اطعام از طعام غیر بلکه چیز حاصل کند و مدد طعام
پس شارع است عادة غالب طعام کافی است و اختصار نانی
گوشت پس شرع در باب کفاره گوشت پیوانیدن را نیست
با مد طعام مجزی نیست باب دهم ارکان بیع مبیع است
بیع کردن و ضد ضد شفعه کردن شفعه نوع اند
در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیع کردن بخارة فروختن
ترک کردن در آن چند فصل است فصل اول در بیان آنکه بیع
ترک واجب است و فرض عین است و فرض کفایه است و فرق
میان سنت که فرض عین و فرض کفایه است بیع مشروع باشد و جواب
مطلق بخلاف آنکه باشد نظام بیع از بیع غالب نشود انچه گفته شد دوم

خمار فروختن حرام است خمار آنست که مست کند و معنی بر طبع غالب آید و
سایه بر عقل افکند مسئله هشتم خمار فروختن حرام است خمار آنست که
غرض از آن شیره شده مسئله باشد باشد آنچه از هر خمار فروختن
حرام است خمار فروختن کسی است که میداند یا گمان میبرد که خریدار
بگفتن میخورد یا خرید و فروخت چیزهائی که بخصوصه باشد خواه خمار باشد
اصل باشد چون شیره انگور و مویز و کشمش که در عرف آنرا که باشد
صلاح انگور معلوم نباشد خواه نباشد و کسی که در وقت بیع میداند که خرید
چنین چیزها را باشد که بخورد خواه خورد خواه نخورد حلال است فروختن آن جایز
چون بخیار است خواه بیع خواه خرید و فروختن آن جایز است
بیع سلم سکنجبین و سرکه که کاملا آنها خمر نشده باشد و سرکه که از خرما و
نحو آن سازند که بخصوصه خمر نیست اگر چه بزودی خمر شود و چیزهائی
که بخصوصه خمر نیست چون آب انگور و آب خرما و آب کشمش و آب
عنب که تا جوشیده باشد و کف نکرده باشد و کف کرده که بعد از آن
جوشیده باشد و کف نکرده باشد و کف کرده که بعد از آن جوشیده باشد
و کف نکرده باشد و کف کرده که بعد از آن جوشیده باشد و کف نکرده
باشد چون نقیع و مویز که آب خرما و کشمش و انگور در آن کرده باشند
و مویز و کشمش و انگور را از آب جدا کرده باشند و آب را بخورند
و کشمش که آب خرما و انگور در آن کرده باشند و کشمش و انگور را از آب
جدا کرده باشند و آب را بخورند و آب خرما که آب انگور در آن کرده
باشند و خرما و انگور را از آب جدا کرده باشند و آب را بخورند و آب
انگور که آب خرما در آن کرده باشند و خرما و انگور را از آب جدا کرده
باشند و آب را بخورند و آب انگور که آب کشمش در آن کرده باشند و
کشمش و انگور را از آب جدا کرده باشند و آب را بخورند و آب انگور
که آب خرما و کشمش در آن کرده باشند و خرما و کشمش و انگور را از آب
جدا کرده باشند و آب را بخورند و آب خرما که آب کشمش در آن کرده
باشند و خرما و کشمش را از آب جدا کرده باشند و آب را بخورند و آب
کشمش که آب خرما و انگور در آن کرده باشند و خرما و کشمش و انگور را
از آب جدا کرده باشند و آب را بخورند و آب خرما که آب کشمش و
انگور در آن کرده باشند و خرما و کشمش و انگور را از آب جدا کرده
باشند و آب را بخورند و آب کشمش که آب خرما و انگور در آن کرده
باشند و خرما و کشمش و انگور را از آب جدا کرده باشند و آب را بخورند
و آب خرما که آب کشمش و انگور در آن کرده باشند و خرما و کشمش و
انگور را از آب جدا کرده باشند و آب را بخورند و آب انگور که آب
خرما و کشمش در آن کرده باشند و خرما و کشمش و انگور را از آب جدا
کرده باشند و آب را بخورند و آب خرما که آب کشمش و انگور در آن
کرده باشند و خرما و کشمش و انگور را از آب جدا کرده باشند و آب را
بخورند و آب کشمش که آب خرما و انگور در آن کرده باشند و خرما و
کشمش و انگور را از آب جدا کرده باشند و آب را بخورند و آب انگور
که آب خرما و کشمش در آن کرده باشند و خرما و کشمش و انگور را از آب
جدا

خوشبخوان ... زنا ... که در مردی خوانند بشرط آنکه خانه آن
باطل کوید ... مرد ما ... او از آب او آتش ... حرام ... بعضی
کردن ... هوه ما ... نیست آب ... آتش ... عمل بحر رکها آنرا شبهه
اجرة کرفتن ... قرآن ... فقه آن باخت ... باز ... فضل آوردن ... بعودت
نداد ... دادند ... فروختن آنچه در وقف نباشد ... حرام ... متعلقه
ان ... آن ... وکرمها ... آسوا ... کوم ... ابریشم ... کرمی که ... مکیدن ... خوردن
... بعضوب ... از اعضای آب ... آنکه ... باشند ... بعضو ... بعضو ... مردم ... بیانه
خلاف ... اقرب ... آنست که فروختن ... آنها ... جایز ... بعضی ... حرام ... است
فروختن ... بنود ... علی ... اقرب ... آنکه ... ممکن ... باشد ... تسلیم ... آنست ... آنها
... آن ... اکر ... بتوانند ... خرید ... فروختن ... محتمل ... آنرا ... فروختن ... باز ... آن
... کاه ... حیوان ... جایز ... است ... بعضی ... فروختن ... محتمل ... بکاه ... حرام ... است
... بعضی ... از ... بعضی ... نباشند ... آنکه ... اکر ... بکاه ... محتمل ... خرید ... بعضی ... است ... حکم ... شرع
... بشود ... بکنند ... فروختن ... حلال ... از ... آن ... چهارم ... خرید ... بعضی ... فروختن ... کنا
... آنکه ... حکم ... آن ... منوخ ... است ... چون ... فروختن ... بقوا ... خیار ... در ... بود ... فروختن
... دکه ... باشد ... آن ... اکر ... بقضا ... باز ... دهم ... خرید ... در ... فروختن ... چون ... در ... آکاه
... منوخ ... باشد ... چون ... آب ... و ... خیر ... نتوانند ... دهم ... خرید ... در ... فروختن ... چون ... آب
کله منع

... شده ... باشد ... چون ... مکه ... خیار ... با ... خیار ... آن ... منع ... نتوانند
... شده ... در ... حلیه ... نوشته ... آورده ... شده ... که ... حضرت ... امام ... جعفر ... صادق ... شانه ... از
... اجنبی ... خیار ... داشته ... باشند ... فروختن ... خرید ... در ... فروختن ... جایز ... است ... در ... زنده ... سوای
... آنچه ... بیان ... شکار ... آن ... که ... چون ... باشد ... فروختن ... باز ... فروختن ... در
... شرید ... شیر ... صید ... آنکه ... کرفته ... خلاف ... آنست ... که ... حرام ... است ... در ... بعضی
... از ... بعضها ... بیان ... شود ... حرام ... بودن ... خرید ... آن ... فروختن ... شیر ... کرفتن ... ایام
... حمل ... نموده ... اند ... بعضی ... از ... مجتهدین ... بیع ... فروختن ... در ... زنا ... را ... جایز ... دانسته ... اند
... هر ... کاه ... دانند ... که ... باشد ... به ... انتفاع ... از ... بودن ... آن ... با ... آن ... بیع ... جایز ... است
... خرید ... و ... فروختن ... ماهی ... به ... چون ... مغبون ... شدن ... در ... بیع ... محافظه ... بیشتر ... آن
... شریف ... یکسال ... از ... موقوفات ... آن ... ماهی ... خانه ... چون ... وقف ... او ... لایق ... سوای ... بیع
... بنی ... امیه ... آنست ... چنانچه ... در ... بحث ... وقف ... مذکور ... شد ... و ... بعضی ... خرید ... و
... فروختن ... خاک ... طلا ... و ... نقره ... که ... در ... کان ... اند ... ذکر ... بعضی ... از ... جایز ... دانسته ... اند
... دهم ... فروختن ... کیوی ... که ... نقره ... در ... آن ... باشد ... که ... در ... غیر ... کان
... بعضها ... که ... استثنا ... کرده ... اند ... خانه ... در ... آن ... شش ... در ... بحث ... استثنا ... مذکور
... شد ... سیم ... خرید ... و ... فروختن ... بعضی ... از ... آنها ... که ... نقره ... باشد ... چون ... ابریشم
... مخلوط ... بعضی ... از ... آنکه ... نقره ... در ... آن ... نیست ... پنجم ... خرید ... و ... فروختن ... آنها ... که

تمام از ابیعهر خانه که گفته باشند خانه او درخت آلو که در آنست نه چنین
شد در وقت فسخ کردن بیست و دوم خرید و فروخت بتاریخ شانزدهم بیست و سوم
خرید فروخت آنچه در شکم آنست و پشت باشد باشد اگر آنکه بیرون آمده
ضم کنند بیست و چهارم خرید و فروخت بشرط سنه مالیه است بدین
طریق که بایع گوید که هر مناعی که تو دست بر آنی تعلق فروختم بتو میباشد
معین بیست و پنجم خرید و فروخت بشرط اذا شئت یا متی که بایع گوید
بمشتری که هر مناعی را که بپسندی از اثاث منزل فروختم بتو بدین مبلغ بیست
و ششم خرید و فروخت بشرط سنک زدن بدین معنی که بایع گوید بمشتری
که هر مناعی را که سنک تو بر آنجا خورد فروختم بتو بدین مبلغ معین بیست
و هفتم خرید و فروخت بعد از ثلاثه ایام روز جمعه هویدا میشود فسخ
ست ایام خیار ایام ست بیست و هشتم خرید و فروخت بشرط که
یکدیگر را دیدند هر آینه پیش از آنکه تفرق کنند او را بتوان از آنکی که از
خریده اند اما باز فروخت جایز ست بمثل آنچه بآن خریده اند اگر نقد
مثل آنرا فروشد بدین بادنی کم یا فروخت جایز ست بیست و هفتم خرید
و فروخت دیشب فسخ کردم ایام خرید و فروخت از روی دیشب تا امروز
که هفده روز باشد بیست و هشتم بیع نداده
خریده

خریده شده باشد و آنچه بعد از آن شود آن آنکه بیع از باد
و کم خریده و فروخته شده باشد که مقوی یکدیگر شوند در آید سی و پنجم
بیع میوها پیش از آنکه ظاهر شود و بعضی بعضها پیدا شده اند اگر
زیاده از یک ثلث باشد باز ایام چنین فروختم کنند چنانچه سی و دوم خریده شده
فروخته شده که میوه نچیده اند باشد خواه آنچه چنین سی و ششم
خریده ها پیش از ظاهر شدن سی و هشتم بیع مزابنه ست و آن
میوه های خرما ست باشد خرمائی که از آن درخت باشد مواضعه
یعنی یک درخت یا چند درخت بشرط آنکه کوکبی در آنی یک درخت
خرما آنچه باشد از آنجا که درخت میتواند داد سی و هشتم بیع محاقله
خاله آنست بیع زراعت ست بدانچه از آن جنس بشرط آنکه از آنچه بیرون
شود دهی و دهم بیع ملامسه خواندن ست بچیزی شد کی که او را با کی او
دانند دهم بیع که او را آنچه منع کرده باشند چهل فروخت کردن
مناعی را که پیش خصمی کرده باشند دانند آنچه چهل و یکم خریده
و فروخت کسی که در میعاد اسکان آنچه او آنست بیع صحیح آنست
خیار و کب مگر در سه روز خیار کی ست که مشتری باشد و بچهل و دوم
سه روز خیار شرط است اگر نقد فروخت دوم کنند فروخت

تقضیا دوازدهم کرد
این صناع باز صنع
صاحبش است
صدر دوم علم

مسئله فروخت بنده‌ای را که در حد بیست و اند سال است که بالغ شده
مانند کسی بیست که بنده بیشتر شد چهارم شعبان آمد یعنی گذشت پنجم
جون ماهی گذشت ششم چهارم آن کرد بنده با شرط اجرهٔ هشتم زایاید در
نیمهٔ آن با شرط اجرهٔ هشتم معامله باطل کردند فهم معامله کردند
با آنکه در آن وقت که آن صدر نبود و سبب چون کسی که بو
دیدن آن داشته باشد دهم معامله کردند با اهل آن چون بعد ما
دیده بعد سیاه دهم مراجعه کردند دهم ذکر کردند بیع
باطل باشد چه پیدا آورده تجارت کردند بیع صحیح مالک کسی که از حرام بو
هیچ نکند تجارت کردند مگر وقتی سیاه چهارم دهم حق کردند دیدن
که وقت خصومت غلام دیدن از آنجهت دیدن از الحرام میدانند با او
دهم اجرهٔ گرفتند و کنایت قرائت با شرط یا منزه قرار و آن باطل شد
دیدن از آن حرام میدانند حرام بودند اثبات شاهدان دهم فروخت
چیزی دیدن از آنچه خریده بود سبب احتمال آن هشتم دهم فروخت
امانت از عمر کسی که بیشتر آن مالک بیشتر از آن بخرد و هشتم فروخت
کنیزی که حامله او در آخر باشد بیشتر از چهار ماه باشد بخواهد
کنیزی که باشد فروشنده دهم خریدار بیشتر بودند بخواهد کردن از آن فروشنده

بخر

ابن حمزه از بعض
بعض از فقهاء
و روایت شده
حمدونام ظلم

چون بود آن هم خیار بیستم فروخت زنده مخیر دو کنیز با امداد
بیست و یک چهار بیست و یکم فروخت انگور در حوض بیاب فروخت
دیدن از آب بقصد شراب بیرون آوردن بیست و دوم نهاد که
دیدن سیاه آن اجرهٔ زنی که اجرهٔ زنی که کردند بعضی جایز بیست و یکم
بیست و سوم آب بیشتر دیدن آن بیشتر بنوعی که آن
بیشتر که در وسیع در دو می نظر باب از آنجا که آشنا بیشتر بیستم
آن دختر بیست و چهارم فروخت دکانها خانه خانه بیست و سوم آخر بیست
بیست و چهارم فروخت هر یک از کنیز و فرزند او را آن خانه و مدت

سال بعضی نا صفت سال گفته اند و بعضی از هفتم بیست و آخر ام
بیدانند بعضی حکم دارد و نوع فهم بیان آن خانه او را آن صید بود آن
صفت نا ناب بودند ماه آن بیست و پنجم فروخت از هر یک
مختلف بود بکر بیست و نهم آن اگر چه زن و شوهر یک ماه آب باشد هر گاه
قبل از آن زن باشد بیست و ششم فروخت اب فرمان او بی آنکه ما
اصل آن زن باشد ما باشد بیست و هفتم فروخت فرزند کنیز که
آن زن حامله شده باشد و بعد از آن ماه با او بعضی اگر نوه باشد بیست
دهم سلم خرید بنده انگور نیمه احتمال دارد که در بعضی که ممنوع بود

۳۸۰

۱ و زنا علم بکم ترتب
اگر بیگانه دست فرزند
اگر بیگانه مدت نباشد
حمدونام ظلم

۲ بیستم فروخت دکانها خانه خانه بیست و سوم آخر بیست
اگر بیگانه دست فرزند
اگر بیگانه مدت نباشد
حمدونام ظلم

۳ بیستم فروخت زنده مخیر دو کنیز با امداد
ابن حمزه از بعض
بعض از فقهاء
و روایت شده
حمدونام ظلم

شراب شبانه باشد چهارده‌م در اداب بخار آن بدانکه چهار چیز را نگه
دارد امر و نهی سنت در امر واجب دو چیز است امر سنت دو چیز
شنیدن امر کردن و نهی حرام نیز اما آنچه در امر واجب اول آنکه مناجات او
کوشش باشد دوم بی‌خبری از آن شراب را الهام آن کند دوم آنکه صبر
کند آنچه در حین آن آید در آن شربت در وقت نوشیدن باشد او را بادام
یا جز آن بدهد اما چیز در نهی سنت اول آنکه با آواز نیاشامد
که آن چیز چیزی سبک دارد با آواز کریه بنشاشامند باشد دوم آنکه ان
را با سلام یاد آن دوم استی از آن کردن در خریدن و فروختن سیم
حلیم بودن چهارم در خریدن و فروختن فقاعات کند و ملاقات کند
خصوصا در مناجی که آنجا بسیار بجهد کم خریدن و زیاده فروختن
ششم پیشه از آنچه کسب بطیب روزی دهد هفتم در آب شرب خواستن
در اوقات که اولی‌تر آنکه طلب باز آن خود هشتم در آب شرب خواستن
شراب پیش از خریدن نهم سه نوبت کم کردن از شراب در شهادت
چشیدن او را در وقت خریدن دهم طلب بی‌کدی خود کردن در وقت
وزن خریدن خود یا از دهم الا که وقت فروختن نوزدهم در صحت
ندیم یا آوردن خریدن آن آنچه در جمله و علم و تعلیمات کردن

جا آوردن سی و یکم آنکه او کسی از خریدن پیشه آنست شود همان آخر
بار کردن دوم آنکه او را باز دهد چهارم آنکه او کسی از آنچه آنجا
را او را شواب باشد بفروختن دیگر انتقال کنند که آسان باشد حاکو
در خرید بسیار نوشیدن شراب دیگر انتقال کنند باز دهم هر کاه آخر آن دیدن
شود وقف الحاد و شراب انتقال بفرمایند شانزدهم آنکه او را از آنکه فایده
کشف کنند دیباچه آن خواهد بلکه بعضی از آن خواهد بکردن و شراب آن فهمند کنند
هفدهم آنکه او را در مناجی او بسی باشند الهام آن کند هر کاه آنست عیب ظاهر
باشد هجدهم آنکه با کسی معامله کنند که در خرید و فروخت ناکوده باشد
نوزدهم در خریدن و فروختن فقاع خوردن بیستم آنکه او را سالم بیع کنند
بیست و یکم آنکه در معاشرت حدیث مطلقا او را نه اعراف کنند و نه
بر خود بدیان آشنا کسی نیست دوم آنکه در وقت ضان او را وقف ضان
او کار آورد آنکه متعوا خارج شود بیست و سیم آنکه او کسی جهه ان
هدیه یا آوردن آنست بیست و چهارم آنکه چون در دکان
خود باز کند طلب از کنند آنکه او را آماده نباشد بیست و پنجم آنکه بیهاد
کردن مال خود که چیزه از او در باشد بیست و ششم خریدن آنچه او را
و علم حواب مقرر خود او در سب کردن بیست و هفتم آنکه سبب بخار کردن

جایز نزد بیع شود بشرط خیار آنکه پیشتر پشیمان شود بیع را بکار کرده است

و چهارم بخیار کردن مالیکه احتمال آن حلال آن حرام داشته باشد مثل

کسی که با آخوان باشد بالجمله احتمال آنکه غلام آن کنیز را

که بخرند و بخانه خود برانند پیشتر ششم آنکه مال خود را آن بخانه دهد

بفصد آنکه جامه بدو بخشد کند در آن اما اگر عادة آن نشاید باشد نه

بقصد مذکور جایز شود و اما آنچه حرام است اول زیادتی

بدانکه هر کم خرید آنچه بکیلو وزن کرده باشد دوم معلوم

باشد آن بیع چنانکه طعام نباشد پیش از آنکه دست در آن بخانه

بعد از آنکه کیل آن خریده باشد آن کرده باشد و طعام نباشد

بر سبیله که شرط نباشد که بایع سود با کم کردن ثمن مثل آنکه در زمان

خیار مشتری گوید که من این متاع بگزاف آنچه خریده بعد هم

تا آنکه مشتری پشیمان شود و بعضی از مجلس بیرون آمده باشد

چهارم بخیانت نباشد آنچه نقد و نسیه نهاده در فروختن چیزی بجنس خود

فروختن بعد از آنکه هر دو مجلس زیادت کردن در ثمن متاع آنچه

که الان خریده شده باشد تا آنکه هر مشتری حریص شود بخریدن

در صورت بیع صحیح است اما قصد در اختیار فسخ را در ششم بیشتر

فاقاله بعد از خریدن و فروختن چیزی بجنس خود باید آنچه که طعام بوزن خرد

نباشد معاملة کند اما اگر نباشد باید آنرا وزن باشد باید آنرا وزن کند

و بیست و یکی از مجلس بیرون آمدن پیش از آنکه هر دو بیاله مجلس بیرون

نیامده باشند که بایع در صورت فسخ بیاله هر کاه در صورت غبن باشد

باید آنرا عیب نباشد و بیست و ششم کاهش کردن ثمن بعد از آنکه

و بیست و سوم آنکه بیش از یکی که غبن از دو کس در یک زمان نباشد

و بیست و چهارم مصالح باشند یعنی از مجلس بیرون نیامده باشند

باید آنرا و بیست و پنجم آنکه بیع صرف نباشد و در صرف

نصف دینار دزد شده که بعد از آنکه هر دو از مجلس بیرون آمده باشند

چون در مجلس آن حاکم شرع از آنچه میکند خبر دهد بیاله مجلس

نیامده که بایع را حکم بفسخ میکند بیاله اما آنکه فسخ بدست خود

ششم سفر در آنچه خیار در آن نیست هر آنکه بعضی در صفت نداند

فصل سیم در احکام بیع گفتن بدانکه بیع گفتن بر دو قسم است اول آنکه

مشتری و ثمن هر دو حاضر باشند و ایجاب قبول کنند هر دو بیاله که بیع

صحیح کنند با شرط مذکور و قسم دوم آنکه ثمن حاضر نباشد و مشتری

انتساب کند بیع را بآنچه ثمن حاضر باشد و بعضی از اهل ما بعضی از ثمن را حاضر

مثلا بعد از آن دوم قبول نمود یعنی قبول دارم این بیع را بعد
آنکه بلفظ گوید بیعاب و قبول آب باشد یا اشاره و کتابت کافیست
و خلاف نیست میانه محققین در آنکه اگر بلفظ نگوید و اکتفا باین امور کند
مثل آنکه اینها را بفروش و او سکوت کند اکثر محققین بر آنند که
این هم بیع است و قبض آب مالک است و مشتری بعد از قبض
بکی از معانی آتیه باقیست آن چهارم آنکه هر یک از ایشان آب و خواب را بخشد
ما نحن فیه آنکه چنانچه مذکور شد بر کسی که بصفت مشتری یا امر کند که
بخرد پنجم آنکه هر یک از فروشنده و خریدار مانع دیگری از تصرف
و منتفع باشد بطریقی که در خانه مذکور شد اگرچه مورد سوال آنکه باشد
و دیوانه اگرچه ولی یا آنرا وصی شده و یعنی شد اگر بیع بعد از
آنکه بعنوان شایسته وصی و متولی که حاکم شرع او را آن مال شد
بواسطه ضرر بخواهد آنرا منع کند باشد دکوی که او را باکراه و آنرا دارند
صحیح نیست اما اگر بعد از اکراه او را بآنرا بیع دهد صحیح است سیم آنکه
هر یک از ایشان آزاد باشد پس خرید و فروخت غلام و آنرا
اذن صحیح نیست و مقدم آنکه مشتری مسلمان باشد هرگاه مبیع مصحف یا
بنده مسلمان باشد بلکه اگر کافر مجرد صحیح نیست و بعضی از محققین بر آنند

شرط فسخ نشد بلکه گفتند انی ابیعک صحیح است و حاکم او را
جبر میکند بفروختن و مراد آنست چنانچه گذشت هشتم آنکه
فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک پس اگر مالک نباشد
صحیح نیست و موقوف است بر اجازت مالک فهم آنکه اشتراک میان دو شخص
که مالک آن توانند شد پس خرید و فروخت شراب و خوک
و خمر آب و غلام آنرا جایز نیست و میانه
محققین خلافست در جواز فروختن شیر آبی اقرب آنست
که جایز است دهم آنکه منتفع بخود نباشد یا آب پاک ساختنی
شده بیع بخمر صحیح نیست چنانچه گذشت یازدهم آنکه منتفع آن
باشد بیع نجس و منتفع صحیح نیست دوازدهم آنکه فروشنده آنرا
در اختیار بتواند آن پس خرید و فروخت مرغ در هوا و ماهی
در آب صحیح نیست چنانچه گذشت سیزدهم آنکه مبیع معلوم باشد
بآنکه مشاهده کنند یا وصف کنند صحیح نیست مگر وقف که
بآنکه مشاهده کنند یا وصف کنند صحیح است

بیع مجهول نزد مؤلف
مانند بطون بهیمه
لزوم ان ترک
احتیاط را اگر
چه ضعیف است
نمایند حرره
علم الهدی

که بفروشند کو خانه را که در دست باشد یا آنکه معلوم باشد یکدانه یا
دو دانه با آنکه ذکر جنس یا وصف آن کنند پس اگر مبیع را بیند

مبیع ثبت اگر چه صاحب آنرا کند و در حال عقد هم ذکر نوع و صفت آنرا
نیست و بعضی گفته اند که اگر ثبت پیش از فروشنده یا خریدار مبیع را
نباشد مبیع ثبت مثل آنکه مشتری گوید بیاع که بفروشد اینمتاع
را بصفت که بدیگری فروخته و مبیع ثبت متاع میباید که معلوم
باشد دوم آنکه وی متاع و هم ثبت آنرا در دست نبوده باشد اینقسم
بیع را جنبذ گویند و این حرام است بسبب خبر پیغمبر از بیع
بیع نهی فرموده اند سیوم آنکه متاع حاضر باشد و ثبت آن نبوده
اینقسم را بیع نبذه گویند و شرطهای آن اینقسم زیاده بر چهار ده شرط مذ
کور ست در قسم اول مشخص بودن متاع و ثبت آن نبودن و اگر وی
مشخص نباشد چون آنرا نتوان بآسانی بدست آورد مبیع ثبت
مبیع نیست چهارم آنکه متاع نبوده باشد و ثبت آن نقد اینقسم
سلف و سلم گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهار ده شرط مذکور
ست در قسم اول و مبیع ثبت ست بسبب آنکه در وی عدم ثبت
معتبر است و باید که در وی وصف یافتن و مکان باشد تحریم که
متاع

متاع را بفروشد بی انکه ذکر ما به کنند و اینقسم را ما به گویند
شرطهای از چهار ده ست که در قسم اول مذکور شد ششم انکه متاع
را زیاده از آنچه خریده بفروشد اینقسم را مرابحه گویند و شرطهای آن
اینقسم زیاده بر چهار ده شرط مذکوره ست یکی از ما به آنچه و آن
در عقد بیع واکی بوده خریده باشد باید که مشتری بگوید که
بوده خریده ام و مذکوره ست در بیع ثبت دانستن باید باحد ما به
شرا انکه گوید این متاع را خریده ام بصد دینار و بفروشم ازاینو
زیادتی هر ده دینار یکدینار هفتم انکه متاع را بآنچه خریده بفرو
شد اینقسم را توابه گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهار ده شرط
مذکور ست علم بما به و انکه بقدری که خریده بفروشد بچیز
زیاده و نقصان آنرا هشتم متاع را آنقدر از آنچه خریده بفروشد اینقسم
را موا ضعه گویند و شرطهای این قسم زیاده بر شرطهای مذ
کور اخبار بما به ست و مذکوره ست ثبت دانستن نقصان آن در بیع
مرابحه بما به آنچه در مرابحه گویند نهم انکه در متاع
مثلی باشد نه قیمی یعنی متاعی که در عادت بعدد نکویند بلکه بکیل و وزن گویند
شرطهای این قسم زیاده بر چهار ده شرط مذکور عدم زیاده و نقصان آنرا

در وقف و نقد و نسیه چه اگر زیاده بر قیمت آن بفروشد مخیر است
بین آنکه آنچه از بایع حکمی باشد چون شرط کردن ساقط
کند یا بگذارد چنانچه بایع مثلاً آنچه در بعضی اوقات ائمه معصومین
داده شده که جامه سه درهم خرید و آنرا در هم بفروشد
بشرط آنکه جامه مرا بدهد یعنی معتبر است پس اگر جامه را بدهد
برابر شده و اگر نخواهد بود و باید قیمت بدهد و همچنین
در وقف و نقد و نسیه اگر زیاده بر قیمت آن بفروشد مخیر است
میان آنکه زیاده را بگیرد و اگر معلوم نباشد زیاده بر قیمت
فروخته و اگر بیاع دیگر بفروشد و سود بسیار کند زیاده
باشد اگر زیاده کم متاعی معتبر نباشد که تا بگیرد و نباشد
شده صحیح است و اگر کمی مساوی آن شود در بیع کالا فرق
نباشد در صورتی که زیاده از حد بیع کالا فرق نباشد بیع
فاسد است و زیاده بر قیمت آن نیست و در فروختن غلاف
شمشیر که در آن است و در فروختن غلاف شمشیر که در آن است
گویند زیاده بر قیمت معتبر است و نیست و گویند
آنکه فروشنده مخیر است میان آنکه زیاده را بگیرد و اگر نخواهد

بیع آن بفروشد صحیح است و اگر بفروشد متوقف است بر آنکه
عالم و جاهل است و گویند آنکه زیاده را بگیرد اگر جاهل است
نشناسد از آنچه او خصوصیت کند و اگر نخورده شده باشد بر آن
رساند و اگر نخورده زیاده را بگیرد و صاحب شیء را بشناسد
و صاحب شیء را بشناسد و صاحب شیء را بشناسد
دیناری خطا است و اگر جاهل باشد حرام است و استغفار کند
و کفاره ندارد اما در صورتی که زیاده بر قیمت آن باشد
مجهول است در این مسئله دو قول است اظهر آنست که واجب است
و میان آن خلاف شده اند با آنکه بگیرد یا آنکه بگذارد تا نقصان
از عقد بیع شده اند با آنکه بگیرد یا آنکه بگذارد تا نقصان
دیگر بفروشد و بگیرد زیاده
و بفروشد با آنکه زیاده را بگیرد و بگذارد تا نقصان
از آن باشد و کم متاعی معتبر نباشد که تا بگیرد و نباشد
فروخته شده و اگر نخورده شده باشد و بگیرد زیاده
فروخته شده اگر زیاده بر قیمت آن بفروشد فصل

چهارم در بیان آنچه در بیع گویند و آنچه سنت و فضیلت گویند
آنست که هر چه در بیع از آن یاد آنند در بیع گویند و آنچه سنت و فضیلت
آنست که هر چه در بیع از آن یاد آنند در بیع گویند و آنچه سنت و فضیلت

انها داخل شود چشمه صباه آب در میم از تم بیرون داخل است در خشا
که در آن باشد باز داده می‌گیرد شده باشد داخل است اگر چه باغ در
درخت بیرون گفته باشد که فرو خشم بتوانا بر این چیز حقوق آن اگر گفته
باشد که فرو خشم اینجا نه را با انچه در آن است در بسته شود با این
نمی‌شود با انچه در درست در بندد و درخت در آن است داخل است

اما سنگها که بر زمین مفروش نباشد داخل نیست و باغ را آن بیرون
کنند سنگهای که از آن انسان نمی‌کند و اجرهای که آن
سنگها را بر آن نهاده نمی‌شود اگر چه زمان آن آب پاک باشد اما
و باغ را آن نهاده نیست که بعد از بیرون آوردن سنگها انچه از
جای نا هموار آن بوده باشد هموار کنند و دوم باغ در بنا آن نیست هر
که آن مفروش بر هر در باغ شود در خت در زمین در و آن داخل است
یا عمارتی که در باغ داخل است خانه که آن چوب بر آن میان آن
در آن بنا نهاده نمی‌شود چه آن مرغ را بر آن نشستن هموار کردن
داخل است با نچه میانه مجتمع بر خلاف است اقرب آن است که داخل است
سیمانه داخل نیست بر این زمین و عمارتی که با نچه با خانه سکی
آنکه هر یک بر خود خانه باشد و انچه در انخانه ثابت باشد از اجزای آن
انخانه

خانه باشد داخل است بخواه از اجزای آن خانه باشد چون خشت و در
ها آب نشانده درخت و انچه بر آن است مانند بخواه از اجزای آن خانه نباشد
لکن بواسطه اتصال ملحق به باشد چون زنبار که در جای نشانده
باشند بنوعی که قوت از آن جایها آب دیگر نخواهد و در خانها آب چوب
که ثابت ساخته باشند و هیزم که در آن کوفته باشند اما درخت آب
درختها و نخلها و چوبها آب که از رب که نشانده باشند و بخانها آب
درخت نشسته که آب بانه آن در شاخانه چاه در آن خانه که بر بخانها آب
کوفته که آن شانه باشند و بر بما آن در آن خورد داخل است چه ایم
قریه دده که آب پاک و بیع در بنا هر در داخل شود عمارتها و ساختها
که بسان له با نجا بها آگرده در انها داخل است در آن در با درختها که در
میان آن باشد داخل است با نچه میانه مجتمع در بخانه آن است اقرب
که داخل است دمز بها آب چوبها آن قریه داخل است مگر قریه که در خانه
با خانه بر بخانه در بخت در بخم داخل است در آن شاخها و کوفته

و باشاخ و برگ خشک بر بای درخت نوشت داخل است میانه مجتمع
خلاف است اما میوه درخت داخل است و گر درخت را مشترب باشد چون باغ
شاخها میوه درخت خرما که قوت آن آب داده باشند داخل است مگر انکه مشترب

شرط کرده باشد دیگر مشتری در بعضی غلام سیّم که بگذارد که هیچ
بیع رد کرده نشود و خریدار نتواند بعد از آن رد کند مگر آن که
از بایع طلب کند و او در کار نباشد پس بعد از خرید
بعضی مشتری بتوانند قطع آن کرد مگر از شرط ششم غلام
آن غلام را بیست درهم خرید و غلام ملک آن که مولی غلام او کرده باشد
بنا بر آن قول که گفته اند که غلام مالک چیزی نمیشود مگر آن که شرط
کند بر شرط آن که در آن قول صاحب آن که بوده باشد پس اگر این شرط
با نه میانه مجلس بعد از خلاف افتد اقرب آنست که بعد عزل حکم
بر آن کند طلوع شمس خیار بر میآید اگر آن خیار بدان که آن
بیع کردند آنست در شما آنرا موضع رد کردن جایز نیست اول
خیار مجلس و آنست که مختص بود به بیع کردن و هر یک از بایع و مشتری
را اختیار آن خیار هست در مجلس بیع آن شرط اول آنست که در عقد بیع
شرط سقوط خیار مجلس کنند اختیار فسخ نداشتند دوم آنکه بعد
از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست سیّم آنکه
هر یک از فروشنده و خریدار نباشد از یک دیگر یا خیار مشتری نباشد
خیار مجلس نیست اما اگر یا کراه آنها از آن هم نتوانند ساقط

بخور

نشود بلکه در آنها از آن کی نیز آنست چنین و بدانکه خیار آنست دوازده
بانه مجلس بیست و آن در بیست مسئله خلاف افتد و کو هر کی این بیانست دوازده
نوع خیار مجلس ساقط نمیشود بلکه خیار بانوا بامر نفرمایند خیار فسخ چنین
چهارم آنکه چیزی که خرید و فروخت واقع شده است بآنچه کسب عیب
شده که در مشتری از آنچه نمیتوانست که کی از آن بیانند کسب عیب شده
فسخ نداشته در خرید و غلام تقسیم خورد بآنچه هیچ بعضی از مجلس آن
جایز دانسته اند اختیار آن نداشتند و بعضی از مجلس بعضی گفته اند
که اگر بیند طلوع بعضی از مال خود را جمله فروخته بعضی خیار بخیار
مجلس نداشتند دوم خیار حیوان یعنی مشتری حیوان اختیار آن
فسخ هست از وقت بیع تا سه روز و بعضی از مجلس گفته اند
که آنرا نیز مجلس بیست در بیست سه روز اگر فسخ حیوان نیز حیوان آن
باشد بدو شرط اول آنکه در عقد بیع شرط سقوط آن نکرده باشد
چه با شرط سقوط ساقط میشود دوم آنکه مشتری حیوان نکرده
باشد و بعضی از آن چه با اندک خیار حیوان ساقط است
و اگر نیز بیست سه روز خیار حیوان ساقط نمیشود از جمله مشتری
مجلس بیست در بیست سه گفته اند اصح آنست که مشتری مجلس بیست

در فسخ دکاندار خیار عیب است که عیب دار در نقد قیمت آنچه
خریده معیوب بوده و اگر در سه روز بیابد که نقص میکند
فسخ خواهد و این را خیار سیم خیار شرط و بعضی آن شرط را
بیع مشروط بآنچه سبب عقد نکاح در مفسد و ازاد و طلاق
بیع جایز است و شرط مانع خیار آن صحیح چهار اند اگه شرط
نباشد که منافع بیع باشد چون شرط انکه قرض شود دوم انکه
فی شرع نباشد چون شرط انکه اندک نکند یا طوطی نکند یا اگر کبوتر
او آنرا زده موقوف از بیع بدهد سیم انکه مشروط نباشد بعد
اگر شرط مجهول کند چون تفاوت حاصل باشد از بیع یا طاوس چهارم
انکه شرط در عقد بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع نکرده باشد
خیار فسخ ندهد پنجم انکه نفرت در مبیع نکرده باشد چه با نفرت
چون مشتری کند خیار شرط ساقط میشود در نقد شده است بیع
بفروشد خیار شرط ساقط میشود مگر انکه آنرا بمشتری باشد مطلب میزان بفروشد
میکند و این خیار شرط در بیع عیب دارد هر یک از این انواع و مشتری
بیع اگر بعضی از آنرا بعضی از آنها بفروشد یا آنچنان شرط کند یا چون او کند
شرط میکند که آنرا بفروشد یا آنچنان شرط

شرط نقد و نسیه
در مقدار و از
زمان معین
نفرت دارد
صد و هفتم فصل
البیوع
منافع مبیع که از
شرط اکراه و
ازاد سماحت
و مالی محمد حلوم
و در بیع نقد و نسیه
و در ثمن نیز اگر
این نسبت صد
و هم فصل

بیارد بجز آنچه بوده منتقل میشود بی اکثر شرط نقد و نسیه
و چهار شرط است اول انکه آنچه نیست چون ابر آنچه خواهد
جهان شرط است دوم آنکه ظاهر و معلوم باشد چون شرط
هست چون ازاد کردن غلام و شرط کردن که مبلغی بدهد و نذر
کردن غلام چون است که آن در مجهول کردن چه است نباید و نیز
بنده و شبیه آنست دوم آنکه شرط است که موجب کند در آنچه
هست که مقتضای عقد است چون بیع کردن و بدین شرط
نبود چون بیع کردن و بدین شرط است که بایع نباید و نیز
نباید که مشتری بفروشد چهارم آنکه شرط نباشد که
نباید شرط باشد چون شرط کند که بایع نباید و نیز
نباید که مشتری بفروشد و نیز شرط است

در فرض اگر مشتری بعضی از بیت اول آنچه قران داده باشد و بعضی
را نبه در وقت آن بعضها یا تمام بیت در فرض کرده باید محاسبه
را در بیت ماله در نوبت اقرب آنست که اختیار آن داده در بیت
که اگر اینجا بوعلا قران داده در وعده ای بعضی شش چهار در بیت و اینجا آن
که شمس مثلاً بی درآید آنکه به بیند با بعضی بخرد بیت اگر بعد از آن بعضی را
خلف باشد هیچ حق در فرض ندارد اما اگر بعضی را بدهد
باشد و باقی را نیز بعضی بخرد باشد آنگاه در خلاف آن شش و آنچ
باشد فلهذا گفته اند که بعضی را که داده بعضی را که
کند هفتم چنان چه اینجا آنست که شمس مثلاً بیت را بخرد شد
آنگاه ظاهر شود که در وقت عقد زیاده از آنست یا کمتر از آنست فرض
شده اگر که مشتری بیت مخیر است در فرض بده شرط اول آنکه تعرف
که مانع ندیده باشد در آنصورت اگر مانع نکرده باشد چون فرض مشتری
خلاف شد نسبت دست او بعضی مخیر است گفته اند که در صورتی
فرض فرض شود باید که مانع از تمام مشتری نباشد و گرنه فرض
باشد آنصورت مثلاً بعضی از مجرد است گفته اند که باید که در بعضی آنها
شد که آنصورت را که مشتری از وصله از آنست مخیر بیت بدوه

دوم

دوم آنکه در وقت خرید و فرض صفت عالم بعضی آنها باشد چنانکه در اوقات
عالم باشد اختیار فرض نیست سیم آنکه زیادت و نقصان آنها حساب باشد
چنانچه عرف و عادت بر آنست و نقصان آنها باشد که در
عرف از آن زیاده و نقصان آنرا نمی بیند اختیار فرض نیست هشتم آنکه
عیب و آفت ابتدا حدوث در هر چه که از خلقت اصلی زیاده یا کم یا
شده آن نیز هشتم حق اولی دوانه بودن آنکه بر یا غلام
دوم بر عبد آشنا چنانچه در آشنا چهارم فرد آشنا
یعنی کنیز در فرض خنثی نباشد که مانع دخول باشد پنجم
واحد بودن یا سینه غلام ششم گریختن آنها بعد از آنکه
از دو پیش سجاده آنها نشوند چنانچه با آنکه فرض شده
هفتم خنثی بودن هشتم خصی بودن اگر چه بعضی آنرا
باز میدانند نهم آنکه بوسیده و کور طول نبوده
سیم در چهارم آشنا نهم کور بودن دوازدهم کاتب بودن غلام

دکتر هر که مشتری شرط اسقاط آنرا کرده باشد در بعضی از بعضی از مجلد
حق نبی بودن بعد از آن غلام چهاردهم مطلق بودن صحیح
باغ و ب که سبب هلاک شود یا بعضی نباشد یا نوبی نباشد مضروب باشد

سوا بر چهار عیب دارد اول انکه آنچه از عیب از دفع عیب باک آید
کوبیم سه مشروط بفتح آن نتوانند کرد هر گاه شرط نکرده باشد
دوم انکه مشروط بیش از بیع کردن عالم نباشد بعیب چه گر عالم باشد
رد نتواند کرد اگر بعد از شب بنی نمیکوبد سیم انکه در وقت بیع کردن
خیار عیب را ساقط نکرده باشند خواه بشفصل خواه بلیوا گر ساقط
کرده باشند در نتوانند کرد اگر چه خیار در شب چهارم موضع ثابت
میشود اما هر گاه مشروط بشرط کرده باشند در مثل آن عیب که
گن شد دوم هر گاه مشروط کرد بآنچه گفتیم از آنکه خود در نتوانند
بزرد نمیتوانند کرد اما گر دوازده شب میگوید سیم انکه در وقتی که مشروط
شغل آنچه از آنست باشد فسخ نکند اگر نه شب میگوید بچهارم انکه هر گاه
مثال آن در دست مشروط عیب دیگر پیدا شده باشد و بآنچه شرط کرده
باشند که هر گاه آن عیب یا آن عیب در شب صد و نهم خیار ثابت
و آنچنان است که فسخی کند بتوانند فسخ کرد بشرط انکه مبیع
در وقت عقد موجود باشد و در آنچه کرده باشد بشرط آن عقد کرده
موجود دیگر را امروز اندر شود مشروط هر گاه عالم نبوده باشد بعد از آن
عالم خود اختیار دارد که فسخ کند یا نکند اختیار از آنده هر گاه که مشروط

۳ باز نهم مورد مثال مشروط باز نهم خواند عیب نیز بدان کند زیرا که
بعنی هفتم بود نقد او دو باز داده از خانه ورد هشت بیت بچهارم
ابتدا در کتب نهادیم یا آن بود که چه نیب بکرده باشد بیستم کند بدان
عیب و قول بعنی از بحصل بیست و یکم زنا کردن غلام بر کنیز و قول
بعنی از بحصل بیست و دوم بولا کردن غلام و زیاده دیگر خواب
و قول بعنی از بحصل بیست و سیم در وقت خیانت کردن غلام و کنیز
بشرط انکه نبود داشته باشند نه انکه طفل باشند بیست و چهارم حیوان
ناظر بری بیست و پنجم مشروط خوار باشد شرط بیست و ششم انکه مشروط
که حزیده باشد بحسب باشد اگر چه نابالغ ساخته باشد یا ضعف
یا نقصان در فعل اندر باک کردن بیست و هفتم خانه نا کرده
بودن غلام و قول بعنی از بحصل بیست و شرط انکه مشروط نا نباشد که
در آن خانه نکرده اند بیست و هشتم بعنی نبودن دست و آشنه غلام
یا فوت شدن دست جب او بیست و مشروط هر گاه عالم خود باشد بعیب
خیار آن خود او بیست و شرط اول انکه تصرف در غلام کرده باشد چه
یا تصرف رد نفوذ اند گر دانا از شکه نفاذ و میانه فرشید چون
عیب دار بیش میکرد دوم انکه عیب بیش از عیب نزدیم کردن باشد

سوا بر

که چند روز شیر او آمده شده باشد بفروشد بشرط آنکه شیر او مشتری
معیب آشد و بعد از آن ظاهر شود که شیر او کم از آن بوده که روز
بایع مشتری مخیر است بشرط آنکه کم از سه روز شیر کم شود بدیه اگر
در بیشتر از سه روز شیر کم شود مختار آن فسخ نباشد و اگر فسخ کند صحیح
و اگر شیر انسکی مثلاً بفروشد که او را سه روز شیر ندهد باشد که کم شود
و بعد شود و او با مشتری اختیار آن فسخ دارد یا نه میان علما خلاف است
اقرب آنست که اختیار آن فسخ دارد اما اگر حکم در غنمی که شیر ندهد بود
چون در حدیث آمده فسخ شده مخصوص است بگوسفند پس گوسفند فسخ
میانه فسخ و طلب مثل یا قیمت آن چیزی دیگر است و گویند مختار است
دان چنان است که کسی در طعام مثلاً پنج کاه فعله خریده و آنگاه ظاهر
شود که یکی از آنها آمیخته دیگر بوده مخیر است میانه فسخ و بین صرف
غلام با کاه داشتن و غلام را بخیانت او را فسخ و طلب کردن و بعضی
علما بر آنند که اختیار فسخ ندارد و اینجا آنست که بعضی منافع

را مطلق بفروشد و بعد از آن حاکم شرع او را از آن منافع منع کند
جهة غبنی که حیث مال او را فرا گرفته است و بعضی علما بر آنند
مخیر است در فسخ کردن و ترک منافع خود میانه امضای غبن

چه پیش از وطات در کسی نطفه بنویسد که شاید بنویسد اکتفا بکرد میکند این
رهن معقد بدین لازم از طرف کسی که گرو میکند با شخصی که گرو میستاند
تصرف در آن گرو کردن و او از آن گرو بکلی کوتاه نباشد یعنی که گرو بنویسد او را آنها
کنند و شرط است که شرط سبب از آن گرو کنند عاقد و مالک باشد و مجاز و اقبض
باشد پس گرو کردن طفل و دیوانه و کسی که او را بکار آورده و آنند ندارند
و بعد از آن آورده اند دهل و مست و بیهوش و غلامی که حاکم شرع او را
از مالک منع کرده باشد صحیح نیست اما ولی طفل میتواند که با صلاح طفل
مالک او را گرو کند بجهة دینی که بواسطه مصلحی طفل او را عرض کرده باشد کسی
باید دوم ایجاب چون رهنتک هذا علی الذی عندک هذا یعنی گرو کردم
این چیز را پیش تو بجهة آن مبلغ که نزد تو دارم سیم قبول چون قبلت و مانند
آن گفتن و شرط است که قبول بعد از ایجاب بیفاصله واقع شود
چه اگر بعد از ایجاب قبول را بلفظ کوتاه و یا بلفظ دیگر بیگانه باشد صحیح نیست
و کتابت بغیر از سیم و نیلوفر مرهون و بغیر مانعی بنزد او نیز صحیح نیست
قبض گرو کردن در رهن لازم است گرو کننده شرط است پس اگر
بعد از قبض گرو کننده پیش از آن گرو را بفروشد گرو باطل میشود
کننده پس دیوانه شود یا بحر خارج در آید در قبض نمایندگی کند و باطل میشود

شب ها آمد و شد کردن کودکی تا وقتی که پیش او کرد و کند
باز کودکی نداده باز پس آمد شود در قبض نکند صحیح نیست فهم کن
یعنی باشد که ممکن باشد قبض او در حین باشد مالک شدن او
و یا باشد که در وقت آن پیش کودک در آید و منقطع شود چون
خانه در دست غلام کودک و کودک غلام بخرید صاحب کودک
صاحب خرابات صنوبر را اگر چه چوبی باشد و نه مال آن کودک در دست
چوب دیگر باز آن صحیح نیست اما اگر شیر او گوسفند آن کودک صحیح نیست چرا
و نیز که شراب میشود انگور چون بجوشد مرکه شود باز گردد
میشود گرو صاحب که شراب شود صاحب او را آن بود شخصی که بنزد او گرو است
از اجماع کنند یا آنکه مالک میشود بعد از آنکه مرکه شود یا مالک میشود آن گرو است
که گرو کرده در بیع مالک صحیح میشود و نیز اولی است اصح آن است که اگر نقصد
مرکه شود بیع خود باشد مالک او نمیشود اگر نقصد شراب بود
بیع کرده مالک او نمیشود و بیع صحیح نیست گرو کردن صحیح میشود
مثل آن نیز که از درخت بخشی از میوه آن را شناسد او نکند او را صحیح نیست که
در صورت اصل او را نیز بیع آن نیست گرو کردن کنیز نقد و حیوانات نیز چنین است
گرو کرده شد و هم چنانست گرو کردن کنیز خوشی شد و نوزده ماهه

مگر انکه هر دو با هم باشند و معنا آنست که چیزی بدهد بشرط آنکه کودک
چیزی بدهد که منفعت آن بشود کودک چون ماهی و در و آنچه در هوا
و بنده آنکه بنده ایشان باشد یا نه و هم چنین خلاف نیست میان آنانکه مجنون
کودک را جایز نمیدانند که چیزی بگیرد که از وی فرونتواند و باشد و آنانکه کودک
را دارای ذمه میدانند که چیزی بگیرد که بذمه بر آن کس باشد و هم چنین
کودک را جایز نیست که چیزی بدهد که آن چیز بر ذمه او باشد و هم چنین
جایز نیست که کودک ذمه بر وقف و زمین خراج جایز نیست هشتم انکه کودک را
جایز نیست که ذمه بر او باشد که ذمه باشد پس جایز نیست که بیعی کند که
در ذمه او ثابت باشد چون کودک را جایز نیست که بیعی کند که ذمه
جایز نیست که بیعی کند و اجاره کسی که او را ذمه باشد که بنده آنکه بنده
او را آن شهر بود که داند پیش از وی و او را بدان شهر برد کودک را جایز
نیست که ذمه بر کسی باشد که او را بدان شهر برد که او را بدان شهر برد
نهم انکه کودک را جایز نیست که استیفاء آن چیز را که بر کسی دارد
باشد پس کودک را جایز نیست که بیعی کند و اجاره که منفعت بدست خواهد
آمد چون بیع بنده که کودک بگیرد چون آنکه کودک آنرا بفروشد و خواهد دیگری
را بجای آن کند **فصل اول** در احکام کودک بالغ که بنده نیست
قال اشرط هست بر هر کسی که مذهب او آنست که جایز است چون شرط کردن
انکه

انکه کودک بنده عذابی باشد با انکه کودک بنده و کبیر باشد در فروختن
کودک در وعده دادن بصورتی که گفته او را آنرا که آن چیز نیست عزل کردن او را
کردن کودک بنده که بیع بر او واجب شود کودک را که بنده میبرد کودک با او
نیست بلکه بود نه او را بیع واجب شود کودک را که شرط کند که جایز نیست چون شرط
انکه منافع آن کودک از کودک بنده باشد صحیح نیست و کودک شرط کند که منافع
کودک بنده باشد صحیح نیست و بعد از انکه کودک گفته چیزی کودک بگیرد
در آخر قبض که منفعت آن کودک باشد صحیح نیست چون شرط شد در عقد
کردن او را در خواست کردن با آنکه کودک بنده و هم چنین کودک را جایز
را در ظرف در آن صحیح نیست مگر با اذن کودک گفته دیگر وعده در کودک نیست شرط
نیست اما اگر شرط کنند تا هم نیست و کودک بعد از وعده کودک کنند از آنست بیع
مشتری آن غایب و کودک بنده و کبیر در ظرف نیامده باشد بفروشد و بیع خورد را
بود آنرا در آن چیز ایمان دهد و کودک بنده و کبیر نیامده باشد بیرخصت او نفروشد
و کودک غایب باشد یا رخصت ندهد حاکم شرع او را آنرا فروشد و بستاند و آنرا
بدهد و کودک گفته کودک بنده را آنرا آن چیز دهد که کودک را جایز نیست از وعده
فروشد جایز نیست در وقت آن تا حکام رسیدن وعده او را کودک و کند
چیزی که غایب باز نماند جایز نیست که شرط کنند که پیش از وعده بفروشد

و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که فروخته آن صحیح است
و قیمت آن بطفل گردد مثل کسی که گوسفند کسی را بکشد اما آن صاحب آن
اگر قصد اتلاف خود ضامن نیست و قول اول اصح است و در هر دو قسم
باید قول او را کسی که گوسفند مذبوح در قیمت کند و مقدار آن دینار که گوسفند
خود را بآن خریده و بعضی گفته اند که در هر یک دینار یک درهم باید کم کرد
و مناط آن است که در دیار کسی که گوسفند در آنجا خریده و در هر جا که
چنین یک گوسفند میتوانند خرید آن جا را ملاحظه کنند و در هر جا که
باشد دیگر و هر که آن دینار را آماده میتوانند کرد آن جا را ملاحظه کنند و
همین دیگر که آن جا باشد و هر که گوسفند را کشته است او را آماده کنند کسی را که
دانسته شود که گوسفند کسی را کشته است و قیمت گوسفند را بصاحب آن
بدهد اگر چه فاسد باشد و اگر گوسفند را بفروشد و قیمت کند و پیش از آنکه
گوسفند را بصاحب آن بدهد گوسفند بمیرد ضامن است و اگر گوسفند را
بفروشد و قیمت کند و پیش از آنکه قیمت را بصاحب گوسفند بدهد گوسفند
بمیرد ضامن نیست و اگر گوسفند را بفروشد و قیمت کند و پیش از آنکه
مالک آنرا خبر کند گوسفند بمیرد ضامن است و اگر گوسفند را بفروشد و قیمت
کند و مالک آنرا خبر کند و پیش از آنکه قیمت را بصاحب گوسفند بدهد گوسفند
بمیرد ضامن نیست و اگر گوسفند را بفروشد و قیمت کند و مالک آنرا خبر کند
و پیش از آنکه قیمت را بصاحب گوسفند بدهد گوسفند بمیرد ضامن است و اگر
گوسفند را بفروشد و قیمت کند و مالک آنرا خبر کند و پیش از آنکه
قیمت را بصاحب گوسفند بدهد گوسفند بمیرد ضامن است و اگر گوسفند را
بفروشد و قیمت کند و مالک آنرا خبر کند و پیش از آنکه قیمت را بصاحب
گوسفند بدهد گوسفند بمیرد ضامن است و اگر گوسفند را بفروشد و قیمت
کند و مالک آنرا خبر کند و پیش از آنکه قیمت را بصاحب گوسفند بدهد
گوسفند بمیرد ضامن است و اگر گوسفند را بفروشد و قیمت کند و مالک آنرا
خبر کند و پیش از آنکه قیمت را بصاحب گوسفند بدهد گوسفند بمیرد ضامن است

فصل

و شرط آنست که بعضی از جانوران که سوار شوند و بعضی
از آنها میدوند و نفقه بدهند و شرط آنست که نفقه در آن
بی اذن کسی که گوسفند جانور است نفقه داده باشد و اگر کسی بی اذن
او نفقه کند از کسی که گوسفند بستاند مطلب سیم در شفعه که دانستی آنست
که در مختص ملکی منافع داشته باشند یکی از آنها پیش از دیگران
مالک شده باشد و هر گاه آن مختص دیگر حصه خود را بفروشد شریک
پیشین سابق آن حصه را مخیر میشود در اینکه دیگری فروخته شده را
بقیمت آن بخرد شرط اول آنکه بخیر از آنکه شریک دوم
خانه باشد فاسق نباشد بحسب ملکه نزد آنکه فاسق نباشد فاسق نباشد
سیم شفعه نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که شفعه در حیوان
نیز هست نه بنده فروشد یا درخت خانه و در کتاب بیعه
در آن شفعه میرود دوم آنکه فاسق نباشد پس اگر خانه فاسق
خریده باشد چون حاکم کسی را بگمارد و در کار آن کسی را بگمارد و نفقه آن
کسی را شفعه نداده باشد سیم آنکه بخیر از آنکه قیمت کرده باشد چه هر
گاه شفعه کرده باشد شفعه نداده مگر آنکه در نفقه و ثمره و راه شریک
باشد چه بد بعضی از آنها شفعه نداده و هر گاه هر دو

الفصل رجوع
وان فروخته
اگر کسی
در الکر

باهم بفروشند اما اگر نه چنین باشد بلکه هر دو آنرا بفروشند در بعضی از صور

شفعه نباشد آنجا که زیاده از دو شریک نباشند یعنی از بعضی

گفته اند که در هر چه چنین آنرا زیاده از دو شریک را شفعه نیست اما

در چنین آنرا زیاده از دو شریک را شفعه نیست پنجم آنکه حصهٔ

یک شریک بفروخت منتقل شود بدیگری خط اگر بغیر از خریدار

دیگر بخانه چنین بود آن باصطلاح منتقل شود شریک دیگر را

شفعه نیست و بعضی از محققین گفته اند که همیشه معرفهٔ شفعه

در ششم آنکه کسی که شفعه میطلبد حاضر باشد آن باشد و شریک

مال آن باشد بهر کاه مشتری مال آن باشد و شریک چنین

یا مرده باشد شفعه نیست و اگر مشتری کافر باشد و کسی که

شفعه میخواهد مرتد باشد یا شفعه نیست او را یا آنکه میداند

که شفیع بعد از خریدن خمر آن را بخانه که شفعه بستد

آنکه بعد از مطالبهٔ شریک مرد شفعه نیست آنکه حصهٔ شریک

که شفعه میطلبد وقف نباشد چه هر گاه وقف باشد شفعه او

را نیست و بعضی وجه دیگر گفته اند که هر گاه آنکس که وقف او شده یک

کس باشد او را شفعه نیست خواه وقف خاص باشد خواه عام

بگذریم

جایز است چنانچه در باب وقف گذشت شریک او شفعه میکند

هشتم آنکه یکی از دو شریک مقدم باشد در خریدن چنانچه هر گاه

هر دو یک شفعه خریده باشند هیچکدام را شفعه نیست نهم

آنکه شخصی که شفعه میطلبد بیاید که عالم بفروخت آن باشد و طالب

باشد یعنی که شریک فروخته از آنجا که الفور دارد او را شفعه کردن

هیچ نیست دهم آنکه زود بیاید و بگوید که شفعه کردم پس

گرفتن نباشد یا قادر بیاشد و نگوید شفعه ساقط شود

گویند که نگفت او تا حاضر نزد او بیاید و بگوید تا آخر سال

مطالبه دهند تا زمانی که حاضر سازد در آن سال سه روز یکی

مگر آنکه در مدت چیزی بمشتری دهد چه در بعضی از شفعه ساقط

شود یازدهم آنکه در دست مشتری بیند از آنکه شفعه بطلبد تلف

نشده باشد چه اگر تلف شده باشد شفعه ساقط شود دوازدهم

آنکه طلب شفعه فی الفور کند چه اگر عالم باشد بفروختن شریک

و طلب شفعه نکند یا آنکه بعد از دو سال از فروختن شریک حصهٔ

خود از فروخت شفعه در بعضی صور باطل شود اگر غایب باشد یا

طفل یا دیوانه یا بیمار یا بعضی دیگر ساقط نشود شفعه اینها

حاشیه: حق شفعه فوری است در ایام صورت غیر قصد در ایام علم

حاشیه: سقوط شفعه بیست صورت در ایام علم

بلکه هر یک عالم شوند میرسد ابتدا از آنرو بی طفل دیوانه باصرف نظر
غبطه شفعه میکردیم در آنکه در وقت کودکی بخیر یکوید
که کرشم ابتدا زمین را شفعه چه اینقول بجای عقد بیع است
محتاج بقبض حد سه و اگر مشتری در اینجین تصرف کرده باشد مثل
آنکه او آنرا خانه باشد شریک در آمیرسد که او آنرا ساز دو آنگه
بکوید اینجا مثل آنرا بهم رسد پیش از آنکه شریک شفعه بطلب مال
مشتری بستاند و مثل فیشود شفعه به بنیاد آن شد و تا خرید
دو کودک بابع بواسطه عیب و شفعه میتوانند دو کودک از آنرا بیک
عیب باطل آمدن او بعیب اما اگر دو تن شفعه آنرا فیت او آنرا
تواند کرفت از بابع مگر آنکه مشتری آن نصف آنرا از بابع کرفته باشد
اگر میدانه کسی که شفعه بمن آمد و مشتری از بابع شود در اثنای آن و به
بیع باطل آن بابعه با آنکه کواه آن شفعه باشند شفعه باطل و مشتری بستاند
قول اسقاط آن شفعه و قول قول مشتری است در قیمت با آنکه بقول مشهود
و اگر هر دو کواه داشته باشند کواه مشتری مقدم است مطلب حل
و تسلیم آنست تواند بیع کردن و در آنچه قول اوست حلال اوست
جائیکه کواه مسلم شرع ابتدا از آن مال ابتدا نسخ نمود باشد بقول
حق

از مال اباث آن منع کرده باشند و خواه نکرده باشند اما هر کاه سفیه
و ولی او شود حاکم شرع حکم نکند منع اباث آن از مال اباث آن و وطی زوجه
و بعضی از علمای آن بر آنند که هر کاه سفیه بیست و نه ساله
شود و مال خود را تصرف نمایند کرد اکر به سفیه باشد و سفیه
هر کاه بیشتر از مقدار حج واجب شود میتواند حج واجب خود را بجا آورد
بشرط انکه زاد و راحله حج داشته باشد و بی اجازت ولی حج بجا آورد هر کاه حج
سفیه حضر ابوان باشد اکر خلاف کند سوکند باید خورد کفاره آن
دو رکعت نماز چهار بار باید کرد که در آن سه رکعت نماز خود را بجا آورد
و نیز باید که از مال خود منع اند باید بحدی که اکر بی نفقه آن زن
باشد و بکسی به بخشد و نفقه آن زن بحد ست و بانی باید بحدی که
مبادا زن در خانه بماند چه اکر تصرف در مال خود منع اند تا انکه
را بمشرب نلهم نماید ششم جاهل که مبادی خرید باشد و در
نزد او نباشد چه منع او از تصرف در آن مبادی نافع تر از آن
هستند و مفید تر علما اند که نفقه ای اباث آن باید فرار کرده باشد
که مبلغ معین بدهند و از خرج حجه از نفقه بیش کنند و بحوای نفقه
و نفقه باز ندهند منع اند تا انکه نفقه اباث آن فرار داده باز دهند

هفتم

هفتم جاهل که از دین اسلام بی خبر باشند و بت و هوای اباث آن
کافر بوده باشند چه اباث آن از مال خود منع نمایند تا انکه مال
خود را نفهم جاهل که مال خود را بیش کسی کرده باشند چه زن
چه اباث آن از تصرف در مال خود منع نمایند تا وقتی که بحد رشد
و صفا آید که مال اباث آن از تصرف خواهان آن نافع باشد
چه اباث آن از تصرف در مال خود سوای نفقه و جامه خود
را بر او عیال واجب النفقه خود منع اند چهار شرط اول انکه
زن خواهان آن نباشد دوم حاکم شرع غایب باشد سوم انکه وکلای
زن خواهان آن نباشد چهارم انکه زن خواهان
از حکم القاضی کنند که اباث آن از منع کنند از مال آن اباث آن چه بعد
این چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال اباث آن را بحبس منع نماید جز
زن خواهان آن نزد آن خود زن خواهان آن منع نماید باید طرف
که منع آن زن خواهان از مال آن مانع باشد زن خواهان آن که کودک
باشد کدخدا باشد و بانفرد شند و بانها آن هند و زن خواهان آن بکر
در آن خانه باشد و صاحب آن منافی که موجود باشد حجت و مانع

که اشخاص آن متاع خود کنند یا انکه در بعضی اصناف شریک باشند انکه
جماعتی انکه مفلس و بانیان آن خیانتی کرده باشند خواهند بدهند
انکه آن چیزی که مصالح بتفقه باشد اول جبر شود انکه مصالح وقف
و معنوی را اجبر شود انکه آنرا بجبر ندهند خط مسکه آن مفلس
ضامنان او را نمیتوانند فروخت هر کاه مصالح باشد و نباید
فروخت چیزی صاحب مفلس و بر بعضی اصناف دادند معنی که حاکم
شرع او را کرده زیرا میشود بمصالح سپرد بحکم حاکم بیاید مجتهدین ضامنان
اقرب آنست که مجبور بفروختن و طرف میشود قبول میکند فرمی خواهند از
که بعد از انکه اطمینان داشته باشند از عاکفه باشد از انکه تکلیف
فرمایند که بجهة ایشان کار کنند اگرچه صاحب کسب باشد یا انکه
کوچی چیزی را بخشد تکلیف فرمایند شد که قبول کند یا از
کند بجهة ایشان تکلیف میتوانند کرد زنان آوازی هر کدام بجهة
که خرج معاش ایشان واجب او کردند بعد از خدمت اموال بجبر
نیست بلکه معاملت او و لیکن بعد از انکه حق بجهة آنها شد او را میتوانند کرد
اند خصوصا در حین ضامنان خواندن و اینوسیله قرض میکنند حرامی
مال شده است که بر ذمه شخصی باشد و شرط است در ضامن او اینکه

مشکوة الآیات
سرح شرح نقایه
صفحه ۲۱۲ علم

چون حین یعنی ضامن شدم از فلانی بخصوص باینقدر و نمه
او بشرط آنچه هر چه گاه که کنند بر آنست یا از ذمه آنها بشود و اشاره گاه
بشود و اشاره اخر بینکه باینقدر دوم میتواند کسی که او را ضامن میشود آنرا
زد و یعنی از مجتهدین بشرط کفیل انکه ضامن او کسانی که بلفظ
کفیل اما ضامن کسی که از جانب او ضامن میشود و ضامن زیاد میشود
کوچی ضامن او ضامن میشود مالکه بدهد رجوع باو میتوانند
کردن اگر ضامن او ضامن شود رجوع میکند و اگر کسی بواسطه مال
او ضامن شده چیزی بضامن بخشد ضامن میتوانند از انکه
که بجهة او ضامن شده بگیرد و قبول بشرط سیم انکه ضامن
باقی ذمه او باشد از تصرف و مخارج باشد ضامن نظر او دیوانه و بچه
و مفلس و مست و بیهوش مجبور نیست چهارم انکه ضامن آزاد باشد
بنده خواجه نیست و میدانند مواجب بنده و بعضی از مجتهدین گفته اند
که مجبور میشود بعد از ادای بنده خود و میدانند مواجب ضامن مجبور
و بعضی میگویند بشرط نیست بنده نه مال است و بعضی از مجتهدین گفته
اند که معتبر میگردد مال مواجب انکه ضامن مالدار باشد یا انکه
کسی که بجهة مال او ضامن میشود غالم مخارج خود باشد حکم ضامن شدن

چه اگر معلق بر شرط مانند باطل است بنحو آنکه اضافه او را باشد صحیح
شد چه کفیل شدن کسی که بر او حد نماز باشد صحیح نیست و همچنین
از آنکه این شرط با بعضی از شرایط صحیح است و کفیل شدن
حاضر آوردن میت در وعده معین مخصوص باشد و هر گاه کفیل
اله معلوم او آنچه شود مضمون بحال میشود بشرطی که در وقت تسلیم کردن
غائب نباشد که او را آنجا آورند چه در بلوغت به تسلیم کردن بی الف
مه فیشود بلغت شدن این کفیل نباشد و اگر از احضار حاضر
او امتناع نماید حاکم شرع او را حبس فرماید تا او را احضار کند یا اینکه
ذمت او مبرا از عهده بیرون آید و بعد از کفالت اینچنین است
رجوع میکند بر آنکه که ضامن شده او شده اگر چه با ذن ضامن
شده باشد و اگر احضار میکرد و بیاب میشود غایب شده بلا که حضور
او منقطع شده باشد اما ضامن در آنلازم است که آنچه بر ذمه او ست
بدهد مگر آنکه مضمون له ضامن را در اینصورت ابرا کند که
میباید دانست که غایب شدن او بنظر نیامده باشد که حاضر او منقطع باشد
خواه آنکه او را در شهر نباشد و خواه حاضر باشد در میان مردم
لکن او را نبیند و از او بی خبر باشد و بر کسی که ضامن شده
واجب است که از او بپرسد و بجوید و بفحص او مشغول شود
و اگر لازم است

معلوم نیست صفحه نهم

معلوم نیست صفحه یازدهم

باید لازم است که او را آزاد کند یا آنچه بر او ست بدهد یا ابرا شود
کفالت کردن کسی که ضامن شده بدن او شده باشد در بضعه از
بدن مثلا که بر ذمه او بعضا از بدن ثابت میشود حاضر ساختن
بنحو بر او لازم نیست مگر آنکه حاضر ساختن او فرد جمعه او نیز باشد
چه در اینصورت حاضر ساختن مرده بر او لازم نیست اگر چه دفن
کرده باشند و اگر ضامن بمیرد یا بمیرد شده او لازم نیست که آن شخص
را حاضر سازند بلکه همچنان بر ذمه او باقی است و در اینصورت
در میان صلح کردند و آن عقد بیعت که شارع وضع کرده از آنچه
قطع نزاع و آنچه سه قسم ست اعلم بما انه مما انزل الله و اهل کتاب چنانچه
چند دفعه در بحث کفالت مذکور شد دوم مبایعه نمودن شوهر
چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد سیم مبایعه دوختن در اموال
و اما عقد بیعت که لازم می شود بر طرفین آن شش ست اول ایجاب چون
صالحتک هذا بهذا یعنی مصالحه کردم من تو را بدین عوض و مبایعت
شدم با تو بدین عوض قبول چون قبلت و رضیت و هر چه دلالت کند در عرف آن بر
حجاب سیم اللفظ ایجاب و قبول از مانع عاقل بشرط تعجیل و تنجیز و
واقع شود بسه مسلمه طرفین و متوالیتین و عربی که او را باور نمودن

منفعت معلوم باشد عقد اجاره است باطل نیست که آنچه را که اجاره داده است
ساند او کرایه نداده باشد بگیرد و نیز در اجاره دادن پیش از آنکه
مجهول نباشد جمع بیست بازدهم آنکه عوض منفعت عیب نداشته
باشد چه اگر عیب داشته باشد مخیر است میان آنکه فسخ کند یا آنکه
عیب هر که آن شرط نشده باشد اما آن که آن شرط شده باشد
فسخ نمیتواند کرد یا آنکه باشد چون خبر
شود خانه دزدی شده است یعنی که اجاره کرده باشد چون خبر
شود که خانه دزدی شده است یعنی در آب کرده باشد یعنی که اول آب
جاری کرده اند خواه آنکه پیش از قبض باشد و خواه بعد از قبض
چون ساکن شده بودند در آن در حال آمدن دزدان و باطل
نمیشود فسخ کردن موجر منافع را از آن جهت که در عیب
کردن بعد از قبض مقارن نبوده منافع را و نیز آنست
میانه مجهول نباشد که اجاره بهوت بگوید موجر منافع را باطل میشود
بانه بعضی از مجهول نباشد میگویند که باطل میشود بعضی میگویند که
باطل نمیشود مگر آنکه باشد از اشیاء که منفعت باشد و خواه بعد از ان
و بعضی گفته اند که باطل میشود موت منافع را چون نه چون موجر داشته
یعنی مثل آن منافع را تا بقیه المدة و الا بیشتر چون غاب فراه زیاده منافع

و

بدهد منافع را که موجر موقوف علیه باشد و چون پیش از انقضاء
مدة اجاره میمیرد بعضی از آنچه بعضی از اینست که
که اقرب آنست که باطل است و منافع را جمع میکند بقیه اجره را
موجر و باطل میشود اجاره بفروختن عین اما اگر مشتری بیاید
باشد مخیر است در فسخ و امضا اگر چه عیب باشد معلوم نباشد
یا نشود و قائم میکند او را اجاره کردن مخیر چه فرق کردن انکار آنچه
شده و موجر مالک اجره میشود منافع را مالک منفعت اما تسلیم اجر نمی
نشود و نیز هم میشود که اجره دین باشد بعد از انقضاء مدت اجر خادم
چنین درهم که تسلیم میکند موجر آن عین را تا آنکه قبض منافع
اجره همه که آنرا میکند که انتفاع از آن عین ممکن باشد و منافع
منتفع میشود اجره تا بیشتر و نه انتفاع کسی که باجره میکند و نفقه
چارپا بر کرایه دار است و نه بر کسی که او را اجاره کرده خلافت اقرب
آنست که بر صاحب چارپا است و نه بر کسی که عین شود و هلاک آن چارپا
و نیز که باجاره میکند از دست صاحب آن دست ست که اجره را بدست آن
کرایه دهنده میدهد یعنی از خانه نشانه باشد که باز هند و مکرر
ست که کرایه کند در دست او فوت شود بقصد او یا اجره او را حساب کنند

فصل

باشد چه غاصب است او و با او مقتدی او و اگر صاحب آب آن باشد
اجرة مقتدی اعلی را غاصب است سیوم غصب کردن کیزه و ظرف و چه
غاصب است کیزه آب و مهر الشراب و نیاید پاک شدن اوانی که در آن باشد
پاک شدن او اگر باشد چهارم غصب کردن سبک شراب و مشک
کاله و مسکی که محتوی شراب کند و مسکی که صاحب خانه کند چه غاصب
است حکم آن مثل حکم انهار آب غاصب است پنجم غصب کردن عود
زمینه یا دیگر آلات صنع کردن مثل نی و آن آلتی است که در آن
پاره پاره چوب غاصب چه مثل انهار آب غاصب است پنجم غصب
کردن نقد مسی یا آهن بحیثی که گم شود چه غاصب غاصب
است او را باید حکم شده باشد از امام ششم غصب کردن میوه پاک
غاصب غاصب است میوه را چه مثل او آن ثمرت را آلوده باشد
در وقتی که غصب کرده باشد هفتم غصب کردن غلام صغیر کردن
پسر یا دختر صغیر را یا غلام غاصب است هشتم غصب کردن طلا
و نقره و زر کوب کردن انها چه غاصب غاصب است مثل انهاست بشرط
آنکه مثل آن موجود باشد انهاست مثل مسک و طیب
است که زر کوب کرده باشد که صاحب اند او اگر بشکند دیه صاحب

بدهد ثبت ذکر کنید انهار آلتی غاصب است نهم غصب کردن
باده انگور و شراب شدن در دست غاصب چه غاصب چون آن شود
را غاصب است یا هم دانم است که شراب را بهر حد صاحب اورد
بسه مثاله مباحه مجنون خلاصه اقرب آنست که او را بتریاق حد
دکوشراب آبد حد و در دست صاحب مرکه شود یا آنرا مثل آنست و غاصب
است حد در بست مسئله مباحه مجنون خلاصه آنست اما اگر در دست غاصب
مرکه شود در کند مرکه و شوع انکور اگر ثبت است کنند یا خل از مرکه که
شده است یازدهم غصب کردن جنس دیگر از آنست در ثبت
مزج ساختن چه غاصب ثبت او را غاصب است یازدهم غصب
کردن ظرف آنرا در دزد غاصب تلف شدن چه ثبت او را غاصب
است دوازدهم غصب کردن شراب جهود یا که بنهان خورد فصل
سیم در اسباب آنچه غاصب بدان که اسباب ضمان هشت چهار
اول چنانچه در هشت امر که در ایمان و مهار بی غصب مذکور شد
دوم و هشتم امر که مذکور خواهد شد سیم اداخته کردن مال
غیر آنست خود و کنیز کی مال کسی را تلف کند روزنه غلام یا اشتر
شود که بعد از آن رب بد هد و بعضی از محققین بر آنند که او

از کسی ست که تخم دلده بری اجرة نه بین زراعت کار من ست
جایز ست که مالک حصه بوزکر از تخم خرمن دیگر بدهد بین از بیع زیرا
شروط کند و قبول این کرد بنصوص کار من نیست پس اگر قبول کند
وقتی مالک میداند که آنچه زارنده بدهد هر کاه که بدلامه
ماند زراعت از آفت سماوی چه کرفته آنست آفت سماوی چون واقع
شود چیزی بر مالک نیست و اکر زیاده شود از آنچه تخمین کرده اند
زیاده حلال است و کر زیان شود میاند مالک حصه بوز کرد بر مالک بخش بین
یعنی بوزکر کوید که ابتدا زمین عاریه ست تو بر من مالک منکر
عاریه باشد و کوید بحصه بدلجرة ست قول مالک ست در عدم عاریه
و مزارع ست اجرة المثل باو زیرا که مالکی که آنچه دعوی میکند
کمتر از اجرة المثل نباشد اما اکر کوید که غصب کرده از ست ابتدا بین
زراعت بنصوص قیمت بخورد و اجرة المثل واو نشیند که بدانصاف آنست و مالک
زراعت میتواند کرد خلاف دوم صاف ذات یعنی باغبان کوید که ان
میوه باغ حصه در بوقت کار کردن آن داشته باشد و مزارع کوید
بحق ست اول بجانب چون بینند مالک بر بعضی باغبان کوید بین
و اکه تخم اکنی در دخت فلانی از منه حصه بمن ده تا حاصل این بیرکب

دوم

دوم شود این بتر لفظیست که مالک کند بر ضابط بجانب چیزی
که باغ زیاده باشد چهارم آنکه بجانب تصرف باشد پنجم آنکه
مدة معین باشد در آنچه مدة میوه معلوم ممکن باشد بیک
مدة که آنچه مدة ظاهر شود باغ آنچه در بنصوص
چیزی از آنچه میوه نیرد و اکه ظاهر شود میوه اندکی یا بسیار
در بنصوص شریک شود و اکار کردن باغ آنچه در بنصوص میوه
آنچه ست میاند بحصه بین خلاف اقرب آنست که واجب نیست
شرط آنکه حصه عامل معین باشد چه اکر معین نباشد صحیح نیست
و اکر شرط کند مالک باحصه چیزی از غلات یا نقره مقرره ست غیر
نقره مکروه نیست هشتم آنکه در وقت عقد میوه باشد پس اکر شرط
کند حصه از امر یا آنچه صحیح نیست هشتم آنکه درخت تا وقت باشد
پس اکر درخت تا آنچه باز آن داده باشد که بتا آنچه درخت ثمر بیرد
آنچه صحیح نیست نهم آنکه کار کردن چه اکر صاحب کار کردن نباشد
شرط آنکه میوه رسیده باشد صحیح نیست دهم آنکه درختی باشد که میوه
داشته باشد چه فروختن میوه حین خلقت بعضی خلقت بعضی ان
صحیح نیست و اند که جایز ست و هر کاه این شرطها نباشد مزارعت

مساوات آنرا فسخ میشود هیچکدام آنرا فسخ جایز نیست مگر برضای
یکدیگر هرگاه مطلوب فسخ شود واجب نیست بواعیان آنچه هر یکی گرفته
بوده در آنچه باشد و لازم است بر ما لک سهم مگر باشرط دفعه بر
که در کار آورده عمله باعیان آنست کتبد بواعیان حیاعیان مالک
حصهٔ خود میشود بالظهور نسبت بوده و اگر عمله مساوات با عمل میشود مالک
را لازم است که اجرهٔ باعیان او بدهد و هرگاه باعیان آن کار
کرده امتناع نماید یا بگریزد کسی بر ضاد نیست عوض او کار کند
اگر حاکم شرع شخصی را از مال باعیان آن یا از بیت المال چیزی بدهد
که بعوض او کار کند مالک را فسخ نمیرسد و اگر آن شخص
باشد مالک مخیر است در فسخ و باعیان آنچه هست بین او و کسی
که کار کرده یا بعوض عمل خیانت یا عمل تقصیر نماید خواه صلح
در مالک را میرسد که امینی فرا آن کند و اجرهٔ او بر مالک است
اگر کفایت او ممکن نباشد یا نتواند مالک او را بیرون
کردن بآنکه مجتهد بستخلاف اقرب آنست که جایز است
در شریک شدن در نقد و نسیه و انواع شرکتهای چند مالک شدن
دو چیز و اسباب شرکت چهار است اول صیغه است دوم خریدن سوم

فروختن چهارم قبول و آن نیز نقد است که
گفته باشند و رضا بایجاب بخیم آنکه سرمایه باشد نقد آنکه
جنس او مثل سرمایه معلوم باشد نه مجهول اگر مجهول باشد شرکت
نشود چه باید که ملاحظه زیاد جنس باشد که بعد از آنکه فروخ

فروخته شد جنس مشتری بحق که صیغه از یکدیگر نتوانند خواه فروخ
بسنتی آب باشد خواه غیر آن چه اگر آب فروخته شد که
چیزی او آنرا تسلیم کند پیش از آن شرکت اموال دوم شرکت
بدن در آنچه کسب کنند با اتفاق در کسب سیم شرکت معلوم
و اینجا آنست که دو کس با یکدیگر قرار دهند که در آنچه کسب کنند
شریک باشند و در آنچه نقصان آید با آن نسبت چون نصف
جزآنی که بکسب بزنند هر دو باشند چهارم شرکت وجوه آنست
چنانست که دو شخص بیک متاع آنچه بخرند در آنهم شریک شوند
در نقد یا آنکه مقلوب متاع مال آنها فزونی شد بزیادتی تا آنکه او را آنچه
باشد و در شرکت اموال از اقسام شرکت بیشتر شیعه معتبر نیست
و شرط نیست چیزی هست اول آنکه هر یک از شریکان آنچه
عاری باشد دوم آنکه جایز التصرف باشند سیم ایجاب چون
اشرکنا یعنی شریک شدیم چهارم قبول و آن نیز لفظ است که
گفته باشند و رضا بایجاب بخیم آنکه سرمایه باشد نقد آنکه
جنس او مثل سرمایه معلوم باشد نه مجهول اگر مجهول باشد شرکت
نشود چه باید که ملاحظه زیاد جنس باشد که بعد از آنکه فروخ

سازند همچنانکه از یک یکرهشتم انکه سرمایه حاضر باشد بدهد
اگر غایب باشد یا دیر باشد هیچ نیست هشتم بیانه ایشان بدهد
باشد یعنی مالایشان آنست و بعضی گفته اند که اگر زیادتی آشکار کنند
بدهد باشرط هیچ نیست نهم انکه مزد قراب بدهند آن عقد بد
جایز هر وقت خواهند فسخ میتوانند کرد دهم انکه یکی از ایشان آن
یا وکیل کند در تصرف کردن و بفروختن و خریدن به تصرف هم
کردن آن بدهند حبس کردن در مال ضرر هیچ نیست و باید نشاند
و آن کند که شریک کفته بپسر کفته اب کند در ان نفع آمده
شد و در سه موضع عقد شرکه منفسخ میشود اول در حق هر یک
از شریکان آنست هر وقت که خواهند دوم دیوانه شدن هر یک
یا آن سیم مردن هر یک از ایشان و شریک ایشان سیم بدهد
کرنانف شود یعنی قصد اراضی آمده نیست و فی الواقع مغبون است در نفع

فرومایه است
خاکروبه
خاکستر
صحرا

هرگاه آن عیب سبب ظاهر کند بحدی که غرض شود فسخ جنس
فواد او مغبون است اگر عیب کند که نصف خریده بحصه نقیب
خود خریده باشد که خریده باشد در صورتی که کرده اند و آن
و انچنان است که یعنی مالخود بکسی دهد که تجارت کند با او

حصه

حصه از نفع آنست و اندوه و شرطها آب آنست با تو ده سیب ایشان
چون خطا رفت یعنی مثلا آن یکدم ایشان یا آنکه تجارت
کنی یا آنست و نهم آنست که مدت دار و نصف باشد دوم شرط
آنست یعنی قبالت که مالک کند بودن یا بجاب بدهم انکه هر یک
از ایشان یا آلت و عمارت باشد بدهم انکه جایز التصرف باشد بدهم
کیکه مالخود آنچه مال مالک باشد یا وکیل ششم انکه سرمایه
باشد هفتم انکه سرمایه نقد باشد چه اگر متاع باشد هیچ نیست
هشتم انکه سرمایه معلوم القدر باشد و با آن داده باشد
باینکه خطا رفت نهم انکه سرمایه نقد باطلاق سکه دار رایج باشد
چه اگر بسکه باشد یا نقره سیاه غش باشد هیچ نیست دهم انکه
اگر دیده باشد هیچ نیست دهم انکه سرمایه در دست کسی باشد
که مضاربه باو میکند پس اگر مالک شرط کند که در دست او
باشد هیچ و اگر در دست هر دو باشد اما هیچ نیست یا نه خلاف است
یازدهم کار کردن چه نفع در و تو کار کردن بست و اندر ان نیز چند نیست
که مالک منع او نتواند کرد چون با کردن متاع و بجدن
اشتر خرید و فروخت و در صلح و نهادن اندر راه و با دشمان

دوازدهم انکه عامل تجار نباشد پس مضاربه بغیر تجارت صحیح
نیست سیزدهم انکه فایده مخصوص عامل یا مالک باشد پس اگر شرط
کنند که فایده را بایشان دهند صحیح نیست اما اگر مالک چیزی از فایده
چیزی شرط کند صحیح است چهاردهم انکه فایده مشترک باشد میان
ایشان پس اگر مالک شرط کند که فایده او را باشد یا عامل را تمام صحیح نیست
پانزدهم انکه حصه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید
که از فایده صد دینار از آن تو باشد صحیح نیست و مضاربه باطل است
جایز هر وقت که خواهند فسخ میتوانند کرد خواه مال نقد شده باشد
خواه نشده باشد و هر که فسخ کند و مال نقد نشده باشد مال
ظاهر باشد و عامل بفروشد و مال از فروخته امتناع فاید حاکم
او را از فروختن جبر کند و منفسخ میشود مضاربه بمردن هر یک
از ایشان جنون مبطل است هر یک و هر شرط مفسدی که مالک
کند در صحیح است مثل انکه سفر نکند یا مال با از شخصی معین
خرد مضاربه را اگر شرط کنند عامل را خیانت نباشد چیزی که ان
مایه نقصان باشد بر عامل نباشد با شرط مذکور صحیح نیست و نفقه
عامل در سفر از مال است و عامل مجبور نباشد بکار فروختن از همه صحیح

باغبطه عامل بود نباشد مالک و انکه از ثمن حاصل کنز نقره شد
و ظهور نیابد کار نکند مالک محسه خود میشود و بعضی از صحیحه
گفته اند که هر که آنرا نفقه سود مالک میشود و عامل اجیر است
مضاربه است در مقدار آنچه مالک و عامل نفقه و تقصیر نکردند و نفقه آن شد
در مقدار فایده و قول مالک مقبول است در رد کردن مثل آنکه ادعا
در نیفروختن متاع نماند در مقدار حصه عامل از فایده فصل
پنجم در بیان کردن کی چیزها نفرخته در رجوع بآن مالک و در آن
چند موقف است موقف اول در شرط مکان است در آن مسئله
اول اگر مالک شرط کند که عامل بشهری دیگر نبرد یا آنجا نفروشد
جبر کرده شود که آنرا بشهر آورد و هم بشهر او آنرا بفروشد
که مالک شرط کند که بشهر خود بیاورد چون قید و خواه نفی
چون خرید فروخت و مضاربه بشهر مالک اگر شرط نیست چه کسی
را که غایب است میتوانند جبر کرد سیم انکه هر یک از ایشان بالغ

در مقدار بسیار آن تصرف نیاموزند جبر کرده شود ظاهر و دیوانه در خیر صحیح
نیست اما اولیاء ایشان و کیل جهة ایشان تجارت میتوانند کرد و جبر کرده شود
کسی که نمیداند که آن ربا است صحیح نیست و جبر کرده شود بمشورت خواستن

حواشی سقیمه
ظاهرا صحیح
حرره دام ظله

صحیح نیست وکیل کردن مفلسی که حاکم او را از تصرف منع کرده باشد
مال صحیح نیست اما در غیر مال صحیح مثل چون طلاق صحیح است وکیل کردن
بنده کسی را در چیزی که اذن مولا در شرط صحت صحیح نیست اما در
اینکه اذن مولا شرط نیست چون طلاق زوجه صحیح است اما آن کسی که
مکاتب باشد وکیل نمیتواند کرد بجهة آنکه احرام نه بنده باشد
چه وکیل شدن او در نکاح و خرید و فروخت صحیح نیست بخلاف آنکه
مکاتب نباشد چه اگر در بعضی اشکال کرده باشد وکیل نمیتواند شد
که خرید و فروخت کند در مسئله ششم آنکه وکالة معلق بر شرط صحیح
نباشد پس اگر موقوف بر شرط منوط نباشد چون اذن دادن
طلاق آنرا صحیح نیست اما اگر در وکالة شرط کنند که بعد از مدت معین
کند جایز است هفتم آنکه لغو نباشد آن چه از آنست وکیل لغو میکند
مثلا آنکه مالک او را آزاد نموده باشد در طلاق زوجه مثلا
مانع حاکم شرع مکلف بالغ عاقل رشید باشد پس اگر مفلسی که حاکم او را
از تصرف منع کرده باشد وکیل کند صحیح نیست
هشتم آنکه لغو نباشد از آنچه وکیل میکند مثلا آنکه مالک او را آزاد
نموده باشد در طلاق زوجه او لغو است وکیل کردن او
صحیح نیست

صحیح نیست

صحیح نیست وکیل کردن بنده چه در طلاق و غیر آن صحیح
نیست دلیل آنکه لغو است وکیل کردن بنده چه در طلاق و غیر آن لغو میکند مثلا آنکه
باشد پس اگر غیر معتبر باشد چون خرید و فروخت غلام صحیح نیست
تا آنکه ذکر صفت اسلام کند و هم آنکه این شرط ملحوظ شود و کالة صحیح
نیست و انتظار بیست جایز و در دوازده موضع فسخ میشود اول عزل موکل
یا امام وکیل را عزل سوم آنکه موکل دیوانه شود روز دوشنبه کرد و در دهم
چهارم آنکه وکیل دیوانه شود پنجم آنکه موکل یا وکیل بیهوش شوند هر یک از ایشان
مرده شود هفتم آنکه موکل یا وکیل کور شوند هر یک از ایشان آنچه
کرده باشد بیخبر بیهوش شوند هر یک از ایشان آنچه
منع حاکم شرع مکلف بالغ عاقل رشید باشد پس اگر مفلسی که حاکم او را
از تصرف منع کرده باشد وکیل کرده باشد در طلاق زوجه مثلا
مانع حاکم شرع مکلف بالغ عاقل رشید باشد پس اگر مفلسی که حاکم او را
از تصرف منع کرده باشد وکیل کرده باشد در طلاق زوجه مثلا
موقوف باطل منوط بر شرط ملحوظ نباشد چون اذن دادن طلاق زوجه صحیح نیست
هشتم آنکه لغو نباشد از آنچه وکیل میکند مثلا آنکه مالک او را آزاد نموده باشد
در طلاق زوجه او لغو است وکیل کردن او صحیح نیست دلیل آنکه لغو است
وکیل کردن بنده چه در طلاق و غیر آن لغو میکند مثلا آنکه باشد
که اذن داده باشد او را در فسخ خرید و فروخت غلامی که
وکیل کرده باشد او را در فسخ خرید و فروخت غلامی که

باشد چهارم انکه عامل را ضامن باشد خطا آنرا عمدا نجم
انکه عمل بنحوی باشد که صحیح باشد اجاره کردن جهة آنرا
دفتن عمل موضوع شرط نیست پس اگر بکوید هر که بنده مرا
بخانه مرا برگرداند نصف آنرا باو میدهم از دو حال بیرون
نیست یا اگر موضع را مشخص سازند گویند انرا شرط شده و یا
مشخص باجرة المثل میشود و بعضی از محققین بر آنند که اگر
از شهری که عمله کار آنرا نمیدانند بیاورند بیک مثقال طلا میکردد و اگر
از غیر آن شهر بکردانند چهار مثقال آورند اینقول اصح است
ضعیف اما مخدوش است و اصح آنست که مشخص باجرة المثل میشود
و ضامن میشود اجیر بشلیم آنرا بمالک پس اگر بدست آنرا مالک بجور
سانند و بکردند مطلقی اجرة میشود و اگر بچند دست از شلیم یعنی
از محل بدست کسانه انکه مطلقی اجرة میشود اگر مدة گویا
و ندید انکه صیغه واقع شود مطلقی چیزی نمیشود و ضامن
و اورد سابند انرا بمالک ایشان اگر با صیغه زیاده از عرف
یا دون عرف در اجرة شرط کنند مگر انکه مالک شرط نفاذ ما زاد
کرده باشد و اگر زیاده فضلا نبهه مالک قرار داده باشد جنس انرا
کنند

کند هر دو صورت بحور ندارد ثابت میشود انچه کرش باشد اجرة
و انچه دعوی میکنند مگر انکه دعوی کند زیاده از اجرة المثل را
چه در بعضی موارد زیاده مقبول است و اگر دعوا طرفین انجا که نزاع کنند
نزاع عمله مالک است نصف را قسم در قطعه و انچه در ذمه
بست که اگر بیرون آیند خلاف میشود و بینه سه قسم است اول آنست
دانا قطعه و مقبول نصف ملکی باشد و آنچه حفظ اراضی است که
کسی را داشته باشد که او را بیرون نکند و حافظ او نباشد زیرا
که اگر کسی را داشته باشد که مشغول شود آنکه حکم خرج بر قطعه
بیرون نشیند مجبور و اما در غلام مجبور کردن غلام ثابت میشود
شد اورا بجبر کفالت هر کاه بیرون شد از ذمه شد و بعضی
از محققین بست اخیر آنست میدانند و اگر دو کس بیاورند بر سر
داشتن طرفین نزاع کنند سابق اولی است و اگر یکی قبله بدارند آنکه
در قبله باشد اولی است از کسیکه در محل قبله نباشد و مالک
از علمای ما و اصحاب العدالة اولی است از محمول الحلول اگر در محل
انچه مذکور شد مساوی باشند قرعه بزنند هر کدام که قرعه بنام او
اید از آن کند شرط انکی که بر بینه در شهید ثانی

انکه بالغ و عاقل باشد دوم انکه آزاد باشد چه بر داشتن غلام بی
اذن آقا صحیح نیست مگر در دو قول که ظفر نیابد و اگر کسی نباشد سوا
بنده چه در بعضی از نسخه واجب است بر داشتن او و اسیم انکه مسلمان
باشد و بعضی از مجتهدین اسلام را شرط نمیدانند چه فرض همانا
ظفر نیابد و آن در کافر نیز ممکن است و بعضی از مجتهدین شرط عدالت
در بر آورنده کرده اند و نفقه ظفر اگر مال داشته باشد از مال آن است
و اگر مال نداشته باشد استقراض نمیشود بلکه بر اطرافیان و اگر نباشد
بر مسلمانان واجب است بقدر نفقه او و اگر ایشان نباشند یا
ندهند انکس که بر داشته او را ظفر از مال آن خود بدهد
فصل کند که رجوع کند جایز است و بعضی از مجتهدین رجوع
را جایز نمیدانند و بعضی گفته اند که ظفر اگر غلام باشد جهة
نفقه که او را داده باشد با استیجار میتواند فروخت با اذن
حاکم شرع و اگر ممکن نباشد استقراض از غیر و از مال آن خود نفقه
کند رجوع نمیتواند کرد و اگر کسب که او را در دست داشته از مال ظفر
نمیتواند بی اذن حاکم نفقه خود را بر داشتن ممکن یا استیجار ظفر
مولد بر دارنده است باقیم در نفقه که معروف و مشهور است

فواما

فواما اوست در اصل نفقه در تقصیر نکردن و ضایع نساختن او
ظفر الف شود ممکن یا تقصیر در حفظ او و اگر کسی در حفظ نیابد
که ظفر نیابد ممکن است و ثابت نمیشود بلکه میشود با او و اگر ظفر بعد
انکه بالغ شود انکار کند اعتبار ندارد و حاصل نمیشود و اما ام سه دختر که
کسی بر آن خواند و صفات مذکور در او نباشد بر دیگر خطاب آن را ام
سه ترسا کرده میشود باز ادب اگر کسی در حق بنده کند او نکند چه اصل
در هر کس آن است که از آن باشد و اگر بنده او را بدزدد او را بفروشد
یا بکشد یا او از ادب او را آزاد کند نمیتواند کرد و صفات در چه
صفت از آن ظفر یابنده باشد و اگر کسی زنی یا زنده بیرد که او را
زنده یا بالغ شده شود او را زخم زند یا دیه او بدهد دوم صورت
و از اصحاب انکه گویند و آن هر چه واجب است ضایع که در دست
کسی نباشد و گویند آن ضایع شده بود و داشتن او مکروه است
و آنچه در ایام آن پیش آید شده از غیر او بود داشتن آن نیست
و انکه بود آن بنده بقصد تملک و داد و آنچه اگر با آن قصد بود آن
حاکم شرع داشته و صفت بود و داشت چون بالغ که او را نیابد

و اگر در بصورة ندکورند قضاع ما بند حاکم شرع بجبر شد میکند
و اگر در بصورة وصف ندکنند اگر گواهی کواهی دهند که مالک غیر
بوده غیر از نوع عیب میکنند و بالف و سوگند میکنند بر هر کدام که خواهد
و اگر دو کس رجوع کنند که بوصف کنند ده داده او را رجوع نمیرسد
بر وصف کننده بشرط انکه در وقت دادن اقرار بکیفیت او نکرده باشد
بعد از بصورة رجوع قبول نمیکند اگر دو کس هر یک گواه بکار آنند بعد از
انکه باو داده باشد و گواهی دهند که آن اسب از آن او یک بکر رجوع نتواند نمود از
فرمه بوزند باسم هر یک از ایشان از هر که بیرون آید باو دهند
اگر باسم دوم بیرون آید از آن هیچکدام از اوزند گواهی شود
ضامن نیست کسی که باو داده اگر بعد حاکم شرع داده و گویند که حاکم
داده ضامن نمیشود بشرطیکه از نظر بیخبر نباشد و اگر عیب در آن اسب
ظاهر شد که گویند از آن ضایع شود یعنی از همچو اسب اینرا میدانند
میدانند قسم دهند حرام واقعی هست که شخصی که بمیدان دوانند که
خواهند میکنند باو آسیبی نیاید در اینصورت قسم میدهند و آن
بر داخته است که گویند از آن ضایع شود نمیتواند حکم کرد و آن
بر چیزی قسم هست اول مطلق بر داخته دوم بر داخته قاسم غیر

سیم بر داخته شده الا سبو از انچه آدم بر داخته شد چیزی که
ثبت آنکه باشد و منفعت آن نیز باشد چون عضا و فیخ و نخاع
و مغز و دنبانه و بعضی از همچو اسب بر داخته شده جنس
منفعه و دنبانه حرام میدانند بحکم کتاب از یک دیگر هیچ هست دوم
مکه دانچه بر بانده باشد اینطور آب هست دوم چیزی هست اول مکه داد
شده دوم گواه اگر شده در طرف دانچه بر ان بنی هست هست دوم چیز
هست اول گواه اگر شده در اینطور مالک مجهول آنند دوم انکه بنا مک
بگوا منعنی از او صاف او تا انکه فاید گواهی حاصل شود دانچه
بر او مکروه هست نظر بیخ کردند در همچو هست دانچه بر صاحب کم
منفعه واجب هست آنست که در مکه باینده انچه باینده باشد رد کند
بر او قبول کنند اگر در صورتی که باینده قصد غلاف آن کرده باشد
در عیب ناپاک شود او را بر شده نقصان آنند دکنند قبول کنند
قصد اجب آبی هوا نشر انرا همچنانچه آنست که کسی متصرف
نخود را نمک آلوده مطلق باشد بواسطه منقطع شدن آب از آن
نخودها آنچه منفعه میشود آب و انها او آنست نه نخودها لهذا
امام هست پس گوید ملک آنرا متصرف کنند در انها بواره آن نخودها مالک خود

نخود ایشان
خود ایشان

به هفت شرط اول انکه اگر امام باشد با نشت او عمارة نکند و
غیبت او هر کسی که عمارة انها کند او بدست دارد شریف یا نهاد
دیگر پس تا عمارة او باقی باشد دوم انکه عمارت مولد باکسی که او
با او صلح کرده باشد پس اگر بعد از عمارت مالک کسی باشد عمارة
کرده باشد و انچه مصالح انست مالک انچه هست و اگر مالک غایب باشد
و کسی که از عمارة لنکند تا امده شد غایب اولیاتر است از دیگری تا انکه
عمارة فرو نیاید و اگر عمارة از خراب شود دیگری عمارة کند
تا او به نشت بشرط در انست سوم انکه کسی که عمارة میکند
میباید که مصالح باشد پس اگر جهود باشد و مصالح او در انست
مضمون نیست و اگر بعد از عمارة مسجد آدم انکه انشخص که
از انه عمارة نه بعد عمارت دارد میباید که کاتب کند که از بعد
و از انه عمارة او چند که سبب اگر دیگر کرد انند عمارت دیگر
از بعد بانجا رسیده باشد تا هر زمان که از انکه عمارة نند به
انها از انه ملکیت او نمیکند بلکه از انه او بیت او میکند و اگر خانه
نیز بنظر شود از بعد بگرایند دست از بعد و اگر
دشد از بعد از انچه مصالح بنند و بعضی از مصالح بنند و بعضی از
که انچه

مسئله در بیان حکم مسجد خراب شده و مصالح آن

که انچه مذکور شد از بعد از انکه مسجد خراب شده
بنشد از انه ملکیت میکند پنجم انکه زمین مسجد خراب
نباشد پس بعد از خرابی مسجد مکان آن عبادة
نباشد پس بعد از خرابی و متروک شدن ششم انکه محلة نباشد که
حضرت رسالة پناه از بهر اهل محلة مطلقا انرا مخصوص
ساخته باشد چنانچه مخصوص ساخته بود بدفع آن که از خلقان
مصالح آن بود چنانچه خراب شد چاه و حوض آب زکوة و صدقات
و جزیه و خمس حکم زمین مسجد دارد که انحضرت رها کرده
باشد یا جائی چنانچه مشهود است یا بدلالت عادت قطع کرده
بود چنانچه کسی انرا به دانستن نگرده بود تا انکه آن خلق
عرد از دفع بدانند آن زمین هفتم انکه حریم عمارة نباشد چه
حریم چنانچه در مبحث حریم بیان خواهد شد قسم شش اول حریم
خانه است بمعنی که کوی بر ف انان است و چاه که آب باران
که از نار دان بریزد و هر انچه شتر بانان خانه باشد دوم حریم
دیوار است بمعنی ربض خانه که اندیوار است هر گاه خراب شود
حریم حریم نماند و انست حوالی انچه جمع شده است اهل انت
حریم راب دوانیدن و مثل کوی بر ف چه جمع شده است چهار پایان اهل

کنند آن زن مخیر است بعد از آنکه بالغ شده باشد بعد از آنکه ملاقی
دانه باشد و شوهر کرده باشد و بهم رسیده باشند پیش از هر کدام
کردن پدر یا برادر یا شوهر کرده نبوده باشد دوم
کنند آن زن مخیر است بعد از بلوغ بعد از بیست و دوم
خواهر نکاح کنند او را ولی با اذن او باشد و اگر ولی او یعنی از بعضی
بیست و چهار منع کردند زنان از بیان خویشان و نزدیکان
و بعضی بیست و یک زنان از آنکه بعد دوم او یعنی
سنه باشند یا ندانند آن زن بعضی از بعضی مخیر است
شوهر کرده باشد که دعوی آن طلاق نظر
باور نکنند اما آن دعوی شوهر بشنوند و بعضی زنان
و بیست و یک زنان از آنکه بعد از بیست و شش خویشان
دیگر باشند و نزدیکان از آنکه بعد از بیست و شش خویشان

فصل دوم در بیان شروط عقد نکاح و آنچه
بر آن متوقف است بدانکه یعنی زن کوید بر دکه زوج
کردم و داد موجب ایجاب است یعنی مرد کوید قبول دارم
نکاح را و قبلت کذلک یعنی نکاح را نیز کفتن کافی است و اکر در لفظ
ایجاب

ایجاب و قبول موالاتی نباشد چنانچه مذکور شد جایز نیست و
مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اکر هر یک از زن
و مرد بکر را دیکر را کفتند و کیلت زنکوحة نفسی
منه و کالتک یعنی نکاح کردم موکل کردم خود را آنچه
تو مرا موکل شدی در نکاح یعنی قبول کردم نکاح را آنچه
خود را موکل کردی جایز است و اکر ایجاب
نیز چنین کفته باشد از ایجاب و قبول در آن بیست مانعی کویند
چنانچه مذکور شد پس اکر بیضه مضارع کویند جایز نیست
اما آنچه امر کویند یعنی از بعضی مخیر است و اکر ایجاب
بصیغه آینده مقصد اثنا کفتند یعنی قصد مانعی نکنند که
اکر قصد مانعی کنند صحیح نیست یعنی اکه ایجاب بصیغه مضارع
کویند همکاه آنچه در بیضه مرد داشته باشند اما اکر قبول در آن
نیاشد بعد از آنکه آنچه بیست و شش اکه ضرب از ایجاب و قبول
را بخط کویند باید که بیضه پس کویا شده کفتند صحیح نیست اما اکر قبول
کفتن بخط نیاشد صحیح است مکر آنکه عقد را معلق بر شرط دانند
پس اکر معلق بر شرط کردند صحیح نیست و اما اکر در بعضی شرط مشروط
کفتند صحیح است مکر آنکه ایجاب و قبول در یک مجلس واقع نشده باشد

پس اگر دو عدل واقع شود صحیح نیست اما اگر فاسق باشد
صحیح است نهم هر یک از زن و شوهر بالغ باشد پس اگر طفل
یا آشفته عقد ایشان صحیح نیست دهم آنکه هر یک
از ایشان عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد عقد ایشان
صحیح نیست یازدهم آنکه قصد کند عقد را پس اگر
مست یا بیهوش یا خفته باشد صحیح نیست اگرچه بعد بخود
آینده اجازت دهند دوازدهم آنکه هر یک از ایشان عاقل
باشد پس اگر یکی کافر باشد صحیح نیست یا آنکه زن مسلمان
و شوهر مسلمان نیست سیزدهم آنکه ازدواج باشد پس عقد بسته
بدادن اناث صحیح نیست چهاردهم آنکه زنی از ایشان یا باشد
که بر وی حرام است یا زنی در حال عقد منکوحه باشد
پس اگر چهار کس اند دختر خود را عقد کنند بدو آنکه منکوحه
صحیح نیست شانزدهم آنکه در عقد و کیل مخالفت قول موکل نکند
چه مثلاً اگر چند کس یکدیگر را وکیل کنند که او را با یکدیگر عقد
کنند پس اگر هر یک دختر خود را عقد کند صحیح نیست و قول بعضی
از فقهای هند با این نه داشتن شوهر یا نفقه و مهر شرط است

خلاف است میانه فقهای هند اقرب آنست که شرط نیست و
گویند نفقه و دادن بعد از عقد کردن مهر شود دانستن اینها
فرض ندانند فصل سیم در چیزهائی که در عقد اند و انها سه
قوم اند اول ایجاب دوم قبول سوم لفظ و در ایجاب سه
چیز شرط است اول آنکه بالغ و عاقل شوند پس اگر کودک و مجنون
میانه ایشان عقد کنند صحیح نیست دوم آنکه هر دو بیک
مجلس باشند پس اگر یکی در مجلسی ایجاب کند و دیگری
در مجلس دیگر قبول کند صحیح نیست سیم آنکه قبول
موافق ایجاب باشد پس اگر ایجاب کند که صد روپیه
بدهم و قبول کند که پنجاه روپیه بدهم صحیح نیست
و در قبول سه چیز شرط است اول آنکه در مجلس ایجاب
قبول کند پس اگر ایجاب کند و مشغول کاری شود و بعد از
فراغ قبول کند صحیح نیست دوم آنکه بکلمه قبول کند
چنانکه گوید پذیرفتم یا راضی شدم و مانند آن سیم آنکه
قبول موافق ایجاب باشد پس اگر ایجاب کند که صد روپیه
بدهم و قبول کند که پنجاه روپیه بدهم صحیح نیست
و در لفظ سه چیز شرط است اول آنکه هر دو بلفظ ماضی
گویند پس اگر یکی بلفظ ماضی و دیگری بلفظ مستقبل
گوید صحیح نیست دوم آنکه لفظ ایجاب و قبول
صریح باشد پس اگر یکی از ایشان کنایه گوید و دیگری
صریح گوید صحیح نیست سیم آنکه لفظ ایجاب و قبول

نخورم پدر و مادر و خواهر هر چند بایشد و دشمن هم هر چند
بلا دون دیگر این که مذکور شد و همچنین خالهٔ هر چند بلا دون دیگر
که مذکور شد منقدر یم جاعلی الاز نا آنکه حرام شد
ابنا آنها و غسل شبهه و سبب آن شده که نکاح ابنا آنها صحیح
جایز نیست و ابنا آنها فرزندان اولاد مادرند هر چند بلا دون
چه هر گاه کسی زنی را نکاح کند و با آن دخول کند مادر آن زن هر
چند بلا دون حرام موبد میشود اگر چه مادر و ضعی این زن باشد
و هم چنین دختر آن زنی که او را دخول کرده باشد حرام موبد میشود
و اگر دختر آن شخص کسی را دخول نکند ابا مادر او حرام موبد میشود
و باید بداند که دخول مبیاشد که کامل باشد از هر دو طرف یا از
یکطرف یا انکه کامل بوده سپس قطع آلت بکند اگر عضو ذکوریه
کسی مادر حرام میشود خلافا لمن سبق بیانه مجملا و سپس مسئله
فرع دوم لمسه و نظر بشهوت خواه هر چند بایشد و در چه هر گاه
زنی را بنکاح هر دو دخول کند دختر او هر چند بایشد و حرام
موبد میشود اگر چه دخول بضعی او خواه از دختر بعد از دخول
کردن بهم رسد یا پیش از دخول کردن با آن دخول کردن شبهه

و نا هم چنین حکم دارد همانا مجملا بیان شد در چند مسئله اخر آن
زنا کردن بعضی بعد از نکاح حرام نمی سازد مادر را قوم سیم
نشنیدن هر چند بلا دون دارد اگر چه بشنیدن بضعی بایشد و بر حرام
موبد میشود اگر چه بشنیدن دخول نکرده بایشد و هم چنین دختر کسی
که شنیدن دخول کرده بایشد هم چنین اند حرام موبد نمی شود زنی
که بشنیدن کسی با پسر او یا پدر آن زنا کرده بایشد خواهر مادر زنی
فرزند هر چند بایین بیرد اگر چه بضعی بایشد بر شنیدن حرام
میشود اگر چه بشنیدن دخول نکرده بایشد و هم چنین است کنیزی که
بشنیدن دخول کرده بایشد اما اگر هر یک از دو پسر زنی یکدیگر
را بشنیدن دخول کنند با دیگری حرام میشود در چند مسئله همانا
مجملا بیان شد خلاف هست اصح انست که حرام نمیشود و هم چنین
خواهر میت همانا مجملا بیان شد از انکه کنیزی که بشنیدن بریده
بشهوت مالیده بایشد بلکه آلوده بایشد بیجز آنکه غیر از ناکحی
دیگر دست نتواند زد یا بجز دستکاه کردن دست مالیده حرام
موبد میشود بر اقرب انست که حرام نمیشود بلکه مکروه است و بعضی
از مجتهدین بر آنند بضمانه اند که اگر بر دست مالیده بایشد بالکاه

کرده باشند بر پدر حرام نمیشود اما اگر پدر دست مالیده باشد یا نکاه
کرده باشند بر پدر حرام میشود و هم بر پسر چرا که زن باشند که بواسطه
ارضاع بنحو شیر خوردن طفلی از پستان او حرام میشود و شرط
شیر خوردن ده شبانه روز است باین که شیر ده زن باشد پس اگر طفل
شیر مرده یا طفل خود زن بضاع بهم نمیرساند دوم آنکه هر یک از شیر
خوردگان و دهندگان زنده باشند پس اگر مرده باشند رضاع نیست
سیم آنکه شیر از پستان باشد پس اگر بدوشیده باشد پس اگر بدوشیده
باشد که حامله باشد شیر بهم نمیرساند رضاع بهم نمیرساند چرا که
آنکه طفل شیر خوار از آن شیر بخورد یک شبانه روز تمام نخورده باشد
یا آنکه شیر بخورد و قی کند یا آنکه شیر بخورد و بخواب رود یا آنکه
شیر بخورد و بیمار شود یا آنکه شیر بخورد و بمیرد چهارم آنکه
طفل شیر خوار از دو سال تمام نگذشته باشد پس اگر بعد از دو سال
شیر خورده باشد رضاع بهم نمیرساند پنجم آنکه شیر از یک زن باشد
پس اگر از دو زن شیر خورده باشد رضاع بهم نمیرساند ششم آنکه
طفل شیر خوار از شیر فحلی که از آن شیر خورده باشد شیر نخورده باشد
پس اگر طفل از شیر فحلی که از آن شیر خورده باشد شیر خورده باشد
بهم نمیرساند هفتم آنکه طفل شیر خوار از شیر زنی که شوهر او
زنا کرده باشد شیر نخورده باشد پس اگر طفل شیر خوار از شیر زنی که
شوهر او زنا کرده باشد شیر خورده باشد رضاع بهم نمیرساند هشتم
آنکه طفل شیر خوار از شیر زنی که شوهر او زنا کرده باشد شیر نخورده
باشد پس اگر طفل شیر خوار از شیر زنی که شوهر او زنا کرده باشد شیر
خورده باشد رضاع بهم نمیرساند نهم آنکه طفل شیر خوار از شیر
زنی که شوهر او زنا کرده باشد شیر نخورده باشد پس اگر طفل شیر
خوار از شیر زنی که شوهر او زنا کرده باشد شیر خورده باشد رضاع
بهم نمیرساند دهم آنکه طفل شیر خوار از شیر زنی که شوهر او
زنا کرده باشد شیر نخورده باشد پس اگر طفل شیر خوار از شیر زنی که
شوهر او زنا کرده باشد شیر خورده باشد رضاع بهم نمیرساند

انکه چها آنماه از آب خشک شده باشد و دست بر دست خشک آب بخورد
دست بذکه ماجز باشد از دست خوا کردن باد و آفتاب بیاب
پاک زند که آنش شود هر حرام ست شان دیگر که آب بخورد را بخرند
پیش از انکه آنش کنند یکبار دست یا چهار دست و از وقت خرید
یک روز دست خوا کردن با مستحب حرام ست شود و آب و بنده چند
دست خوا کردن حرام ست بوجه دست و بنده چند آب دست
بخورد حرام ست بجا آنچه خشک شده باشد دست سیم آنست اما
انچ خشک شده ست اول دست خوا کردن باندیشه و انکه آب
باد و آفتاب خشک شده باشد دست سیم دوم اول ماه آخر
دست خوا کردن سیم در شب سه شنبه و در شب هوریخ شنبه دوم
بعد از نیمه شب دست خوا کردن چهارم در پنجشنبه دوم نیمه شب خوا
کردن پنجم در دو جمعه بعد از انکه صبح طالع شده باشد
دست ششم بعد از انکه آفتاب زرد باشد هفتم دست خوا کردن
آخر دو شنبه دوم نیمه شب که آفتاب زرد باشد هشتم
دست خوا کردن بعد از غروب آفتاب تا زمانی که شفق نیفتم دست خوا
کردن در اول هر ماه آنهم کردن اول ماه رمضان که سنت ست
چنانچه مذکور شد و هم چنین کردن دست خوا کردن در اول
ماه و شب دهم دست خوا کردن در آخر ماه خصوص ماه شعبان
باندیشه دست خوا کردن آخر ماه بعد از حدیث اما که اگر زنده
در اول ماه با بیاب آخر ماه سوره بندد ان شکم باشد و اگر نباشد
بیاب آنه خواهد بود و اندیشه دست خوا کردن در وقتی که ماه با آفتاب
کرفته باشد یا با آنها آب سیاه و نیلی انداخته باشند یا انچنین

دست خوا کردن بجا آنکه خشک نشده باشد و دست بر دست خشک آب بخورد
دست خوا کردن چهارم از وقت طلوع صبح تا طلوع آفتاب دست خوا
کردن پنجم دست خوا کردن در وقت طلوع آفتاب صبح که زرد باشد
ششم دست خوا کردن در وقت ظهر صبح دوشنبه پنجشنبه که سنت ست
هفتم دست خوا کردن آخر دوشنبه در وقتی که آفتاب زرد باشد هشتم
دست خوا کردن بعد از غروب آفتاب تا زمانی که شفق نیفتم دست خوا
کردن در اول هر ماه آنهم کردن اول ماه رمضان که سنت ست
چنانچه مذکور شد و هم چنین کردن دست خوا کردن در اول
ماه و شب دهم دست خوا کردن در آخر ماه خصوص ماه شعبان
باندیشه دست خوا کردن آخر ماه بعد از حدیث اما که اگر زنده
در اول ماه با بیاب آخر ماه سوره بندد ان شکم باشد و اگر نباشد
بیاب آنه خواهد بود و اندیشه دست خوا کردن در وقتی که ماه با آفتاب
کرفته باشد یا با آنها آب سیاه و نیلی انداخته باشند یا انچنین

دست خوا کردن بجا آنکه خشک نشده باشد و دست بر دست خشک آب بخورد
دست خوا کردن چهارم از وقت طلوع صبح تا طلوع آفتاب دست خوا
کردن پنجم دست خوا کردن در وقت طلوع آفتاب صبح که زرد باشد
ششم دست خوا کردن در وقت ظهر صبح دوشنبه پنجشنبه که سنت ست
هفتم دست خوا کردن آخر دوشنبه در وقتی که آفتاب زرد باشد هشتم
دست خوا کردن بعد از غروب آفتاب تا زمانی که شفق نیفتم دست خوا
کردن در اول هر ماه آنهم کردن اول ماه رمضان که سنت ست
چنانچه مذکور شد و هم چنین کردن دست خوا کردن در اول
ماه و شب دهم دست خوا کردن در آخر ماه خصوص ماه شعبان
باندیشه دست خوا کردن آخر ماه بعد از حدیث اما که اگر زنده
در اول ماه با بیاب آخر ماه سوره بندد ان شکم باشد و اگر نباشد
بیاب آنه خواهد بود و اندیشه دست خوا کردن در وقتی که ماه با آفتاب
کرفته باشد یا با آنها آب سیاه و نیلی انداخته باشند یا انچنین

که نیمه باز خواهد کند بجهت محافظت دیده خود را کند
از هم نیز شاید بنظر شوهر آن زن اما اگر دانند خواهد
کرد نه عمداً تا آن وقت که آن زن پاک شود و آن زن با آن مرد محرم است
خواهد بود چهارم مهر دانند که دیگری که با آن زن شبهه دارد
کند مهر دانند کارم نیست بشرطی که ظن غالب باشد که اگر عمداً باشد
مهر ساقط میشود حرام شد نسبت مادر آن زن و دختر او بر کسی که با آن زن
با آن زن خواهد کرد باشد بشرطی که آن زن بر آن مرد حرام باشد و بعضی از
مجتهدین در این مسئله توقف کرده اند و بوقت دیگر محرمیت آن مرد هم
نمی شود با این همه مجتهدین چه محرمیت از خواهد کنایه محرمیت
در هر موضع که کنایه کرده باشد از آن زن حرام شد دختر و مادر آن زن
بر او حرام شد اما از جهت آنکه دختر و مادر حرام باشد کنایه
کردن لازم نیست که حرام باشد بلکه اگر کنایه کرده باشد بجهت
آنکه آن زن شوهر او را دوست میدارد دختر و مادر
حرام اما کنایه نیست که کسی مادر زن خود را جایز نیست و کنایه آن است
با او گوید چون دختر ترا بزنی خواهم کرد و کنایه آن است که
چنین گوید بفرج تو کاری ندارم یا تو ملکوری شده

در آنچه بر عدد کردن زنان کنیز و آنکه شوهر را
بر دخول کردن شبها و روزها و آنکه صحبت هفت امر است
یکی از آن امر واجب است و حرام و دو امر مستحب و پنج امر
چهار از امر مکروه اما آنکه یکی امر واجب است ادا نمودن هر وقت
جهة خود آن زن چنانکه ذکر کردیم اما آنکه جهة خود آن هر گاه اباء نماید
تسلیم نفس کردن زن هر گاه در اثنای دخول آن زن چهارم
نفس آن اعضای آن زن واجب هر گاه در اثنای آن دخول واقع شود
پنجم تمام کردن دخول آن طلب با آن زن هر گاه شرط
نکرده باشد در دخول کردن در اثنای آن دخول واقع شود
ششم قضا آن حج و عمره واجب هر گاه پیش از آنکه شوهر او را منع
کرده باشد عمداً دخول کرده هفتم تمام کردن قضا آن حج که
بر آن شروع کرده باشد هفتم کفاره دخول کردن
در روزه واجب و اعتکاف واجب و حج واجب با آنچه در بحث روزه
و اعتکاف و حج مذکور شد نفقه دادن زن که در خانه
کرده باشد بر او واجب است در سال دوم از حج
کردن هر گاه قادر باشد بر حج و اجابت شوهر باشد و زن الا

چه اگر خفته مهر بعد از خواب کردند و غیر آن حرام
ست اما در مذهب اول و دوم ساخته کسی که خواب
کرده باشد چه خواب بیدار شده هر گاه غسل کرده باشد و این
دو مذهب است که گفته اند که اول آن اول و خاتمه آن
شکند و هر گاه در آن خواب آب نباشد قسم سیم ست و دوم
و اول آن خفتن تا آنست که رونده و نشیننده و خواب
بیاشد اما بیجاه و چهار ام هر که اول باطل شد و نوع
حضار و قسم بد خواب کردند دوم باطل شد خواب
کردن سیم باطل شد و نوع بد خواب کردند اگر چه آب
چهار ام باطل شد ده ساعت آیم دو روزه شد که در آن شرط
کرده باشد هر گاه در آن آب خواب کرده باشد و قسم
باطل شود در آن خانه و نه در آن هر گاه بخواب
ماه اول دو روزه واقع شد باطل شد بجم باطل شد اعتکاف

بسبب خواب قسم باطل شد بیج و عمره هر گاه شب از نوع
عمره و نیز عمل بخواب کرده باشد هشتم فاسد شد
که خواب احرام یا روزه اعتکاف و بسبب خواب کرد و آنکه

هشتم

هشتم غیر بکر شد خفته بکر بسبب خواب کردن باب
که مخصوص بکر ست از و ساقط ست مثل آنکه در بکر چه از کاح
سکوت باقی بود و نیز بکر میباید که حرف نزند چنانچه مذکور
خواب صد شد قسم پدید نشده غسل از عنین بود بسبب
خواب کردن قسم ملحق شد فرق آنکه بعد از شش ماه
باشد تواند بخواب کرده اگر چه دخول نیفتاده هر گاه آن زنان
شوهر خطا باشد باندهم در ده ساله و جمعه صحیح کردن بسبب
خواب دراز قسم آنست کردن زن بخواب که هر گاه آن زن
کند اما آب بیاید کرد سیزدهم ساله شد اما شاخ آوردن
از خواب کردن شوهر بی آنکه خفته مهر بعد از خواب چهاردهم
ثبوت طلاق ست بعد ست باز دهم ثبوت مهر و طی کنیز مکاتب
شانزدهم ثبوت مهر و طی کنیز مشترکه هفدهم کردن خواب بسبب
خواب کردن چه با نفوذ شد باز آن شاه ست چهارم قطع

کنیز
ماه هر گاه از زنان حلال باشد دوازدهم ثبوت فسخ مرض مشترک
هر گاه با یکی از دو صاحب ست یکی از آن کنیز بخواب
باشد کنیز بیست و یکم ثبوت فسخ بسبب خواب کردن آن کنیز که

باشد یکی در بلاد که رجوع کردن جایز باشد بیست و دوم فصل
بیع هر کاه بایع در مدتی بیع باید جون در خیار بکر کردن بیست
و چهارم کالا که کر کردن و اختیار آن کردن هر کاه مخیر ملا آن شود
در بایه از چهار آن نداشته باشد ملا آن شود بهر چه که اختیار آن
زد کند از جمله انها هر کاه در خیار کند مخصوص میشود که اختیار
کرده و هر چند در مدت آن بهم کالا را بفروشد یا کند بیست و چهارم
موقوف بودن انقضاء مدت هر کاه مدت خیار مرتفع شود مطلقا
یا انکه در خیار کننده من ذکر نباشد یا مدت خیار ملا آن شود یا
در خیار کننده ملا آن شود در مدت خیار بیع بوسیله یا مدت بیست
و پنجم واقع شدن در خیار کردن از زیاد کردن که جزء آن بیع بودن
کنیز بکر بودن که در صورت در خیار واقع بیست از زیاد کردن
آن کنیز بیست و ششم ساقط شدن اختیار آن بعد از در خیار بیع
کردن بیست از جمله کنیز بکر از آن شود اختیار آن فسخ خود را آن
ملا آن شود از در خیار اختیار آن فسخ زن آن خواه شوهر او از آن یا آن
خواه نه آن بیع بوسیله آن فسخ شود بیست و هفتم ممنوع بودن
بیع در خیار کسی که نباشد از چهار نفر کافره و اشته باشد در خیار
ملا آن شود

ملا آن شود تا انقضاء آن مدت از آن یا آن از نکاح کردن زن آن
چه دیگر را بیشتر از آن که در مدت ملا آن شوند اما اگر در خیار کرده
باشد بشرط آنکه در حال مدت دیگر خواسته هم چنین ممنوع
بیست از خواستن خواهر از زن کافره تا آنکه آن کافره از آن
مدت بیرون آید دوم چنین ممنوع بیست از اختیار آن کردن
کنیز هر کاه ملا آن شود در مدت از آن کافره داشته باشد تا آنکه
آن از مدت بیرون آید بیست و هشتم واقع شدن ظهار آن
معلق بر در خیار بیست و نهم واقع شدن از آن بیع معلق شدن
بر در خیار بنده هم با طل شدن اختیار آن در مدت شوهر نیب
در خیار اگر چیزی بهم زند بعد از آن در خیار مگر در چیزی که
که با طل شود چنانچه زود باشد که بیاید چی دیگر شیر مهر
نیب دو نفر در مدت چی دوم قرار یافتن چیزی بود که نکاح
چیزی در خیار کردن چنانچه بیان آن کرده نیز نکاح کنند آن نکاح
قرار نگیرد مگر آنکه در خیار کنند که اگر در خیار نگیرد بهر نکاح
با طل میشود سی و یکم شوهر نکرده هر کاه از آن آن نیب در خیار
خواه بعد از دخول خواه بعد از چهارم در قرعه رضاع چه

کرده باشد و شرط صداق در حال عقد کردن
نشود شرط اول آنکه چیزی باشد که صداق بتواند
مال آن خواه عینی باشد خواه منفعت پس نشاید سودهٔ از آن
و نشاید منفعتی پس اگر چیزی باشد که در آن منفعت
نباشد چون شراب و کوشت خوک صحیح نیست و همچنین از صحیح نیست
گفته اند که نکاح در صورتی باطل میشود و نقد یک که عقد
صحیح باشد و مهر المثل میدهند با نهصد شراب خواه صبا نه
صحیح نیست و شرط خلاف سنت اقرب آنست که مهر المثل
میدهند اما اگر چیزی در آن شراب صداق کنند صحیح است و هر گاه
مسلمان شوند و قبض نکرده باشند هشت او آنرا میدهند دوم
آنکه صداق معلوم باشد بیان آنست اگر چند من آنست معلوم نباشد
چون بآنچه طلاق یا اقرار بآن کند و همچنین اگر گفتند او را
که چه آله از آن بر طرف شود پس اگر چیزی مجهول را صداق
کنند صحیح نیست مهر المثل میدهند سیم آنکه در حال عقد
بگفتند که صداق یکصد باشد پس اگر در عقد نگفتند چیزی و
صداق و شرط کنند که اگر در آن روز ندهند نکاح باطل باشد

صحیح نیست

صحیح نیست اما شرط صحیح نیست پاصداق میاند صحیح نیست
مسئله خلاف ست چهارم آنکه صداق چیزی نباشد که
وجود او عدم او لازم داشته باشد پس اگر صداق هم
چنین چیزی باشد صحیح نیست مثل آنکه اقاب غلام مجهول را
غلام زن نکاح کند که تمام او یا بعضی از آن باشد آن
غلام مهر صداق کند بصورت صداق باطل میشود
مهر المثل میباید داد پنجم آنکه صداق مقدار باشد که زن
بآن راضی باشد پس اگر صداق مقدار نباشد که زن
بآن راضی نباشد صحیح نیست شش خلاف او را از مهر المثل
صداق نکنند باید که از مهر المثل صداق
نکند چه اگر کمتر باشد زن مهر المثل صداق کند صحیح نیست
و اگر بنصورت صداق باطل ست یا نکاح میاند صحیح نیست
مسئله خلاف ست صحیح ست که اگر نکاح خود را آزاد کند و آزاد
آنست که مهر المثل اکثر کند یا آنرا بصورتی بیان کند
یا نکاح میاند صحیح نیست خلاف آنست که بعد از تمام
ابتدا کند صحیح ست چه هر دو بحق اند باقی کلام ست

دوم می‌بیند صداق [illegible] در بیان آنکه در چند موضع نکاح فسخ می‌شود بدانکه در بیست موضع نکاح بر خلاف شرع باشد اول آنکه

طلاق دهند دوم آنکه میان آنکه زن و شوهر در یک شب بهم رسند

میچیزی دهند در موضعی که ابوی آنرا کرده باشند سیم آنکه

با او در حال طفولیت او را غیر شوهر خود نکاح کرده باشد چنانکه در

بصورة بعد از بالغ شدن میتواند فسخ کرد چهارم آنکه پدر او را

بدیوانه یا خصی یا خنثی نکاح کند بعد از بالغ شدن اختیار فسخ

دارد پنجم آنکه زن مسلمان شود میتواند در حال فسخ نکاح

خود بنماید آنکه در عدة از شوهر میرود بر انقضای عدة بی

کرشوهر او مسلمان شود فسخ میکند ششم آنکه زن مجوسی یا

خود پرست غیر اهل کتاب باشد قبل از نکاح او

فسخ میشود اما بعد از دخول که در موضع سیزدهم بیان حکم آن

کرده منتفی شود اما در آن شود فسخ میشود دهم بیان حکم آن

که مرتد شود و دلالت بر آن کند که او بوده باشد چنانچه بعد از دخول

و انقضای عدة نکاح زوجه او فسخ میشود و گویند که بلکه از وقت

باشد بعد از انقضای عدة و فات نکاح زوجه اول فسخ میشود

هفتم

فسخ مراد صدر است

در بعضی نسخه‌ها

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کفته اند که کسی بتواند اجرا فسخ نکاح زنست از آنرو بتواند از دعوی
دیگر انکه هر یک از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه
دیوانگی او دایم باشد خواه آمدن و رفتن خواه معلوم کردن باشد خواه
نکردن باشد فسخ نکاح بتواند کرد اما بعد از عقد اگر دیوانگی
حادث شود فسخ نتواند کرد اما اختیار فسخ
هست باز دیگر انکه مرد خصی باشد یعنی جوانیه مرد آلت ان
عضو جفت زن فسخ نکاح خود بتواند کرد اما اگر بعد از عقد
حادث شود فسخ نتواند کرد دیگر انکه مرد کبی
خصیه او را کوفته باشند یا او بیضه باشد پیش از عقد زن او
بعد از عقد باشد در خصیه دیگر یعنی بیضه دیگر زن او خواست
دیگر یعنی دریده باشند یعنی باشد زن اختیار فسخ نکاح
دارد دیگر انکه مرد عنین باشد عنین آنست که
باجز باشد در بضع زن بجهت کم شدن حرارت غریزی
حکم او آنست که صبر کند تا یک سال بعد از عقد پس اگر جماع نکند در
یک سال زن او را تواند کرد که فسخ نکاح کند
و اگر بعد از عقد دیوانه شود یا حادث شود فسخ نتواند کرد دیگر انکه

هر یک از زن یا شوهر جذام داشته باشد فسخ نکاح
بتواند کرد یعنی از مجلس جذام را دانسته باشد
دیگر بنده که اگر مرد جذام داشته باشد فسخ نکاح او بتواند
کرد دیگر انکه هر یک از زن و شوهر برص داشته باشد فسخ
نکاح بتواند کرد یعنی از مجلس برص را دانسته باشد
آنست که جذام را دانسته برص را نداند
دیگر عیوب مرد آنست که گفته اند سوای انکه دلیل ایشانست
بر آن هیچ حدیث نیست بر مذکور دیگر انکه
هر دو جنس زن که با آنها جماع یعنی از مجلس فسخ نکاح
تواند کرد پنجم انکه زن آلت مرد بیکبار یعنی از مجلس
مرد فسخ نکاح او بتواند کرد دیگر انکه زن قرنفه باشد
و قرنفه آنست که سوراخ مقعد او چنان بسته باشد
که مدفوع زن بهم میرسد و مانع میشود از خواستن
جماع در بضع زن دیگر انکه زن بواسیر باشد
که مدفوع او بهم میرسد و مانع میشود از خواستن

از جهار زن مهر نداده چنین مهر ندارد اگر زن مرد
شود پیش از دخول سیم مرد یکی از زنان شوهر پیش از
دخول داند آنی که ذکر در مقعد مهر نکرده باشد چه در بصورة
زن مهر ندارد چهارم شوهر خود زن کوچک یکی از
زنان بزرگ مد خواله او یک انکه زن بزرگ عالم نباشد مثل
انکه در خواب باشد یا بیهوش باشد در بصورة زن کوچک
مهر ندارد پنجم شوهر کردن زن از آنچه غلام یکی را جدا دن
اقای او دانسته در بصورة مهر ندارد ششم شوهر کردن
کنیز بی اذن خدمت اقا دانسته چه در بصورة مهر ندارد
هفتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب یکی از بیعا که مذکور
شد که موجب فسخ نکاح است چه با آن خود عیب و فسخ نکاح
پیش از دخول زن مهر ندارد هشتم فسخ کردن شو
هر نکاح را بسبب حرام موبد بودن او تن و مردن
مرد پیش از دخول مهر ندارد و بعد از دخول بتوانگر
او تن چه مالدار بوده باشد و بنابر بعضی از مجتهدین کفتم انوکه در
بصورة مهر المثل دارد و بنابر بعضی از مجتهدین کفته اند که اکر بزن

کفته

کرفته باشد که کرفته مهر او شود و بکری چنین چه در آن صورت
فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب آنکه باده اقای او از آن بوده
او زن نکاح کرده باشد چه بعد از آن ظاهر شود که کنیز است
در بصورة فسخ کردن پیش از دخول از زن مهر ندارد
اکر چه شوهر او بوده باشد چه فسخ کردن زن نکاح مرد
را بآنکه باده اقای او از آن کنیز نکاح او را قبول کرده باشد اکاه
ظاهر شود که بنده بوده در بصورة فسخ کردن پیش از دخول
خواه مهر ندارد چه فسخ کردن زن نکاح را بنا بر آنکه
باده اقای انکه دختر نبوده که او را امر کرده اند انکاه پیش
از دخول ظاهر شود که دختر کنیز بوده چه با فسخ کردن مهر ندارد
چه فسخ کردن کنیز پیش از دخول از آن شود دیکر
او مهر تمام باشد در بصورة مهر ندارد سیزدهم فسخ کردن زن
از آنچه از دخول نکاح خود بواسطه خوانده کنیز بودن
او مهر ندارد در بصورة با آنچه مهر ندارد چه فسخ کردن همه
چه الله پیش از دخول نکاح خود را آنچه فسخ خواسته کنیز بودن
او مهر ندارد در بصورة با آنچه مهر ندارد چه فسخ کردن همه

کلام میاید که نکاح او باطل باشد و گواه اختلاف می شود میان آن
زن و شوهر در اصل صحت و شوهر منکر باشد قول او ان
ست با قسم گواه آن گواه بیاشد پیش از دخول بعد از
خول نیز همین حکم دارد بر قول مشهور و اگر اختلاف کنند
باجنر اگواه بیاشد قول شوهر ست با قسم خواه پیش
از دخول باشد خواه بعد از دخول بنی همین حکم دارد بر قول
مشهور و اگر اختلاف کنند در وقت مهر با جنر اگواه بیاشد
قول قول شوهر ست با قسم خواه پیش از دخول باشد خواه
بعد از دخول خواه متوافق مهر المثل باشد خواه بیاشد و مهر
گواه هر یک از زن و شوهر گواهان آن بیشتر عدد باشد
باشند گواهان آن زن مقدم ست و اگر شوهر دعوی کند که
مهر آن زن اندک و زن منکر باشد قول زن ست با قسم خواه
پیش از دخول باشد خواه بعد از دخول و معنی اینست
و اگر شده که بار دخول قول شوهر ست با قسم و اگر اختلاف
کنند در آنکه اینجا زن کنیز بوده و زن دعوی کند که
مهر را قول قول شوهر ست با قسم و اگر بیاورند زن شوهر

اختلاف آن

اسم مستعار آن
ناشر است
صدر مرحوم

اصح
صدر مرحوم

استفاده شود همین حکم دارد اگر زن دعوی دخول کند و شو
هر منکر باشد یا بالعکس و اگر زن منکر باشد و شوهر گواهان آن میاورد
بیشتر عدد دخول داشته باشند قول او ست با قسم و اگر گواهان آن
میاورد بیشتر عدد دخول نداشته باشند همین حکم دارد بر قول مشهور

اولی و صحیح است
صدر مرحوم

و اگر زن دعوی کند که شوهر او را در وقت صغر کرده و دن
معه کرده است و شوهر دعوی کند که در وقت بلوغ کرده
کرده است قول شوهر ست با قسم و اگر اختلاف

سابق مذکور گردید
بتفصیل و توضیح
صدر مرحوم

کنند در بلوغ شده شوهر و اختلاف کنند در بلوغ شده زن منکر باشد قول
زن ست با قسم خلاف در بیان آنست بلوغ بکمال دوازده
سال شمسی ست بر ان اند در بیان آنست بلوغ بکمال پانزده
سال شمسی ست بر ان اند در بیان آنست بلوغ بکمال
نه سال قمری ست بر ان اند در بیان آنست بلوغ بکمال
حیض ست بر ان اند در بیان آنست بلوغ بکمال
حیض ست بر ان اند در بیان آنست بلوغ بکمال
حیض

که در چهار یک شب پیش هر یک از ایشان نخواهد بود
اگر دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان نخواهد بود و
شب دیگر هر یا که خواهد بخواهد و اگر سه زن داشته باشد
سه شب پیش ایشان نخواهد بود و یک شب هر یا که خواهد بخواهد
و اگر چهار زن داشته باشد و هیچ زن دیگر نباشد واجب است
که هر شب پیش یکی ازین بخواهد و یک شب هر جا که خواهد بخواهد
و اگر چهار زن داشته باشد واجب است که پیش کدام
بخواهد و نام هر یک نبشته باشد پیش هر که نوبت او باشد
جای دیگر نخواهد که حرام است و رفتن پیش زنان دیگر
کارهم نیست و دانستن احادیث و آوردن که شب پیش هر
زنی که بخواهد صباح یا دوشاخ کند محدثین حرام کرده اند
این حدیث را بدانکه سنت است با اول زنان شب آمیختن که
نام او بقرعه بیرون آید و با آن یکی از یک شب فرصت کردن
میانه زنان شب و روز فرقی نیست شب بیش یکی و روز
بیش یکی و اگر سه زن دارد که سه شب پیش هر یک
نخواهد که سه شب پیش هر یک بخواهد و روز بیش زنان
نخواهد و اگر چهار زن دارد که چهار شب پیش هر یک
بخواهد و روز بیش زنان نخواهد و اگر پنج زن دارد که پنج شب
بخواهد و روز بیش زنان نخواهد و همچنین تا ده زن

حرف

و زنی نیست که شب بخواهد و روز بیش زنان نخواهد
و از آنچه گفتیم معلوم شد که شب شوهر میانه بندگان
و آزادگان و مسلمانان و کافران و حرائر و کنیزان یکسان است
و فرقی نیست میان آنکه شب بخواهد یا نخواهد جمله آنست
که هر شب که بخواهد بخواهد و اگر شب بخواهد و کنیزک که عقد نکرده باشد
و نه کنیزک که با او مباشرت کرده باشد و نه آنکه ام ولد او باشد و نه آنکه
در نوبت کسی دیگر باشد و نه آنکه مکاتب او باشد و نه آنکه
زن شوهر کرده باشد و نه آنکه عدت باشد و نه آنکه
شب بخواهد و بیان آنکه یک شب بخواهد و نه آنکه
بخواهد و بیان آنکه شب بخواهد و نه آنکه
نام او در قرعه بیرون آید و نه آنکه
تمام سه روز که با آن سه شب پیش او باید بخواهد چنانکه
جماع نکرده باشد اما میانه زنان آن نکنیزک بخواهد شب
نفقه آن نصف بکنیزک نصف زنان آزاد خدمت میرد بدانکه
کنیزک زنان آزاد که با آن شب پیش زنان آزاد
بخواهد و یک شب پیش کنیزک خود شب دیگر هر یا که خواهد
بخواهد و اگر شوهر با هر دو زن شب بخواهد پیش زنان
ساقط نشود و با ایشان هر شب بخواهد بعد بیان که در هر

واجب چون حج واجب باشد یا غیر واجب چون حج مستحب
مگر آب شوهر بیشتر واجب است مبادا که عجز شود بیشتر بدین
مسئله خلاف است و نیز اگر شب نوبت خواجه دیگر باشد او آمد
نمی تواند شب خود آید یکره بخشد مگر بضرورت آب شوهر را که
بخشد رجوع نتواند کرد در آنچه پیش از قیام شده است آب
دیگر است که موقف شب خواجه دیگر بود که
چیزی که نفقه باشد رد کند و در چیزی که نفقه نباشد رد
باشد زن چیزی را قبض تواند کرد مگر بوکالت صریح از شوهر یا که
تمام شب اینجا باشد جمعه صاحب نوبت قضا کند و واجب در
شب خواجه آنست که نوبت تمام بخواید اما در خواب کردن
سه نام نیست مگر در چهار ماه یکنوبت در کردن شب خواجه
پیش زن آنظام کند واجب است که کنند جمعه اینجا
بنشیند اینجا پیش آنجا خواجه باشد و مختار است شوهر
در خواجه پیش زن آنکه خواجه اینجا آید و یا اینجا
را خانه خیاط کند و کی که شب نتواند خواجه پیش زن
چون باید آنجا رود و چون بخواهد شب خواجه در بخشی

زیرا که این احکام واقع است از حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم فهذا واجب علی کل احد

زن بخشی که مبادا نفقه شوهر بدهم رسد یا نه که اگر مبادا آنرا زن
و شوهر نکند بدهم رسد اگر چنانچه زن از اطاعت شوهر
بیرون نرفته باشد یا آنکه هر گاه شوهر را به بیند در پی در
چه کند یا عادت خود آنست یا و تغیر دهد باید که شوهر نپرسد
کند این را اگر نپرسد گردن زده نشود در شب خواجه پشت
خود را بجانب او کند و اگر او را بخواند بخوابد و اگر او را بخواند
جانه خواجه دیگر بخواید و اگر او را بخواند و او را بخواند
بعد از آنکه صبح صادق آنست تواند کرد و میباید که زن
چنان نشیند که عضوی از اعضای زن را بجز سر آن چه او
جزو نکند عضو آب او را آب بیند زن خلاف شوهر خود آن نشیند
دارد مگر که زن از آب شوهر باشد یا آنکه منع کند بعضی از حقوق
زن آنکه شرع با اشتغال شوهر را از آن داده است آنچنان که
شوهر را باید آنست حقوق او کند شوهر زن را بکناه آن بزند حکم شرع
او را تمام کنند و اگر نشوزد و زن خشم شوهر داده بعضی حقوق
خود از شوهر بخشد که شوهر باد میدارد آن حق را از زن شوهر
نتواند کرد و گر زن نشوزد و نه در جانب باشد و نه خواسته که میانه

نباشد از آب دیده طفل آب بکام او مالند دوا کوادنه نجز
نباشد آب شیر بهنه بکام او مالند دوا کوانهم نباشد حزبا
یا مر یا آب زیره تا بیش نشود دیگر چهارم آنکه سه بار که حزبا
دلخواهند و بکام طفل مالند چهارم آنکه سوی سر طفل اندر
روز هفتم از تولد او نجم نتراشند و آب موی سر او طفل را
شستن کرانشتن و آن طفل را روز هفتم بهتر نام نهادن
گویند یا احمد یا علی یا محمد یا حسن یا حسین یا طالب نام کنند
و گویند باشد تا نام کنند چندین حدیث آمده که مقتضی
بنا آنکه طفل را چنین خوانند و نام محمد یا احمد یا علی یا حسن یا
حسین یا جعفر یا طالب یا عبد الله یا آن طایفه باشد هفتم کنند
طفل بر طرف کردن آن نام هفتم تفاوت کردند طفل را در روز هفتم
از تولد او نهم سور آنکه گویند که شیر است طفل را در آن بیشتر
کوشت چه او را آن بار دیگر طفل کردند طفل را در روز هفتم
یعنی گویند باشد که شیر خوردن بچه بیشتر گردد طفل را در روز
اول تولد او در روز هفتم سال طفل شود نهم آنکه گویند باشد که
بیکند طفل را باشد یعنی گویند طفل پیر باشد که گویند باشد تراشیدن گویند

حضر باشد سه دیگر نهم آنکه دران آنرا گویند حضر باشد که
گویند قربان شرط است باشد یعنی شاخ آن شکنند و گوسفند
دیگر نباشد سه دیگر نهم آنکه چهار بار از آنکه بیکند بوی که
طفل را از آن بیم باشد باشد دهند و گویند نباشد باشد طفل
دهند که شود شاکند چهار دیگر نهم آنکه گویند طعام گفتن دیدن
روز نباشد دهند و نهاده در روز شیر را طعام دادن نباشد یازدهم آنکه
عقیقه کردن سر تراشیدن سر بچه مکانش آنچه شود عقیقه
بعد از آنکه بنویسد سر باشد شانزدهم آنکه در وقت کشتن
گوسفند بهنه دعا را بخوانند باسمک اللهم منک ولک
دعوت حتی للذبح فطر السموات والارض حنیفا وما انا
من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب
العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم
منک ولک بسم الله والله اکبر هفدهم آنکه اعضاء او از آنکه
بیکنند بهم نشکنند چه شکستن اعضاء آن را مکروه میدانند
عقیقه کردن طفل بعد از بالغ شدن او چنانچه بود جمله او
عقیقه نکرده باشد نوزدهم مباح آنکه گویند که تا آنکه زنند بهم

بیشتر خورد نه زن حامله بچه را چه حد دیث آمده که هر
زن حامله که بچه خورد طفل خود را خوش تر میدارد بیشتر
یکدرم آخر خورد نه زن حامله در وقت دیدن لقمه آسیه از خجلت
امیر المؤمنین ع منقول است که فرزند او در شکم آلت از کجا آورده
یعنی اصلا آلت وارد نشده که اگر طفل خود را فرزند او حکم میشود
بیشتر دوم محبت نه طفل را چنانچه اما آلت شش امر مکروه اول کنیت
کردن ابو القاسم طفل را که نام او محمد باشد و یعنی از محمد
ابو آخر آم میدانند دوم نام طفل را حکیم یا خالد یا اسما
ذ یا مراد یا مالک کردن سیم طفل را ابو حکیم یا ابو مالک یا
ابو عیسی کردن چهارم آن پاره موجب مر طفل را آشفته خو یا گذا
خشم پنجم از کوشش عقیقه پدر و مادر و جماعتی که عیال ایشان
باشند خوردن ششم اعطی آنکو عقیقه و شتر عقیقه را آنکه خون
بلکه اعضای آن را آلیده آباد کردن یعنی در حال آنکه شیر داده
طفل را مخالفت کردن او و دایه یکی خوردن چیزی از بدانکه حمایل
امر به شیر دادن طفل را مخالفت کردن او دایه یکی خوردن چیزی از آنچه
در امر طبیب و شتر امر مکروه اما در امر طبیب اما
انکه

انکه میاید اول شیری که از پستان بعد از زایدن طفل بیرون
میاید بخورد طفل را شیر دهند چه اگر طفل آن شیر را نخورد زن
زیاده آید دوم اجرت شیر دادن از مال آن طفل باید داد
دهند اما اجرت شیر دادن در مدت دو سال از مال طفل باید داد
و اگر طفل مال نداشته باشد پدر واجب است اما شش امر
اول انکه شیر دهنده میاید باشد چه بد شیر شیر میاید است
و اگر میاید دهنده شیر دادن اجرت حق او میباشد سیم انکه زن
یکانه شیر دهد دون پستونه اجرت میاید دادن لازم نیست و اگر میا
دون پستان اجرت باید داد اولی است از یکانه و اگر میاید نباشد از اجرت زن
یکانه حق او ساقط نمیشود و اگر بدهد رجوع نمیاید که زن یکانه
است که بی اجرت شیر بدهد صد و میاید منکر باشند طفل باید داد
پنجم انکه دو سال تمام شیر دهد چه کمتر از دو سال بد و سه
ماه است اما زیاده از دو سال اجرت نمیاید داد سیم انکه شیر دهنده میاید
باشد چهارم انکه میاید باشد مخیم انکه مجنونه باشد ششم انکه حیض
نکرده باشد اما شش امر مکروه اول انکه زن شیر دهنده کافره باشد
اما اگر مسلمان شود زن جهودیه یعنی انکه شیر داد اما از او منع باید

نیاید آنچه در حاشیه
بدون ضرورت مکروه است
صحیح مصحح

کرد از خوردن خواهر و مقرآب دوم آنکه شیر دهنده از نزدیکی
باشد و بعضی از آن آفت در زن بچه بد بخشد و سیم آن
طفل از نزدیکی جوید که باز آبستن شود و بچه چهارم آنکه شیر دهنده
حامله افتاد یا آبستن شود بچه سوم رسیده باشد و در بعضی
اخبار آمده که اگر کنیز زن آبستن باشد و حامله شده و شیر
دهد اگر آقای او صلاح داند شیر او خلط میشود ششم آنکه شیر دهنده
زن حامله آبستن باشد اما بد خلق و اجنی باشد و بچه آفت کند
طفل را در دو سال آنکه شیر میخورد مادر او آبستن از پدر دیگر طفل
پیدا شود و بعد از دو سال تمام شده طفل بچه از پدر
او یابد از مادر و اگر شیر خورنده دختر باشد تا نه سالگی
در بچه آفت او یابد از پدر و بعضی از بچه بد تا دو سال گفته
اند و بعضی از اینان گفته اند که تا مادر شوهر نکرده سه
او یابد از پدر و قول اول اقوی است و اگر پسر باشد تا هفت سالگی
تا او هفت سال تمام شده بچه مادر بچه آفت او او یابد از پدر و بعضی از
این اخبار شده اختیار کرده اند و است که دختر تا شوهر
نکند از مادر جدا نشود و اگر پسر از مادر جدا شود طفل بچه در بچه آفت
تا او هفت

تا او هفت سال تمام شده بچه مادر بچه آفت او او یابد از پدر و بعضی از
این اخبار شده اختیار کرده اند و است که دختر تا شوهر
نکند از مادر جدا نشود و اگر پسر از مادر جدا شود طفل بچه در بچه آفت
تا او هفت سال تمام شده بچه مادر بچه آفت او او یابد از پدر و بعضی از
این اخبار شده اختیار کرده اند و است که دختر تا شوهر
نکند از مادر جدا نشود و اگر پسر از مادر جدا شود طفل بچه در بچه آفت
تا او هفت سال تمام شده بچه مادر بچه آفت او او یابد از پدر و بعضی از
این اخبار شده اختیار کرده اند و است که دختر تا شوهر
نکند از مادر جدا نشود و اگر پسر از مادر جدا شود طفل بچه در بچه آفت

که نفقه در جمله چیزهای لازم بسیار باشد و هر که آسان بود
بهم رسانیدن چیزی و شوهر واجب است اول آنکه شکم او را آن
نان سیر کند دوم آنکه نان خورش باو دهد و اگر مرد آب
نان خورش باو ندهد نفقه آن نان کم میشود
که بعضی از مدة با شوهر چیزی بخورد نفقه لازم نیست
و میتواند شوهر که تکلیف کند زنرا که مایحتاج چیزی بخورد
هر صبح آن قدر نفقه خود را میتواند طلبید و میگذرد تا شب
کم لازم نیست بر او که در اثنای روز چیزی کند یا آنرا بعد نفقه
رجوع میکند یا آنقدر بیشتر میدهد بر آن مجموع بیشتر خواهد
و نمیتواند از یکروز نفقه میتواند که طلبد و اگر شوهر مفلس
باشد بر ملک نمیماند او را تا نفقه آن روز را بدو دهد یا دون
میتواند فسخ نکاح خود میتواند کرد بعد از آنکه شوهر
مال آنرا شود نفقه سابق را میگوید از برای آنکه در مفلسی
نفقه ساقط است از زن نفقه نگرفته باشد سیم آنکه خانه باو
دهد که او را آسوده باشد و نفقه آهنگ زیرا که خانه و نفقه هر دو او
از اهم چیزها و شرف باشد جمله جمله خانه او را لازم است

مراد از اشیاء لازم نفقه خواب طعام پوشیدنی صدر ـ مظهر

اموجه تقاضا او در صدر است صدر مظهر

در زمستان زیادتی جامه جهت دفع سرما لازم است و اگر در
شهر باشد که در زمستان متعارف باشد که پوستین جمله
از اشیاء لازم است و اگر در جامه دار زمستان تفاوت کند نفقه آن
آفده بر شوهر لازم است چند جنس نان خورش باید
رجوع بزنا که در آن شهر مثل آن نوشته میکند جهاز خانه مکان
جمله از زنان اگر از اهل خانه مکان باشد لازم است که جمله از
کیفر بخرد و زیاده از یک خانه مکان لازم نیست اگرچه از آن حال
زیاده از یک خانه مکان باشد نفقه خانه مکان زن بر شوهر
لازم نیست اگرچه زن خانه مکان بسیار داشته باشد و شوهر را
توانائی باشد خوبست زن را شوهر میتواند او را بپوشاند اگر در
شهر چنین عادت نباشد و زن شوهر گوید که اجرت خانه مکان
مرا بده و من خود خدمت میکنم اجرة و شوهر لازم نیست
و اگر زیاده از یک خانه مکان داشته باشد شوهر منع میتواند
کرد شوهر را در ما ذکر او را از داخل شدن در خانه میتواند
او را منع میتواند کرد و او را از خریدن خرهای بار بر او در بیت
مثاله شهر بسیار دور است اگر او را منع میکند

اگر مراد از آن حضرت او باشد والا خالی از تکلف نیست حاشیه مظهر

هر گاه آن دختر را کرده باشند و شوهر با آن حاضر باشد دوم طلاق
دادن زن باشد که حیض بیند و حاضر نباشد و با او صحبت
کرده باشد پیش از آنکه حیض دیگر بیند و پاک شود سیم طلاق
ان بکر نیز طلاق گفتن در پاک مجامعت بدون مذهب شیعه بکر شد
طلاق گاه نیست دوم و سیم حرام اما در مذهب سنت آنست که
چهارم طلاق دادن زن باشد که شوهر او نباشد
در آن شب یا روز بعنی از مجامعت پیش طلاق کرده و
این بود قسم سیم از طلاق دادن شوهر زن خود را در
حالتی که میداند اینکه آن زن از آن شوهر حامله شده و آن شوهر
که حامله کرده است میداند طلاق دادن دوم طلاق بیاد آن زن
خود را چهارم طلاق سنت میداند در حالتیکه شوهر
زن باشد که از عهده حیض زن بیرون نتوانند آمد یا عمل
از آن زن دور داشته باشد و کنایی مجامعت پیش طلاق سنت
میگویند و معنی آن طلاق بدعت بعنی آنند و این طلاق را بدعت بعنی
اعم میگویند و کنایی طلاق سنت میگویند و هر آینه آن زن که طلاق
داده شد نتواند از آن طلاق بعد از آن شوهر کرد که آن زن از عده بیرون

رود

رود انگاه عمل کنند در این طلاق را سنت بعنی احسن میگو
یند و طلاق سنت بعنی اصح سنت بر دو قسم است اول طلاق
با سنت بعنی طلاق دادن که شوهر از بعد آن حیض طلاق رجعی
نیز سد و این بر دو قسم است اول طلاق دادن زنی که با او
صحبت نکرده باشند دوم طلاق زنی که از بعد صحبت
ما یوس شده باشند سیم طلاق غیر حامله چهارم طلاق زنی
که چیزی بشوهر داده باشد که در عوض آن طلاق او گفته
باشند چه در بضعه و ما دامی که آن زن در رجوع در آن چیزی
که داده نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد پنجم طلاق دادن زن
از آدم ریده سیم و کنیز مریده دوم چه در رجوع نمیتوانند کرد تا آنکه
محصد بکر او را نکاح کنند و دخول کنند ششم طلاق دادن زن
از آدم ریده ششم و دکنیز مریده چهارم و در بضعه شوهر رجوع
نمیتوانند کرد تا آنکه محصنی او را نکاح کنند هفتم طلاق دادن زن

از آدم ریده نهم و دکنیز مریده ششم چه در بضعه شوهر رجوع
رجوع نمیتواند کرد تا آنکه محصنی او را نکاح کنند و با او جماع
نیز عده نیز باشد که محصنی دیگر او را نکاح کنند چنانچه

دهم این در سر کوار دوم
دانند اهم دوم چرا او
زن انطلاق
هشتم اهم دوم چرا
لا رود در کبود و غلا
شوهر زن در غیر طهارت
صد الرجوع صد رجعت طهارت
داده شود عدد از حصول
صد عدد از سه فقیه

عقب بسه کو خواهد شد شرط سوم رجعی آنست و شرط سوم
اول طلاقی که شوهر تا بعد از طلاقی که زن رجوع کند بآن
و آنسه سوانی طلاقی باشد سوم طلاقی عذاب و نیز آنند
که زنرا بآن طلاقی دهند و مدت آن زن رجوع کنند و خواه
کنند اگاه بکذارند که حیض به بیند دیکر طلاقی دهند اگاه مدت
رجوع کنند و باز خواه کنند و هر کاه بهمین طلاقی دهند زن
از آن سه مرتبه و کیزد آن دوم مرتبه شوهر را رجوع نیست و او
مدخول بها مراد است نا انکه محلل دیکر از و بنکاح دائمی دخول کند
دوم مرتبه شتم و از آنجا حرام دکیزد حرام میشود تا دیکر
دخول کند بنکاح دائمی دوم مرتبه نهم زنند از آن دوم شتم کیزد
بر شوهر حرام مؤبد میشود اکر هم چنین طلاقی بکویند دوم مرتبه
رجوع نکنند بلکه باز کذارند که از عدة بیرون رود و عقد کنند دوم
مرتبه نهم و از آنجا شتم دکیزد حرام مؤبد میشود بلکه هر کاه
محلل بنکاح دائمی باز دخول کند و مرد هد حلال میشود و زن
زنست و او شخصی است مدبر صاحب زن شوهر میکه آزادی
و باید که بنده باشد یا از آزاد و یا از بنده مدخول بها چنین زن

فاعتبر

نتواند باز دخول کند بعد از عقد آن مرد اول شوهر حلال میشود
با انکه شرط است که در حالتی که زن از حیض پاک شده دخول
کند تا انکه حلال شود مجنون بیمار آنست که عقل او زایل شده و شرط
است که او زن آنچنان دخول کند که بیک او زن حامله شود اکر چنین
نکند حلال نمیشود دوم چنین حلال میشود اکر دو نفر دخول کنند
دوم دیا آنست شرط است که طلاق بانکه شرط است که طلاق بآنست
اول چنان باشد مثل انکه شوهر زن خود کوید أنتِ طالقٌ فطالقٌ
یعنی فطالقٌ با انکه کوید أنتِ طالقٌ یعنی طالقٌ است و سوانی آنست
طریق دیکر بیان بصحت پیوسته صحیح نیست پس اکر زن خود کوید انت
طالقٌ فطالقٌ یعنی تو طلاقی باش از مطلقٌ که باو مطلقٌ مثل انت طالق و انت
شده هم چنین طلاق نیست اکر زن خود کوید که فلان دو بیه ان
شوهر دوم از انجا آنست که این لفظها آمر جاکه آن و طلاق نباشد
کوید فلان طلاق کنند باشد دوم انکه صیغه طلاق را امر دکوید هم
کاه قید امر نباشد و آنست که امر دهد و کوید دوم زن را آنکه با آنند بعد طلاق
که زن با آنند صحیح است سیم انکه صیغه طلاق بکوید هم کاه زن در وقت
باشد پس اکر زن را بصفت بلفظ کوید بکوید طلاق صحیح نیست خواه

فاعتبر

شوهر حاضر باشد خواه غایب و یعنی از مجتهدین گفته اند که اگر
کنیز باشد نوشته صحیح است و اگر آزاد نباشد یکه نشنیده ایم الا انکه گفته باشد
اشاره کاتب شده در حدیث آمده که عدد بخورده مضمون و سر زنده از آله
تا سه آله کند و الا که زن آزاد است سه که بعد از آنند دیوشانه اند و
یعنی از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر حاضر باشد زن او آیا آله طلاق
دیگر طلاق قصد طلاق کند و زن حائض از طلاق کند صحیح است یا حرام
انکه معلق نماید صحیح نباشد و آیا شرط با صفی است اگر معلق سازد صحیح نیست
پنجم انکه بعد از صحیح طلاق چیزی ترک نکند که منافی طلاق باشد
مثل انکه بعد از انکه گوید انت طالق قصد نصف طلقه ششم انکه در صحیح
طلاق قصد اثنا کند یعنی قصد ما قبل و ما بعد نکند پس اگر بعد
قصد را کند صحیح نیست هفتم انکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر
طفل باشد صحیح نیست اگر چه مراهق او آنست که ده سال
باشد و یعنی از مجتهدین طلاق نابالغ ده سال را صحیح میداند
هشتم انکه طلاق دهنده عاقل باشد پس طلاق دیوانه صحیح نیست و دیوانه
مواظبه که ضابطه دوا نفیا باشد نیست و اورا طلاق صحیح است اگر دیوانه
گیج او در وقت باشد طلاق او صحیح نیست نهم انکه طلاق دهنده با اختیار

طلاق

طلاق شوهر حاضر
صحیح است اگر
دانسته نشده
صحیح است

طلاق زنان بر
دو سه نوع و بعد
عالم از اشکال آن
صحیح است

طلاق دهنده باشد پس اگر او را بترساند یا بترساند صحیح نیست دهم انکه طلاق
دهنده قصد طلاق کند پس طلاق سهو و خطا در آن صحیح
نیست و یعنی از مجتهدین گفته اند که طلاق سهو و خطا صحیح
است اگر نام زن را سهو کند یا آنی باشد و در وقت صحیح
طلاق قصد نام او نکند یا آنکه آن زن که طلاق شد کنیز
زن دیگری باشد صحیح است اگر چه کنیز بگوید که با او صحبت کرده است
یا آنکه شنیده که شوهر با او صحبت کرده است صحیح نیست
دوازدهم انکه زن طلاق داده شده باکره باشد از شوهر و قبل
کرده باشد یا زن حامله نباشد و حیض نبیند و حامله نباشد و شوهر او
حاضر نباشد پس اگر شوهر او با زن صحبت نکرده باشد و حاضر
نباشد و عالم نباشد که از پاکی که با کرده است آبستن شده است
باشد طلاق او در وقت دریافتی که حیض نمی آید صحیح است
صحیح نیست سیزدهم انکه زن پیر آنکه طلاق او بند هند پیدا باشد که معین
باشد و در وقت قصد پس اگر صحبت با او شده چون طلاق
داده شده یکی از دو وقت صحیح نیست و یعنی از مجتهدین گفته اند
که طلاق دیوانه آنی صحیح است و یعنی از ایشان گفته اند که
باید گذشت چهار وقت طلاق که شوهر او حاضر باشد

دوم زنا که ایشان از آن بعد دو نفعه دختر کرده باشند چه عده ایشان آنست
مرتبه از حیض باک شدن هر کدام ایشان و اما آنانکه حیض نمی بینند
سوم جماعتی از زنان آنکه عده ایشان آنست چهار ماه و ده روز ست
و ایشان آنند دوم اند اول کنیز آنی که ایشان را بعد دو نفعه دختر کرده باشند
دوم زنانی که ایشان را بعد دو نفعه دختر کرده باشند و حیض نمی
بینند و در سن زنانی باشند که حیض بینند چه عده ایشان آنست که
پنج روز ست پنجم جماعتی از زنان آنکه عده ایشان آنست نه ماه ست
و ایشان آنند که بگریبانه باشند و حیض بینند و دیگر نه
بینند چه بعد از طلاق عده ایشان آنست نه ماه ست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که عده ایشان نیز شش ماه ست ششم جماعتی
اند از زنان آنکه عده ایشان نیز با شد ایشان آنست که حمل
زنان آنست حمل که راهر گاه طلاق دهند یا
شوهر ایشان بمیرد عده ایشان آنست که وضع حمل کنند
گرچه بعد از طلاق یا مردن شوهر بلافاصله بزایند
بشرط آنکه از زنا نباشد و هر گاه حمل او کامل شده
باشد یا ناقص اما زنده باشد چنانچه بعضی از شوهر ها
گفته اند که عده ایشان آنست که وضع حمل کنند

طلاق کنند ایشان سه ماه آنست که عده ایشان آنست
که زن سه ماه باشد عده او نیز آنست و هر که سه ماه
شود عده او سه ماه ست و هر که حیض نمی بیند
عده ایشان سه ماه ست و کنیز آنی که ایشان را آزاد کنند
کنند باین آیه چهار زن بعد از طلاق دیگر در سفر قرار
ماه سفر کنند چه استبرا بعد ایشان هست جماعتی
از زنان آنکه عده ایشان چهار ماه و ده روز ست و ایشان آنند جماعتی
اند که شوهر ها ایشان مرده باشند اگر شوهر ها ایشان
بنده باشند چند و ایشان سه نام ست که چهار ماه و ده روز عده
نگاه دارند و زینت کنند در آن چهار ماه و ده روز بایست
جامه نیکو نپوشند و بوی خوش نزنند و سرمه نکشند و گوا
حیض سرمه بیاد کشند شب سرمه کشند و روز پاک کنند
سه آله بندند و مفید آب روان نمانند و هر چند در عرف
عادة از آن بد داشته حرام ست بر زن اما بوی خوش بر آن
محمول ست کام نیست بر آن بسبب اطلاق شوهر ها عادة
ها نخواهند بوی خوش هر جامه که در عرف و عادة از آن بد گویند

از آن مراقبه
از عقد اگر چه
طلاق سیم
دار و اگر سیم
از
مکتب تغیر
شوهر است
بدان

در بضعه اگر باز نشود خواهد کند ظهار بهم برسد دکفاره بر او واجب
نیاید و شرط ظهار آن بود که بعد از عقد نکاح و پیش از آنکه با او
آمیزش کند او را بمنزله مادر خود داند یعنی بگوید تو بر من چون پشت مادر منی و یا مادر بر من حکم پشت
مادر دارد خواهر و دختر از زنا که محرم خود آنرا نخواهد دید ظهار نیست
مسأله اگر مادر یا خواهر کسی مسلمان نباشد و در بند مسلمانان باشد
و او ظهار کند ظهار صحیح نیست مسأله ظهار بر زن غیر مدخوله صحیح
نیست خلافا لابی حنیفه مسأله ظهار بر زن صغیره که وطی نتوان کرد
و بر زن دیوانه صحیح نیست مسأله ظهار بر زن صحیحه که بعد از عقد
ظهار واقع شود دوم آنکه ظهار کننده بالغ باشد پس اگر ظهار
باشد صحیح نیست سیم آنکه ظهار کننده عاقل باشد پس اگر دیوانه
باشد صحیح نیست چهارم آنکه ظهار کننده قصد ظهار کند و مخطی
باشد پس اگر مست و خفته یا بیهوش شده باشد یا کسی بر زبان او
براند ظهار صحیح نیست پنجم آنکه بعد از زن کرده باشد پس اگر
مخول کرده باشد ظهار بر زن صحیح نیست چنانچه در روایت ضعیف
است از آن حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده و بعضی از فقهاء
این را شرط نمیدانند و واجب است که کفاره دهد ششم آنکه معلق نکند ظهار را بر وقتی یا بچیزی مثلا چون طلوع آفتاب صحیح

و کفاره ظهار معلق بر شرط سازد آن ظهار صحیح نیست یا آنکه چیزی بر آن معلق نکند مثلا گوید
بر تو مثل ظهر مادر منی اگر فلان کار کنی صحیح نیست هفتم آنکه ظهار را
در وقت معلق نکند مثلا گوید تو بر من چون پشت مادر منی امروز یا فردا
که شروع شود ظهار نکرده باشد و زن حائض یا نفساء نباشد و در آن پاکی
با او نزدیکی کرده باشد چنانچه در طلاق مذکور شد پس اگر ظهار کند
در حالتی که آن شرط یافت نشده باشد یا زن حائض یا نفساء باشد یا در
پاکی که با او نزدیکی کرده باشد صحیح نیست فهم آنکه ظهار را بلفظ ظهار
یعنی بلفظی که وضع کرده اند برای گفتن بر کسی که بر او حرام است
مثل آنکه بگوید تو بر من چون پشت مادر منی یا مانند پشت مادر منی
در بعضی از نسخ واو است و با الف است شرط نیست و در بعضی نسخ
واو نیست و با الف است شرط است و در زبان پارسی و فارسی
ظهار آنست که گوید تو بر من مانند مادر منی یا مانند پشت مادر منی
و با این صیغه که ظهار را معلق نکرده باشد صحیح است و بعضی از فقهاء
گفته اند که ظهار بر کنایت صحیح نیست و صحیح آنست که صحیح است
مثل آنکه بگوید تو بر من چون خواهر منی یا مانند خواهر منی و نیت
ظهار یا آنکه در حکم بگیرند ظهار گردانند اقرب آنست که مکروه باشد

وکفاره ظهار آزاد کردن بنده است پیش از آنکه با زن خود
در آمیزد و اگر بنده نیابد دو ماه پی در پی روزه بدارد
پیش از آنکه با زن خود در آمیزد و اگر روزه نتواند
گرفت شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی مد
طعام و اگر نتواند یک مسکین را طعام دهد
پیش از آنکه با زن خود در آمیزد و اگر کسی
ظهار کند و کفاره ندهد و با زن خود در آمیزد
باید که استغفار کند و توبه کند و کفاره بدهد
و اگر کفاره بدهد و با زن خود در آمیزد پیش
از آنکه توبه کند و استغفار کند گناهکار است
و کفاره بر او واجب است و اگر کفاره بدهد
و با زن خود در آمیزد پیش از آنکه توبه کند
و استغفار کند گناهکار است و کفاره بر او
واجب نیست و اگر کفاره بدهد و با زن خود
در آمیزد پیش از آنکه توبه کند و استغفار
کند گناهکار است و کفاره بر او واجب نیست
و اگر کفاره بدهد و با زن خود در آمیزد پیش
از آنکه توبه کند و استغفار کند گناهکار است
و کفاره بر او واجب نیست

مجتهد یعنی از مجتهدین است ایضاً آن شرط نیست دوم انکه زنی
که شوهر او دعوی جنون کند که زنا کرده بعد از آنی خواسته باشد
او را آنچه اگر مشعوف باشد لعان ساقط میشود سیم انکه آن زن عفیفه
باشد چه اگر مشهور باشد بزنا لعان ساقط میشود بنجم انکه
شوهر دعوی مشاهده کند یعنی گوید دیدم که شخصی با او زنا می
کرد بطریق میل در سرمه دان نه اگر گمان کرده باشد یا بخبر
او گفته باشند اگرچه بعد شیاع و بسبب لعان ساقط میشود بنجم
انکه زن منکر باشد چه اگر مقر باشد لعان ساقط میشود
و آن شوهر حرام موبد میشود هر که شوهر دعوی مشاهده
زنا کرده باز زنا کند و یا معنی لکرده است شوهر باز نه شرط
سیم مجتهد بیاید مسئله سه قول است یعنی از ایشان
خواهد اشتراط میکنند و یعنی نمیکنند و یعنی گفته اند که اگر
سبب لعان دعوی زنا کردن باشد خواهد شرط نیست و اگر انکار
ولد باشد خواهد شرط است سبب چهارم انکار فرزند خود که
در بطن او باشد بشرط آنکه لازم شود او را انکه زنا بعد
از آنی باشد چه انکار فرزند منعقد در زنا اجنبی که شوهر با او دخول

مبارک باشد فرزندی که خدا بشما بخشود آمد و او را امین کنید
باشند باشد ان شاء الله کنند باشند اما اگر در حالی که از شما دور
ساکن بوده باشد اگر آنکه آنقدر قرب کنند که فرزند را بعد از آن
بحضور پدر آورند مسئله دوم آنست که اگر آن او در بین
صوم او صیبه اما آنست بشوهر حکم دوم در صفت اما آنست که در
شرط آنست که بگوید هر گاه آنچنین بکند بر تو حرام باشد
که مجامعت با او نکنی یا نکند با اگر آنقدر نباشد او کند بشرط آنکه مذکور شد
دو آنچه در مدت آنچنین نباشد باشد حاکم شرع انتخاب را آنم میکند
که بحکم آنم بشه بگوید اشهد بالله انی طلقت الصائنة منی
در مقابله به مثل آنچه گوام میکردم خدا بنعلان را که مثل آن
گوام دادند تو را الله آخته ام بائنه آنکه بعد از انکه
نوبت اینقدر را بگوید امر کند او را که چنان بگوید انت الخبیثة
الله علی آنت کنت مثل الکاذبین یعنی لعنت خدا بر مثل کاذبان
و بگوید آنرا بعد از انکه انتخاب حاکم آنرا بشوهر او بگوید
از دو نوع گوید آنچه انداز آنچنان آنرا کند و بعد از
انکه چنان آنرا نوبت اینقدر را بگوید امر میکند او را که چنان آنرا نوبت
بگوید انت غضب الله علی انکه آنت من الصادقین یعنی
غضب خدا بر تو باد اگر شوهر مدعی باشد و آنرا انکار
کرده باشد و هر گاه آنرا امر آنکرده باشد فارغ شود چنان آنرا
نابت میشود و اگر نابت نشود ساقط شده باشد از شوهر و زوجه
بحال خود باقی میماند اگر شوهر از انکار آنکرده زنرا بحال خود
ساقط نشود و از زنا بر او حد بر پا میشود و اگر حد
حد قذف بر او بر پا میشود و اگر حد
حد قذف بر او بر پا میشود و اگر حد

ابنا آنه باشند اگر چه زنا نشنه باشند میباید در حال آن ذکر
بشها آنه و منتب ابنا آنه باشد اگر چه شوهر نشنه باشد دیم
منحصر بسا آنه شد زنا بانکه نام اولاد ذکر کنند نام پدر را
یاد صف کنند او را بنوعی که اسما آنه بفهمند نشنه باشند بانکه
اشاره کنند یا دیگر کردن منحصر نباشد لعانش واقع نشود
یا آنه دیم انکه کلمات آنه شهادتش لعنت منتظر باید دیدیکویند در آنه دیم
انکه هر یک از زن و شوهر شروع در کلمات آنه کلمات آنه وقتی
گفتند که حاکم شرع ایشانرا آنه نصیحت نماید پس اگر هر یک از
ایشان آنه بحکم حاکم شرع لعان نکنند حبس نیست اما آنه شده امر
سنت اول انکه حاکم شرع پیش از لعان کردن ایشان آنه دوم انکه
شوهر بدست راست حاکم بنشیند و زن بطرف چپ او بنشیند سیم انکه
جماعتی از مردم آنه در آنه مجلس حاضر باشند چهارم شنیدن
لعان آنه کمتر از چهار نباشند چهارم انکه حاکم شرع مؤذن را امر
از ذکر امت و عظ کنند و نصیحت بکویند و بترسانند ایشانرا آنه عذاب
خدا تعالی در آخرت و ایشان آنه بدانند که دنیا آنه عذاب
بعضی انکه دارد اما آنه عذاب آخرت بحکم حاکم شرع نزد ایشان
انکر

انکر غضب و عظ بکویند و نصیحت کنند و بعد از آن که در شوهر گفته شد
شتم نکند اما آنه مکانش شرع چون نسب آنه کند که نجرد اسود
و نام ابراهیم و آنه کردند و کردند که باشد و میباید که پدر حضرت
رسالت پناه و منبر آنه کردند اگر در مدینه باشد و در بخاری
و آنه کردند اگر در بیت المقدس باشد و در مدینه حضرت آنه که
معصومه آنه کردند هفتم آنه که در زمان حیض چون
بعد از عصر و آنه کردند هشتم آنه که مرد حمل او را بداند آنه حمل کند
باب سیزدهم در بیان جامع عبارتی در مکارکردن و حدود آن
چند فصل است فصل اول در بیان نام مکار کردن بدانکه مکار
کردن بر پانزده جمله سه بار جمله حرام و یکویه سنت و هفت
جمله حرام شش جمله مکروه اما یکو جمله واجب آنوقت که نفقه
خصی که مکار میکند و نفقه میاله موجود باشد و مکار کردن
جمله در بنصورة مکار کردن واجب سه اما یکویه سنت آنه
وقتی سه که آنه خصی نفقه میاله آنه باشد اما آن خصی ندانسته
باشد و نفقه میاله میشنیده باشد که مکار کردن جمله در بن
صورة سنت سه مکار کردن اما هفت جمله حرام اول مکار کردن

باقی که از دیگر ریب بیفتد و بسوزد فرقی نکند باشد خواه آلت آلات سلاح
شکار باشد یا سلاح باد آدم باشد یا چیزی دیگر بنابر این شکار کردن با
آلات حرام مثل ما شکار حرام چنانچه اجزاء آلت آلات سلاح
او ریب است که بدهد دوم شکار کردن باقی که از شکار باز
مانده باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سیم
شکار کردن در خانه غیر بیدانند اینها هم شکار کردن غیر
از سلاح و غیر دیزه و تیر چون شکار کردن باز و باشه و چرخ
و یا سگ بلنداک و مانند اینها کند بنابر شکار کردن غیر
مذکور که تیر و سیخ و مانند اینها نقل از جامعه اما تنبیه کرده که
حرام بودن شکار آب که بغیر از سلاح معلوم و تیر و نیزه و شمشیر
کشته باشند و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که چند روز چون
باز سگ بلنداک بکشد حلال است و در حدیث صحیح ابن بطی از حضرت
امام رضا علیه السلام شده که حضرت فرموده که اگر باز سگ آب را بکشد
حلال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که صوابی سلاح شکار آب
بر چیز شکار کشند حرام است این قول ضعیف است و بعضی از مجتهدین
شکار کردن کشتی را مکروه میدانند نجم شکار کردن

کلنگ

شکار کردن غیر از آلات سلاح و مطلق غیر قوی چه شکار کردن آلات آب
کشتی دوست نیست و حرام است خوردن آن ششم شکار کردن
محرم در حالتی که احرام بسته باشد چه در بعضی از شکار
رب کشتی حکم مردار دارد حرام است خوردن آن هفتم شکار
کردن در حرم مکه و مدینه اما شستن امر مکروه اول شکار
کردن حیوانی که اول آشامیدن شیر است تعلیم کرده باشند دوم شکار
کردن سگ سیاه و بعضی از مجتهدین این هفتم شکار کردن احرام
میدانند و از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که حضرت میفرمود
که گوشت شکاری که سگ سیاه آن را گرفته باشد نباید خورد
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سگ سیاه امر فرموده بکشتن
کردند شب دیجه جانور از خانه ما آب آشامیدند
چهارم شکار کردن ماهی بنابر روایت صحیح شکار کردن
در حرم مکه و مدینه ششم شکار کردن شکاری که منفوجه باشد
بحرم مکه حرام است در شرطهای شکار کردن با آلاتی که در
امر بشکار کردن شرط است اول آنکه حیوانی که با آن شکار میکنند
میباید که ان را تعلیم کرده باشند بحیثی که هرگاه سر دهند باشد

قول بعضی از اصولیان
صحیح در مقابل اصح

نجم

پسر اگر آن گوسفند را بیاشامد و بکند سگ حرام میشود
دوم آنکه آن سگ از نخورد مگر نادر حلال است سیم آنکه سگ
را امر بصید کند یا بتو میاندازد یا خود میرود میبیند که
صید آن سگ شده است یا نه اگر خود آمد و صید آن سگ شده
اگر کشته باشد یا نه اگر نه کشته باشد و اگر کشته حرام
شود اما اگر سگ را امر کند و او برود و صید را بیاورد
سگ حلال است بشرط آنکه بسم الله کفته باشد و اگر کشته
اگر بسم الله کفته باشد حرام است و اگر بسم الله کفته
باشد و اگر کشته حلال است میان مجتهدین در مسئله
اقرب آنست که حلال است و اگر سگی را حلال است در مسئله
پیش حلال است یعنی کفته اند که اگر سگی را اصل حلال داشته
حرام شود و اگر نه حلال است و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر آن
سگ که سگ را امر بصید کند باید حلال باشد اگرچه
باشد و بعضی اند بر آنند که اگر بعضی از آن سگ حلال باشد
که قوی آن غلبه سگان کند حلال است و اگر باقی سگان حلال نباشد
حلال نباشد و هر دو سگان کنند اشکال است حرام
الکلب الکلب که سگ را امر بصید کند یا بتو را میاندازد یا خود میرود
و میبیند که بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله و هر چه
فرموده

نکرده باشد در اوقات بکوید و کفتن الله شرط آنست بسر اگر عمداً
ترک کفتن بسم الله کند اگر سگ حلال است و چه چیز حلال
نیست اگر چیزی که سر بصید نهد بسم الله بکوید و هیچ چیز
حلال نیست اگر در وقت سر نهادن سگان را بکشند و در وقت سر نهادن بکی
از ایشان بسم الله کفته باشد و در وقت سر نهادن دیکری عمداً بسم الله
کفته باشد اما اگر بسم الله را فراموش کرده باشد اگر حرام
نشود و در بعضی از حاشیه نوشته شده که اگر در وقت سر نهادن بسم الله
را فراموش کرده در وقت خوردن کفته بسم الله باید کفت
اگر در وقت سر نهادن بسم الله را فراموش کرده باشد ان که سگ
یا بتو را بیاشامد سگان را بسم الله بکوید حلال است
اما اگر عمداً باشد اما حلال نمیشود اگر بیشتر از صید سگان
بسم الله نکوید میان مجتهدین در مسئله خلاف است و اگر
سگ حاکم باشد اشکال کسی دارد که عمداً ترک بسم الله کرده یا
سگ کسی دارد که فراموش کرده در مسئله بتو میاندازد
خلاف است اما آنچه ظاهر است که سگ که خود بصید میرود باید که کوشش
صید نشده باشد در مسئله بتو خلاف است و بعضی بسم الله اگر الله

اغتر یا اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید یا آنکه آن حدیث را بخواند یعنی
مسئله بتر میباشد بسکار آنست بجهت آنکه بعضی دیگر مرد
سنگ باشی باشد آنست بسکار کردن سنگ بدون با آوازکه
بعضی دیگر بکنند حرام آنست اما اگر در اثنای وضو سنگ را بطلبد
دیگری آنرا سر دهد حرام نمیشود ششم آنکه بعضی سنگ
کنند بسکار کردن مرد آنست سنگ بدون با آوازکه بعضی
سنگ نکنند و سنگ بی آوازکه حرام نیست هفتم آنکه سنگ بی جرات
دندان سنگ خوردن نجس و خشک بی و خشک بی جرات موضع
سنگ نیست بلکه هر ضوب از اعضای آب اورا که جرات کرده باشد
حرام نیست اما اگر بواسطه جرات خون بکله از ضرب
بیرون آمده باشد وضو باطل نمیشود آنکه با آنکه سنگ کرده باشد
بگوید یا آنکه جرات کند و بیرون نیاورد نه بعد از جرات سنگ
اورا یکند حرام نیست مگر آنکه بصورت جرات سنگ کنند باشد و بعضی
از فقها حرام میدانند آنکه آب سنگ کرده باشد و بعضی
سنگ کرده باشد آنکه آب بیرون آمده باشد و بعضی
گویند آنکه آب بیرون آمده باشد و بعضی گویند آنکه آب
جرات سنگ کرده باشد و بعضی گویند آنکه آب سنگ کرده باشد
که آب اورا بکند چنانکه آن نماز بطل نمیشود هشتم آنکه آب سنگ کرده

از نظر غایب شده باشد یعنی چنان باشد که هر کسی بداند که بسکار آب
سنگ کرده باشد بسکه نباشد که از نظر او
مرده باشد حرام نیست بعد از آنکه از نظر غایب شود سنگ بی
سر دهد حرام نیست نهم آنکه سنگ را بر اندام
خود نمالد بعضی گویند سنگ حرام نباشد که سنگ
که بی آنکه بر اندام خود نمالد سنگ حرام نباشد
که بی آنکه بر اندام خود نمالد سنگ حرام نباشد
بعضی گویند سنگ حرام نباشد که سنگ را بر اندام
خود نمالد

خواه اکوشت او را بخورند خواه نخورند بشرط
چنین ساخته و ذبح کردن پاک میشود بشرط
ذبح و کوشت او را بخورند بشرط ذبح کردن پوست او پاک میشود و بعضی
از مجتهدین گفته اند که پوست اشیای ناپاک نجس نمیکند پاک
و چون ذکاه مذبح شده باشد چون نجاست بیرون نمیرود
اما باکثیف پوست اینها پاک میشود مجتهدین در چند مسئله
خلاف شش چهار عضو چون از بیرون بدن که اب وضو میرسد
در آنها عسر و حرج کردن در آنها اگر این چهار را بیرون حلال
نشمرده و بعضی از مجتهدین گفته اند که بیرون حلال مطلقا
بیرون بعضی از مجتهدین گفته اند که بیرون حلال مطلقا
اعضای چون آنرا که بعضی خواهند که ذبح کنند باطل چون
کار آن تمیز و بیرون بیرون و اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد
بهر چه مشتبه باشد بیرون چون اینکه در مسئله مرتبه
فی و با اگر بیاشند و نداشته بیرون حلال میشوند در چند مسئله
مبانه مجتهدین خلاف و بعضی از مجتهدین گفته اند که
بدن آنها متصل میدانند و الکشاف آنها از پوست اما
اگر جدا شده باشد چنانچه هشتم آنکه در وقت گفتن بسم الله
گوید

گوید در آنچه بسم الله گفتن شرط باشد نهم آنکه در وقت گفتن
در وقیله کند اگر مفقود باشد بانطباقی که سر و گردن و سینه
او را وقیله کنند و بعضی از مجتهدین گفته اند که محل ذبح را وقیله
باید کرد پس اگر در وقیله ذبح نکنند حرام شود و اگر فراموش کنند
یا ندانستن که معتبر و نباشد در وقیله کردن شرط نیست خلافی
مذکور شد و بعضی از مجتهدین بر اینند رفته اند که در وقت
که در وقیله کردن اعضو آن ممکن نباشد انکه ذبح میکنند
در وقیله کنند دهم آنکه اعضا را یکباره بیرند پس اگر بعضی از
بیرند و بعضی را بگذارند که در زمانی دیگر بیرند اما اگر بعضی از
را بیرند مثلا در وقتی که اگر در وقتی که بعضی از اعضا را
ببرند باشند و اعضو آن حیاة داشته باشد و ممکن باشد که
زنده بماند اگاه بکنند حرام است یازدهم آنکه اعضو آن بعد از ذبح
گردن حرکت کند یا چشم بهم زدن باشد پس اگر حرکت
کند یا چشم بهم زدن باشد حرام است دوازدهم آنکه
او را بقصد ذبح بیرون آورده باشند پس اگر چنان نباشد که در ذبح خواسته
بگیرند مثلا او را بزنند حرام نمیشود سیزدهم آنکه اگر اعضو آن متفرق

متن با نسخه بدل
اورا نسخه صح

باشند حرکت بعنی به بزه بکنند او را آه همی فرو کردند کوکردند شتر
سه تو لو کان یا کو سفند باشد سر او را ببرند پس کوشت را سر
بپزند و کاورد کو سفند را به بزه بکنند حرام است و اما گنجشک و امثال
او را هر کردند شتر بنا آنده در حالتی که بچه باشد او را آبسته باشند
بچه آنده بخورند هر با آب او را آدم بشوهر دوست و هر دو با آب
کاورد را در حال آبستنی کردند دوم سیم بوزدند
و بچه آب کو سفند دو دفعه کشتند و بچه آب او را هم کردند حرام
سر دانه پرنده را دو دفعه بوزند کلوچه از بنجم دفعه کشتند اما
هفت امر مکروه اول بوزیدن سفید آب یعنی مزه هر با آب بشتر
در وقت ذبح نمودن دوم پوست کندن پیش از سرد شدن سیم
جدا کردن سر در وقت ذبح نمودن عمداً یعنی از بجشه بدن
این شش امر حرام میدانند و کوشت او را حرام دانسته اند چهارم
کردن کاورد در آنده شده مرده باشد که بیان آن بیاید شود
و در بعضی نسخها آنست نهی وارد شده پنجم کشتن حیوانی که
که حیوانات دیگر کشته شده ششم ذبح نمودن در جهت پشت از قبله
هرام

بچه آبستن خود را
او را بسر کشد
او را شکار نیاید
خفه و زانو صحیح

او را سر شکاف کلوزه
طعقوم صحیح

و حرام و مکروه چیزانست و آنرا بچهار قسم میتوان قسمت کرد حلال
و پیش قسم حرام و چهار دهم مکروه اما آنش قسم حلال او
شتر یعنی از سبب آنکه اند که مذهب ما آنچه آنست که کوشت
شتر حرام است و مخالف کرده اند چه او بطبع آب ما مذهب آنست که
او دو قوی اما آب بود و اگاه عالی شده دوم کاو اصلی در دشتی جسم
کوسفند و فرق و بزکوهی و تمو چهارم خرکور نجم هر پرنده که بروم
نشیمن آن بیشتر از نصف زمین باشد یا آنکه چنگ دارد باشد
دانه آنست یا آنکه در مذهب با آب او چیزی باشد مانند خارپشت
پسکوزه و زنبور و کبک و دراج و هدهد و کنجشک و آنچه با اینها مانند
حرام است ششم سگی که غسل واجب باشد چه کلب و پناه او با آب
و مراد با آب از نام ما نهی حرام است چه با نجاست طاهر و آنست اند
اما آنش قسم حرام اول بچه درجه دوم خوک و چه درجه
چهارم کوه یعنی در نسخه ها آنست چهارم دو نسخه ها آنست کوشت
با آنست که آنرا دیده باشد خرکوشت و مغز آنچه با اینها مانند
مخصوص است اهل عراق و سوم مار ششم خز و خاک و هفتم
هفتم خرما چون مار در مغرب و خاکهای دیگر نباشد و بعضی

چهارم حرام است اگر چه بگذرد باد و نوشد بشرط حرام خورده باشد و نوشد
سیزدهم اگر چه بخورد حرام است اگر چه بخورد هفتاد دوم اگر اجیر آشپز هفتم بخورد
و اگر عقد بخورد نه روز خرج حرام است اگر چه بخورد هفتاد و اگر آخر زن را مهر
اگر شراب خورده باشد کوشت او حرام نیست بلکه آنچه در شکم او است
بنوشند نیز حرام است اگر آبی بخورد شتر کوسفند که در حرام
دزد آمده میباشد و آبی که در وی خاکستر باشد هفتم هدهد چه
حضرت سلیمان پیغامبر کرد از کشتن هدهد هشتم خفاش چه
در حدیث آمده که خفاش چنانست لهی لله رب العالمین میگوید در
یعنی از مجاهد است اینها حرام میباشند و میگوید قول بایت آنچه با
باو دهند او بیشتر میخورد از آنکه خودش بخرد و بیشتر خرج میکند در
آمده که خرما را با خود مبلغ آن نباید داد که با آن با آن کشت
زیرا که او خوشنود نیست بلکه بند و لعنت بر شخص آن اجیر میکند دهم
ناخنده چه در حدیث آمده که شوم است کناه را نشنود ناخنده با آن
دهم حمار آب زیرا که در حدیث آمده که صوم و آن شوم نیست در آن کوشت
و گویند که در شکم خرما میباشد حمار دهم خفاش در حدیث که زنده
او آنچه در حدیث آمده که آن مار را بکشند [illegible] در میان آنها خفاش

جواز

چهارم حرام است اگر چه بگذرد باد و نوشد بشرط حرام خورده باشد و نوشد
سیزدهم اگر چه بخورد حرام است اگر چه بخورد هفتاد دوم اگر اجیر آشپز هفتم بخورد
و اگر عقد بخورد نه روز خرج حرام است اگر چه بخورد هفتاد و اگر آخر زن را مهر
اگر شراب خورده باشد کوشت او حرام نیست بلکه آنچه در شکم او است
بنوشند نیز حرام است اگر آبی بخورد شتر کوسفند که در حرام
دزد آمده میباشد و آبی که در وی خاکستر باشد هفتم هدهد چه
حضرت سلیمان پیغامبر کرد از کشتن هدهد هشتم خفاش چه
در حدیث آمده که خفاش چنانست لهی لله رب العالمین میگوید در
یعنی از مجاهد است اینها حرام میباشند و میگوید قول بایت آنچه با
باو دهند او بیشتر میخورد از آنکه خودش بخرد و بیشتر خرج میکند در
آمده که خرما را با خود مبلغ آن نباید داد که با آن با آن کشت
زیرا که او خوشنود نیست بلکه بند و لعنت بر شخص آن اجیر میکند دهم
ناخنده چه در حدیث آمده که شوم است کناه را نشنود ناخنده با آن
دهم حمار آب زیرا که در حدیث آمده که صوم و آن شوم نیست در آن کوشت
و گویند که در شکم خرما میباشد حمار دهم خفاش در حدیث که زنده
او آنچه در حدیث آمده که آن مار را بکشند [illegible] در میان آنها خفاش

جواز

منجمد بعضی بطلا در او چند قرآن بیکدیگر دشوار کردهم حرام و انست مگر بدانند
خبث که در همه آب بتند بیاشند و عوام از آنچه حرام میکنند
هفدهم بیاشند و انست و عجب ست بعضی عربیست دکه از بسیار
بفرح کنند ست بجدهم مد یعنی که همه آب که در کوشت روست بیاشد
نوزدهم اصل آب که انکه انست منسایعب وکف دست و پاشت شتر
خرقه و انست سبا قیست که در چشم میباشند که بدان بیرون میکنند
و از آمرده میکوبند بیشتر بکم خرده دماغ و انست مگر بیشت که در
کله سر میباشند بلند رخوردن و بعضی از مجتهدین سوا آب خون
و بیرند مرکبند دکه دفع و اشیا آنست و مانند چیز دیگر دا آنچه
نانند حرام نیداشند بلکه مکروه میداشند بیشتر دردم حاکمی کرا نخوا
خواه پاک باشد خواه نجس سوا آب و نیست حضرت امام صادق
که بند آنخوردن جامه شفا آمیزه خوردن دکه الا بعضی بزجه در آ
بتوانست خوردن بیشتر دم بیم زهرها آب کشته اما آبیزی که بیاد
آنکشته باشند دم آنکشته باشند بیاشند بیاد آنخوردن آنست حرام
ست چون زیاد آب و خون یا نجس حتی آنها آنست ابقا آبیند و مجاد
بنای خوردن حرام ست همه کاه کوی دا آصیاح یا بعضی زهرها آب
حرام

حرام بهم رسد مثل انکه در مخمر یا دواخ باشد و چیزی نباشد
که بخورد سوا آب انچیزها آب حرام و نرسد که اکر بخورد ضعیف
نشود و بیاده نتوانند رفت و از همراه بازمانند و نرسد که او دا
بکشند یا مال او دا آیرند در بعضی موارد جایز ست که افطار بخورند
که سلامتی او شود و در آنه نیز جایز ست بشرط انکه آنشخص صحت
امام مال او نرود و در آه نیز مسلمانان نباشند چه اکر چنین
شخصی بآنند خوردن بیچاره حرام بر مسلمان افطار آنه و طعام حرام
حرام و اکر شخصی در مخمر یا دواخ باشد و چیزی نباشد باشد و نرسد
که از کسی چیزی بکیرد یا کسی طعامی داشته باشد و انشخص
او آنها نداشته باشد و لیکن ست بر انکه بدهد و اکر ندهد
بقهر و غلبه میتوانند کرفت و اکر در مخمر یا دواخ نباشد و نرسد که
بیمار افطار شراب میتوانند خورد که نیز در اکر صحت آنخوردن
بوا باشد از تشکی میتوانند خورد و در قنیت میباشد که بوا خوردن
و نیز در بعضی از مجتهدین بیکفته اند که بوا خوردن آنچه در آنها مکروه
خوردن ست جایز ست مکر در اصحاح اما بهتر ست مکروه
و لیکو شهای بیشتر انکه او دا خورند دردم کرده جواب که کوشت او دا

مطلق معلوم ست
و کرفت علام الدوله

خوردند هیچ کوشت خرد استخوان از چهارم شیر ایشان هیچ
چیزها پاک که حلال باشند و کسی که پرهیز از نجاست نکند
دست و آنچه نهد بر طعام خوردن ایشان حرام کرده است شش چیز
هر خورنده کسی که اراده داشته باشد مسجد را آنچه باشد
در شب جمعه نخورد هفتم ابهام آب کم خورد ما ابهام آنکه بوی
کریه از آن آید بخورد شفا هفتم شراب که بول آن اور اسرکه کرده
باشند خوردن تو یعنی از بعضی بد حرام مست خوردن
آنست و ندیم اگر کنا آب جامع عیالی در بیابان اوراب طعام
خوردن نواب نوشیدن در آنچه از مشرب

دیبا آنست طعام خوردن و اقسام آنست بدانکه اقسام طعام آن
است اول واجب چون طعامی که سد رمق شود و طعام واجب النفقه
طعام گذاردن با عاجز شدن از نفقه دوم حرام چون طعام مرده
که در آن خزر خورند سیم مستحب چون طعام مرد مجرد در خانه
ساختن خوارج آمده است که برکت در چهار چیز است در
طعام آنست که گویند در آن طعام خانه نفرین چهارم مباح و آنست
ما عدا طعام هفتم که بد کور شد و اما آنچه نفرین بر طعام خورد

دیگر

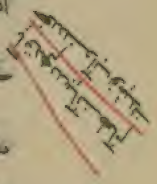

و آب نوشیدن درخت پوشیدن دراز دهقان دشمن
امر حق پاک امر واجب و چهار چیز از چهار امر مست و چهار از امر
حرام و پیشه دیگر امر مکروه اما پاک امر واجب کردانیدن دشمن
حق از بهر آنکه اگر در ظرف طلا و نقره کوب طعام خورند اما
چهار چیز از امر مست اول دست داشتن پیش از طعام خورد دوم
پاک نکردن دست خود بند پس از بعد از شستن پیش
از طعام چنانکه در حدیث است معصوم پیغمبر وارد شده که ناآن
زیر دست باشد برکت از آن طعام نخورد سیم نشستن
بر جانب چپ در حال طعام خوردن چهارم با کشت طعام
خوردن پنجم انگشتان خود را بیاشتن ششم طعام از پیش
خود خوردن هفتم لقمه را کوچک برداشتن هشتم باد
خود آشفتن نهم مردم نگاه کردن در حالت طعام خوردن
دهم پیش از طعام خوردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن

و بخبر است بسم الله الرحمن الرحیم بواسطه هر لقمه
از طعام باز هر طرفه و گویند اول باب طعام خوردن بگویند بسم
الله الرحمن الرحیم تا آخر طعام گفتن و گویند بسم الله را از من

کرده باشد هر دو دست که بخار طرف آید بگوید و در بعضی از نسخه است
اهل بیت او امده که بگوید بسم الله نخست بگوید باز دیگر الحمد
لله که شما بعد از فارغ شدید از طعام خوردن و حال آنکه
منفعت شده بود آنها مر دعا را از خوانندگان سوره و انا اعطیناک بعد
از طعام خوردن و در حدیث مذکور است دوازدهم مکروه است بعد
از آنکه فارغ شد از طعام خوردن سیزدهم بعد از فارغ شدن
از دعا را بخوانند الحمد لله الذی اطعمنا فاکرمنا و سقانا
فی نعمة و کفانا و اغنانا و اعطانا و انعم علینا الحمد لله رب
العالمین حمدا یطعم و یجزی و لا یجزی و علی دوام نعمته و فضله
دوم دست را شستن اگرچه طعام خورده باشد یازدهم مالیدن
هر دو دست بعد از شستن بر روی هم بخود چهارم دست افشاندن
آمده که کف را بیاکنند شانزدهم بعد از آنکه از دست شستن بهم
رسد دست را فی الحال کردن هفدهم در وقت دست شستن بیان
طعام آوردن صاحب طعام دست آب خود را بنوبد اگاه کسی که در
جانب راست او نشسته بود دست بطعام آورد نه آنکسی که
که طرف چپ او باشد و بعد از همه صاحب طعام دست آب خود را بنوبد

در بعضی نسخ است

بعد از طعام دست را
باید شست و
باید خشک کرد
عالمگیری
مجمع الجمع
المفضل علی
یا اهل بیت
رحمة
و صورت مالیدن
بر سبیل مالیدن
و دلالت بر استحباب صحیح

دست آب دادن شده که در وقت شستن بکسی ابتدا کند که صاحب طعام است
در خانه نشسته خواه از اهل باشد خواه بنده هجدهم انکه در اول صاحب
طعام آب دست طعام آخر خوردن شروع کند نوزدهم انکه صاحب طعام بعد
از همه دست از طعام آخر خوردن بکشد بیستم مالیدن دست بجامه
صاحب طعام آخر بیاقی که از حضرت رسالت پناه منقول است که افضل
بعد از طعام آخر چهره و بعد از صاحب طعام طعم عند کم الطعام اخوان
و اکل طعامکم الابرار و صلت علیکم الملائکة فی اجواز بیستم و یکم اول
خار دندان هر گاه طعام در وقت خار آمد شود در وقت خار
دست داشته باشد مگر انکه جامه ای انتظار کشند بیست و دوم
بعد از طعام آخر خوردن دست و دهن افشاندن و آب راست دادن
آب چپ و نه آنکه بیست و سیوم بعد از هر بار که دهن خوردن
بیست و چهارم چیز خلال از دندان کردن و آنچه در میان
دندان مانده باشد بیست و پنجم سبزی با طعام آوردن
حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیست و یکم
بعد از طعام ابتدا به خلال خوردن و کردن و آخر طعام خلال

سر که با آبله خانه کردند پیست و هفتم دهند رابعد از طعام
بعد یعنی یک شبانه روز چه در حدیث آمده که در دهان آن
دفع میکند بیست و هشتم جمع کردند آنچه در دستار خوانند بخشند
باشد اگر در خانه طعام خورده باشند و در هر اگر باشد آنچه
در دستار خوانند بخشند باشد اگر در هر آخورده باشند بیست
و نهم شب سیم خوانند نهم دیگر چه در حدیث آمده که
هر گاه مرد بیمار شب بخوابد شکم او بسر باشد باعث آنست بشود
که خواب کند بوی نیک باشد یعنی ام خودند آنچه در دستار
خوانند بخشند باشد چه در حدیث آمده که سبب شفا ها بروغن
بنفشه و سعتر آبی و روغن بید آنرا دفع زند زرآباده میکرداند
و مغز دان الجبه را بروغن میکند سیم دیگر خیانت کردند مهمانان
دگر بخوانند آب خودند چه آبستن آورده دند دگر بخوانند
اب وضو چه آبستن آورده دند پنجم و دهم امر آنند احترام خود
مهمانان پنجم و سیم بیمار مهمانان بخانه آورده دند طعام دادن
چه در حدیث آمده که بیمار را دعوت بطعام موجب برکت طعام
ست پنجم چهارم آنچه در خانه حاضر باشد چه مهمانان آورده

پنجم تکلیف نکردند چه مهمانان اگر خود آمده باشند
تکلف کردن اگر او را طبیده باشند پنجم و ششم بیمار طعام بخشند
که مضر نباشد دیگر که بخشند اگر نباشد مضر نباشد پنجم و هفتم
در دو روز مهمان آورده بخشند خودند آنچه خوانند چه آنک
حاضر کردند چه دو روز مهمانان چون دو مهمان آنچه بیمار نباشد
بشود پنجم و هفتم خودند طعام خود با مهمانان پنجم و نهم
آب کردند دعوا مهمان طعام خودند اگر چه مهمانان پنج میرا
باشند اگر کار ترتیب طبیدن اجابت او کردن پنجم چهارم باشد آب
میل آخر طعام خودند چه در حدیث آورده که دست باشد آب
میل خود طعام بخورند چهارم پنجم کم انتظار چیز دیگر کنند مهمانان
شدند مهمانان چهار دهم که بیماری خوانند چه در حدیث آمده که با
هر نان دو کشند چهارم سیم بعد از آنکه دست مهمانان شسته چیزی خورند
چه آنست مهمانان پنجم مهمانان چهارم خودند با آنچه مهمانان
که دیده باشند باشد چه در حدیث آمده که هر که سیر و آنچه
حلقه در دهان آنست اعمال نیکو نشود اما چهارم حرام آورده بیمار
خودند که هر دو مهمانان چه هر گاه چیزی خورده باشند بیمار

و کر با تو سه بخورند دباغت معده میکند لوبیا باد هارا از شکم میراند
ماست سه بوزن سرخ هر صبح سه بکعدد خوردن دفع مرضها
میکند آبپز شیدو بنیم بوها آب بهند یعنی از مرض
ها آرام یافتن سه دفع بواسیر و قرحه میکند انار حبند بوها
و حزه رسانت بناه آورا بعنی بنیم بوها گفته میرنگ سه
میاندو کوسفند آنرا میکند و دهها انار آب دانه از بهشت سه
نعمت آبعنی از حزه ائمه معصومین انار را تنها بخوردند و دانه
انار را با بیه از خوردند و دباغت معده میکند و وسوسه شیطان
را از دل میبرد و اگر کسی دو دانه جمعه پیش از انکه چیزی بخورد
بیخ انار بخورد دلدرد آنروز او را نمیکند و اگر دو انار بخورد هفتاد
دو دو اگر سه روز بخورد صد و بیست روز بعد از وسوسه شیطان
خلاص باشد و دو دکردن خوب انار جانور جانور را میکشد
پوست سیب نافع سه بیهی محرور و بوائی حدت باشد بنیم درخوردن
انخواهد آمدن بعنی آب برطرف میاندو بهی بوی دهن را بکلی میبرد باشد
و اگر نسه درمی بخورند او را بکلی میاندو بنیم را میبرد و
کوکه

کسی که او را بخورد کلام او را تمام میکند سیب بیخ باغ ب از درد دل
جلا میدهد و معده را دباغت میکند بخوبی هضم میکند وقتی که طعام
خورده باشند آنرا طعام حرارت میکند و معده را ساکن میاندو خلط
آب خورا ساکن میاندو مرغ سرد آنرا میراند انرا بعد از طعام
خوردن نافع سه و حزه رسالت بناه دوست میداشت
انرا و آنرا سیب بودند بعد دباغت معده میکند و بواسیر را آنرا
میکرداند و سیب بعد از نوع بعد هضم و قطع بواسیر نافع سه کاهی
امانت انرا با هفت درم آب بهشت
دباغه را آنرا میکند و قرحه را پنه میکند و درد دل خفقان هزار مرض
بادرنج بعنی بهانکو هی سدا را میکشاید و اشتها بطعام میاورد
و حزه را میبرد و هضم طعام میکند حضرت امیر المؤمنین دوست بعد
ست او را خمیر ترنج سیر نافع سه و اگر سه روز بخورند بواسیر
خوب میکند بادها را دفع میاندو قطع بواسیر میکند و امانت

از حضرت امیر المؤمنین باضافه بعضی دیگر خلط طعام آنرا
دفع سیب بسیار خوب با عث زیاد قوت حافظه ست و دل را بالای قوی
بجانب دماغ دود میبرد و قرحه میکند خرفه حضرت فاطمه او را

دوست میدارد آنرا که خوی نیکو دارد و مکروه میدارد مذموم را و بیاده
میکند سائل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مفقود است که رنج جذام را چه
کند و درد شقاق مرغها را چه دوا و شفای او را چیست میگوید که آب شفاء
دیدن چشم است و آب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مفقود است که درد
سل خشک است و دق او بادها آنرا ببرد و معزاویل را ببراند
امراض بلغم را و ظرف میباید جهت او آنرا ترنجبین و آبروباه
نافع است میکردانند شفای جذام را ببرد بادهای آنرا و سودا را ببرد
طبیعت را آماده میکند میباید نوشانید باو آنرا و بیاه میدهد و بلغم را ببرد
بنت را تحلیل میکند و تب را نافع است میباید دمه را و سوداوی را
میکند و بیوخی دهن آنرا ببرد از طعام رطوبت را دفع میکند
بطلب [illegible] در آب نوشیدن بآنکه بیندیشد امر یا آب نوشیدن
تعلق دارد بدو امر واجب و بیندیشد امر سنت و بدو امر آنرا
هشت امر مکروه امر یا بدو امر واجب که در آب نوشیدن هست امور مجتمع
دفع او ظرف نافع کوب یا مانند آن چنانچه مذکور شد
اما بیندیشد امر سنت اول آنکه در وقت آب خوردن بیندیشد بنام خدای
لوجه الله الذی انزل الماء من السماء و صرفت فیه من کیف یشاء

بسم الله

جزء دهم هفت بار دست آب زدن بشرط آنکه احرام در
نیارد اولی تر نبود اما آشامیدن مکروه اولی آب شیرین مکروه نباشد
چه در حدیث آمده آب شیرین دوای بیماری است دوم آنکه بگفت آب
نوشیدن اگر آب دهنده از آن باشد چهارم بیمار نرود دست آب چه باشد مرد
گیاه نبود دانستن در جگر جهم بیماری نباشد نوشیدن ششم از دست
دسته کوزه آب نوشیدن هفتم بیمار آب نوشیدن هشتم زاد خوردن

مطلب چهارم در آداب رخت نوشیدن و عمده مجلدات
آنکه ظرف در دست کردن و کفش موزه و نعلین در پای کردن و در
آستین و فصل ست خلق الاول در آداب آن رخت نوشیدن بدانکه رخت
نوشیدن چهار قسم است اول رخت نوشیدن مرد چون
رخت خوب نوشیدن زن هرگاه شوهر او را خواهد از آن
رخت و تا هرگاه با او ست و صحبت مدن شود قسم دوم رخت

نوشیدن ست چون رخت خوب نوشیدن زن جهت
شوهر خود اول نفقه و رخت نوشیدن مرد جهت زن خود
و اما رخت نوشیدن جهت تعظیم مرجع و رخت نوشیدن خلق

جهت تفهیم

جهت تفهیم علم قسم سیم رخت نوشیدن احرام چون
رخت حریر نوشیدن مردان در غیر جنگ و ضرورت چنانچه
مذکور شد قسم چهارم رخت نوشیدن مکروه
چون نوشیدن رخت خوب زنان در وقت مردن شوهر
چنانچه در بحث طلاق مذکور شد هرگاه آرایش نکند
قسم پنجم رخت نوشیدن مباح و آن رخت خوب نوشیدن
سوای آنچه مذکور شد چون رخت خوب نوشیدن مباح
ست مسئله دیگر رخت خوب نوشیدن مقارن ست بالکه
چهار سه امر مقارن ست رخت نوشیدن یکی امر طلب و شش
امر حرام و بیست و شش امر مندوبه امر مکروه اما یکی امر
طلب آنکه یکی جامه پاک باشد در حالتی که نماز میکند چه در
جامه نجس نماز هیچ نیست اما شش امر حرام اول نوشیدن
مرد آن حریر محض را در نماز در غیر جنگ و ضرورت دوم نوشیدن
زن آن حریر محض را در حالت احرام و در حالت ضمان بودن
خلق آن رخت نوشیدن مرد مرده چهارم نوشیدن رختی که
نصب کرده باشند پنجم رخت خوب نوشیدن زن اجنبیه بقصد

وزاکردن ششم اکثر بوقت آن کردن اما پست و شش
امر ست اول حق که میپوشد باید بصفا و بطهارت پوشد
دوم انکه سفید باشد و از پنبه باشد چه در حدیث آمده که
جامه پنبه بپوشید لباس حضرت رسالت پناه صلعم
معصوم بوده چهارم انکه کوتاه باشد چه آنکه آستین ان
جامه از انگشتان دراز تر باشد پنجم انکه جامه خانه غیر
جامه بیرون باشد ششم انکه در حالت پوشیدن جامه گوید
راوی آب سازند دهی و دهد انا لله و انا الیه راجعون آنرا دو آبد
جامه خانه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول ست که
چون فراغت میخواهد ما دامی که از آن جامه چیزی باشد
هفتم در حالت پوشیدن جامه خواند عارجعون آنکه محمد
ابن مسلم بن یحیی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که پوشیدم
از آن حضرت که هر که جامه نو پوشد چه کار کند حضرت فرمود
ابدء بالجوارب آنکه اول جامه که پوشد جوراب باشد
ابدء علیحده آنکه اللهم اجعله ثوب خیر و برکة اللهم
ارزقنی فیه حسن عبادتک عمل صالحا ترضی به عنی و ارزقنی شکر فیه
الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به فی الناس هشتم در وقت

پوشیدن

پوشیدن عمامه ابتدء عارجعون آنکه اللهم سومنی بسیماء
ملائکتک المقربین و خلقنی بسیماء الاسلام و کماله
برفقه الایمان و منه عنی فهم آنکه استاده عمامه بندد چه
در حدیث آمده نوزده شده از عمامه بحدیث نشنیده دهم
آنکه چهار شنبه عمامه بندد یازدهم آنکه در وقت زیر جامه
پوشیدن ابتدء عارجعون آنکه اللهم استرعورتی و امن روعتی
واعتق رقبتی من النیران و ثبتنی فی ذلک المقام المحمود عندک
بضم الی الکاف و بی سازند آب محاربه دوازدهم آنکه زیر جامه
را در بقبله بپوشد سیزدهم آنکه موزه و نعلین را نشسته به
پوشد چهاردهم آنکه در وقت پوشیدن موزه و نعلین اول
پای راست را بپوشد و در کندن اول ای پای چپ بکند پانزدهم
آنکه در وقت موزه و نعلین پوشیدن ابتدء عارجعون آنکه
بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و طی لی قدمی فی
الدنیا و الاخرة و ثبتهما علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام شانزدهم
آنکه در وقت کندن موزه و نعلین ابتدء عارجعون آنکه بسم الله و الحمد
لله الذی رزقنی ما اواری به عورتی و اتجمل به فی حیاتی اللهم ثبتهما

علی صراط حاز لقدام علی صراط الدوب ضد فی انکه نباید موزه
زرد باشد چه در حدیث آمده از امام صادق که کسی که نعلین
زرد میپوشد فقیر میشود ما کسی نزد ما نمیآید بود تا کسی نزد
پوشیدن چه زیرا امام جعفر صادق مقبول است که اگر کسی نعلین
کهنه تنگ مالا بد پوشیده از آید نعلین زرد بپای آنچه
خود زرد پوشیده موزه بپوشیدن بپرهیزد کنایت چه
در حدیث آمده که قریه میکند پوشنده را بپوشیدن یکم انگشت
بدست کردن بپوشیدن دوم انگشتری بدست راست کردن بپوشیدن
چهارم انگشتر عقیق بدست کردن چه در حدیث آمده که امام
ششم از بلاها بپوشیدن چهارم انگشتری که نگین او فیروزه باشد
در دست کردن چه در حدیث آمده که مفلسی را نمیبیند هیچ
پنجم انگشتری که نگین او فیروزه باشد در دست کردن چه در
حدیث آمده که مصنف نمیبیند کسی که در دست فیروزه باشد
بپوشیدن ششم انگشتری که نگین او بلاذ باشد در دست
کردن اما ده امام مکروه اول پوشیدن موزه سرخ در حدیث اما دیگر
سفر مکروه شدن دوم پوشیدن نعلین سیاه چه در حدیث آمده
که هر

که هر زیه چشم و غم میاورند اما کفش سیاه پوشیدن
مکروه نیست سیم پوشیدن جامه که در او صورة باشد
نماز کردن در او چهارم جامه سیاه پوشیدن چه از حضرة
امام جعفر صادق منقول است که سوی او چه به پیغمبر آمد فرمود
که لباس سیاه مرا نپوشید یعنی جامه سیاه پنجم جامه
پوشیدن که اکثر نماز باشد بسبب آنچه در حدیث آمده که
کسیکه بپوشد جامه که منقوش باشد بسبب آن جامه خدا بغلبد
جامه از او نشود باو پوشاند ششم جامه سرخ پوشیدن مکروه
و بپی هفتم پوشیدن جامه که زرد باشد و بعرفان کوه
باشد مکروه و بچه در حدیث آمده که حضرة امام محمد
باقر فرموده که زنا کردن بزعفران جامه بنی امیه است
در حدیث آمده که دفن اخضر خضاب زرد پوشیده مذکر کفته
که هست عروسی کرده ام چه آن خضاب زرد پوشیده ام هشتم
انکه بلاء کفش سیاه پوشیده راه دهند مکر انکه بکرا
داده باشند که بدون چه در حدیث آمده که انکس که در پای
نعلین راه صدا کرخیط آن غریب باو رسانند کبر ملامت نکنند

اوطوت پرشیده
لباس شهرة است
حدود سر طلاق

خواهند هر کدام مذاهب باشند و اعلم ارفع باعلم باید کرد و با
صاحب درعلم باورع و اگر یکی اعلم باشد و دیگری اورع علم مقدم است
و اگر در یکی صفتی باشد که مذهب او به زوال رافع شود و هر یک
از ایشان نسبت قاضی دانی شوند و قاضی که مذهب خواهد مقدم است
و بهتر آنست که امام در هر محله قاضی نصب کند با آنکه هر قاضی را
بشرط از شخص معین کرده اند مثل آنکه یکی را بجهة فصل خصومت
میان اهل سنت نصب فرماید و دیگری را بجهة فصل خصومت میان
کسانی که شرط کنند که هر دو مذهب در حکم و قضا متفق شوند میان اهل محله
و محله خود آشنا و کسی که با اهل آن باشد باحکام شرع بهتر داند شرایط
قضا آنست که محقق بداند که قضا بر وی حرام است جز در حدیث آن
امر المؤمنین علیه السلام منقول است که قاضی یا چهار قسم است سه قسم از ایشان
در دوزخ روند اول آنکه داند که حکم بباطل کند دوم حکم بباطل
کند و نداند که باطل است سیم آنکه حکم حق کند و داند که حق است
این هر سه در دوزخ روند و یکی آنکه حکم حق کند و داند که
حق است و بداند که در بعضی از مقدمات دروغ میگویند خاصه
و نداند معلوم نیست که مذهب او علیه بعضی رانی شوند که

میداند

میانه ایشان حکم کند و حکم این شخص میان ایشان باطل است
اگرچه امام یا کسی از جانب او در جمیع قضایا بر بلاد عام موجود
باشد و شرط است در منصب قاضی آنچه در قاضی منصوب از جانب امام
شرط است از خصلتهای که مذکور شده سوای آنکه امام او را بقضا
مذهب و مذاهب البته از حکم قاضی شرط است میانه صحیفه باشد
و گویند از اینان نشاید حکم باداء قاضی حکم رجوع کند از قضا
تا نفاذ نیابد و حکم قاضی از مذاهب و مذاهب غریب بسی اگر حکم
بدو دهند در خطا آنکه نصب فرموده اند فسخ کند و صفات
قاضی بدانکه بیشتر و هفت صفت میباید که قاضی را باشد دوازده
صفت دیگر باید تا نزدیک صفت امید داشته شود و سبب اول آنکه قاضی
باید باشد جمله شرایط طاعت چنانکه دوم آنکه عاقل باشد جمله فضایل
دیوانه هیچ نیست سیم آنکه مرد باشد جمله فضایل زن هیچ نیست
و بعضی از مجتهدان بر آنند که قضا بر زنان روا نیست و اگر گویند
صحیح باشد چهارم آنکه مؤمن باشد جمله فضایل کافر
هیچ نیست پنجم آنکه عادل باشد یعنی کبیره نکند و صغیره
مصر بر آن نکند جمله فضایل فاسق هیچ نیست ششم آنکه حلال زاده

یعنی صفات الحکم
در بیان مشروعات
قواعد فروع
مرعشی

باشد چه خطاب در آن از زنان نیز هست ششم آنکه ناسخ نیز
نوع خطاب داشته باشد پس مذهب بعضی از محققین هشتم آنکه ناسخ
باشد نوعی از مخصص پس مذهب آنند مذهب بعضی
از محققین است اما آنکه باید مخصص باشد دلیل آنکه ناسخ نباشد
آن است که ناسخ باید متأخر باشد و عام مقدم و مخصص
مقارن باشد یا متأخر و عام مؤخر باشد یا مقدم آنکه کسی بداند
که کدام ناسخ است و کدام منسوخ دلیل آنکه ناسخ نباشد
آن است که ناسخ باید مساوی باشد در قوت با منسوخ یا قوی‌تر
و مخصص ضعیف‌تر باشد پس اگر چنین باشد ناسخ نباشد
خاص آن خواهد بود و بنده بر اقامه دلیل بر عدد دوازدهم آنکه
در کلام شرعیه اصول است اجماع آنکه باشد و اجماع آنست
که همه علماء آن عصر بر آن متفق باشند و اجماع آنست
که بعضی از علماء بگویند و باقی ساکت باشند و اجماع آنست
که بعضی بگویند و بعضی قیاس کنند و اجماع آنست
که بعضی بگویند و بعضی عمل کنند و اجماع آنست
که بعضی بگویند و بعضی بشنوند و سکوت کنند و اجماع
نیست مگر اجماع امت امیر المؤمنین و امام معصوم چنانچه
اما مراد ما از اجماع در کتب مذکور نیست بلکه مراد ما از اجماع
دفع شبهه آنکه گفته اند و بگفته اند آنست که اگر امام معلوم
قول شود و ساکت باشد دلیل باشد بر آنکه قول او حق است
امر نهی

ده و نهی در عموم و خصوص و مطلق و مقید و مجمل و مبین و
انما سیم علم نحو و صرف و بیان علمی است که بحث میشود از
احوال الفاظ کلمه و کلام از حیث اعراب و بنا اما استقصاء
مباحث نحو و صرف نیست چه ما در علم صرف و نحو کتاب
که بحث میشود الفاظ و کلمات علم بلغه عرب آنست
مقدار که ذکر شود در احادیث حضرت رسالت پناه و آنکه معنی
را افاده کند مهمل ششم علم منطق و آنست علمی که فهم آن
خطا کند کسی را که بداند و از علم منطق دانش شریف چهار
بحث است و معرفت اشکال و استقامه که کاسب هفتم دانش
چهار است اول اثبات ذات به دوم اثبات نبوت به و اثبات که
ان انما احکام شرعیه مستنبط میشود در دانش انما
دانش سیم در امر و نهی است و آنست ناسخ و منسوخ
انما آنست در عموم و خصوص و امر و نهی و مطلق و مقید و
مجمل و مبین و ظاهر و نص و مفسر و ما یلحق بها و ما یتعلق
بکتاب و سنت و اجماع و قیاس و آنست که اگر امام معلوم
قول شود و ساکت باشد دلیل باشد بر آنکه قول او حق است
امر نهی

که از آنست احکام شرعیه مشتبه قریب بپانصد آیه ست و
شرط نیست حفظ در انها آنکه نهصد ست معنی انها آن
انها و هر کاه محتاج بانها شود کاینست در احادیث اعتماد بر
اصل میکنی از چهار امر خارج نخواهد که آنست کاه دعوت ما بحضرت
تهذیب و استیصال آن ست که بیند منصل از حد و اسناد امام در روایت
کرده باشند کاینست بیستم احاطه بما یحتاج الیه تا انکه احتمال
خلاف آن نکند امامیه نشناسد ابا بحمد الله در حدیث نیست
چهارم دلیل عقلی ان استصحاب دوران اصلیه و دلیل کاه محتاج
بدلیل عقلی میشود که ابا آن قرینه و امارت نباشد و دانستن ابا
بیشتر امامیه حجت نیست اما خود مستبان آنچه کفتیم و مراد ما آنست
ابتدا علوم انکه اراده میکنم باشد که بداند فرع با اصل و انرا که در
داستان فرع از اصل و انرا که نداند چه فرق است ابتدا علوم چنانچه کفتیم
و انست مشارکت سهو و سبب سهو و است اما آنست فرق بیشتر و بسیار
بعد آنست مکلف بیست تا انکه توقف الهی شما را بسا آنکه لازم نکند
اما بایسته نیست اولی انکه تا چیز نداند متورع و ایمن باشد
دوم انکه اعمال حاصله بیاد کند بیم انکه شده باشد الفقد باشد ان
هو الی

صواب فقه بیستم انکه حریص باشد بفقه بیم انکه ماجب
فوت باشد دیکر انکه عقد و نقد کند و ملازم باشد دیکر ضعف نا انکه طمع نکند
فوت دیکر اورع بیست و ششم از عداوت شم انکه حلیم باشد هفتم
انکه بیشتر باشد و اب امور هشتم انکه ثابت باشد نهم انکه دوست نشود
چیز حرام دهم انکه فوت نکند بصره و بیاشد یازدهم انکه دانا باشد
و بداند اهل آنرا که در ایشان قاضی باشد دوازدهم انکه ازطمع متورع باشد
سیزدهم انکه صادق القول باشد چهاردهم انکه صاحب رای نخست باشد
پانزدهم انکه سبار نباشد شانزدهم فاضی بودن نخستی بسیار امام
نباشد و دیکر صادق القول باشد از امام که بنخستی بسیار ما فتی
کوید و اینست الحکم یعنی ولیکن دانستم و اراده حکم کردن بسیار ما نه مراد ما
با اینست الحکم یعنی نا بیکر دانستم و اراده حکم کردن با بسیار اس
چیز است حکم بید انست یعنی حکم کردن بسیار آنچه مراد نیست دوم
کواهی باشد و مراد بقول ما آنست دانسته باشد او بیم کواهی باشد
چهارم که از کواهی او بداند ظن حاصل نشود و بنا بر آن بسنده نکند
بدانچه از جانب امام در بسنده طرفی کاینست کوید فرا بکند
کند و انرا کاینست خطا امام در قول کردن او بسیار نه محتمل

صدق ارقول او بسیار
زیادتی از صفات
واجبات در قاضی
صدر رسم مرعیه

اکتفا بظن نابت
بیست صدر رسم مرعیه

مذهب و مذهب علیه و صادر شد ... جنانه از اینان شنیده و هفتم اینکه از
کردند در آنکه مذهب و مذهب علیه را او خواند اگر ممکن باشد و چیست
و هشتم سوال کردند از مدانات کوفانات در جهانچه ... از شهر دریا
نزدیک و هر که مدانه بگذرد که در کوفانات شهر ساز ممکن باشد مجاور از
حال اینان سوال کردند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر
که آنجا شش ماه بگذرد از حال اینان سوال باید کرد بیست و نهم قاضی
و مطلوبست در وقت قسم دادن شی ام آنکه قضا باید هر روز و هر
هفته و هر ماه و هر سال و اگر هر یک در جایی حکم کند و تاریخ آنها
را نویسند تا آنکه از شهر مخصوص باشد شی و یکم و حکم کردند در
هر قضیه که آنها نسبت بدیگری و دوم مخصوص کردند قاضی از
کجا که او را در شهر کند مجتهد و سیم و زیاد کردند قاضی از کدام شهری
انبیت الی آنکه از احتیاج خالی باشند و مجتهد نیست حکم
کاتب و قسم قاضی و معلم و مدرس و اواب و مؤذن و صاحب

بدانکه کوفانات آنکه کوفانی بروند مکه که جهت سفر کردن
دو مرتبه سفر محتاج باشند جهت در شهر کوفانات شهر جهت دو مرتبه
سفر جایز نیست شی ششم آنکه مدینه قبر کسی که قسم مرتبه او سبب

بگوید

بگوید اگر قسم نخورد حکم میکنم بعضی بعضی دیگر شی دهم سوگند
قضاوت در آنست در اینکه از این چهار باشد اما اجماع است امر
حرام او در آنست بجهت قاضی شدن و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر کسی که از قضاوت شی شود تا آنکه مشهور نباشد میان مردمان
بحیث که اگر بجهت رهنمودن قاضی شود تا آنکه مشهور شود بعلم و فضل او
و سوگند در وقت قسم دادن و بعضی از مجتهدین گفته اند که قاضی
مکلف است که اگر سوگند ندهد مدعا شی نشود بجهت مشهور نبودن
حاجت سیم اینکه اگر قاضی یا مدعی فیصله و نصب از مذهب
مذهب علیه و خارج اند اما باحاجت مکه معظمه حرام نیست
کردن قاضی مذهب و مذهب علیه را بجهت آنکه مسلم شود دیگری
باشد اما باز نه امر مکروه است در آنکه داشتن قاضی در وقت
قضاوت بر چیست و بعضی از مجتهدین گفته اند حرام میباشد جهت
آنکه حضرت رسالت پناه از اینان نهی فرموده نهم قضاوت بر سبیل

بدون کراهت و غضب بسیار خوب است حضور خصم قاضی نفس
خود جایز است جهت خود حاجم بیاورد کناده رو باشد تا آنکه
حیا نشود که هیبت آن از دلها ساقط شود جهم بیان و تحقیق

بودن قاضی ششم نفاذ کردن جایز نبودن حکم قاضی بجهة لوا
شدن هفتم نفاذ کردن قاضی بجهة اسقاط حق یا ابطال
دعوی هشتم تفرق ساختن کواهان هر کاه قاضی باشند
در مظلمة ابتدا نهم باکی از مدعی و مدعی علیه تحت
کردن و بعضی از مجتهدین اینرا احرام مبدانند دهم در مجلد
قضا بوسیلة و بعضی از مجتهدین اینرا احرام مبدانند یازدهم
در ان کة قاضی باعلم اختلاف و علم نفاذ از چند امر

مطلب دوم در بیان تحقیق دعوی و جواب و کیفیت حکم
حاکم و در آنند چند فصل است فصل اول در تحقیق دعوی بدانکه
مدعی کسی است که هر کاه او ترک دعوی کند رکی کذارد
یا او را ترک کنند باشد یا انکه خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی
کند و مدعی علیه بخلاف اوست و شش چیز در مدعی شرط
اول انکه بالغ باشد چه دعوی نبی بالغ مسموع نیست دوم انکه
عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست سیم انکه مختار باشد
الا نفر فی چه دعوی عاقل و مسلم و مختار علیه رکی
که اورا باکراه برانند در نظر شرع نیست چهارم انکه دعوی راجع

نفر

نشود کند یا چنانکه کسی که وکیل یا وصی دیوانه باشد یا حاکم شرع
امین او باشد پس اکر خود او ادعوی کند صحیح نیست پنجم انکه آنچه
دعوی کند صحیح باشد که محال الوقوع نباشد پس دعوی شرب
خمر کردن یا زنا کردن کسی که چند دعوی جهود باشد شنیده نکردد
و کواهی بر آن مسموع نباشد حکم شرع چنین است ششم انکه
دعوی او بر امر محسوسی باشد که ادراک آن بحواس ظاهره
توان نمود پس دعوی نبوت یا امامت کسی مسموع نیست تا انکه بکوید که من
از جانب محمد بن حسن بامامت منصوب شده ام یا انکه بکوید که من
جبرئیل را دیده ام که بر من وحی آورده است و دعوی نبوت
نیز همین حکم را دارد چه در بعضی از ادیان نبوت
بنی دعوی مدعی علیه و شش چیز است اول انکه از آن کند باقضای مدعی
دعوی بکند بدین دعوی که هر کاه مدعی بالغ دعوای او صحیح باشد
نزد حاکم جنین دارد که مدعی از حاکم الزام نماید تا
که او را از مدعی علیه بستاند پس بنابر این کوید حاکم چنین بوده
کواه بکوید بر طبق آنچه مدعی علیه در آنچه مدعی بر او کواه کواهی
دهند که حاکم بثبوت رساند حال مدعی علیه چنان است که کواه کواه
نباشند و بر مدعی آن مدعی الزام نیست چنین نمی کند حاکم چنین
نخواهد بود در آنچه شنیده کی مدعی آنچه دعوی کرده از او کرفته
چنین نخواهد کرد که مدعی تصدیق او کند زیرا که حکم چنین که مدعی

یا یک بر ساختند بحسب قرائن ساختگی بودن دعوی و بنابر این اگر مدعی
علیه در صورتی که از اول حال مدعی کند دعوی مقاصه نماید و گواه از آن ارائه
مقاصه نماید دادگاه باید رسیدگی کند و اگر مقاصه خود را ثابت نماید حکم
او را صادر کند یا حال آنکه معلوم شود ثلث دوم اگر مدعی علیه گواهان مدعی
قانع نشود و بنابر این حکم صادر نماید یعنی مدعی حکم بگیرد مدعی
علیه بدادگاه استیناف مراجعه کند و اگر حاکم بدایت گواه از مدعی بگیرد
بعد اگر گواهان مدعی علیه بگذرانند که بر حکم ظاهر شود حکم کند و اگر
گواهان مدعی بگذرانند که حال آنان بر حاکم مجهول باشد حاکم طلب ظاهر
ساختن حال آن گواهان از مدعی بنماید بموجب ترتیبات مقرره در ماده
دوم اگر مدعی علیه گواهان خود را احضار نماید بموجب ماده سیم
مدعی علیه صغیر گردد گواهان او احاضر نماید بنابر این اگر مدعی گوید
که گواهان مدعی علیه غایب اند بموجب ماده حاکم او را مهلت نخواهد داد
مدعی علیه صغیر گردد گواهان او احاضر نماید بنابر این اگر مدعی گوید
مدعی علیه لازم نیست که بگیرد بدهد و اگر مدعی گوید که گواه ندارم حاکم
نمی تواند برای او آن مدعی علیه قسمی بدهد اگر طلب قسم کند
حاکم مدعی علیه را قسم بدهد حاکم بر خلاف مدعی قسم بتواند داد
و مدعی علیه بر خلاف مدعی با حاکم نزع اگر قسم بخورد اعتبار ندارد بعد

از آنکه

از آنکه مدعی علیه قسم بخورد دعوی ساقط میشود بعد از آن اگر مدعی
از مدعی علیه یا آن حرفی که بضرر ساقط شود بیاورد مگر آنکه مدعی علیه
بعد از قسم گوید که قسم دروغ خوردم و اگر مدعی بعد از قسم گواه بگذراند حق
خود را آورده بنابر این ثابت میشود یا آنکه مجتهد بر خلاف آنچه
آن گواه ثابت میشود دعوی میکند که قسم مدعی علیه مدعی حاضر باشند گواهان
قسم خورده استماع نماید اما بعد از استماع حاکم را نمیرسد که حکم کند
بآن حق چه مدعی با آنکه هر گاه قسم بخورد مدعی حکم بحق او کند
در بسیاری از مسائل مجتهد بر خلاف آنچه اقرب آنست که مدعی باید که
قسم بخورد اگر بنابر این مدعی قسم نخورد استماع نماید بموجب
دعوی او با آنکه بسا اوقات مجتهد با آنکه مجتهد بر این
مسئله خلاف آنست بموجب آنکه یکی از دعوی او ساقط میشود مگر آنکه
مدعی گواهان خود را بگذراند و اگر مدعی از قسم خوردن خودداری
نماید مدعی علیه حاکم خلاف مدعی باید که اگر مهلت
طلبد دو قسم بخورد حاکم مهلت نمیدهد و در صورتی که قسم مدعی علیه
مدعی را ساقط نماید اما بموجب او آنکه طلب حاکم کرده باشد حاکم میتواند
در بسیاری از مسائل خلاف آنچه اقرب آنست که مدعی باید و شی که باعث اسقاط

دعوی مدعی شهد آنست که باسم مدعا علیه آلا باشد یا بسبب ادای شهادت
او بچیزی که در بحث سوگند خوردن گذشت و اگر حاکم داند که مدعی
را اگر قسم بمذهب او دهد بمذهب او دهد مگر آنکه
منکر باشد بمذهب او قسم داده و حرامی و فسقی نیست که حاکم سوگند
مغلظ بدهد در حق او مگر آنکه دیوانه باشد که سوگند مغلظ خوردن
بمذهب او لازم نیست و فسقی نیست که حاکم و مفتی بدو سوگند کنده را
پیش از سوگند خوردن قسم خوردن نمیباید که در مجلس حاکم
باشد مگر کسی که معتقد باشد چنین نیست که عادت او نباشد که
از خانه بیرون نیاید و بیارند که تواند بمجلس حاکم حاضر شدن
سوگند خوردن کند یا شاید او سپس دهی از بهر او بدست کنند تا
که خود قسم را بچیزی بنویسند و بوکلای دهند که بخورد اگر سوگند
بخورد ساقط میشود دعوی او و اگر نخورد آنچه مذکور شد در اسکم
میکند و کاغذ منکر را سوگند خوردن بوکیل او تا بخانه آن مدعی که چه
جواب مدعی را بآنکه آن چیزی مستحق داده باشد و سوگند خوردن
برفع باید و بعضی گفته اند در وقت آنست و در غیر نیست اما رفع حق
از ذمه بقسم خوردن بر مدعی علیه نیست و قسم بر او لازم نیست و انچه مذکر شد

چنانچه

چنانچه مذکور شد دوم میتواند و آنست در چهار موضع یکی در دعوی
را قسم نخورد جهة اثبات آنکه حق خود یا اثبات دفع غرامت از خود را
اثبات مذهب چنانچه در بحث سوگند خوردن گذشت قسم را قسم خوردن
مدعی یکی آنست که قسم خوردن بر مدعی علیه هرگاه مدعی
حاضر نباشد بجهة آنکه قسم خورد مدعی علیه هرگاه مدعی
علیه دعوی کند با امتناع نماید مدعی قسم بخورد چنانچه مذکور شد قسم
قسم استظهار هرگاه دعوی بر میت یا طفل یا غایب باشد چنانچه
در بحث سوگند خوردن گذشت قسم خورد جهة اثبات مال آخرت موضع سیم
آنکه مدعی علیه رد کند قسم را چه در صورة مدعی قسم بخورد
چنانچه مذکور شد دوم مدعی علیه از قسم خوردن امتناع
نماید چه در صورة مدعی قسم بخورد سیم آنکه مدعی بینة
نداشته باشد چنانچه مذکور شد چه در صورة مدعی قسم بخورد
چهارم آنکه مدعی دعوی الوث بر کسی نماید چنانچه در بحث
فصل آمد چه در صورة قسم مدعی چه مدعی سه
در سه موضع قسم بر مدعی علیه ممکن نیست اول آنکه هرگاه دعوی دعوی
بیتم مال او را بخصومت کند و او منکر باشد و از قسم خوردن

نماید چه در صورت دهم وجه یکی به پنجم پنجم دوم آنکه در حق
به پنجم بردارد دعوی نماید که بیت و خراید حق کرد پنجم یا
دهم کرد حجت با آنکه پانج در آرث منکر باشد و از قسم خوردن
امتناع نماید چه در صورت حجت منکر میدانم سخن تا آنکه سوگند
خورد یا اقرار کند سیم آنکه امام وارث میت باشد چه سوگند
امام مشروع نیست بلکه حجت منکر میکند تا سوگند خورد یا حکم کند
بنکول کردن او در هیچ موضع قسم میتواند داد اول آنکه شخصی منکر
باشد تمام شد سخن در باب مدعی و مدعی علیه دوم آنکه شخصی منکر باشد
در جهت مدعا بنصاب سیم آنکه شخصی دعوی باشد از اخراج زکوة از
مال خود کند چهارم آنکه شخصی دعوی نماید بودن خرمن معتاد
کند پنجم آنکه حجت دعوی اسلام کند بیان تمام شد
سخن تا آنکه از دادن جزیه خلاص شود قسم سیم آنکه مدعی از
جواب ساکت شود و سبب آن اگر آن آفت کودکی باشد حاکم او را بهر
طریق که تواند عالم گرداند تا آنکه جواب دهد و آن اقرار و انکار معلوم
او شود و اگر سبب عیا باشد حبس کند او را تا جواب مدعی را گوید
یا آنکه حکم کند بنکول کردن او پس قسم خوردن او بعد از آن آنکه حاکم

شرع باز ظاهر آنکه جواب انکار کرد جواب آنکه بدو مدعی را بقسم خوردن
امر کند اگر قسم خورد بر وی حکم باشد و حکم کند حجت مدعی بحق
فصل دوم در آنچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام بعلم خود
حکم میتواند کرد در حقوق الله و حقوق الناس و نصب امام از
ناحیه آنجا بر آن شرایط در حقوق الناس بعلم خود حکم میتواند
کرد اما در حقوق الله بعلم خود حکم میتواند کرد میاند مجتهد بودن
در وقت حکم و اقرب آنست که میتواند حکم کرد اما بغیر خط
خود حکم نمیتواند کرد در هر گاه در حافظه شک نیفتد انکه حکم نباشد
یعنی از مجتهدی بحکم فاضی دیگر بعلم خود در آنچه در موضع جایز
داشته اند و در ما سوا آنچه در موضع منع کرده اند اول آنکه گواهان
مجروح باشند چنانکه فاضی اگر عالم نباشد بعدالت یا فسق واجب شود
بران که از حال گواهان سوال کند اگر چه مدعی از آن ساکت باشد
دوم اقرار کردن در مجلس حکم اگر چه پیران نشود سبب حکم کردن
یا علم یعنی بحق کردن گواهان یا کذب ایشان حاکم نمیتواند کردن
کسی که میداند که نمیداند و همچنین قضا اگر چه بران عالم نباشد یا نسبتی
از مجتهدی بشنود بآنکه بداند مستند موضع بخبر را آنکه بعلم خود فاضی حکم

میتوانند کرد در صورتی که در نفع یک گواه باشد و فاسق خود گواه دیگر باشد چه در این صورت فاسق حکم میتوانند کرد و حکم میکند فاسق در حقوق الناس و غالب از بجهت حکم خواند در باشد و حق او ثابت بشرط انکه مدعی قسم خورد و بنای بعضی جمعه در این صورت قسم نیز لازم است مدعی طالب حق خود جمعه خود و عجب نمایند اما اگر از جمعه موکل باشد علیه باشد قسم نیست بلکه مال را تسلیم او کنند یا کفیل بالنفس او کنند تا غایب حاضر شود و دعوی بر طرف شود و تواند قسم خورد سوگند اگر در شهر باشد و از آمدن مجلس حکم منعی نباشد یا حکم میکند در چنین مسئله میاند چنین حکم نافذ است اقرب آنست که حکم میکند اما بعد از انکه حاضر شود و دعوی ادا بر حق یا ادا نمایند گواهان آنرا ثابت سازند دوباره کند حکم چون او آنچه حکم کرده باشد خلاف در حق الله حکم و غایب فرموده اند اما اگر چنین باشد که متعلق باشد بر حق الناس و حق الله چون دعوی کرده غایب حکم کند بر غایب و مال را ادا دست و بدهد بر این حکم فرموده اند کفیل طلب کند که فلانی دیگر فرستاده باشد حکم فرموده اند کرد اگر مدعی باشد اما اگر فاسق باشد فاسق دیگر بجای گذاشت و حکم نافذ حکم او فرموده اند کرد اگر فاسق

دیگر بگوید که بیست سنه ثابت شده و مکرب لازم ثبت انفاذ

آنست **فصل سیم** در کیفیت حکم کردن حاکم بدانکه هر گاه مدعی

دعوی بعلیه دعوی کند چیزی را که در دست و در دست هر دو

باشد و گواه ندارد باشد حاکم هر گاه فی الحال از هر دو سوگند

بدهد با التوبه از چنین سوگند نمایند و چنین

سوگند اگر هر دو را قسم خوردن امتناع نماید و اگر یکی از ایشان سوگند

خورد دیگر بخورد حاکم او را یکی دهد که سوگند خورد پس

اگر سوگند خورد بعد از انکه سوگند خورد آن

دیگر باشد سوگند بدهد حاکم او را رجوع میکند بدانچه

داشت و اگر بیست قسم خورد ان دیگر باشد و بینی دیگر

بدهد حاکم شرع از انچه اثبات کرده بجمعه با التوبه میاند

اثبات آنست میکند هر گاه هر دو گواه داشته باشد و انچه

در دست هر یک باشد حاکم اند میگردد بدیگر بدهد

و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد انچه در تصرف باشد

پس اگر یکی از ایشان خانه را متصرف باشد و دیگر گواه نباشد

قسم متوجه او میشود خواه انکه متصرف هست گواه داشته باشد

یعنی گویند خطا گواهی داده ایم انها ان لا نعلم گواهی داده اند قضا
شد و انها نی که خطا گواهی داده اند دیت شد و گویند ولی اولیای
زنا نباشد و بعد از ان شوهر رجوع کند در پنجم مسئله میانه
خواهد بعنی از ایشان گفته اند که بشوهر اول دهند حاکم اوتوا
دکواها از اصحاب که شوهر ثالث داده غرامت شد و بعضی گفته اند که
که بعد از دخول رجوع کرده غرامتی میکنند بلکه شوهر ثالث
دخول مهر رامیدهد و دست بحق باز نمیدارد چه حاکم را بعد از
وقوع باطل نمیتواند و گویند ان بعضی رجوع میکنند غرامت میکنند گوا
هان نصف مهر را اگر دروغ گفته گواهان بر حاکم نیست شوهر حاکم
او با اولیاء در رجوع خود نهاد و شوهر ثالث میکند خواه ثبوت الدخول
از حکم باشد خواه بعد از حکم و گواهان ضامند در صورتهای
مذکور بقضی که مذکور شد نسبت بچهارم در اینجا قسمت کردن
میانه شریکانست و انچه گویند حصه یکی از شریکان از حصه
دیگری بدانکه سه سبب است برای حاکم تضمین کند در هر شریکی که میانه
شریکان سه است که مقرر باشد قسمت فاسد و در وزن قسمت کننده
از این الات شش وضعهای قسمت کتابچه سبب اول انکه بالغ باشد دوم

حاشیه

حاشیه
یا بگیرد شریک حاضر
و رضا بدهد یا این و حاکم
حکم کند بر ظاهر و بعد
از این ثابت شود خلاف
این را نظر کنند
و فرق از میان شود
و چه گیرد
حاشیه
خواهد ثابت از
شریک حاضر

حاشیه
هر دو قسم قرعه
باشد در هر طرف

ماذون باشد سیم انکه موصف باشند چهارم انکه عادل باشند پنجم
انکه عالم باشند بمعرفت حساب و اگر شریکان متفق شوند بر شخصی که
میانه بنا نهند قسمت کند غیر ان شخصی که شرع قسمت کرده جایز است
و همچنین شخصی که شریکان بار ضا نشانده باشند سوای انکه مکلف
باشند بشرطها یکه مذکور شد چنانچه بیان یافت چه اگر قسمت
کردن کافر ذمی صحیح شود صحیح است قسمت کردن بردو قسم است اول
قسمت میانه بعنی گرهر یک از شریکان از قسمت امتناع نمایند
حاکم شرع یعنی نصب کند میانه بنا نهند قسمت کند و انست دوم قسمت اول
انکه چون که میانه شریکان حاکم جبر قسمت میکند میباید که
هر یک مسلمان باشند یا انکه مختلف باشند اما اگر انسان مسلمان است
و قسمت کردن غیر یا کافر ذمی نوسد مراد بغیر انست که ذمی
کرده باشد و انچه نقل انست خاصه بهم رسانند و بعضی از مجتهدین
گفته اند که هر قسمی که صحیح باشد لازم باشد اگرچه اتفاق باشد

پس میانه شریک حاکم قسمت میتوانند کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که هر قسمی که صحیح انست شود که شریک از حصه خود منتفع توانند
شد و بعضی گفته اند که در قسمت حاکم حاجت نیست که شریک بطرفی که بیشتر

کبیره اند و یعنی از جمله چهار زیاده از آنچه مذکور شد هیچ چیز دیگر ذکر کرده

اند اول شرابخواره یعنی مبالغه زیاده بر آنچه حرام است و مراد شرابی است که سبب

بیخودی شود دوم زنا سوم لواط چهارم دزدی کسی که ابتدا

بکشتن مردم نمایند مگر آنکه جماعه بسیار اشارت بر جهاد کنند

یا آنکه بغی کنند یعنی کشتن شخص را که امام نصب کرده

کشتن بی آنکه شخص را بقتل رسانیده باشد یا راهزنی کند

و غارت مسلمانان نماید کشتن او واجب شود دزدی کردن بار دوم

بار دیگر کشیده شود و خواهد اصبع خود را دوم بار آنکه

بار دیگر دزدی کند سیوم بار دست چپ او را ببرند

بار چهارم

شهادت ثابت میشود چون نسبت بخشی چه ملاعجه صحیح باشد اربعه
گواه گواه نداشته باشند بجهار شم بخشوند و بخشی ثابت میشود

فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود
بمذهب جماعتی از مجتهدین است که شیاع را ملحق میدانند بشهادت
اخبار آحاد عدل سنی که حاکم شرع را ظن غالب حاصل شود در
ذکر تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود و مبانی مجتهدین خلاف

سبب بعضی از ایشان هفت چیز ذکر کرده اند اول نسب بدین
دعا آخر دوم مردن بخشی سیم ملاعجه مطلق چهارم وقف صدقات
پنجم نکاح ششم از آداب و بندیکه هفتم دلالت از غیر امام و بعضی
از مجتهدین زیاده بر هفت چیز مذکور آورده چنانچه بشیاع
ثابت میدانند اول عزل دوم دلالت وقف سیم نسب چهارم غرر
زمانیدن بزن بخشی بعد از گواه شدن گواه هفتم
سزاوار بودن هشتم کاذب بودن نهم رشید بودن دهم تنبیه
بودن بانزدهم حامله بودن دوازدهم زایدن سیزدهم وفات
چهاردهم آزاد بودن پانزدهم نفقه زن بخشی یکی از دو بعضی
از مجتهدین زیاده بر بیست چیز دیگر ذکر کرده اند اول نسب

کردن دوم دعوی سیم ازاد کردن بنده چهارم مفلس
بودن پنجم دیدن ماه ششم بخشی که

شرط نهم امور دیدنی و گواهی معدود و مرئی از انجا معلوم است حد اکثر عشر

ثابت میشود بگواهی دادن گواهان عادل و گواهی دادن عادل
دادن شم و گواهی بر گواهی میکوبند دادن بشگواهی دادن
گواهی دادن زنان بر گواهی دادن مرد آنست مقبول است میانه مجتهدین
در بعضی مسائل خواهد آمد اقرب آنست که مسموع نیست اگرچه در
مکانهائی باشد که گواهی زنان مقبول باشد در انصورت ثابت
شدن گواهی دیدن چنین ثابت میشود اول شخصی مسلم دوم طلاق
سیم نسب چهارم ازادی پنجم فرزند دختر ششم عقود هفتم
عیوب زنان هشتم زایدن نهم فریاد زدن طفل دختر
زایدن دهم کمالهای بالغ شدن و بیدار شدن جمادات
نامعلوم کی آمد بنظم آنست که هرچه حق الناس ثابت میشود
امضای الله بشگواهی ثابت میشود و شرط گواهی دادن گواه
صالح بودن گواهی دادن گواهان چهار سبب اول انکه بعضی بر
انکه گواهان اخرا دیگر گواهی دهند بر فعل یکی از دو بعضی
هستند اصل دیگر گواهی ندهند مسموع نیست دوم انکه گواهان

امر اما غریب باشند یا نه که مرده باشند یا در سفر باشند یا بیمار
باشند یا در حبس باشند یا از ترس بپرون نتوانند آمد بحیث
اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند گواهی گواهان شرع صحیح
نیست چهارم انکه شرطها که در گواهان اصل مذکور شد در گواهان
شرع باشد پنجم انکه شرطها نباشند که گواهی ایشان صحیح
نیست چهارم انکه گواهان اصل را معین سازند در وقت گواهی
دادن بانکه نام ایشان و نام کنیت پسر گواه یا نام مذکور نمایند
گواهی ایشان مقبول باشد و اگر گواهان شرع بگواهان اصل گواهی
دهند و ایشان منکر باشند بیانه محتمد نیست در بعضی مسائل آنکه
اهل آنند گواهی گواهان شرع در بعضها مسموع نیست و بعضی
از محققان گفته اند که اگر گواهان شرع امرد نباشند قول
ایشان مسموع نیست و باسان بودن گواهی ایشان مسموع نیست
و بعضی گفته اند که باسان بودن گواهی ایشان مسموع نیست

در آداب اینفرم گواهی دادن مدعی اول در بعضها آنست که
گواهان اصل بگویند گواهان شرع گواه باشند که گواه را باشند که گواه را اسم و نسب
محمد و نشان محمد بیان دانند دوم آنکه گواهان شرع اینفرم
آنکه گواهان

انگواهان اصل را در محضر و محکم بشنوند سیم آنکه گواهان شرع اینفرم
را بشنوند انگواهان اصل را در غیر مجلس حاکم شرع دهم سیم بیانه
محمد بن حسن آنست اقرب آنست که مسموع نیست گواهی گواهان شرع در قسم اول
بیانه آنکه شهادت گواهان شرع گواهی دادن شهود اصل است قسم دوم شنیدن
گواهی شهود اصل گواهی گواهان شرع گواهی دادن شهود اصل است قسم سیم شنیدن
گواهی گواهان شرع گواهی دادن گواهان شرع است و گواهی دادن گواهان
شرع گواهی دادن شاهد اصل است و گواهی دادن شاهد اصل گواهی دادن
است بر گواهی دادن شاهد اصل و گواهی دادن شاهد اصل گواهی دادن است

اقرار کند بچه اقرار آنکسی که قصد بچه نداشته باشد چون
مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده صحیح نیست و بعضی از متحمدین
گفته اند که اگر مستی بسبب خوردن خمر حرام باشد
اقرارش صحیح است و باقرار خود مأخوذ است بخلاف آنکه اقرار کننده
از آن باشد بچه اقرار بنده باآنچه تعلق بحق دارد از نفس او و مال
او صحیح نیست بلکه آنچه اقرار بآن از و واقع میشود لازم است که
بعد از آنکه شد نه او از عهده بیرون آید و اگر ما دون نباشد
از اقاریر خود در بخارا کردن و آنچه بدان متعلق باشد بچه
اگر اقرار بدان از و واقع شود چیزی که متعلق بتجارت باشد صحیح است
و چیزی که صحیح است اقرار او که بچه مال باشد چون بطلاق
زن بچه ششم آنکه مختار باشد پس اقرار کسی که اورا باکراه
وا دارند صحیح نیست هفتم آنکه جایز التصرف باشد پس اقرار
خفته در خبر جائی که موجب قصاص باشد و نیز طلاق
و نکاح بچه اقرار مفلسی که حاکم شرع او را بحجر از تصرف خواهد
از مال شفیع کرده باشد در خبر صحیح نیست اما در ضمن صحیح
است و اقرار بیمار در ثلث مال شفیع بچه اجابت بجهت

اقرار مطلقا در مرض موت صحیح است مراد باطلاق

صحیح نیست اما اگر ذمت شیا شد باجمله واجبه باشد از اصل بچه
میرود هشتم آنکه کسی که اقرار بچه او لیا کند میباید که اهلیت آن
را داشته باشد بچیزی که او اقرار کند بچه اگر اقرار کند بچه مالک
یا دیوانه چیزی صحیح نیست و اگر اقرار کند بچه چهار دانگ است صحیح
است یعنی صحیح دانسته اند که اصحاب ما بطلان نمیدانند و بعضی گفته
اند که اصحاب استحسان دارند و اگر کودک بسبب آشنا بچه بعضی گفته اند
که مالک او متعلق است و اقرب استحسان است پس اگر تفسیر کند باآن
چیزی که بقدر قیمت میکند اقرار او بچه نیست نکند بقول اقرب و طلاق
نفوذ میکند و اخبار بطلان منسوخ است بچه و اگر اقرار
کند بچه بنده متصرف مأذون او بشود و اگر اقرار کند بچه صحیح
یا مدبر یا ام ولد که بسبب آن عتق کنند چون وصیت یا وقف باطل
گویند صحیح است و اگر سبب جنایت کند سبب لغو است بقول بعضی ان
صحیح است و بعضی اقرار او را در رقبه جنایت لازم دانسته اند و اگر اقرار کند
بچه حیوانی که ملک است و اگر مرده بفلان باو وصیت کرده باشد
و از باقی ثلث است اگر وصیت باو نشده باشد و اگر وصیت شده باشد
قیمت کنند بطریق میراث و اگر وصیت نباشد چه دو وصیت باعتبار

وصیت اگر بقدر ثلث باشد قبول کنند باتفاق صحیح

ص ۵۵

فرزند اعیان بگوید سهم او کم اقرار کند بدو اولاد پسر برابر برادر
میدهند مالک مهمل را اگر زنده اقرار کند بولد پسر و برادر آنرا نفی
قبول کند مال را بفرزند میدهند و اگر نکذیب کند زیاده از
هشت یک نصیب خود را بفرزند میدهند و اگر برادر گوید فرزند
هست و زید منکر باشد آنچه زیاده از پنج سهم برادر است بفرزند
میدهند و اگر فرزند هر دو را اقرار کند دیگر اقرار کند نصف را باو میدهند
و اگر هر دو به تالی اقرار کنند ثلث را باو میدهند و باقی آن هر دو
نصف و میراث هر دو تا آنچه میشود فصل سیم در احکام اقرار بدان
هرگاه اقرار کند بمال یعنی میگوید لفظی یعنی لازم شد بر ذمه
مالی با شخصی و هرگاه اقرار کند بچیزی که محتمل بود متعارف
یک اقرار کننده شد و هرگاه متعدد باشد آنچه غالب باشد در اقرار
و اگر اصلی غالب نباشد نجنس اقرار کننده حمل کنند
هرگاه اقرار کند بمجهول شد و الزام میکند حاکم بر اقرار کننده
بتعیین آن مثل آنکه اقرار کند بمال یا بشیء یا بمالی یا بمال
عظیم یا کثیر یا نفیس بشرط آنکه او داند در عرف مالکیان شیء
مورد اگر چه اقرار بچیزی بدارم یا بحقی بر ذمه دارم یا بشیء

طوعی و کفته که مرا بمال کثیر هشت نیز آنکه در بعضی نسخ بدین
واقع شده که کثیر را ستر آنچه بعضی چند بهشت نفی کرده اند
در اینصورت امکان بهشت چیزی دیگر بر سخن واقع شده و
حرف نظر کردن بقرائن نباشد اقرار بعضی بر باقی نیست بلکه
اقرار کردن بشیء و انکار عدم اقرار بمال است پس اگر نفی
کند حد قذف یا متعه قبول میکند حاکم اقرار او را نفی کند بکی
فصل سیم در احکام اقرار بدان
دوم اقرار بمال کلام مبهم بود و آنچه از آن مفهوم میشود
اگر چند اقل باشد پس اگر مال نباشد دانق نیز چون دینار
نجنس دیگر باشد و اقرار بمال نجنس حیوان نیز چنانچه
مذکور شد سیم اقرار باعاء چیزی نیست و هبه و صدقه و عاریه
قبول موقوف است بر قبض اینها یا قسم چهارم اقرار بجمله جمع و حل
میکنند بوصیه یا بیشتر و اگر کوید چند دینار مراد بعضی است که اقل جمع
است بر آن حمل شود و اقرب آنست که قبول میکنند بخمسه اقرب اقرار بجمله
عدد بسیار مثل و هزار و غیر آن تعلق بقدر دارد اگر بجمله کذا درم کذا
قسم ابهام در عدد چون له علی عشرة الا عشرة یعنی نزد من

فصل سیم در احکام اقرار بدان

اقرار بشیء مطلق بر چهار قسم است

اقرار بمال مبهم

اقرار بمال مبهم

اقرار بمال مبهم

که قبض نکرده ام یا اقرار کند بجهة مثلاً بشراب یا بسرکه چند دن
بشرط آنکه اقرار مقبول نیست مگر بدو بینه عدلین و وصیت نمودن و ادای
سه خمس ثلث اول دین است یعنی چون وصیت کردن بادای دین و ظاهر آنست که
وصیت مال کرد اینست یعنی بامتفقه ست بعد ادای دین
شخصی را یعنی از مجتهدین گفته اند که وصیت مسلط ساختن
شخصی ست و بتصرف در چیزی بعد از مردن مشروط آنست و
ده ست ارطلب جون او ست بفلانست بکذا و اقسام اکذا بعد
وفاة یعنی وصیت کردم بچه فلانست شخصی چیزی مثلاً باینکه
کویند فلانست بلغ را تصدق کنند و بفلانست مبلغ چند اداکنند
بعد از وفات من و اینها باینست مانند وصیته عربیه دون
ست لانم نیست اکرچه غالب دران باشند و وصیت کننده کسی
که عاجز باشد از نطق باشارة و کتابة ست اما اکر قادر بر نطق
باشد و بنویسد یا اشاره مانند عمل باشد و اجب ست اکر چه در حالت
نوشتن او عاجز باشد دوم شرط کسی که بچه او وصیت میکند
خواه بلغ باشد خواه نابالغ بشرطیکه تصرف کردن دران
واپسند در حق او شرط ست که محسوس باشد اما در غیر محسوس چون
مثل

[illegible] ظرف باشد یا مسجد یا نظایر شرط نیست و یعنی از مجتهدین
کفته اند که شرط مجهز نیست مکر بعد از وفات در شرط اتصال با
جواب شرط نیست پس اکر شرط بعد از وفات واقع شود مجهز ست
و کردانیده باشند وصیت را در حیوة موصی یا بعد از وفات او جو
میتوانند کرد خواه فوت شده باشد که جایز ست اما اکر بعد از وفات
وصیت را شرط کند باطل ست و اکر پیش از قبول قبض کند باطل
باجماع و کر بعد از قبول و پیش از قبض رد کند خلاف ست و اکر پیش
از قبول موصی له بمیرد وارث را قبول میرسد خواه مرد پیش از ان
موصی باشد و خواه بعد از موصی و یعنی از مجتهدین کفته اند که
در صورة وصیت باطل ست یعنی کفته اند که اکر موضوع موصی لهٔ
بیت داشته باشند باطل میشود کر نه صحیح ست و یعنی از مجتهدین
کفته اند که اکر موصی له بعد از موصی بمیرد قبول بوارث او میکردد
کر بیت باشند باطل ست و در قبول حدیثه موصی له حکم اوراند و
کر موصی له دو وارث داشته باشند راجع بیت بعضی بعدم موصی کفته
اند که بالمام میرسد یعنی اکر موصی بالغ باشد چه وصیت طفل صحیح
ست و وصیت طفل مجنون کسی که دیوانه باشد خلاف ست یعنی از مجتهدین

کفته اند که اگر بانده سالکه واجب کند حج بر و بعضی از مجتهدین
کفته اند که اگر مرد بر وی هفت سال حج بر او واجب شد و نکرد تا هفت سالکه
چنانچه اگر عاقل باشد چه وقت دیوانه حج بر او واجب شد بنجم انکه در شهر
باشد بر وی حج واجب شد مکر در اوقات ایام و معروف قد
بعضی از مجتهدین و بعضی مطلقا حج بر او واجب شد و چون بر کسی که خود
را تخم زده باشد و در آن تخم خوف مرض باشد چه او
بترک حکم شیخ داد ششم انکه قصد کند چه وقت بر وی واجب شد و نه
حج بر او هفتم انکه موی الیه موجود باشد در حال وجوب بر او اکر
حج کند حجه مجزی او در حال وجوب بعضی حج او کر مشکوک
باشد در وجود او حج بر او هشتم انکه حج باشد که مالک
شود چه وجوب حجه ملک و چیزی او در آید حج بر او واجب شد
علف او کند نهم انکه موی الیه از آن باشد چه وجوب حجه
حجه بنده حج بر او اکر چه ما آنرا نکوییم بانکه بنده مالک چیزی
نمیشود اما بعد از ادای وجوب که در حال وجوب حجه کرده مالک شد
خواهد و او را منع نمود چه هر کاه متعلق بر ذمه باشد وجوب او
و از دیو خود و اکر موجه له بنده موی باشد حج بر او واجب نمیشود یا

ز آب و هر کاه مالک موی و فا کند باشد چه انکه موی له در آن
باشد وجوب او بر وجوب بر و مالک آن و نوشته مکتب علامه
که از حج بر او واجب شد بعضی از مجتهدین مطلقا وجوب بر وجوب او شد
جایز نباشد و در کسی که وجوب نکند اسلام شرط نیست بر
وجوب کافر حجه مسلمان حج بر چیزی که مالک او نشود
اکر خراب باشد حجه مسلمان حج بر او واجب شد یازدهم انکه موی چیزی
باشد که مالک او نباشد بر وجوب حج بر او آزاد و وقف
دائم ولد و کوشت و شیر و خصی و فضلات حیوان حج بر او
واجب نمیشود حجه مسلمان اما اکر هر در موجود باشد حج بر او
دوازدهم انکه مالک مال در حال وجوب باشد و غائب نکند پس اکر
غائب کند مال باشد او را طلب مکر انکه او را اجازه بدهد
و بعضی از مجتهدین بعد از وفات باجماع و قبل از آن نباید بنا
بر قول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازه بر وفات او منع نموده اند
و بعضی از مجتهدین که اجازه را واجب در شمرده اند
ان حج بر او که موی او حج کرده باشد اکر مطیعه باشد فصل دوم
در احکام وجوب کرده شد احکام وجوب مطلق بدانکه وجوب بر چهار

از آن واجبه چون وصیت جهة ادای حقوق واجبه خواه حق
الله باشد و خواه حق الناس دوم مخیره چون وصیت
جاهلم کردند پس وصیت بخمس مال کردند بقدر ثلث از ربع و
ربع بقدر ثلث از ثلث و ثلث بقدر ثلث از نصف و یعنی از همه مال و
وصیت بثلث را استغراق وارث بتوجه نشود و اگر حال آن ثلثه منوط
باشد وصیت ربع را بقدر نشود و خمس را باقدر نشود چون
وصیت بشهادتین و اقرار بنبوة پیغمبر و امامت ائمه دین چنانچه
پیغمبر خبر داده سیم وصیت حرام چون وصیت کردند بشراب
و کوشک خواه و خمر آن چهارم وصیت کردند مکروه چون
وصیت جاهل کردند هرگاه وصیت جهة جامع مطلق واقع شود مثلا
ثلث نوبه میکنند مگر بان شرط کردند یا قرینه در بعض اجزاء
هم دلالت دارد شده که در هم و مال به طریق میراث ست و در وصیت جهة
خیر یا ثلث و صلاة و صلحی زکوة و سبیل الله بطریق ست که در بحث
وقف گذشته شد و وصیت بحمل و بغیر موجود هیچ ست و نفقه آن
بوارث منطوق ست بعد از وفات پس اگر وصیت بمال یا منفعت بمال
قبل یا معظم کند نفقه آن بوارث منطوق ست هرگاه تلف شد از موصی له

قدس

نفقه چیزی که وصیت کرده شده باشد بجز منفعت آن چیز اگر نفقه دارد باشد
اباشد بطلب از امام جعفر صادق دارد شده و در بعضی
روایات هیچ دارد شده که مراد بجز ربع ست و در بعضی دیگر
سبع ثلث ست و در روایت هیچ دارد شده که بسهم غنائم
و در بعضی روایات ضعیفه سدس دارد شده و هیچ سدس
سدس ست و اگر وصیت کند مال بسیار پیش بعضی از مجتهدین
هشت درهم ست چنانچه در بعضی احادیث دارد شده و در تفسیر
چنانچه مذکور شد و اگر کسی وصیت کند بجهة بخشی بشیری
در احادیث دارد شده که غلام فروش بها آن نصف ست و
وصیت بعضی از ورثه واقع شده در باشد ان اموال در اخراج ست و
در کسی که نصف دواب باشد از طعام و خراج ست در صاحب در بیان
وصیت کسی که وارث باشد و اخراج حق با استغراق
حق ورثه ظاهر میشود و صحت و ظاهر با اصالة مالک و کلا
ان در هیچ که در حد نفقه کند جهة ظاهر هیچ ست و اگر آن
نفقه در هیچ را تلف کرده شد نفقه نمیتواند کرد و نیز اگر
هیچ کند در هیچ را از هیچ که نفقه نمیتواند کرد و با اطلاق اخراج

نسخه صحیح موافق
اوس تحریر از اوقاف
مخصوص شاه اقا
رئیس بارگاه آیینه
علیه تحریر وجود
سر مطهر آنها

میشود چنانکه مذکور خواهد شد و اگر دو دختر با ابناء جمع
شوند و ثلث مال تعلق بدختر آنها دارد و ثلث انها تعلق بپدر
و مادر دارد و هر یک از ابناء با دختر آنها جمع شوند و دختر آنها
ثلث آنها و ثلث باقی از پدر و مادر است و ثلثه میانه ابناء آنها به
نحو سهم باجداد سهم منقسم میگردد و هرگاه آنها یکی میرد و پسر یا دختر
باشد تمام مال از پسر یا دختر باشد میانه خود مال را با
التسویه قسمت کنند و اگر پسر و دختر جمع شوند دختر نصف پسر ارث
میبرد و هرگاه آنها یکی میرد و یک دختر داشته باشند تمام مال از
آن دختر باشد و اگر بیشتر دختر باشند مال را میانه خود بالسویه
کنند و هرگاه میانه آنها فرزند نداشته باشد و فرزند زاده داشته
باشند اگر فرزندزاده ها بجای فرزند آنها حصه میبرند بطوریکه مذکور
شد خواه آنها یکی باشد و خواه بیشتر و مادر بجمع شوند هر یک
از ابناء آنها حصه کلی دارد بمعنی که باو میرسد بعد دختر حصه دختر
میرد دختر پسر حصه پسر میبرد و بعضی گفته اند که اولاد دختر
اگر ذکور و اناث از مساوی سهم میراث برند قسم دوم بخشد و قوم
اند اول و اولاد انثی و ذکر انها در اولاد ابناء بانعام ابناء آنها

دوم جد

دوم جد و جد هر چند بالا روند و اسفل قوم و فک
میراث میبرند الا بیت که در قوم مرتبه ابناء آنها چه ابناء
باب و مادر و فرزند و فرزند زاده که آنها میراث نمیبرند پس
اگر یکی از جد و جده باشد و دیگر میراث خواهی
نداشته باشد تمام مال باو داده اگرچه باو باب یا
مادر جد داشته باشد و اگر دو باشند باز باده داشته باشد
مال او میانه ابناء آنها بالسویه منقسم میگردد و هیچ یک از
خواهر زاده داشته باشد و اگر جمع شوند باو داده خواهر باو
دو حصه و خواهر یک حصه میبرد چنانچه در میراث پدر و دختر
مذکور شد و هرگاه باو داده و خواهر پدر و مادر یا باب باشد باو
خواهر پدر و مادر یا باب میراث نمیبرد و اگر باو داده با خواهر مادر جمع
شوند اگر باو و مادر یا باب باشد اگر واحد باشد شش یک مال
باو تعلق دارد و ثلثه انها از خواهر انها دو داده اند پدر و مادر یا
بمعنی ان نخواهند بنا گفته اند که هرگاه با خواهر پدر و مادر یا
خواهر مادر یا جمع شوند نصف از خواهر پدر و مادر یا باب
یا از خواهر مادر یا باقی میانه ابناء آنها بحسب آنچه مذکور شد

حصه از خواهر پدر بستد و یک حصه از خواهر مادری دهند
از مخمصه بیرون آمد که هر گاه بر اندازند خواهر مادری با مادر
هر یک در شما یک شود که در چهار ضرب شود و هر گاه جد و جده
بیرون دهند و یک حصه بگیرند و خواهر پدری و مادری
خواهر پدری بستاند و جد و جده مادری چیزی بر اندازند و خواهر
مادری بستاند که جد پدری جد پدری را از میراث منع
نمیکند چنانچه بر اندازند خواهر پدری و مادری منع و اندازند خواهر
پدری نمیکند و فرق آن بر اندازند خواهر در وقتی که پدر آنجا
مادر آنجا باشد موجود نباشند باید دید که حصه پدر اند
مادر آنجا خود را میگیرند و هر گاه که یکی میرد از جد پدری یا مادری
ماند باشد و دیگر میرد آنجا خواهر پدری نماند تمام مال مادری را
دارد خواهر جد پدری باشد خواهر جد مادری هر گاه که جد و جده
جمع شوند جد یک حصه میرد جده نیم حصه هر گاه پدر و یا مادر
و او میرند حصه اگر هر دو مادری باشند و اگر هر دو طرف باشند
جد یا جده مادری اگر تنها باشند شش میرد و نه نفر نیز جدی
بمیرد

پدری و مادری و اگر زیاده باشند سه یک مال نصفی یا بنات اند
نه نفر نیز جد و جده پدری دارند بعضی از مخمصه بیرون کنند
انکه اگر یکی مادر یا مادری یکی از دو مادر پدری یا مال او میانه
ابنا آنجا حصه میشود یکی نه مادر مادری دارند
سه حصه مادر پدری و جده مزبور منع میکند جد
بعید را آنجا جد بعید با وجود قریب چیزی نمیرد و میشد
دهم مزبور اول چهار جد ممکن است که باشد پدر و مادر پدر
او پدر و مادر مادر او دهم مزبور دوم هشت جد و جده ممکن
دهم مزبور سیم شانزده دهم مزبور چهارم بیست و دو
چند با تمام رسید اگر یکی هشت جد و جده یکی از جد
و جده مادری پدر مال میگیرند بالسویه و نه یک از جد
جد آن پدری مطلق ست یا نظر بآنکه ثلث نه یک پدر و مادر
مادر پدری مطلق ست نکرد و مثل آن و دو ثلث نه یک پدر
و مادر پدری مطلق ست نکرد و مثل آن بیست و هم از جد
و جده مادری و یکی از شش و سهام از جد و جده پدری نه
بیرون آنجا ان صد و هشت قسم میکردد حصه مادر جده

میرند اعمام و اخوال ابیت او بدست بمیراث از اعمام و اخوال
بدر و مادر ان و اگر عم و عمه و خال و خاله مادر اجمع مثوف
ثلث زکه متوفی با السویه بخنثی است مادر متعلق سهم برخوا
مشهور دو ثلث دیگر متعلق خنثی باشد بدرب دارد با نظر بان
که ثلث دو ثلث خال و خاله بدرب متعلق سهم با السویه و دو ثلث
دیگر انثی بعم و عمه متعلق سهم ذکور دو مقرا نی میرد بیست فریضه
اینانث از صد و هشت هفتم میکردد و بعضی گفته اند که خال
مادر و خاله ثلث ثلث با السویه میبرند و دو ثلث ثلث از عم
و عمه مادر سهم بیست و بر فریضه از بشاد و چهار هفتم
میکردد و بعضی گفته اند که احوال اربع ثلث را با السویه میبرند
ثلث ثلثا ز اعم و عمه مادرب میبرند با السویه و دو ثلث ثلثا
را بعم و عمه بدرب متعلق سهم ذکور دو مقرا نی و از صد و هشت
منقسم میکردد و اقرب انث از هر صنف منع میکند بعد از انث
صنف را از اصل میراث و او نیز شش و چهل سهم از انسنع طبقه
اول و ثانیه را کانث ست بدر و مادر با آنکه بچه بدرب
باشد و خواه مادرب و هر کاه بدر و مادر موجود نباشند ابیت
دادند

دادند ست بیست دوم منع طبقه ثانیه طبقه ثالثه را سهم
منع نزدیکتر از هر مرتبه به پدر و مادر خویشانند بدرب شما
دادند انسر بنه چهار هم منع طبقه ثالثه معلق را بخنثی منع
معلق ضامن جزو داشتم منع ضامن جزو غیر وارث
اقرب از هر صنفی منع بعد از صنف دیکر میکند چون خواهر ان
مادرب و جد قرب بدرب میباشد در بنصورت جد قرب
دو ثلث مال میبرد و خواهر انسر مادرب ثلث را چون جد
مادرب و بر برادر مادرب باید بدرب جد در بنصورة
جد بر برادر احاجت نیست و مزاحمت بدر برادر بدرب
مادر نمیکند و میراث میبرد باجد و ابن ثانیه مخالف نمیکند مکر
در هشت منع ان که میراث بردند پدر و مادر با فرزند ذکر
ثلث بدر و مادر تو بکر انث از فرزند ذکر زاده بیست دوم میراث
بردند اجداد با فرزند زاده بر واحد ابن با بوبه مستند
حدیث که از حضرة امام موسی نقل کرده اند که شخصی بمیرد
و او دختر و خواهر باشد حد ثلث مال را جد و بقیه میبرند
و باقی از اثنانث سهم میراث بردند بر آند مادرب باید بر برادر

پدر و مادر بر وی بعنی از مجتهدین زنده باشند یا نه که چون
مذهب پدر باشد و مادر بر وی رجوع نموده در واقعه مادر بر
یکی حاضر باشد از پدر و مادر بپرسد و قتیکه از پدر و مادر بپرسد
و پدر فوت شده باشد چه حکم دارد در واقعه که پدر و مادر بر
و مادر بر جادی بپرسد و مادر بر حال آنکه مانع پرسیدن پدر و مادر بر
و مادر بر را در پدر و مادر بر مذهب ابو حنیفه جائز دانسته
که یعنی هر دو پدر و مادر بر یکی از دو عالم پدر بر بپرسد
مجتهد بشیعه حال آنست که تمام نقلان به پرسیدن دو عالم
در حال او دخلی نیست و این حکم تغیر نمیپابد بمقتضای دو عالم
پدر از پدر عالم پدر و مادر بر و عالم باشد و مجتهد بشیعه حکم تغیر
نمیپابد موجود بودن زوج و زوجه یا اینان و یا آنان و یا یکی از به
و اقوی تغیر نمیپابد حکم مثلا اگر دختر عالم پدر و مادر بر با سه پسر
جمع شوند با پدر عالم مادر بر با عمه پدر بر جمع شوند همیانه مجتهد
در مسئله مذکور اجود آنست که حکم تغیر نمیپابد و مال در
حوالهٔ نقلان عالم پدر بر دارد و مجتهد بشیعه خلافت میانه مجتهد
در مسئله که هر گاه با پدر عالم و عالم مذکور خال جمع شوند یعنی آن

مجتهد بشیعه گفته اند که مال نقلان بعالم خال آرد و طرف
مرآت و بعضی از اینان گفته اند که همیانه عالم خال آرد و نفع
میکرد بطرف مرآت و بعضی گفته اند که نقلان خال آرد و فاضل
اولاد اخوت بشرط آنکه پدر عالم و عمه نقلی باشد باقی مذهب
باشند احتمال آنست حکم بنوه آرد و لهذا آرد آنکه ذکر نمیکنم
اینان از عجم مرآت بردند احتمال بندر پدر و مادر بر با مادر بر
فوت شدن از مجتهدین بشیعه منع کردند جد پدری فرزند فرزند
را بر خود یعنی از مجتهدین بشیعه مرآت بردند خاله مادر بر
جد هر گاه جمع شوند بر خود یعنی از مجتهدین بشیعه مرآت
بردند عمه مادر بر جد هر گاه جمع شوند بر خود یعنی از مجتهدین
هر گاه با پدر و مادر فرزند جمع شود منع میکند پدر و مادر را
نیاده از دو سدس مادر مگر اینکه فرزند یا چند یا دختر
دختر پدر و مادر را منع نیاده از دو سدس نمی کند بلکه با یکدیگر
بر مرآت میرند بطوریکه مذکور شد و مجتهدین دختر از اینان
و فرزند فرزند شوهر هر دو را از نصیب اعلی اینان که نصف و ربع است
منع میکنند و هر گاه پدر و اند بمیت با مادر از ربع شوند منع میکنند مادر

زیاده از سه سهم بدهند شرط اول انکه پدر و اجداد و اولاد متوفی موجود
نباشند مانع نمیکند مادر را از سوم انکه دو برادر یا یک برادر و مادر و
خواهر یا چهار خواهر یا شش خواهر مانع نمیکند مادر را از ثلث باقی بلکه
صورة چون از سه سهم ولیصل الفریضة اثنی عشر سهم انکه
برادران بدو مادر و پدر یا بدو پدر یا شش خواهر و مادر و پدر مانع
ثلث منع مادر نمیکند چهارم انکه برادران یکی از چیزهائی که مانع
ارث سه برادران موجود نباشند چه اگر موانع ارث در برادران
موجود باشند مادر را منع نمیکند پنجم انکه برادران ثلث در آن
وقت موجود باشند چه اگر در شکم مادر باشند منع نمیکند مادر
را از بازده از سه سهم ششم انکه زنده باشند چه اگر مرده باشند
منع نمیکند و هیچ حکم ندارد اگر برادران میت و میت در یک زمان
میرند و نفهمیم و ناخیر متحقق نباشد و بعضی از مجتهدین
غرقی و مهدوم علیهم ذکر کرده اند هفتم انکه میانه میت و مادر
مادر یا پدر چه اگر هر دو باشند منع نمیکنند مثل انکه مادر یک برادر
پدر باشد چنانچه در میراث خواهد آمد یا مادر و پدر
میت الا آن اندک چه اگر پدر نبود مادر خود را از ثلث کل بدر
از آن

بزاید مادر ثلث کل هم مادر و هم خواهر پدر یک خواهد بود
وجه دوم که سبب میراث بودن میشود و آن زنا نیست
هر بیت که بعقد دوام و ملک از آن باشد و در خواهر شرط نیست
مگر انکه شخص در حالت بیماری زنی را عقد کرده باشد چه
در بصورة اگر دخول نکرده بمیرد میراث نمیبرد و هر یک از آن
دو شوهر با اجماع مرابع ثلث سابقه میراث میبرند هر کاه
مانعی از موانع میراث بودن در ایشان نباشد و اینان زاده
نجیب سه اول اعنی اولاد آنند در شوهر نصف مال است و در زن
چهار یک اگر چند زنان متعدد باشند هر کاه میت را زن
نباشد دوم اولاد و آنند در شوهر چهار یک سهم و در
زن هشت یک اگر چه متعدد باشند و هر کاه میت را زن
باشد وجه سیم دلالت از آن چند هر کاه یکی بنده خود
را آزاد کند از میراث میبرد بچهار شرط اول انکه او را بوجهی
در بیت آزاد کند یعنی آزاد کردن او واجب نباشد چون
کفاره در بصورة میراث نمیبرد دوم انکه کاری نکرده باشد که بسبب
آن آزاد شود چون بریدن گوش و بینی چنانچه در حیث

علق مذکور شد چه اگر چنین نکرده باشد میراث نمیبرد

مگر در سه باب اول در شش است بانویه فرموده که در سه باب علق بنده از

کرده از امام میراث میبرد سیم انکه از کنیزها است و صاحبش او را

صدقه شود در وقت ازاد کردن او بر نفقه باشد خود را

چه در بنصورة میراث نمیبرد چهارم انکه میراث خواهر سوائی

او نداشته باشد چه اگر میراث خواهر داشته باشد میراث نمیبرد

و هرگاه با بشرطها مذکور بنده را ازاد کند و او بنده بمیرد و ازاد

کننده از او بنده میراث میبرد اگر ازاد کننده موجود نباشد میراث

بنده بقولی بلاد ازاد کننده دارد خواه نکوی باشد خواه اناث و اگر

ازاد کننده نباشد میراث او به برادران خواهران پدری و ولد ازاد

و جد ازاد و عموم و خوالدو اولاد ایشان بقولی دارد و خویشان

مادری در بنصورة میراث نمیبرند و ازاد کننده خویشان کسی که

ازاد کننده را ازاد کرده باشد میراث از و میبرند و خویشان هر چند با

بعد و اگر ازاد کننده زنده باشد خود میراث میبرد و باعلم او خویشان

پدری و مادری میراث میبرند اما فرزندان ازاد کننده از بنده میراث نمیبرند

مگر انکه فرزندان او خویشان پدری او نیز باشند پس در

صورة

صورة بیست و نهم بدانکه میراث میبرند و هرگاه بنده کنیز باشد که ازاد

کرده باشند نگاه کنند و اگر او را شوهر نبوده یکی و اند که مادر او را

ازاد کرده باشد بس اگر بعد از ازاد کردن مادر او را شوهر کرده باشد او از ازاد

کننده و اگر نکرده باشد میراث میبرد که بعد از ازاد کرده باشد و اگر بعد

از ازاد کردن او را ازاد کند و او را شوهر کرده باشد یکی منقول اینست که بدو

بنا و از آزاد کرده و بقولی او را شوهر نداده است چنانچه

که شخصی کنیز مرد ازادی را ازاد کرده باشد بنا بشهادت او و اضافه است

شوهر شرط او را بدو کند از و میراث میبرد و هرگاه میراث خواهر

را آزاد کرده باشد و او را از آزاد کنندگی میراث نمیبرد مگر انکه او نیز مانند

بنده باشد و بقولی هرگاه کسی که بوصف اکتساب متصف نشده

باشد چه هرگاه او را کسی که بوصف اکتساب متصف نشده باشد بمیرد و هیچ کس

را آزاد کرده باشد حتی مانند جزوی کسی که او را مسلمان کرده از و میراث

میبرد و بقولی هرگاه بنده را از کسی خریده

و ازاد کند و آن بنده بمیرد میراث خواهر را آزاد کرده باشد میراث او

از مسلمان آن کسی است و بقولی هرگاه کسی بمیرد

و هیچ اثبات نباشد مگر آنکه مذکور شد را آزاد کرده باشد میراث او از امام است

وبعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه شخصی بمیرد و از یکزن
جمعی آن یک از زنت و شمه آنند در حالی خود تعالی یا امام
داند حضرة امیر المؤمنین میراث کسی را که میراث خوار ندا
شته باشند در زمان خود بقدر یک خمس و جمعی آنها و منسوبان
بیداخود اگر امام غایب باشد در بیست چند قولند بعضی از مجتهدین
گفته اند که اوا کاه میدانند ظاهر امام وجه میکنند بوکیل
خود در باب رسانیدن آنها بامام و بعضی گفته اند که امام زمان
دفن میکند و بعضی گفته اند که قسمت میکند و بفقرا و امثال ذلک
افضل الفاخرین بهاء الملة والدین محمد عاملی طاب ثراه
اینقول کرده بود اگر ظاهر او اینطور بگوید کسی ضامن آنست
اما دانند آنست بظالم بدهد جائز هست و کافر حربی باشد اگر میرد
و میراث خوار ندا شته باشد میراث او بفقرا امام هست مطلب
دوم در بیان آنست انچه مانع میشود فی الجمله میراث خواران
میراث بردن از مالست بدانکه بیست و سه امر مانع از میراث بردن
فی الجمله میشود اول بنده بود زنده میراث نمیبرد خواه بنده
باشد خواه بنده میراث هست در بعضی از نواقل میراث خوار دارد
اگر چه

اگر چه مدبر باشد چون مدبر آنست جزو دوم اگر بعضی از او آزاد باشد
و بعضی بنده باشد بمقدار آنچه از او آزاد است میراث میبرد پس اگر شخصی بمیرد
و ورثه بگذارد که نصف او آزاد باشد و دو اند و از او یک داشته
باشد سه از او میانه پسر دو اند و مقسم بده قسم میشود اگر دو اند نصف
از آن باشد نصف مال از پسر میشود و چهار یک آنرا دو اند و اگر یک از
سه از آن باشد چهار یک آنرا دو اند و شمه را او میبرد و اگر نصف او
آزاد باشد چهار یک شمه او میبرد و اگر نصف او از آزاد باشد هشت
یک او میبرد و اگر شخصی بمیرد میراث خوار ندا شته باشد سوای بنده
حکم فرع انست بنده را آنچه دو از آزاد میبرد شمه مال میشود او میبرد
خواه آنست بنده پدر و مادر و فرزند داشته باشد و خواه آنچنین
نباشد انخواه آنست بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مولی
بنده میراث فرزند کسی دیگر را که خرید دوم کافر بود چنانچه کافر
اسلام میراث نمیبرد اگر چند در یک باشد الا که مذهب جدید
کفار
اینست که از بسکه احکام اسلام آنرا از کافر میراث میبرد منع میکند در صورتی
که فرزند یک باشند اما اگر فرزند مسلمان موجود نباشد و فرزند کافر
میراث میبرد و فرق بین مسلمان کافر چنین و جهی صحیح

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

و بعضی از آنها بردند از یک پدر و بعضی از مجموعه بسته گفته اند نامی و صلاح
از پدر خود از کفار آن میراث میبرند و در مکه میراث نیست اما میبرد
از صلاح آنست میانه ایشان آنست و اهل حرب و آن جایز است و بعضی از مجموعه
گفته اند که مؤمنست از اهل بدعت میبرد اما در مکه میراث نمیبرد
زیرا که کافر اگر پیش از شعث زکاه صلاح آنست شوند شریک اند اگر صلاح
باشند و غنائم مال دو امیرند اگر ایشان باشند خواه میت صلاح آنست باشد
خواه کافر و دفنه اطفال تابع پدر و مادرند و در اسلام و کفر بحسب اسلام
میراث میبرند سیم گفته چه گفته اند آن مالیست میراثیست و اگر حج در
قبر شریک باشند و هفت هفت هر کاه عمال ظاهر گفته باشند و هر کاه
خطا باشند خلافت مشهود است که از بیت او هفت هفت و اگر بیت مال
باشد و آنست خلافت و بعضی از مجموعه بسته گفته اند که اگر شخصی
جمله اب پسر خود را بزنند و بمیرد پسر میراث از وی میبرد
اگر جراحت کسی از ضربات آنست خود را به بندد یا بدون زدن بمیرد میراث
میبرد اگر چه آن کار را آنگاه میکنند باشند که بزنند و بکشند و اگر طفلی یا
دیوانه کسی را بکشد میراث میبرد و منع میراث مخصوص قاتلست بعضی گفته
قاتل میراث میبرد مگر بدعوی بندگان که اگر غلام اربابرا بکشد غلام از او ارث
میبرد

۵۵۷

پسر باشند در بنصورة یعنی از مجموعه بسته گفته اند که اگر آنها
میراث نمیبرد چه در انقضاء آنکه پدر بعد از مردن پدر بمیرد پدر
از مردن پدر اب او ساقط شده یعنی گفته اند که در بنصورة پسر میراث
میبرد زیرا که او اگر منتقل میشود از قرب بابعد باسلام او در بعضی از وقت
در حکم سلام ست و بعضی نیست خلافت هر کاه که متوفی بکر باشد کان باشند
زیرا که حرب و اراکیر نمیشند و اوفر نمیشود چه آنست که باشند اگر آنکه
که متوفی از آن زده بود میبرد یعنی گفته اند که در بنصورة ولد متوفی میراث
از وی میبرد یکه شریک به بیت المال آن دو یعنی گفته اند که میراث میبرد
چه متوفی در بنصورة در حکم معدوم ست و بیت متوفی را کسی میبرد
که در آن مات و بعضی از مجموعه بسته منع ذات مادر کرده اند
یعنی از اب آنست منع خواهر اب پدر کرده اند چه آن هم آنست کردن
چه بعد از ما آنست شوهر از یکدیگر میراث نمیبرند و فرق
که بسبب انکار آن امها آنست دافع میشود از پدر و مادر پدر از وی میراث
نمیبرد اما آنست مادر میراث از وی میبرد و فرق نمیکند او از وی میراث میبرد
و بعضی آنست مادر بزرج دو زجه میراث میبرند و در بعضی از وی ثابت
و او رسته که او از انحال میراث نمیبرد و خال از وی میراث میبرد اقرب آنست که

میراث میبرند اگر بدن بعد از آنها اعتراف نمایند که از میراث
میبرد اما بدن از میراث میبرد و با خویشان آنست بلکه از میراث میبرند
خلاف آنچه بعضی ذکر کرده اند که فرزندان نامیراث از بدن میبرد بدون از
دختران آنست از پنج میراث میبرد اما پسران و زنجه او مشق
دختران و امام از میراث میبرند و در بعضی روایات وارد
شده که مادران و پدران مادر بر خویشان مادر بر از میراث
میبرند ششم رد بدن بر زوجه حاکم شرع از کفایه آنست بر چه
مانع میراث بودن او سبب از پرستاری بعضی از محمد بن داکر
و آنرا نفقه اند که منع نمیکند همچنین بر ساختن بدن بر چنین
را از میراث چه در بعضوره پس از ثلث و کار محروم سبب هشتم ملوک
بودن سبب مثلا انکه مولا با شوهر دختر کند یعنی دختر کوچک باشد
در طهر و احد چه در بعضوره فرزند پسر که سابقا شود ملوک نفقه
خواهد بود چه بدون از پدر و میراث بدن در بعضوره میراث
نمیبرد میراث پسران از فرزندان او سبب دیدن سخت سبب که
بوجود نکند چه او حیله از مال خود و بعضی از بعضی بدن
انکار ابتدا فهم کرده اند فهم غیبت منقطعه یکی از میراث حواله

انتهی

انتهی مانع سبب از میراث بودن او نه انکه در آنست که در بعضوره
چهار سال مال او را نگاه دارند و در بعد چهار سال او را طلب
کنند پس اگر یافت شود مال او را بدو رد نمایند و نهم
فرض کنیم که تمام ترکه او را کرفته باشند یازدهم دو یک بیکه نفقه مرد
یا انکه بنشسته باشد نشدم و ناخر هر یک بغیر سبب غرق یا حرق یا هدم
چه در بعضوره میراث از یکدیگر نمیبرند چنانچه ذکر یافت که پدر یک
و مال مرده از ورثه احیای او سبب دوازدهم در شکم بودن طفل
نا از شکم بیرون نیامده زنده میراث نمیبرد پس اگر مرده یا نطفه یا
قطعه میراث نمیبرد چنانچه بعد در بحث بیان خواهد آمد از سبب
بعضی چنانچه مذکور شد چهار دهم مرتبه بودن در عقد بدن
در خواهد آمد در بعضوره مراد از مرتبه چه بوده مشهور میراث
نبرد یازدهم منع طفلی که از شکم امد از بعضی میراث مثل انکه جمعی که
بکوهی ایشان ثابت شود که میراث را کواهی دهند چنین یکدیکر که
او را در بعضوره ظهر میراث نمیبرد مکر چهار یک مال شانزدهم
مثله مدت سوات از بدن بیکه و در بعضی روایات وارد شده که بقدر
از اول بودن ارث میراث باز دهند هفدهم قتل کفر و رق بیت

کردند چنانچه در نه از آنها میراث نبرد مجموع دهم و بیست که در سه بچه
کسی به پای مال آنرا خورد چنانچه در بیست و نه از سه پای مال آن
میراث نبرند نوزدهم مانند آنکه بیست و نه شده باشد از آنها نیز میراث
نبرند و در سی و یک چنانچه گذشت بنده از دو جهت عمد یکی چنانچه در
بیست و سه گذشت و آزاد از بعضی او محروم است اما اگر چنانچه
بنده خطا باشد محروم بیست و یک در بیست و نه محجر است مبانه دانستن
غلام در بعضی جاهائی که در شرع جنایت آنجا بقیمت باشد بیست و
یکم فرقند نداشتن زن به آنرا از نه چنانچه میراث نبرد بیست و
دوم حرام شدن زن ملحوله بر شوهر بواسطه نبرد آنرا زن
کوچک چنانچه در بیست و سه میراث نبرد در بیست و یک اگر طرف مرد باشد
خلاف شد بیست و دوم اهل خلاف در موانع ارث در کتاب میراث
نظر کرده اند و از خبر آنرا بیست و سه مسئله بیست و سیم فرزند بچه
که تعلق به پسر بزرگ دارد دیگر آنرا از محروم اند و بچه در لغا
عرب بمعنی عطیه شده و اینجا است که بخشی هر گاه بمیرد اگر غرب
و مشرق در بخشهای بدهند ان غلام تعلق به پسر بزرگ دارند
در بعضی روایات وارد شده که زده و گذاشتها و طعامها و سلاح او بزرگ
پسر بزرگ

پسر بزرگ شود و اینجا است اگر مشرق باشد از پسر بزرگ بیانه
میانه مجتهد بیست و خلاف شد اقرب آنست که جانبها چون بلفظ جمع
در حدیث وارد شده تمام از هر سه طایفه آنست بکر که بلفظ واحد وارد
شده بکفر و اینها تعلق به پسر بزرگ دارد در بعضی از نسخه عطیه پسر
بزرگ سلام است که بعضی گذشتها از دو بعضی را گویند بیست خوشه باشد
سبب چهار آنرا با سفره و قطعه پوشاک آنها باشد و بهای آنها
باشد و اینجا مذهب اما آنچه هست در مذهب هنبانه
بیست و شروط چهار شش است اول آنکه پسر بزرگ موجود باشد
چه اگر پسر بزرگ نداشته باشد چهار بیست و اگر پسر بزرگ
صغیر باشد میانه مجتهد بیست و خلاف شد اقرب آنست که چهار
میانه اینانند هفتم هشتم دوم آنکه پسر بزرگ فاسد العقل
و سفیه نباشد و خول بعضی از مجتهد بیست سیم آنکه بالغ باشد
و خول بعضی از مجتهد بیست چهارم آنکه میراث چهار بیست دیگر
بیست و آنچه باشد یکی از دیگری نداشته باشد چهار بیست
بیست آنکه بیست و نه شده باشد که تمام مال را دو مشرق باشد
چنانچه اگر چیزی و نه داشته باشد چهار بیست اما اگر بعضی از دو نه

سهام زن جانب دو پسر ابنا آنرا توافق باشد یعنی نیم بود مثلا دو پسر
دو سهم ابنا آنرا باشد که دو بود مبانه سهام خواهران سه دختر دو
ابنا آنرا توافق بیع کوب یعنی نیم بود دو پسر ابنا آنرا بیع کرده بود
کدام مبانه دو سهم خواهران سه دختر سهام ابنا آنرا توافق بضرب
بود یعنی اسم دو کدام دو پسر ابنا آنرا بضرب که دو بود جزء دو
جمع فرد بعد از دو آنها جزء توافق فرد شد یکی از انها را آنرا اصل زنبه
ضرب کردیم بین جمع آنشد و حصه هر یک از زنان یک سهم شد
و حصه هر یک از خواهران سه مادر چون خواهران سه دختر سهم
باشد اول آنکه مبانه دو سهام جمع فرد توافق نباشد مبانه
دو ابنا آنرا باشد و بها آنرا دو پسر یکرا نهاده را در اصل
زنبه ضرب باید کرد مثل آنکه چهر دو هفت زده هفت خواهر
مادر چهار خواهر پدر سه باشد چه اصل زنبه
دوازده سهم سه حصه زنان سه سهم سه پسر دو ابنا آنرا
شش مبانه انها ابنا آنرا سه پسر چون خواهران مادر یک جهار آنرا
سهم سه پسر دو ابنا آنرا شش مکرر مبانه انها ابنا آنرا سه پسر
چون خواهران پدر یک جهار سهم سه پسر دو ابنا آنرا شش مکرر مبانه انها

باشد و چون دو پسر جمع فرد آنرا دو پسر یکرا نهاده را در اصل زنبه
زدیم هفت آنرا شد حصه هر یک از زنان سه سهم شد و
یک حصه خواهران سه پسر چهار سهم شد زیرا که مبانه دو
و سهام سه بینی از دو توافق باشد مبانه دو و سهام چهار یکی
توافق باشد مبانه دو سهام جمع فرد شد دو ابنا آنرا بینی
که مبانه دو شد سهام انها توافق باشد بجزء توافق زدیم یک دو شد
دو پسر یکرا نهاده را در اصل زنبه باید زد مثل آنکه شخصی مرد و شش
زن و سه خواهر پدری داشته باشد اصل زنبه اینجا
سهم سه حصه زنان یک سهم سه حصه خواهران سه سهم
و چون مبانه سه و سهام سه توافق ثالث بود یعنی ثلثم زدیم دو
ابنا آنرا نهصد را آنرا اصل زنبه نهصد زدیم دو هزار و صد شد سه سهم حصه
زنان شد و هر یک از خواهران سه پدری باید سهم سه یک سهم آنکه
مبانه دو سهام جمع فرد توافق باشد مبانه دو ابنا

باشد اصل زنبه مرد را باید کرد و آنرا در عدد کل ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی مرد و شش زن و سه خواهر پدری داشته باشد اصل زنبه اینجا

تا الله و حاصل از دو اصل فریضه مثل انکه شخصی بمیرد و شش
زنان و دوازده خواهر مادری و پنج خواهر پدری
داشته باشد اصل فریضه اثنا عشر دوازده سهم شش سهم
حصه زنان و چون میانه روست اثنا عشر و سهم اثنا عشر
موافق بثلث بود بعضی اسهم رد کردیم روست اثنا و ثلث که دو و ثلث
و حصه خواهران مادری چهار شش و چون میانه دو
و سهام اثنا عشر موافق بثلث بود رد کردیم روست اثنا و ثلث
بعضی چهار و حصه خواهران پدری پنج شش و چون میانه
روست و سهام اثنا عشر موافق بثلث بود رد کردیم روست اثنا و
پنج انکاه دو را در دو ضرب کردیم حاصل آمد پنج ضرب کردیم
در حاصل آمد دوازده که اصل فریضه شش زدیم سیصد و شصت
حاصل شد حصه زنان نود سهم و حصه خواهران مادری
هشت و بیست و حصه خواهران پدری هشت و پنجاه شد سهم
انکه میانه روست و سهام جمیع فرق موافق نباشد میانه
جمیع فرق تباین باشد روست مر هر فرقه را در دیگر ضرب باید
کرد حاصل آمد میانه روست مر فرقه تا الله و حاصل در اصل فریضه مثل انکه

شخصی

شخصی بمیرد و زنان و پنج خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته
باشد اصل فریضه دوازده سهم شش حصه زنان سه سهم
و حصه خواهران مادری چهار سهم و حصه خواهران
پدری پنج سهم شش و میانه سهام دو جمیع فرق موافق بود
بسفرب کردیم در دو حاصل آمد دوازده حاصل آمد در اصل
فریضه هشصد و چهار سهم میشود حصه زنان نود و هشت
سهم میشود و حصه خواهران مادری بیست و هشت و سهم
حصه خواهران پدری بیست و هشت و سهم باز دیم انکه میانه
روست و سهام بعضی از فرق موافق باشد و میانه روست و سهام
موافق نباشد و میانه سه جمیع فرق تباین باشد روست
مر هر فرقه را در دیگر ضرب باید کرد حاصل آمد روست مر فرقه
تا الله ضرب باید کرد حاصل آمد تا الله و حاصل در اصل فریضه
مثل انکه شخصی بمیرد و چهار زنان و شش خواهر مادری و هفت
خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه اثنا عشر دوازده سهم شش حصه
میانه روست و سهام اثنا عشر موافق بثلث بود رد کردیم روست اثنا

٥٨٩

دوم انکه شخصی مرده باشد و دختری و مادری داشته باشد اصل
فریضه از سه است از پنج سهم منقسم میشود سیم انکه شخصی مرده باشد
و سه دختر و پدر و مادر داشته باشد اصل فریضه
از پنج است از پنج سهم منقسم میشود پنجم انکه زنی مرده باشد
و دختری و پدر و مادر داشته باشد اصل فریضه
از پنج است از پنج سهم منقسم میشود ششم انکه مردی مرده باشد
و دختری و [illegible] داشته باشد اصل فریضه از پنج است
از پنج و سی سهم منقسم میشود هفتم انکه مردی مرده باشد و پدر و مادری
و زنی داشته باشد اصل فریضه از پنج است از پنج سهم منقسم میگردد
هشتم انکه شخصی مرده باشد و سه دختر و پدر و مادر و
زنی داشته باشد اصل فریضه از پنج است از پنج سهم منقسم میگردد
نهم انکه شخصی مرده باشد و یکی از هر مادر و یکی از هر پدر و
باشد اصل فریضه از پنج است از پنج سهم منقسم میگردد دهم انکه
شخصی مرده باشد و یکی از هر مادر و دو خواهر پدری و پدر و
داشته باشد اصل فریضه از پنج است از پنج سهم منقسم میگردد یازدهم انکه
شخصی مرده باشد و یکی از هر مادر و یکی از هر پدر و
باشد اصل فریضه از پنج است از پنج سهم منقسم میگردد دوازدهم انکه شخصی مرده باشد و یکی از هر مادر
یکی از هر پدر و زنی داشته باشد اصل فریضه از پنج است از پنج
سه و گردد پس بمانده سهم اصل فریضه بر اناث صحیح منقسم نشود
و مباین نسبت مانده سهم مذکور شد باید کرد تا منقسم شود
بر اناث و ورثه بنویسیم سه اول درد اخانی که از پنج
صاحب است فرض زده بماند باید پنج شش کرد دهم انکه شخصی
بمرد و دختری و پدر و مادر و [illegible] فریضه از پنج است
شش سهم سه دو سهم متعلق به پدر و مادر و یک سهم
متعلق به دختر دارد و سه سهم بر اناث دو سهم بیک سهم دهم رد
ارباب فرائض آنست که شخص از هم منقسم میشود مثل انکه شخصی مرده
و در ان ملکوره دو برادر باید برادر دختر خواهر باید خواهر
پدر و مادری باید و یک داشته باشد چه در صورة برادر ندارد
بلکه شخص بمانند دختر و پدر بیک سهم منقسم میشود و بعضی از فقهاء
در صورة پنج در پنج حواله منقسم میکنند حصه مادر و پدر را
میدهند بسه اناث دو بدو شش سیزدهم انکه فی الواقع
ناقص است از سهام صاحب فرض فرض حسب الدوام

شوهر میرد و پسر و دختر یکانه از خود بقید ایشان سه حصه
شوهر چهار سهم یابد و نه از ان مقسم میشود و گر مقسم نود بیست
اگر بیست را نیز مبانه نجیب و نه سهم زوج آنرا باشد و نوزده بقید
نه و نوزده نجیب را غرب بکند و دختر بقید او یعنی انکه کسی میرد بدون
مادر و پسری داشته باشد هفت از آنِ پسر همین میداند او دو پسر
دختر مانده بقید ایشان شش نجیب پسر چهار سهم و سهام
دو نه ان شش و مبانه سهام نود و نه شود و سهام ابنا آنرا به
نصف غرب بکند سه را در شش چهار میشود گر بنا پسر باشد
غرب بکند نه بقید نابند را آنرا ابا آنچه نشیند و مادر بود پس
پسر میرد و دو پسر و یک دختر از و بمانده بقید او یعنی شش
و حصه پسر چهار سهم و سهام و نه او نه سهم و مبانه نود و شش
و سهام ابنا آنرا بنا پسر پنج را در شش غرب باید کرد چی
میشود گر یکی از میراث خوار بیست ثانی بیش از نصف نیابد
مجموع اصل سه و هیچ یک از فرع کمتر نیست مطلب ششم در وفق
حق میراث در آنجا که اصل تعول است و میراث بحصه آنچه گاه
یکی از فرقه در دو یا عزیز شوند یا دو از فرقه و سهام ابنا آنرا اعداد و بحصه میراث
از یک پسر

از یک پسر میراث میبرند چه ان شرط اول انکه هر یک سهام او
شمرده باشند چه میراث در سهام چیزی کردن میباشد ابنا آنکه
باشند که سهام آنرا شمرده باشد میراث از دو نمیرند دوم انکه از یک پسر
میراث میبرند پس گر از یک پسر میراث نبرند مثل انکه دو برادر آنرا
شوند و یکی از ابنا آنرا شمرده نباشد یا شمرده باشد چه برادر میراث
نمیبرد باز بحث دختر زند سیم انکه قدیم و ناخیر مردن هر یک
بدیگر باید منحصر نباشد چه اگر قدیم و ناخیر در یک منحصر باشد
معلوم میراث غیر نجیب انکه مردن ابنا آنرا بسبب غرق یا هدم
یا شبیه اگر در یک دفعه یا جدا شود میراث نبرند
بعضی از مجتهدین گفته اند که هر چیز که باعث ابنا آنرا شود
یقین کرد و بعضی از ابنا گفته اند که اگر جا عتی را دانند
انا آنرا یا نکنند از یک پسر میراث برند و هر گاه این شرطها با هم
دیگر از یک پسر میراث میبرند از جمیع جهات یک پسر سوا
انکه از یک پسر میراث میکنند چه از انها میراث نمیبرند زیرا که
یا باید که بخیر میراث دفع کنند و این محال است و بعضی از
مجتهدین گفته اند که از انها میراث میبرند و حال آنرا یا

محمد بن که اباآند بصورة تقدیم میراث بدهند کسی را که
کذ باشند ولیست باقی اقرب آنست که واجب شد لکن بعضی
ث بند اگر پدر و پسر یکبار غرق شوند اولاد هر یک
پسر باید کرد و حصه پدر باید داد آنگاه ذوی سهام بدهند کنند
و حصه پسر را بیرون کنند از هر دو کانی بدهند سوای آنچه از پسر میراث
برده چه از آنست میراث نبرد و آنگاه از هر یک آنچه میراث برده اند
میراث خوار زنده اباآنست میرسد و اگر یکی از اباآنست میراث خوار
نداشته باشد مالکی که میراث خوار ندارند بکسی میرسد که بان
غرق شده و از دیوانه زنده او میرسد فصل دوم در میراث خنثی
بعضی گفته که فرج مرد آنست و هم فرج زن آنست داشته باشد و نامده اند
خنثی حال آن چنانست که به بیند که مولد از کدام فرج او بیشتر بیرون
میاید دیده بیند که آنچه از کدام منقطع میشود بعضی از مجتهدین گفته اند
که حکم بر کسی کنند که اول منقطع میشود اگر هر دو در ابتدا و انقطاع
مساوی باشند در صورت خنثی مشکل است و حکم او میاید تا آن
مشکل و بعضی گفته اند که تعلق هائی او را باشمار آرند تا بیرون آید که هر چه ظاهر
داشته باشد زنند و اگر مخفی داشته باشد باطریقی که ند ظاهر شود

راست و هشت و چپ آنست که داشته باشد مرد است و بعضی گفته اند
که قرعه بزنند و بعضی گفته اند که اگر علامتی باشد از آنچه در بول
یا حیض یا احتلام یا جماع با آنها عمل کنند و اگر اینها نباشد
میراث مرد باو دهند و مشهور در مذهب آنست میراث او آنست که نصف
میراث مرد و نصف میراث زن است یکی دانا که زکر یا نقد یا نکوبه نصف
سازند یکی نباشد و یا نقد و یا نکوبه نصف مرتبه یک انگاه ضرب کنند یکی را
در دیگری در مذهب آنست اندر جزء مخرج یا در اکثر عدد تا حاصل شود
در دو ضرب کنند یا تضعیف کنند حاصل را انگاه صد را نصف آن
یعنی حاصل میشود در دو فریضه بدهند بسهام یک فریضه
در ضرب در خنثی یکی از فریضه اناث و آنچه از مخرج میشود چه فریضه
نکوبه یا نقد و نصف چهار آنچه از ضرب بیت میشود بیست را
در دو ضرب کنند چهل شد حصه ذکر یا نقد یا نکوبه خنثی یا
زنده ست حصه او یا نقد یا نکوبه خنثی بیست میشود و نصف ضرب
دو هژده ست حصه خنثی هژده میشود و آنکه حصه او یا نقد یا
نکوبه نانزده ست و نقد یا نکوبه خنثی هژده میشود و آنکه
حصه او یا نقد یا نکوبه خنثی هشت میشود و نقد یا نکوبه او بیست میشود

باد در شب باد در روز غیبت بخشند کنند بقصد و سایند مسلمانان
خواه مرد باشد خواه زن خواه صغیر خواه خوب و خواه
از جماعتی باشند که کار ایشان چنان که راه مسلمانان بستند و یعنی از
مجتهدین این را بخصوص حمل کرده اند که خلیفه اند و یعنی گفته اند
که اگر کسی را گرفته باشند و مال او را آورده دست راست و پای چپ او
را باید برید و گناه او را باید کشت و اگر مال برده باشد و کسی را گرفته
باشد و نکشته دست راست و پای چپ او را باید برید و او را شهر بدر
کرد و چیزی باید برید که از مصاحبت و مجالست و گناه آدمیان باز
اجتناب کند و منع کند او را از خواستن بر بیداد شر و اگر
ایشان او را در بلاد خود جای دهند و او را گرفتن یا ایشان
نرم سخن باشند او را سرد هند و او شهر خود بیرون کنند و اگر
جراحت کرده باشد قصاص بر او واجب شود و اگر اقتصار کنند بر
سلاح کرده باشد و کسی را نکشته باشند جراحت نکرده باشد
و مال کسی را نبرده حد او آنست که او را از شهر بیرون باید کرد
حتی یتوب یعنی پیش از گرفتن او توبه کند حد از وی ساقط شود
باشد از گرفتن او پوشیده باشد از ایشان گیرند و اگر کسی را جراحت کرده باشد

قصاص

باز بخورد در مرتبه چهارم بکشند او را اگر چه حد نخورده باشد
فقها اند که در مرتبه سیم او را باید کشت و اگر مکرر شراب بخورد
حد نخورده باشد بر او یک حد لازم شود و اگر پیش از آنکه حد
حاکم شرع بکوید شراب خورده است او را تایب شود و توبه کند حد
ساقط شود اما بعد از آنکه شهادت بتوبه کردن ساقط نمیشود
و اگر بتوبه او قرار خود باشد اما امام مخیر است در حد زدن
و او را عفو کردن از و اگر شراب خوردن او مشتهر آن بوده است
داشته باشد و بد او عیان آنرا باشد حد او کشتن است و اگر مرد
باشد توبه کردن او مقبول نیست چه او مرتد است و مرتد را بعضی از
گفته اند که توبه او در هیچ صورت مقبول نیست و کسی که فرد خمر
شراب حلال داند او را توبه باید کرد و اگر از توبه کردن امتناع نماید
او را باید کشت و اگر حلال ندانند فروختن او را غیر موجب باید
کرد و کشتن کسی که غیر شراب را حلال ندانند او را توبه باید داد
و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر حلال ندانند
فروختن او را غیر موجب باید کرد و کشتن کسی که غیر شراب را حرام
داند نیست و کسی که شراب خورده باشد و دعوی نماید که جاهل
بآنکه

باکراه مست کرده اند حد از و ساقط میشود بشرطی که گواهان عادل
تکذیب او نکنند و اگر دعوی نماید که مست عالم بحرام بودن شراب
نبودم قبول نمیشود چه احتمال آن دارد که بدین الاسلام
باشد حد را نشناسد در بیابانی نشو نما یافته و از اقران آن
دور باشد حد بر او واجب میشود و اگر چه مست مخلط و واجب
میشود جز آنست اول حد کسی که امرد بکشت کسی دوم حد کسی که
دو مرتبه مست دزدی کند بعد از آنکه دست راست و پای چپ او
بریده باشند سیم حد زنی که مادر شده باشد اما اگر کشتن حد نیست
چهارم مست او حد دزدی که در مرتبه چهارم بعد از چند
مخلط دزدی کند دوم حد کسی که با مادر یا خواهر یا دختر
برادر یا دختر خواهر یا عمه یا خاله زنا کند سیم حد کسی که
با زنانی که محارم او نیستند زنا کند خواه بشرایط تمام باشد خواه نباشد
دخول نشده باشد خواه باکراه زنا کرده باشد چهارم
حد کسی که با نفس باکراه زنا کند پنجم حد کسی که زنا کند با
دختری که با او بد دخول کرده باشد ششم حد کسی که او را تعزیر
بحق نمیشود بعد از آنکه سه مرتبه که تعزیر شده باشد

هفتم حد زنا بدان که اثبات آن بچهار طریق سه مرتبه اقرار کرده باشد
هشتم حد کسی که سه مرتبه بچهار دانند شاهد اثبات آن را
ده باشند نهم حد کسی که شراب خورده باشند و او را سه مرتبه
خانده باشند دهم حد کسی که شراب بحلال داند و توبه کند
یازدهم حد کسی که فرزند خود را بحلال داند و توبه نکند
دوازدهم حد کسی که محارم خود را بحلال داند هرگاه بدین او مسلمان
باشد سیزدهم حد کسی که بکشتن کسی اید و کیفیت ممکن باشد
چهاردهم حد کسی که بقصد بدست مالک کسی اید و بغیر ان کشتن نفع
او ممکن نباشد پانزدهم حد کسی که بپیغمبر امیر المومنین و ائمه
سب کند چه اورا باید کشت اگر ایذا نکند امام باشد مادامی که
فتنه نباشد شانزدهم حد کسی که دعوی پیغمبری کند و مدعی ازنبوة
بیخبر داشته باشد هفدهم حد کسی که تصدیق کند دعوی انکس را
که دعوی پیغمبری کند و مدعی دیغبوة بیخبر داشته باشد هژدهم حد ساحر
که ساحر باشد و هر کند نوزدهم حد کسی که با نسخی زنا کند
حد شوهر را کشتن او بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی
اما اگر بحسب شرع ثابت نشد خصم باید سوگند یاد کند
که بود

که بدان ساحر باشد و او کافر گردد و اینک سوگند یاد کند
بیستم حد کسی که بعد از اسلام بکافر شهادت بکفر او دهد چه او را توبه باید داد تا سه روز
مهلت باید داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت و اگر پیش از
شهادت مرتد شده باشد توبه کند و باز کافر شود در مرتبه چهارم او را باید
کشت و مرتد شدن باطل است چون کسی خمر حلال داند
یا انکه کفر بر باطل چون سجده بت کردن و مصحف را
بجاست انداختن بقصد استخفاف و شرط توبه مرتد
ملی و فطری چهار است اول انکه بالغ باشد چه اگر طفل مرتد شود
خریده نمیشود دوم انکه عاقل باشد چه مرتد شدن دیوانه
خریده نمیشود سیم انکه مختار باشد چه اگر او را باکراه مرتد ساختند
چیزی بر او لازم نیست چهارم انکه قصد داشته باشد پس اگر
از چیزی بقصد واقع شود بر او کافر نمیشود مثل خطا
توبه شخص مرتد مقبول است و شرط قبول آن چون سایر
حقوق است چه حق خدا و حق بنده هر دو ساقط میشود
اگر چه باز خود کرده باشد بخلاف دیگر حقوق اولاد

بعضی بطریقی که ذکر کرده رجم نمی‌شود نه عوض چنین و چنان سنگ و زدن
را بار خت بزنند یا آنرا بچه سخت زدن یا بآنچه بعضی میرانند که نفس
در آید هم اجتناب کردند سر و دست و فرج او را اما آنچه امر حرام
اول است آنست که در دفعه کسی که اول سنگ انداخته باشد دوم
اقامه حد غیر مثل پرزنی که حامل باشد و امید بقای شبانه او
باشد یا زنده که فدا سر یا اصلی آخته بیند چه آنها هر دو بیمار
تا آنکه بهتر شوند و اگر مصلحتی تقاضا کند صبر باید زد چنانچه
مذکور شد سیم اقامه حد بر زنی که حامل باشد تا آنکه بزاید
و طفل او مستغنی از شیر شود اگر کسی نباشد که حضانت او کند و بر
دهد چهارم اقامه حد در حرم کعبه که اگر کسی که جرم ملزمی شده
باشد بحرم کعبه پناه برد تا او را بیرون آرند و بزنند و بکشند
اما هفت امر سنت اول آنکه امام مردم را خبر کند و امر کند بحضور
شدن ایشان آنجا که اقامه حد دوم آنکه سنگهائی که میاندازند
کوچک باشد نه آنکه زود بکشد اول و کوچک نباشد که دو یک
اول است آنکه مردان ایستاده حد بزنند و زنان نشسته و زنان محصنه
را در حفره بزنند چهارم پیدا نبودن مقتول کردن حد بحضور آنکه در

بود نه دست و پا بستن عجب بین که اسانست باشد ششم آنکه در آغاز
کنند بعد از بیرون شدن بر خصم هفتم آنکه دست و پای او را در کردن
او آویزند اما شافعیه مکروه اول حاضر شدن کسی که بزنا حد
باشد دوم اقامت حد در مساجد سیم اقامت حد در مختی که ما
و هما پسند و نا بسنانچه جهت شام باید زدن نه سنان آهنی
دو سه چهارم مقتضی شدن کسی که حد بران سبب بجهت شفاعت کردن
در اسقاط حد و او ششم مؤخر داشتن حد بعطش مذهب سیم
در بیان تعزیر گویند و اندر لغه عرب بمعنی تادیب ست و بحسب
شرع معنوی بما انتی ست که بیاعث شود بر فعلی تا آنکه کناه آن فعل
حد نباشد کرده باشند و مقدار آنها را شارع معین نساخته
مگر بیکی موضع که مذکور خواهد شد که مقدار ساخته مقدار آن
انها آنست که کناه آنها بحد نرسیده چه پنج خصم ست اول
کسی که در دون زنا آنست باشد خصه جماع کند چه سه ام
و او نه قسم ست اول کنایه آنی انست دوم کنایه سیم چیزی
نا زنا که دوم کسی که امین آزادی را نه باشد کنیز را بخصی
مقدار کند و ما خصی کند چه اول دوازده تا زیانه که هشتاد پنج حد تا

کنند و بعضی از حنفیه بر آنند که بطلاقی که کرده شده بنزد آنکه اورا
و حرام است کفن بشمرند حج فقد متواتر اما چیزی بر وصاحب
کنند بغیر آنکه کلام بیست وصاحب در صحاح جایی نیست
تا آنکه بزاید وظن بخود در آن نشود و اگر کسی بیابد که او را آن شود
اجرا کسی که وصاحب کند از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال
چیزی نباشد یا باشد صرف فرود بآن دیگر شود از مال بدهکار
باید داد و اگر را وصاحب کردند بر سد که بر آن حق آن مقول
باشند مگر زنده شود هر که اثبات آن وصاحب نبرسد و بعضی از مجتهدان
گفته اند که وصاحب کردند صحیح نیست در حق بالغ نیست
بیست دینار آن و حق بالغ آن را دخلی نیست و بعضی گفته اند که امام
را حفظ دخلی نیست و بدیانند امام آن وصاحب میتوانند کرد اما
باید امام حق بالغ خود را در وصاحب عوض و بعضی از محققان
اند امام آن را در وصاحب کردن واجب میدانند و اگر متولی باشد
محتاج اند جمع اند ثبت و بعضی از مجتهدان گفته اند که امام
وصاحب بر سد و اگر بدیانت مطلوب باشد و اند طرف دیگر حجت
داشته باشد اثبات وصاحب آن ضمانند کرد بلکه هر گاه که بالغ شود
اند طرف

اند طرف و بعضی گفته اند که اگر مطلوب در تحجیر وصاحب باشد
وصاحب بایدکرد چنانکه ممکنست که ناحیر جایز وصاحب کردن
و اگر بعضی از دیانت آنچه وصاحب شود و بعضی حق نباشد آنچه بعضی را
وصاحب بر سد بشرط آنکه مستغرق باشد آنچه بعضی نباشد آنچه
بشرط نیست در وصاحب کردن در اسلام وصاحب بدر آن
کفر صوابست اند و بعمد بکشند و وصاحب اسلام سبب در حیات تحجیر
حفظ را اسقاط وصاحب هر گاه بالغ و عاقل باشند و خواه اثبات
را نبرسد که مانع شود از وصاحب کردن و بکار کردن در وصاحب
حیات بسبب کرامت کند و بکار بایستن از آنکه عالم بزرگ شود
وصاحب کند چیزی بر او لازم نیست فصل سلم در وصاحب اعضای
آدمی بدانکه موجب وصاحب اعضای آدمی بتن تلف کردن آنست
مضمونست بالجمله در حکم تلف کردن باشد چیزی که غالب تلف کند
اگر چنان تلف نباشد باشد بالجمله یکی از سه چیز است
بگذشته وصاحب مذکور شد اما در سوگند خوردن جمله
وصاحب میان مجتهدان خلاف است بعضی گفته اند که در صحاح که سخن بنا حق
هر دو بات شود شرط است با سوگند خوردن و اگر گفته اند سخن بنا حق باشد

تنگی باشند و در جائی که مکان ایشان نباشد و کسی را بخورد
نبود او را مادر خوانند اما اگر چه او را دوست دارد هرگاه که با شما
خانه بیرون آورد و صباح او را کشته یابند مادر خوانند اما اگر چه
هرگاه که تواند نباشد که بیاید او را بیند یا بیاید اما اگر کشته و
اگر مرده یابند او را پدر خوانند اما اگر چه او را دوست دارد
این مسئله خواهد شد و اگر بیرون آورد و نیابد یا اگر کشته
باشد بیرون آورد و نیابد مادر نخواند یعنی از مجموعه گفته اند
که در صورت پنج مادر است اما اگر شخصی را بطلبد و یکی از مادران
بیرون نیاید مادر نخواند پانزدهم شیر دهنده هرگاه که او را
در ظرفی قدح او را بگیرد عاقله او مادر خوانند اما ظرف
و یعنی از مجموعه گفته اند که اگر شیر دهنده یکی از جمله اطفال را
گرده انعام خود بدهد و اگر جمله اطفال قبول کرده خوانند
اطفال را عاقله او بدهند و اصح آنست که در هر دو صورت همان
بدهند شانزدهم اگر شیر دهنده طفل شخصی دیگر را که شیر دهد
در وقت رجوع نزاع خود میان او و اطفال او بیرون نیاید و اصح آنست
این فرقه مذهب است و شیر دهنده گوید فرقه دوم اگر شیر دهنده

در این کتاب در بعضی از هر کجا آخر زده که ابن آنست بنا آنست ساده باشد مادر
خوانند اما اطفال او را هرگاه که گوید سوای شخص دیگری یکی از ایشان را
نیابد مگر در وقت کند و سوای یا نیابد در یکشنبه دو بیست مسئله سه
قول است اول آنکه خوانند ابو یوسف گوید ابو حنیفه
اهل المدینه مذهب دوم آنکه هر یک از ان کرده دیگری که او را سوای
بوده است خوانند دهند و تفاوت نکند حافظ است چه او را خود با
سوای مذکور سیم آنکه اگر کرده طبیعی باشد انگاه دادن از آنست
جبلی که بدان جانب آن فرق کرده خوانند یکی است اگر چه بنا
خوانند یکی است که در آن خانه است و با خانه سیم فرق هر هم
هرگاه که شخصی یکی را در خانه بنهاد آنکه در خانه باشد و شوهر ظاهر شود
و اطفال را بگذارد و خانه خود را در وقت خود بگذارد خوانند
مرد باید بدهند یعنی از مجموعه است و اصح آنست که
خوانند بدهند نوزدهم هرگاه شخصی طفل را با نفقه
گیرد و بدهد بیرون آورد خانه او را خوانند خوانند
اطفال را بدهند بیرون آورد یعنی از مجموعه گفته اند که اگر شخصی
از خانه بیرون آورد بیرون آورد هرگاه که یکی از اطفال را

قسم سیم خونبهای حنوفی دانه صد درم خونبهای مرد است
قسم چهارم خونبهای زنکه طفل در شکم او باشد چهل درم خونبهای
بهای زنست سه یک خونبهای مرد کم بیست درم پنجم خونبهای
بهای مرد مجوسی دانصد درهم مرتبهٔ سیم قسم ششم خونبهای
زنان مجوسی دانصد درهم مرتبهٔ سیم قسم هفتم خونبهای
بهای غلام مسلمان است بشرط آنکه از خونبهای آزاد زیاده نباشد
خونبهای اعضای غلام بقیاس خونبهای اعضای آزاد
مذکور شد بدین جمله سی یک خونبهای اعضای آزاد مسلمان
در غلام نصف قیمت شود در هر چه در مقابلهٔ آن در آزاد چهل درم
خونبهای آن نباشد چنانست بغلام باید کرد در قیمت او بدین نسبت
در غلام قیمت کنند در آزاد او را باید داد اگر غلام نخستین را دو
یک زن خونبهای بهای آن مرد باشد و اگر غلام چنان
دانند که غلام مرا بدهد یا او را بگیرد و خونبهای او را بدهد و گوید
غلام نخستین را که خونبهای او مرا چند باشد بزن آزاد
غلام اعتبار کنند که غلام آید هد و نصف او را بگیرد یا آنکه غلام را نگاه دارد
[illegible] نصف ارش بقیاس نقصانها بهای غلام چنین
عضو آدمی بستود یک آنکه در منافع موضع از غلام سبب اول
آنکه کاری کند که سبب آن چیزی بکلوی نخستی فرو رود دوم آنکه
کاری کند که موی
مژه کی بیرون نیاید یعنی از مجموع بنده بدین درجه خونبهای آنست
چهارم آنکه کی بعد از بیرون آمدن آنکه آب کی بند پنجم آنکه بعد
از بیرون آمدن کی از اصلی آن زیادتی بود ششم آنکه دست زیادتی
کی از بیرون آمدن بود بدست سرهای بنا آنست بیرون آمدن
بدین هشتم
بیرون کردن آن چیزیست در زنکه مثل آن نهاده شد در مرد نهم
آنکه چیزی در شکم کی نهند که بول یا غائط او بیرون آید دهم هر کاری
کند که موی سر کی بیرون نشود آنکه آنرا شود یازدهم آنکه کاری کند که
بول کی منقطع شود آنکه بند شود دوازدهم آنکه بنا خونبهای زنان آیند
منقطع شود یا چون آید چنین بنصوص خونبهای آن یاد کرده شد
باید دانست سیزدهم هر کاری کی نکند که موجب دماغ آن شکافتن
چنین بنصوص خونبهای آن یاد کرده شد چهاردهم هر کاری کی بدان
کی زندگانی مرد چون باسانی باندک شود بدان کی بیرون آید
کی او مرد شود بشفا دانند و گویند خونبهای او چنین

شود سه مثقال و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر احتیاط در
بدن واقع شود نصف اصله مذکور شد باید داد و اولی در وقت
شامل بدو دنبه باشد چهارم آنکه حیوانات کسی را عیب ناک کنند در بنه
صورة نقصان عیب او را بدهد شانزدهم هرگاه حیوانی را بکشند و
نسبت دهند سه اول آنکه قابل آن کشته باشند دوم آنکه بدون سه
اول آنکه گوشت او را نخورند در بصورة نقصان قیمت میانه زنده و
کشته باید کرد و او را باید داد و یا مالک را آزاد بصورة میرسد که کسی
کشته بدو داد و حقیقی که من او را خریده ام بده مجتهد بنده
مسئله دوم است و اگر نقصان نداشته باشد مگر آنکه گوشت او را
حرام کنند مانند آنکه گوشت او منتفع شود قیمت او را باید داد دوم
آنکه گوشت او حرام باشد مانند خوک قیمت او را بدهد در دو چیز
که او را نجس قرار داده قیمت او را نمرده قیمت ندارد چون سگ و
پشم مانند او را هم کنند اگر غاصب نباشد و اگر غاصب باشد بعضی
از مجتهدین گفته اند که قیمت اعلی او را در دو نصب ساروز او را
بدهد و شم آنکه قابل گوشت نباشد و انتفع غرض مؤمن او را
مثل مکان او را قدر آن چیز را باید داد بعضی از مجتهدین گفته اند

بعضی

و بعضی گفته اند که قیمت او را باید داد دوم سگی که کله را محافظت میکند
در آن سه چیز و غلام سه و بعضی از مجتهدین بیست درهم گفته اند
و بعضی قیمت او را گفته اند سیم سگی که محافظت باغ میکند در آن
بیست درهم و غلام سه بروایتی منقول و بعضی از مجتهدین بیست قیمت او
را و غلام بیست چهارم آنکه سگی که محافظت زراعت میکند در آن حدود
از کدام باید داد و در غیر این چهار سه چیزی که نام نبرد
نجس حلال گوشت را که حرام اند خوردن گوشت او را آیا قیمت
او را باید داد و محمد قیمت شراب او را اگر تلف کنند باید داد حاشیه
در بیان کفارة قتل در محرم و مانند و در آن سه بحث اول
در کفارة قتل که در کتب مسائل بطریق حتم و اجب در حکم مسلمان
باشد سواء اطفال آنان اگر چه در شکم مادر باشند و دیوانه
کامل آنان و غلام آنان از روی عمد و خطا باشد بود و اجب
سه کفارة بدهد چنانچه در بحث کفارة مذکور شد و اگر در
بعضی

بعضی از افراد آن شروع شود اگر او را بکشند یا کفارة واجب شود یا نه خلاف
اقرب آنست که واجب شود از مال او بدون آنکه بر ذمه کفارة
بیفتد چه کسی که کاری کند که سبب آن شخصی کشته شود آن کار

چیزی ندانسته باشند امام عاقله اینان نزد اگر امام چیزی از اینان
میگیرند و خونبهای را امام و عاقله ضمن میکنند مجبور برای خویشاوندی
از مجتهدین که نه اند که مال آن اینان نیست متقال طلا میدهند و قرابی اینان
چهار تا یک متقال و حق اداره آنست که ضمن میکند امام از بیت المال خود
و عاقله او وظیفه ای مرتب میدهد پس اگر خویشان از عهده خونبها چنان نتوانند
آمد باچیزی بدانسته باشند در این وقت آن اینان ضامن باشند اینان
میدهند و چنین اگر ضامن نباشد اعمام میت و اولاد اینان میدهند و اگر
اینان عاجز باشند اعمام پدر و اولاد اینان و اگر اینان نباشند اعمام جد
و اولاد اینان و اگر اینان نباشند اولاد اولاد و اگر اینان نباشند ضامن خونبها
و اگر اینان نباشند امام میدهد و شریک خویشان عاقله غایب پدر
مقتول حاکم شرع چیزی میفرماید حاکم شرع خصم غایب که در اینان ضمن کند
و اگر حاکم شرع باستناد حکم باجتهاد از بیت المال خونبها میدهد و در
غیبت حکم از دیه خطا عاقله ادا میدهند تکلیف دارند بپردازند
گفته که از استاد خود شنیدم که در دیه نوابت اعلی یعنی در سه اینان
میدهند چون عاقله در میان آمد نوابت پرسید که عاقله چه معنی دارد در جواب گفته
عاقله جماعتی اند که هرگاه یکی از دیه خطا کسر بکند خونبهای کشته شده را بردارند
میدهند

میدهند نوابت فرموده باشد که حکم در اینجا چه خواهد بود
گفته دیگری کسر بکند جماعتی دیگر خونبها گیرند اینان در جواب
فرمودند که ظاهر احکم در اینجا آنست که چون خویشان دانند که
خویشان اینان هرگاه نقصی بکند خونبها میدهند لذا دانند که کسر
بموقع نمایند همچنانکه محافظت اولیاء دم سبب آنست که کسر نکنند
نوابت فرمود که حکم در اینجا همان بود که اشخص همچنانکه شرحش
خویشان نباشد و دیگر اینچنین کاری نکنند کتاب جامع عباسی تمام
شد بعون الله ملک العزیز العلام
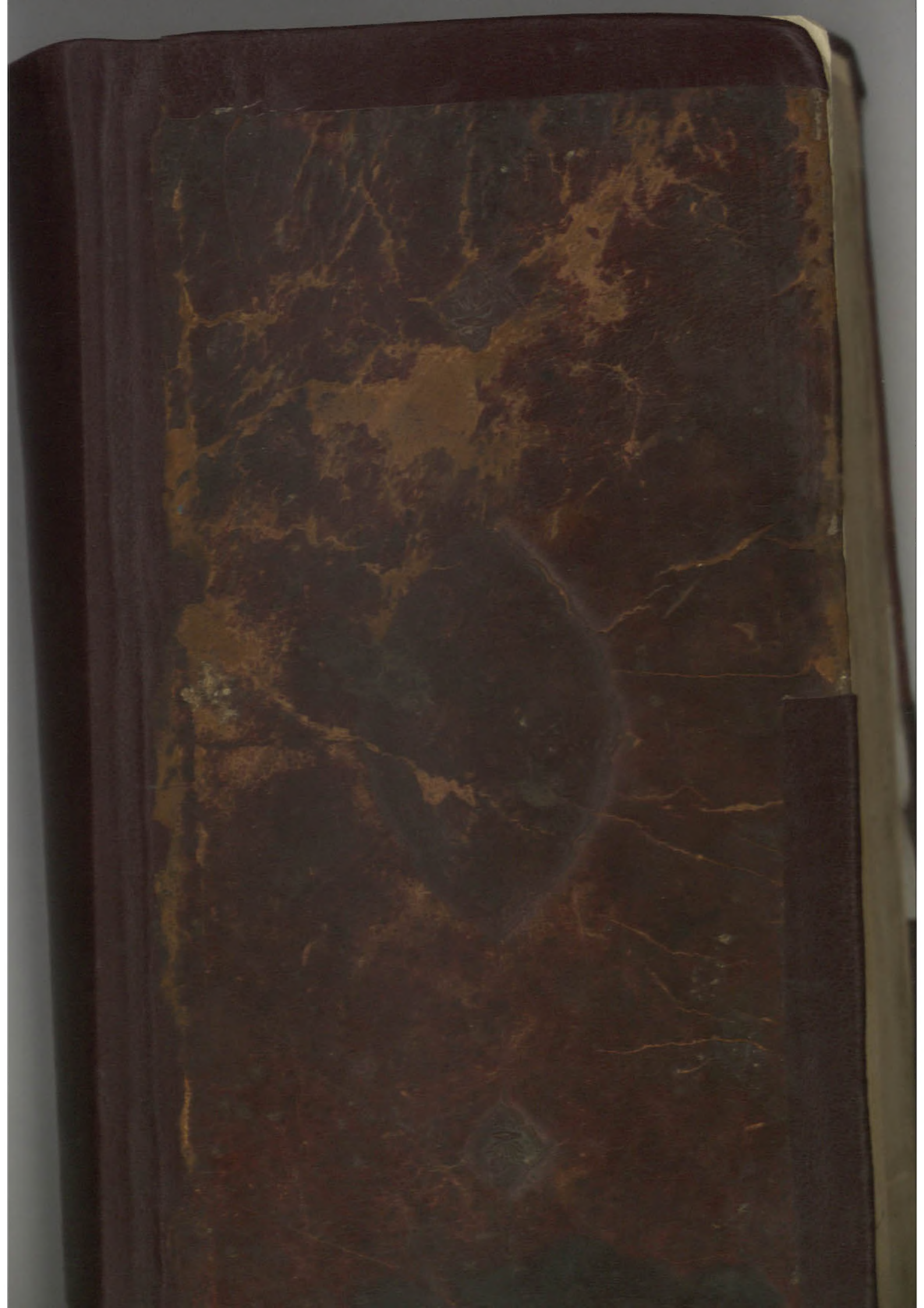
مجلس شورای اسلامی
کتابخانه